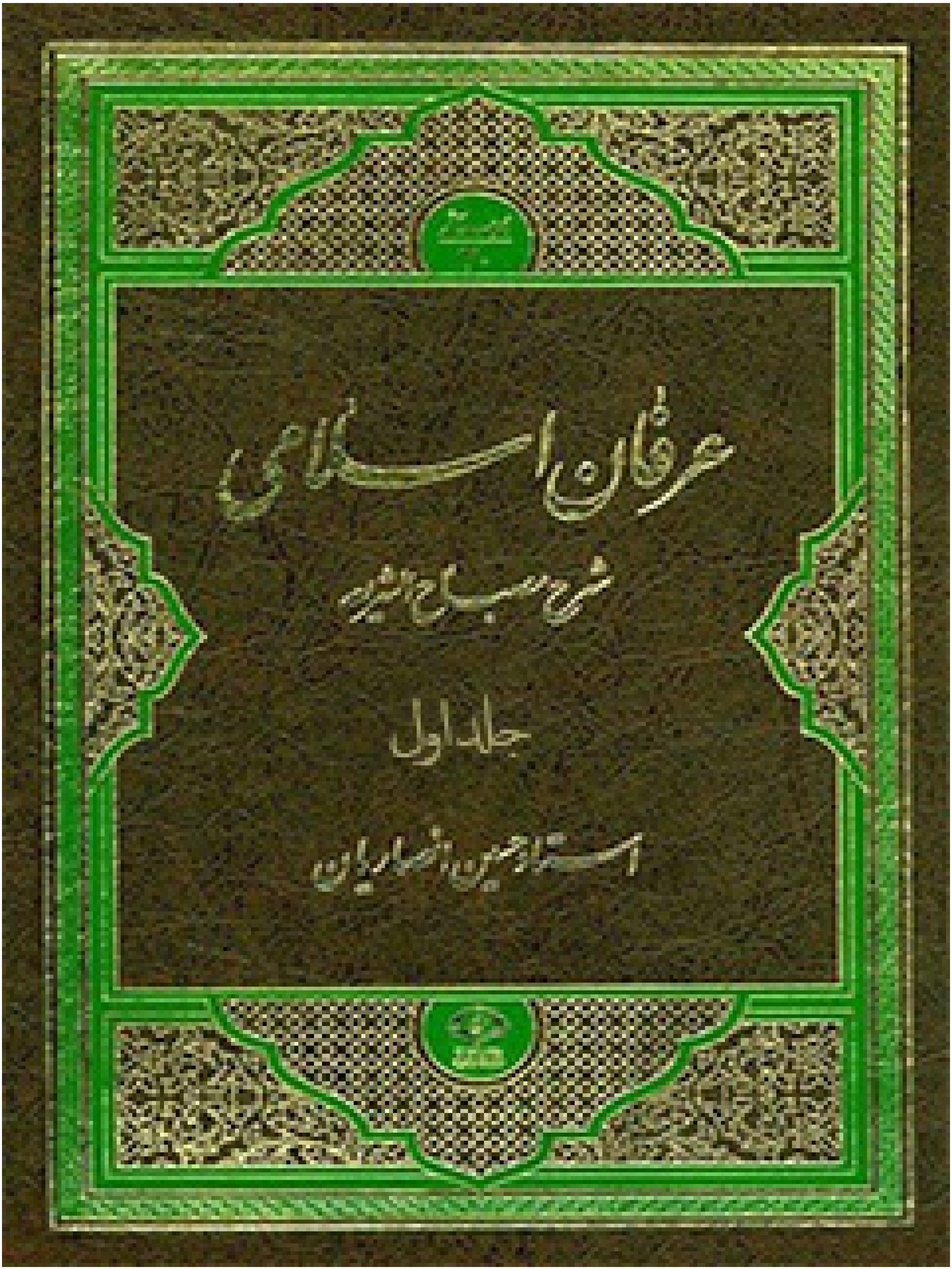

عرفان اسلامی
شرح مصباح الشریعه
جلد اول
استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

عرفان اسلامی جلد ۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی:مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه .شرح

عنوان و نام پدیدآور:عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان ؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور ،محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر:قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری:ج.

فروست:مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک:۷۰۰۰۰۰ ریال : دوره ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۹-۱ : ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۶-۰ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۷-۷ ؛ ۷۰۰۰۰۰ ریال : ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۹۶۳۹۲-۸-۴ : ؛ ج.۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۰-۸ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۱-۵ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۲-۲ : ؛ ج.۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۳-۹ ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۴-۶ ؛ ج.۹ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۵-۳ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۶-۰ : ؛ ج.۱۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۷-۷ ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۸-۴ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۰۹-۱ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۰-۷ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۳-۸ :

یادداشت:ج.۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت:جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت:ج.۷ - ۹ (چاپ دوم:۱۳۸۷).

یادداشت:ج.۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت:ج.۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم:۱۳۸۸).

یادداشت:عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

یادداشت:کتابنامه.

عنوان روی جلد:عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعه.

موضوع:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه -- نقد و تفسیر

موضوع:احادیث اخلاقی -- قرن ۲ ق.

موضوع:اخلاق اسلامی -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

موضوع:عرفان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴

شناسه افزوده:فیض پور قمی، محسن، ۱۳۵۳ -، ویراستار

شناسه افزوده:صابریان، محمدجواد، ویراستار

شناسه افزوده:جعفربن محمد (ع)، امام ششم، ۸۳ - ۱۴۸ق . مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه . شرح

رده بندی کنگره:BP۲۴۸/ج۷م۶۰۴۲۲۱۸۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی:۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی:۱۱۸۲۵۶۰

ص :۱

اشاره

مقدمهٔ ناشر

«الحَمدُ لِلّهِ الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَ العَارِفِینَ بِضِیاءِ مَعرِفَتِه»

خـدای را سـپاس که نعمت هـای بی شـمارش را بر بنـدگان ارزانی داشـته و چراغ پر نور معرفت را به برکت انبیایش خصوصـاً پیامبر باکرامت و اهل بیت طاهرینش در قلب بنـدگان خاص خود روشن نموده است.معروف العارفینی که اولین قـدم برای طی کردن منازل وصال حضرتش معرفت او است که

«أوَّلُ الدّینِ مَعرِفَتُه».

حقیقت معرفت نسـبت به اعمـال عبادی به منزلـهٔ روح نسـبت به کالبـد است و به حق،اهل عرفان و معرفت،روح و جان جهان و جهانیان هستند.

بی تردیـد گوهر نـاب معرفت را بایـد در اعماق اقیانوس معارف دین جسـتجو نمود که می توان با قرار گرفتن در کشتی نجات ائمـهٔ اطهـار علیهم السـلام و مسلّح شـده به سـلاح قرآن کریم و تفکّر و تعقّـل و تـدبّر در آفاق و انفس،خود را به اهل معرفت نزدیـک نمود و وجود خود را در معرض شـعاع خورشـید پرحرارت عرفـان و معرفت قرار داد تـا بتوان در حلقـهٔ عارفان حقیقی قرار گرفت.

آنـان کـه نفس خـود را شـناخته و از بنـد تعلقـات آزادش سـاخته انـد و دامن از هر آنچه انسـان را از خـدا دور می سـازد و به هلاکت می افکند،پاک و مبرّا ساخته اند،ظاهر دنیا را ناخوش دارند و اندوهگین قیامت خویشند،دلشان ترسان و چهرهٔ ایشان

شاد و خندان است،جسمشان در میان مردم و دلشان با خدای عالمیان است.

اینجاست که به یقین باید گفت:جهان و هر چه در اوست،ارزانی آنان و بر غیر ایشان نامبارک بادا. جهان و هرچه در اوست سهل و مختصر است ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار (۱)

در مکتب آل الله علیهم السلام عارف،دارای چنین صفاتی است و این اوصاف،ظاهر فریبان سیاه قلب را از دایرهٔ عارفان باللّه جدا می سازد.

مسلّم قدم نهادن در این راه و قرار گرفتن در صف اهل معرفت،بی مدد خضر طریق غیر ممکن و مقدّمهٔ ورود به ظلمات و تاریکی می باشد؛در این راه باید سایه نشین شجرهٔ طیّبهٔ رسالت و ولایت بود و از ثمرهٔ ناب آن متنعّم شد و پروانه صفت بر گرد شمع وجودشان گشت،چرا که«

مَن تَمَسَّکَ بِهِم نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنهُم غَرِقَ ».

مراجعه به آثار گران سنگ عالمان ربّانی و ارباب معرفت و بصیرت که شمع وجود خویش را در کسب معرفت و ره یافتن به کوی وصال آب نموده اند،راهی است برای وصال به چشمهٔ جوشان معارف اهل بیت علیهم السلام که همانا بالاترین دستورالعمل سلوک برای طالب حقیقی درک مقام عرفا است.

مجموعهٔ حاضر که تفسیری است بر کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» منسوب به حجت کبرای حضرت خالق،امام به حق ناطق،مبین المشکلات و الحقایق،حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام-کتابی که مؤلف محقق و ارزشمند «الذریعه»نیز آن را در زمرهٔ کتب عرفانی شیعه نام برده و متن آن را جزء دستورات

۱- ۱) -حافظ.

عرفانی مـذهب می داند (۱)-به قلم علّامهٔ محقّق،حضـرت اسـتاد حسـین انصاریان مد ظله العالی شـرح و تفسـیر شده است و از جمله آثاری است که با عنایت خاص آن ذوات مقدس علیهم السلام با تلاش های بی شائبهٔ معظم له در طول بیش از یک دهه تحقیق و تتبع در آثـار اسـلامی و عرفانی و نوآوری های متنوع در بین کتبی که در این طریق تألیف شـده،جایگاه ویژه ای را به خـود اختصـاص داده اسـت،تـا آنجـا کـه در زمرهٔ کتب مرجع و مـورد تـوجه خـاص محققـان علـوم اسـلامی و اندیشـمندان و فرهیختگـان قرار گرفـت و افراد متعـدّدی از فضــلای حـوزهٔ علمیـه،ایـن اثر را مرجعی برای آثــار تحقیقی خـود و گروهی از اندیشمندان دانشگاهی در سطوح مختلف آن را مصدری برای پایان نامه های علمی خود قرار دادند.

شیوهٔ خاص مؤلّف در تفسیر «مصـباح الشـریعه» -که مطالعـهٔ مقدّمـهٔ محقّقانه ایشان،خصوصاً عنایت ویژهٔ اسـتاد به تطبیق مبانی عرفانی بیان شده در متن «مصـباح الشـریعه» با روایات معتبر ائمهٔ معصومین علیهم السلام حقایقی را از این اثر روشن می سازد- برجستگی خاصّی به این اثر بخشیده است که مؤیّدی برای این نظریّه است که نمی توان گفت این کتاب،صادره از غیر معصوم می باشد.

مؤلّـف محترم،علّت تـألیف کتـاب را معرفی عرفـان حقیقی و جلـو گیری از انحراف جوینـد گان معـارف الهی توسـط مـدّعیان دروغینِ عرفـان بیان نموده انـد که از زمان چاپ اوّلین دورهٔ این اثر گران سـنگ در سال ۱۳۶۱ شمسـی تا به امروز اثرات قابل ملاحظه ای در جامعهٔ فرهنگی از خود به یادگار نهاده است.

بی تردیـد مطالعهٔ این اثر-که در ضوء مبانی عرفان نظری از دیـدگاه ائمهٔ اطهار علیهم السـلام تألیف شده است-برای شـناخت مبانی حقیقی عرفان اسلامی در جایگاه خود مؤثر خواهد بود.

۱- ۱) -الذریعه:۱۱۰/۲۱.

خدای را شاکریم که بعد از سال ها نایاب بودن این اثر و تقاضای فضلا و علاقمندان به مبانی عرفان نظری،این توفیق را به ما عنایت فرمود تا بتوانیم این کتاب ارزشمند را با ویرایش و تحقیق جدید در قالبی نو به عرصهٔ فرهنگی جامعه اسلامی تقدیم نماییم.

از امتیازات این اثر نسبت به چاپ های قبلی می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

حروفچینی و مقابلهٔ متن با دست نوشتهٔ مؤلّف.

بازبینی متن و اعمال بازنگری«به اشراف مؤلف».

موضوع گذاری جهت سهولت دسترسی به مطالب.

ویرایش ادبی متن فارسی و عربی.

بازنگریِ اعراب و ترجمهٔ روایات.

جایگزینی ترجمهٔ جدید مؤلّف از آیات قرآن کریم.

استخراج منابع و تطبیق روایات با مصادر روایی.

تنظیم فهارس متنوّع در مجلّدی مستقل.

تنظیم فهرست موضوعی مطالب در مجلّدی مستقل.

حذف برخی از مطالب که مناسب امور اجتماعی سال های تألیف کتاب بوده و دخلی در موضوع کتاب نداشته است«به اشراف مؤلف».

در پایان،از همکاری کلیهٔ عزیزانی که در نشر این اثر ما را یاری نمودند خصوصاً محقّقان محترم آقایان:محسن فیض پور-محمدجواد صابریان-عبد الرضا محیی الدّینی-محمد حسین امیدوار؛ویراستار ادبی:سیّد رضا باقریان موحّد، مقابله:سید محمد رضا آصف؛حروفچینی و فهرست نگاری و صفحه آرایی:

سید حسین امامی نجفی کمال تشکّر را داریم؛امید که در درگاه احدیّت قبول افتد.

مرکز علمی تحقیقاتی دار العرفان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوه و السلام علی سید المرسلین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین

پیشگفتار

تحلیلی پیرامون عارف و عرفان

اگر عرفان را حالتی ملکوتی و حقیقتی روحانی و الهی بدانیم،چنان که بسیاری از بینایان و آگاهان و سالکان مسلک محبّت و عشق آن را حال می دانند و از آن تعبیر به حالت عرفانی و آسمانی می کنند،باید مایه و ریشهٔ آن را در اعماق قلب و باطن جان و سرّ وجود جستجو کرد.

در این صورت،عرفان لطیفه ای است الهی و حقیقتی است فطری که به صورت قوّه و استعداد در خزانهٔ وجود انسان از جانب حضرت محبوب قرار داده شده که برای رسیدن به آن حالت باید معارف و اخلاق و مضامین ادعیهٔ وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام را با کمک قرآن و روایات پرورش داد،تا جایی که تمام آلودگی ها از مملکت وجود آدمی رخت بر نهد و فرار را بر قرار ترجیح داده تا انسان مصداق حقیقی عارف شود.

ص:٨

و اگر آن را جزء مسائل نظری و علمی به حساب بیاوریم،چنان که گروهی بر این عقیـده اند،باید آن علم را از اهلش اخذ کرد و با عمل به آن در باطن وجود خود حالت عرفانی به وجود آوریم (۱).

---

۱ – ۱) – موضوع این علم شـناخت حق و اسـما و صـفات اوست و بالجمله راه و روشـی که اهل الله برای شـناسایی حق انتخاب کرده انـد،عرفـان می نامنـد. عرفـان،به معنـای شـناخت و در اصـطلاح،معرفتی قلبی که از طریق کشف و شـهود و نه از بحث و اسـتدلال حاصـل می شود.عـارف،کسـی اسـت که از خودشناسـی نیـل به خداشناسـی دارد و علم او به حقـایق و معـانی الفـاظ است.عرفان در اسـلام و نیز دیگر ادیان شـرقی به صورت بالاترین دانش بوده به گونه ای که تصور معین و محدودی از آن در طبیعت هست و در واقـع قـالبی را ارائه می دهـد که در آن،علوم جهـان شناسـی سـنتی–چنـان که شایسـته است–قابـل فهم می گردنـد.عرفان از این حیث سرچشـمه زنـدگی است و عارف،همه چیز را در آن عبارت از تجلّیاتی از اصل الهی می داند که از هر تعیّنی،حتی از وجـود کـه نخسـتین تعیـن آن اسـت،برتر می باشـد.در جهـان شناسـی عرفـانی همـۀ موجـودات متجلّی خـواه محسوس و خواه نـامحسوس به حسب درجه ای که عقـل را انعکاس می بخشـند و نیز به حسب هستی خود با این مرکز ارتباط دارند.«علم»هر موجود حلقه اتصال مسـتقیم آن به عقل کلی یا«کلمه»است که به وسـیلۀ آن،همه چیز به وجود آمده است.درجۀ هستی هر آفریده تجلّی ای از وجود محض در سطحی از وجود کیهانی است و به سبب همین تجلّی هر موجودی«شیئی»است و عـدم نیست.معرفت عرفانی قابل تردیـد نیست؛زیرا معلوم در عرفان،ذات و صـفات خدا است و این شـناخت مبتنی بر این فرض است که او موجود واحد است و به چیزی شبیه نیست و نیز چیزی به او شبیه نیست.شـناخت صفات او به این مفهوم است که او حیّ،علیـم،سـمیع و بصـیر است.این شـناخت از اسـتدلال و شـهود به دست می آیـد.این معرفت متضـمن دو اصـل است:۱–فعل عقلی،پدیـدارهایی که دارای خصوصـیت عینی انـد و در عین حـال به وسـیلۀ عقل درک می شونـد،۲–حصول،به مفهوم نتیجۀ چنین فعلی که صورت شـیء در ذهن است.عارف،عالَم را از دو جنبه شـهود می کنـد:الف–رمز مثبت،ب–وهم منفی.تجلّی که دارای جنبـۀ واقعیت است مظهر درجـۀ عـالی تری از واقعیت است و تا حـدی که از اصل جـدا شـده و با آن غیریّت پیـدا کرده وهمی است.در عرفان اسلامی،جهان،هیکلِ«کلمه»است و چون کلمه به صورت عالم صغیر در انسان متجلّی می شود،عارف هر اندازه با سرچشـمۀ نورانی هستی اتصال پیدا کند،یگانگی او با جهان بیشتر می شود.دعای عارف این است که«ببیند»معرفت هر وجود جزیی و هر مرتبه ای از علم،به معرفت وجودی آن رهنمون است،این معنـا زیربنای عرفان است.ملا محسن فیض کاشانی گویـد:«عرفـان و اشـراق شـجره نبوّت است».عرفـان،فن نیست بلکه علمی است که دارای موضوع،مبادی و مسائل مخصوص به خود است و در عین حال با همۀ علوم سازش و ارتباط دارد. عرفان شیعی:عرفان،مصدر است به معنای شناختن و دانستن بعد از نـادانی کـه ریشـه ثلاـثی مجرد آن از عُرف و عَرَف به معنـای شـناختن و معـانی متعـدد دیگری که در کتب لغت ملاـحظه می گردد.مشـتقّات عَرَف در ۷۱ آیـه از آیـات کریمه ذکر شـده است. عرفـان،حـالتی است که در بخش عملی به روابـط انسـان با خودش و جهان و خداوند می پردازد تا آنجا که آدمی به توحید کامل نایل آید و به این بخش از حالات انسانی سیر و سلوک گویند.برای عارف جهان جز خداوند،اسما و صفات و تجلیّات او چیز دیگری نیست که فرمود: «فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ» «پس به هر جا روی آورید رو به سوی خداوند است»بقره (۲):۱۱۵،و نیز: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «او است اول و آخر و ظاهر و باطن و او به همه چیز دانا است»حدیـد (۵۷):۳. عرفان،شناسایی حق و راه و روشی است که اهل

الله برای شناسایی حق برگزیده اند.خاقانی گوید: هر مؤمن که ز اهل عرفان باشد خورشید سپهر فضل و احسان باشد یا حکیم ناصرخسرو گوید: شفای درد دل ها گشت عرفان ز عرفان روشن آمد جاودان جان علاوه بر آنچه در آیات قرآن کریم از نشانه های عرفانی یاد شده زندگانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بازتابی از زندگی معنوی و سرشار از اشارات عارفانه آن حضرت بوده است.زندگی زاهدانهٔ امام علی علیه السلام پرورش یافته دامان رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در قالب سخنان گهربار آن حضرت در نهج البلاغه و اشارات و تلمیحات امام علی بن الحسین علیهما السلام در صحیفهٔ سجادیه نمونه و سرمشق آشکاری برای عرفا است. امام علی علیه السلام که بنابر دلایل موجود،زندگی سرشار از زهد و پارسایی داشته و بر ظاهر و باطن امور آشنا بوده،سرمشقی برای شیعیان خود قرار داشته و عرفا و صاحبان طرائق عرفان و تصوف در قرون بعد اهتمام خاص در رسانیدن طریقشان به وجود مقدّس ایشان داشته اند.فرازهای ادعیه اسلامی برگرفته از اشارات عرفانی است که موجب رسوخ ذکر و یاد الهی در دل و باعث سیر شهودی و کشف وجودی باری تعالی در قلوب اهل کمال است که از آن جمله می توان به دعای کمیل و دعای ابو حمزه ثُمالی اشاره نمود. پس از امام علی علیه السلام چهار تن به عنوان ارکان شیعه معرفی شده اند:سلمان فارسی،ابو ذر غفاری،عمّار یاسر و مقداد بن عمرو.این مجاهدان از صحابه و اهل صُفَّه بودند که می توان آنها را از مخلصین بارگاه ربوبی و از مؤمنان پاک سرشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله،بالاخره از یاران امام علی علیه السلام و از عرفای به حق و دانایان شیعه واقعی و عرفان خالص به حساب آورد.

گستردگی مسئله،ما را نسبت به این معنا هشدار می دهد که هر کتابی گرچه معنون به عنوان عرفان باشد و هر شخصی گرچه مشهور به عرفان باشد،قابلیّت تغذیهٔ انسان را در این جهت ندارد.

کتابی که مایه های اصیل عرفان نظری در آن است،فقط کتابی است که مطالبش را از سرچشمهٔ وحی و نبوّت انبیا و امامت امامان علیهم السلام گرفته باشد.

و عارف حقیقی کسی است که قواعد عرفان را از مقرّبان درگاه حق و صدّیقان و صالحان و اولیای واقعی گرفته باشد و خود را محقّق به آن حقایق نموده و جان را منوّر به نور ملکوت کرده باشد.

بنابر نظر اوّل،عرفان،عبارت از حالی ملکوتی و مایه ای آسمانی و فطری است که در مرحلهٔ اوّل در عمق و جان و ذات نفس همراه با نور ایمان و یقین به قیامت تجلّی می کند و سپس آثارش در اعمال و حرکات و رفتار و اخلاق آدمی ظهور می یابد.

عرفان، رشته و پیوند و اتّصال پر قدرتی است که انسان خاک نشین را،به سرّ السرّ عالم پاک،یعنی مبدأ هستی پیوند می دهد و از این طریق تمام ابواب رحمت و برکت را به روی قلب و جان آدمی باز می کند.

عرفان، از انسان موجودی برتر،وجودی والا،منبعی پرخیر،متحرّکی توانا،

ص:۱۲

سالکی خالص،رزمنده ای پر توان،جهادگری با قدرت،زاهدی وارسته،عابدی مقبول و مناجات کننده ای در شب و متضرّعی در سحر و مستغفری در سجده و شیری در میدان نبرد به وجود می آورد.

عرفان، جوهرهٔ حیات انسانی،صراط مستقیم الهی،حرارت روحی،عشق درونی و گرم ترین شعلهٔ محبّت آدمی به خدای جهان آفرین است.

عرفان، راه خدا،مسلک انبیا،مایهٔ جان اولیا،طریق اصفیا و مدرسهٔ پر قدرت معصومین علیهم السلام است.

عرفان، به معنای شهود عظمت حق تعالی،از طریق بینایی دل است و این بینایی محصول معرفت انسان به حضرت حق می باشد و این معرفت جز از طریق شناخت انبیا و قرآن و امامان علیهم السلام و پیروی از آنان به دست نمی آید و عبادت بدون حال عرفانی و تضرّع و انابه و توبه و زاری،ارزش چندانی ندارد.

عرفان، حقیقت عبادت،خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود عظمت حق تعالی بر دل ظاهر می شود و این چنین سعادت موقوف بر محبّت است و ظهور محبّت موقوف بر متابعت سیّد اوّلین و آخرین علیه من الصلوات اتمها و من التحیّات ایمنها و متابعت موقوف بر دانستن طریق متابعت،پس به ضرورت، ملازمت علمه که وارثان دینی اند (۱).

عرفان، زدودن حکومت و محبّت ما سوی اللّه از قلب و هر محبّت و کششی را تابع عشق حق قرار دادن و نیز آراسته شدن اعضا و جوارح به اعمال مورد رضایت اللّه و زیور گرفتن جان از اخلاق الهی است.

عرفان، آزادی از خودپرستی،رهایی از اسارت مادیّت و مقیّد شدن به قید

۱- ۱) -رشحات:۶۲۸/۲.

بندگی حق و منوّر شدن جان به نور و صبغهٔ الهی است.

[صِبْغَهَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَهً] (۱).

رنگ خدا را [که اسلام است،انتخاب کنید] و چه کسی رنگش نیکوتر از رنگ خداست ؟

عارف آن انسان با کرامتی است که با شعور و درایت و با اراده قدرت،بر اساس معارف الهی،در صراط مستقیم حق حرکت کرده،تا جایی که قلبش عرش خدا شده و خانهٔ دلش به نور عالم ملکوت منوّر شده است.

عارف بزرگ،سیّد حیدر آملی در کتاب کم نظیر «جامع الاسرار» دربارهٔ عارف مؤمن می گوید:

«فی قَلْبِ الْمؤمِنِ ثَلاثَهُ انْوار:نُورُ الْمَعْرِفَهِ،وَ نُورُ الْعَقْلِ،وَ نُورُ الْعِلْمِ.

فَنُور الْمَعرِفَهِ کَالشّمْسِ،وَ نُورُ الْعَقْلِ کَالْقَمَرِ وَ نُورُ الْعِلْمِ کَالْکَوْکَبْ.

فَنُورُ الْمَعْرِفَهِ یَسْتُرُ الْهَوی،وَ نُورُ الْعَقْلِ یَسْتُرُ الشّهوَه،وَ نُورُ الْعِلْمِ یَسْتُرُ الْجَهْلَ.

بَنُورِ الْمَعْرِفَهِ یُرَی الْحَقُّ،وَ بِنُورِ الْعَقْلِ یُقْبَلُ الْحَقُّ،و بِنُورُ الْعِلْمِ یَعْمَلُ بِالْحَقِّ (۲)».

در قلب مؤمن با معرفت سه نور است:

۱-نور معرفت.

۲- نور عقل.

۳- نور دانش.

نور معرفت چون خورشید است،نور عقل مانند ماه و نور دانش هم چون ستاره.

نور معرفت،حکومت هوی را از بین می برد،نور عقل قدرت شهوت را

۱- ۱) -بقره (۲):۱۳۸.

۲- ۲) -جامع الاسرار:۵۸۴.

می پوشاند و نور دانش جهل را فراری می دهد.

به نور معرفت حق مشاهده می شود،به نور عقل حق پذیرفته می گردد و به نور دانش به حق عمل می شود.

سالکان مسلک عشق می گویند:

برای رسیدن به حقّ و حقیقت،بایستی مراحلی طی کرد،تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند.

تفاوت اهل عرفان با فلاسفه این است که عارفان تنها گرد استدلال عقلی نمی گردند بلکه با وجود تصدیق آن،به یک مرحله ای که فوق آن است قائل هستند،و آن را مرحلهٔ شهود می نامند؛می گویند:

پس از آن که نفس از مقام حسّ و عقل و برهان صعود کند،می تواند با ممارست معنوی و معراج روحانی به مقام بالاتری ترقّی نماید و حقایقی را بدون یاری برهان و حسّ دریابد و مشاهده کند و به طور کلی از مرحلهٔ دانش به مرحلهٔ بینش برسد و این چنین دانش است که در برابر حکمت استدلالی عرفان نامیده می شود.

عارف با این بینش الهی که با ریاضتهای شرعیه و تقوای خالص و توجّه به آیات قرآن و سنن مرسلین به دست آورده،به توحید شهودی رسیده و برای یافتن حق دنبال دلیل نیست که با عمق قلب این معنا را یافته که خود پیکرهٔ دلیل ساخته و پرداختهٔ حق است و آن را آن قدرت نیست که آینه تمام نمای حضرت محبوب باشد.

چنان که امام عارفان،وجود مقدّس امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که عرفان خالص اسلامی است،به پیشگاه حضرت ربّ العزّه جلّ و علا در باب توحید شهودی عرضه می دارد:

كَيْفَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْكَ بِمٰا هُوَ فى وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ الَيْكَ ؟

خداوندا ! چگونه با این موجودات که در وجود خود نیازمند تو می باشند راهیابی به سوی تو داشته باشم ؟

سر چشمۀ عرفان

با توجه به مطالبی که در صفحات گذشته ملاحظه کردید،جستجو در تاریخ حیات انسان که چه شخصی پایه گذار مکتب عرفان بوده و یا به وسیلۀ چه گروهی از اهل دین این مدرسه بنا گذاری شده،کار با مفیدی نیست.

زیرا،وقتی حقیقتی به صورت مایه و استعداد و ذوق و شوق و نیاز و احتیاج، در ذات انسان نهفته است،باید آن را از حضرت محبوب دید.

به حقیقت که لازم است از عرفان و حال عرفانی به عنوان یک واقعیت ملکوتی و سرّ خدایی که در اعماق جان ریشه دارد یاد کرد.

این انسان است که به دور از غوغای حیات عاریت،احساس می کند که در درونش عشق به مبدأ هستی و علاقه به پاکی جان و طهارت درون و پای بندی به حقایق و واقعیت ها و توجه به دانش و بینشی ما فوق دانش و بینش مادّی موج می زند.

این انسان است که می خواهد اضطراب درونش را با کمک عاملی قوی و حقیقی غیر از عوامل مادّی که خود عامل اضطرابند،تبدیل به امنیت کند.

این انسان است که در جستجوی اتّصال به حقیقت و واقعیّت مجاهده می نماید.

و این انسان است که علاقه دارد با تمام هستی وجودش در سرزمین عشق و محبّت خیمه زده و کاری کند که برای همیشه از ناراحتی وجدان راحت باشد.

این انسـان است که در فطرتش می یابـد،حقیقـتی او را به سوی خود جـذب می کنـد و از او می خواهـد که در کنـار وی قرار گیرد.

این انسان است که علاقه دارد تمام افراد بشر در کنار او راحت و در امنیت و آسایش باشند.

این انسان است که مشتاق فهم حقایق عالی هستی است و می خواهد اسرار عرصه گاه حیات بر او کشف شود.

این همه عشق و علاقه و ذوق و شوق که هم چون دریا در باطن انسان موج می زند همان مایه ای است که اهل دل از آن تعبیر به استعداد عرفانی و حالت عرفان خواهی می کنند.

این قوّه و اسـتعداد است که اگر با قوانین وحی و ریاضـتهای شرعیّه رشد کند، انسان به آن چه که فطرتاً در طلب آن است،می رسد.

این واقعیت که در دل و جان ریشه دارد،همان کششـی است که از جانب معشوق واقعی در اعماق هستی انسان عاشق قرار داده شـده که عاشق به محض توجّه به این حقیقت در تکاپو می افتد و به دنبال آراسـته شدن به حقایق حرکت می کند و در ابتدای حرکت و سـلوکش حس می کند که بدون راهبری الهی و خود ساخته ای ملکوتی قدرت سـیر و سـفر و حرکت در این راه پر خطر را ندارد،راهی که راهزنان درونی و برونی برای راهزنی در زوایای آن کمین کرده اند.

عـاشق عرفـان و حال بایـد بدانـد که خضـر این راه در درجـهٔ اوّل،انبیا و امامان علیهم السـلام و سـپس عالمان ربّانی هسـتند که جانشینان آن بزرگوارانند.

بنابراین،سرچشـمهٔ این حالت حضرت محبوب است و اوست که این مایه را در جان قرار داده و به وسیلهٔ راهنمایان راه از قوّه به فعلیت می رساند و اوست که مایهٔ عشق به خودش را در دل و جان انسان قرار داده و می خواهد که انسان از تمام

ص:۱۷

وسائل و ابزار مادّی و معنوی به عنوان وسیله،برای رسیدن به معشوق حقیقی استفاده کند.

آنان که برای رشد حال عرفانی در راه انبیا و امامان علیهم السلام قرار گرفتند،به آن چه باید برسند رسیدند و آن بینشی که باید پیدا کنند،پیدا کردند و در این مسیر به خاطر رنج عبادت و حرکت در راه بندگی،از اشراق و تجلّی حق بر قلب خود برخوردار شده و به مقام معیّت رسیدند.

[إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ] (۱).

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند و کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

[إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰابِرِينَ] (۲).

خدا با صابران است.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:اِنّ لِیَ مَعَ اللّه حٰالاٰتٍ لاٰ یَحْتَمِلُهٰا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ وَ لاٰ نَبیٌّ مُرْسَلٌ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:«به درستی که برای من با خداوند حالاتی است که نه ملک مقرّب و نه پیامبر مرسل طاقتش را ندارند».

اگر گفته شود علّت رسیدن انسان به این مقامات عالی،همان حالات درونی همراه با عبادات الهی و ملکوتی است صحیح گفته شده.

این فقیر پایه گذار عرفان را بزرگان هند یا حکمای یونان یا دانشمندان قدیم ایران

۱- ۱) -نحل (۱۶):۱۲۸.

۲- ۲) -بقره (۲):۱۵۳.

۳- ۳) -روح الارواح:۳۴۸ با کمی اختلاف.

نمی داند بلکه اینان به وجود آورندۀ بعضی از قواعد فلسفه و حکمت اند و عرفان و حال حقیقتی است که ریشۀ خدایی دارد و در اعماق قلب و جان هم چون گوهری آسمانی نهفته شده که ظهور آن با ایمان به خدا و قیامت و اجرای دستورهای حق و پیروی از سنن شرعیّه میسّر است.

حالت نیازمندی انسان به حضرت حق و کششی که به آن سو دارد،حالت عرفانی است.این حالت باید به دست فرستادگان حق از قوّه به فعلیت برسد.

آنان که برای پاسخ گفتن به این حالت نیازمندی،متوسّل به مدّعیان عرفان و افرادی غیر از فرستادگان حضرت محبوب شدند،بیراهه رفته و به جایی نرسیدند.

تأمین مسائل این راه،وقف نبوّت و امامت و قرآن مجید است.

سالکان این وادی و مسافران این راه و قاصدان این معنی می گویند:

بنای برنامۀ خود را در این مسیر بر چهار حقیقت قرار ده:

۱-معرفت خدا و اسماء و صفات و افعالش.

۲-معرفت نفس و شرور و خطرها و خواسته های غیر شرعی آن.

۳-معرفت وساوس و کیدها و و دام های دشمن.

۴-معرفت دنیای منهای حق و غرور و فتنه انگیزی و زرق و برقش.

پس غیر انبیا و قرآن و ائمه علیهم السلام،چه کسی می تواند منبع این معارف باشد،تا برای به دست آوردن این چهار رشته معرفت به او متوسّل شد ؟

هر که را بنگرید به هر جا که رسیده باشد باز نیازمند به انبیا و ائمه علیهم السلام و قرآن در این چهار حقیقت است.

من منکر نیاز انسان در طریق خدا-به وقت نبود انبیا و ائمه علیهم السلام و غیبت ولیّ عصر علیه السلام-به عالم ربّانی نیستم،ولی می دانید که عالم ربّانی و فقیه واجد شرایط

واسطه ای بیش بین ما و فرستادگان خدا نیست.او از خود چیزی ندارد،آن چه می گوید از منابع وحی است،به این خاطر بالاستقلال نمی تواند قطب عارفان و مرجع سالکان باشد،بلکه خود او در راه است و با تمام وجود مجاهده می کند تا به یقین واقعی و ایمان حقیقی برسد و چون در این راه بیش از دیگران زحمت کشیده به او اجازه می دهند که دست گمراهان و عقب افتادگان را گرفته و با خود هم سفر نماید.

آیا از علمای ربّانی و واجدان شرایط احدی را سراغ دارید که بدین مقام که قطب عالم امکان،ملجأ و مرجع سالکان،فروغ قلب عارفان حضرت مولی الموحّدین امیر المؤمنین علیه السلام قدم گذاشته رسیده باشد ؟

لَوْ کُشِفَ الْغِطاءُ مَا ازْدَدْتُ یَقیناً (۱).

اگر پرده هم کنار رود بر یقین من چیزی افزوده نخواهد شد.

در هر صورت،با این همه مایه های فطری و روحی و با توجّه به هدایت حق که مبلّغ و رساننده اش به انسان انبیا و ائمه علیهم السلام هستند،اگر کسی در راه رشد و کمالش به مجاهده برنخیزد و برای به فعلیت آوردن استعدادهایش زحمت نکشد برابر با روایت زیر از رحمت حق محروم است.

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله:اَلنّاقِصُ مَلْعوُنُ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:ناقص ملعون است.

با نظر به مجموع آیات و روایات،این جمله متوجّه کسانی است که می توانند عقل و قلب خود را تکمیل کنند،ولی هوی و هوس های حیوانی آن ها را از تکاپو در

۱- ۱) -غرر الحکم:۱۱۹،حدیث ۲۰۸۶؛مستدرک سفینه البحار:۱۱۹/۹.

۲- ۲) -المنهج القوی:۳۵۲/۲.

این راه متوقّف می سازد.

ادلّهٔ فراوان از نقل و عقل در دست داریم که آنان که از نظر خلقت تکوینی ناقص به دنیا می آینـد،یا بدون اختیار برای آن ها نقصـی در ایـن زنـدگانی خـواه از نظر عضـلانی و خـواه از نظر قـوای درونی ایجـاد می شـود،مـورد رحمت و لطـف الهی قرار خواهند گرفت.

در «جامع الصغیر» (۱)از رسول حق صلی الله علیه و آله روایت شده:

از دست دادن چشم و یـا گوش موجب بخشوده شـدن گناهـان است و هر چیزی که از بـدن ناقص شود به همین منوال موجب لطف و عنایت خداوندی خواهد بود.

روشن است که ملا‌ـک دوری و نزدیکی به خداونـد از نظر نقص و کمـال مربـوط به توانـایی و اختیـار است،خـواه آن نقص و کمال مربوط به خرد بوده باشد و خواه به اجزای بدن.

به طور کلّی هر کس که بتوانـد در تکمیل خود بکوشـد و خویش را از نقص رهایی دهـد،این شـخص در زندگانی موفّق شده است،ولی اگر به جهت هوی و هوس،یـا تنبلی و مسامحه اقـدام به رفع یا دفع نقص ننمایـد او ملعون است،خواه نقص مربوط به عقل و خرد باشد و خواه مربوط به مرکب مادّی (۲)».

کسـی کـه در مقـام بـه دست آوردن رشـد و کمـال برآیـد و این راه را تـا سـر منزل مقصـود بپیمایـد به معـدن نـور متّصـل می شود،چنان چه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

اِتَّقُوا فَراسَهَ الْمُؤْمِنْ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّه (۳).

«از بینایی درون مؤمن بپرهیزید؛زیرا او با نور خدایی می نگرد».

۱- ۱) -جامع الصغیر:۱۹/۲.

۲- ۲) -تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی:۱۵۰/۴.

۳- ۳) -سفینه البحار:۳۵۶/۱.

هادیان راه

انبیا و امامان علیهم السلام سر حلقهٔ عارفانند،کسی همانند آن بزرگواران خدا را نشناخت و به برنامه های حق عمل نکرد،حالی مانند حال آنان نبود و هم چون آنان کسی به مقام قرب نرسید.مخلصین،صابرین،متوکّلین،صالحین،صدّیقین، مقرّبین تعبیرهای بلندی است که قرآن از مقامات روحی و عملی آنان نموده،وقتی گفته می شود عباد اللّه،اصفیاء اللّه،اولیاء اللّه،مصداق اتمّ و اکمل آنانند.

آن اهل کرامت و شرافت و اصالت و معرفت و بینش راضی بقضاء اللّه،تسلیماً لامر اللّه،داعیاً الی اللّه،متوکلاً علی اللّه و هادی و مهدی بودند.

همانان بودند که بر اثر مقام عصمت و پاکی جان و طهارت باطن و حسن اخلاق و عمل و مجاهدت در راه محبوب به نبوّت و امامت رسیدند،تا همهٔ انسان ها را به نور حق منوّر کرده و جان و دل آنان را به آیینهٔ تجلّی انوار ملکوت جلا دهند.

انبیا و امامان علیهم السلام عظیم القدر،ابتدا انسان را به مسئلهٔ توحید توجّه داده و در صدد پاک کردن قلب انسان از کدورت شرک برآمده و برای خاطر زدودن زنگ کفر از عمق دل او کوشیدند و پس از فراهم آوردن زمینهٔ تزکیهٔ نفس،به ارائهٔ نقشه و طرح و راه رسیدن انسان به خدا قیام کردند.

انبیا برای اجرا شدن مسائل اخلاقی و عملی،ضامنی چون ایمان به خدا و روز قیامت قرار دادند و در تمام شؤون حیات و زندگی،انسان را تشویق به پیاده کردن دستورهای الهی،به خصوص مقررات روحی و اخلاقی نمودند.

در زمینهٔ تعالیم وحی و سنن انبیا،هر کس بیشتر دنبال فهم حقایق و واقعیّت ها برآمد،بیشتر تشنهٔ حرکت و عاشق رسیدن به مقام قرب شد.

گروهی آن چنان عاشقانه این راه را پیمودند که صاحب سرّ و دارندهٔ علم بلایا

و منایا شده و لیاقت یافتن اسم اعظم را پیدا کردند:

«ارْواحُ الاَحْبابِ فی قَبْضَهِ الْعِزَّهِ یُکاشِفُهُمْ بِذاتِهِ وَ یُلاطِفُهُم بِصِفاتِهِ (۱)».

روح عاشقان در قبضهٔ عزّت معشوق است،با ذاتش بر آنان تجلّی می کند و با صفاتش با آنان ملاطفت می نماید.

عزیزی را دیدند در آن وقت که حال بر وی تنگ شده بود،طرب و شادی می کرد،گفتند:این چه طرب است؛گفت:در این طرب چه عجب است؛

«وَ قَدْ قَرُبَ وِصالُ الحبیبِ وَ فِراقُ الْعَدّوِّ (۲)».

«وصال محبوب نزدیک شد و نقطهٔ جدایی از دشمن که نفس امّاره است رسید».

با رسیدن به مقامی که وحی برای انسان مقرّر نموده،همهٔ شؤون آدمی خدایی می شود:

حرکت به دستور خدا و برای خدا و از خدا و به خدا و این است عاقبت خلوص و متابعت از روش انبیا.

[إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ] (۳).

ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم.

هنگامی که انسان با کمک حق و با پیروی از تعالیم انبیا و امامان علیهم السلام،با همّتی والا و اراده ای قوی،به حرکت در راه مستقیم الهی موفّق شد و به فهم این حقیقت رسید که آن چه در میدان وجود خودنمایی می کند و همه علل و اسباب و ابزاری

ص:۲۳

۱- ۱) -روح الارواح:۳۴۸.

۲- ۲) -روح الارواح:۳۴۸.

۳- ۳) -بقره (۲):۱۵۶.

است که برای رسیدن به مقام قرب در اختیار انسان نهاده شده،دیگر چیزی را به عنوان هدف انتخاب نمی کند و درگیر برنامه های ظاهری نمی شود بلکه از تمام وسائل برای رسیدن به قرب معشوق بهره می گیرد و بالاتر این که از تماشای علل و اسباب هم چشم پوشیده جز به حق نظری برای او نمی ماند.

حق جلّ جلاله اسما و صفات خود را بر عالم جلوه کرد تا عاشقان در کار آمدند،مشتاقان در طلب دیدار آمدند،به حکم عزّت پردهٔ کبریا ببست،علم عظمت بزد،نعمت تعزّز سراپردهٔ جلال خود گردانید تا دل های عزیزان کباب گشت و دیده های محبّان معدن آب.

هر بار که در اهتزاز آیند و در طلب راز آیند از ستّارات جمال صمدیّت ندای احدیّت می آید که «بُعْدَاً بُعْداً».

ای مشتی خاک ! تو را چه یارای آن بود که گرد ساحت فردانیّت گردی و هر بار که کأس یأس بنوشند و قرطهٔ افلاس بپوشند و سر در گریبان حیرت کشند و از یافت نومید شوند،از سرادقات جمال الهیّت ندای لطف آمیز می آید که «صبراً صبراً» هم بر درگاه جلال ما به هر امید مشاهدهٔ جمال ما روزگار می گذارید و در میان آتش خوش می باشید،اگر چه شب و تاریک است،دل قوی دارید که طلوع صبح نزدیک است.

او جلّ جلاله شمشیر قهر خود بر فرشتگان به کار نداشت،بر شما به کار داشت؛ زیرا که حیات حقیقت شما راست:

[وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً] (۱).

و مؤمنان را از سوی خود به آزمایشی نیکو بیازماید؛زیرا خدا شنوا و داناست.

۱- ۱) -انفال (۸):۱۷.

ای فرشتگان،شما خزائن تسبیح و تقدیس آباد می کنید و «سبحان اللّه» و «الحمد للّه» می گویید که آدمیان گاه گداختهٔ بلای مااند و گاه نواخت عطای ماالند، گاهشان به شمشیر قهر بسمل می کنیم و گاهشان به نظر لطف مرهم می نهیم.

اهل دلی عاجز راه گشته بود و عمر در رنج بسر برده،به آخر روزی چند جان می کند،پس سپری شد،بر سینهٔ وی دیدند نبشته که «هذا قَتیلُ اللّه» (۱)! !

این نکته را نباید ناگفته گذاشت که پس از رشد حالت عرفانی،توقّف در هیچ یک از منازل آن جایز نیست بلکه تمام وجود انسان باید به طرف محبوب تا رسیدن به اوج وصال در حرکت باشد و لحظه به لحظه باید از خطراتی که به وسیلهٔ هوای نفس متوجّه انسان است برحذر بود و ایمنی،خروج از دنیا همراه با ایمان و حالت تسلیم به حق است.

مکتب های مدّعی عرفان

در سطور گذشته بیان شد که عرفان واقعیّتی است الهی که به صورت جذبه و حال در نهاد انسان ریشه دارد و سرچشمهٔ آن رحمت و عنایت خداست و رشد دهنده اش نبوّت انبیا و امامت امامان علیهم السلام و نصایح و مواعظ عالمان ربّانی است، عالمانی که شاگردان مخلص مکتب نبوّت و امامت اند.

متأسّفانه در تاریخ حیات گروهی از این جذبه و کشش و حال درونی انسان سوء استفاده کرده و جدای از قواعد الهی و حکمت ربّانی،قواعد و دستورها و مسائلی از پیش خود ساخته و بشر جستجوگر را به سوی خود دعوت نموده و او را به راهی غیر از راه حضرت محبوب انداختند و از حریم نبوّت و امامت دور کرده،به ضلالت

۱- ۱) -این کشتهٔ ما است؛روح الارواح:۳۵۰.

و گمراهی کشیده و بین آنان و حقیقت تفرقه ایجاد کردند.

من فکر نمی کنم مدّعیان عرفان در یونان و هند و ایران قدیم از انبیای الهی خبر نداشتند،چنان چه رؤسای صوفیّهٔ اهل تسنّن در عصر بنی امیّه و بنی عبّاس بی خبر از امامت امامان معصوم شیعه نبودند.

ولی هوای نفس مدّعیان مکاتب عرفانی اجازه نداد مردم نیازهای باطنی خود را به وسیلهٔ وحی برطرف کنند،چنان چه سردمداران صوفی گری در عصر ائمه علیهم السلام اجازه ندادند مردم متوسّل به ولایت شده و از آن منبع تغذیه کنند.

تأسّف بارتر این که هر روز در گوشه ای هوی پرستی،با علم به نبوّت انبیا، ادّعایی سر داد و در نتیجهٔ گرایش گروهی به او مکتبی به وجود آمد.

تعداد این مکتب ها به اندازه ای است که تا کنون شمارهٔ دقیقی از آن ها به دست نیامده.

در یک مجلّهٔ علمی خواندم که در هندوستان فعلی بیش از پانزده میلیون مکتب که قسمت عمده ای از آن مدّعی عرفان است وجود دارد ! !

اگر مکاتب قدیم یونان و اسکندریّه و ایران را هم به آن ها اضافه کنیم معلوم نیست چه عددی شود.

قواعد آن مکتب ها از آن جا که ساخته و پرداختهٔ فکر محدود بشری است نه این که سود چندانی برای دنیا و آخرت مردم نداشت بلکه از جهاتی برای انسان و انسانیّت ضرر به بار آورد.

آگاهان راه،علمای عامل،سالکان طریق،عارفان عاشق و خلاصه آنان که صد در صد مورد قبول شرع مطهّرند،اگر از عرفان دم می زنند،اگر به عارفان دعوات می کنند،مقصود عرفان محصول یونان و هند و ایران و اسکندریّه نیست،بلکه عرفانی که آنان می گویند حقایق قرآنیّه و دعاهای ملکوتیّه و روایات باب معارف

است که از هر جهت کامل و جامع و قابل عمل و مهـذّب نفس و تضـمین کنندهٔ سعادت دنیا و آخرت و رشد دهندهٔ انسان در تمام امور ظاهری و باطنی است.

این عارفان بر مبنای الهیّت اللّه و نبوّت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است.

کتاب این مدرسه قرآن،معلّمش عالم ربّانی و مکانش مسجد و حاصلش بندگی خالصانهٔ انسان در تمام شؤون حیات در برابر حضرت ربّ العزّه است.

در این مدرسه عارف حقیقی کسی است که آگاه از مسائل الهی و عامل به آن ها و متخلّق به اخلاق حق و مجری سنن انبیا و ائمه علیهم السلام است.

برادران مؤمن و علمای دین و خدمت گزاران به اسلام نباید از اسم عارف و مسئلهٔ عرفان وحشت داشته باشند و نباید تصوّر کنند که منظور از عرفان، یافته های یونانیان و مصریان و هندیان و ایرانیان قدیم است که قسمتی از آن ها با رنگ و آب اسلامی وارد حوزهٔ دین شده !

بلکه منظور از عرفان در زبان پاکان و عارفان حقیقی،حال باطنی انسان نسبت به مبدأ هستی و عشق و علاقهٔ او به حضرت محبوب و قرآن و نهج البلاغه و دعاهای مهم از قبیل کمیل،عرفه،ابو حمزه،خمس عشر،امین اللّه و مناجات حضرت مولا در مسجد کوفه است.

عارف در مکتب اسلام کسی است که از هر جهت تسلیم حق و راضی به قضای الهی است.

عارف کسی است که از تمام پیشامدهای روزگار براساس قواعد الهی استفاده کرده و خود را در حوادث ایّام،انسانی می داند که حضرت حق وی را در معرض امتحان آورده است.

آنان که در طلب طهارت قلب و جان و روح و نفس و روانند،آنان که در جستجوی عالی ترین مراحل اخلاقند،آنان که مشتاق تخلّق به اخلاق حقّند،

آنان که می خواهند به حقیقت خلیفه اللّه باشند و علاقه مندند تمام حرکات و سکنات آنان برابر با دستورهای مولا باشد و عاشق این حقیقتند که معنا و معنویّت بر تمام وجودشان حکومت داشته باشد و برای رسیدن به تمام این حقایق متوسّل به قرآن و انبیا و امامان علیهم السلام و دعاهای وارده می شوند و از مناجات نیمه شب و استغفار در سحر غفلت ندارند،عارفند.

کسی که می خواهد دلش از همهٔ قیود مادّی آزاد شود و دنیا و عناصرش او را محکوم خود نکنند بلکه در زندگی وسیله ای برای رسیدن به مقام قرب باشد،کسی که نمی خواهد به هیچ چیز دنیا به عنوان هدف بنگرد،آن که عاشق بهره گرفتن از تمام نعمت ها برای رسیدن به حق است و از هیچ مجاهده ای در این راه دریغ ندارد، کسی که می خواهد در همهٔ زمینه ها تسلیم حق باشد و قلبش آراسته به مقام رضا گردد و جز به پروردگار تکیه نکند،عارف و آراسته به عرفان است.

جلوهٔ توحید در قلب بدان گونه است که تردید و شکّ و وسوسه و شیطنت و نفاق و شرک در آن راه نداشته باشد،بدان صورت که اگر صاحبش با ارّه او را ذرّه ذرّه کند و با آتش بسوزاند،در عشقش به خدا خلل وارد نشود و هم چنین مسائلی از قبیل:تسلیم،رضا،توکّل،زهد،ورع،تقوا،تضرّع،انابه،توبه،اتّصال به نبوّت،پیوند با ولایت،طهارت باطن،خشوع،خضوع،بندگی خالصانه،خدمت به خلق،رعایت حقوق همه و...از پایه ها و مسائل اصیل عرفان و آراسته به این واقعیّت ها عارف است.

عنایت دارید که این ها مسائلی نیست که از آن ها به عنوان مسائل وارداتی یاد کرد.

شناخت واقعی حق،آگاهی به اهداف انبیا و امامان علیهم السلام،اجرای فرامین الهی و آراسته شدن به حسنات اخلاقی محض عرفان و عرفان محض است.

ص:۲۸

باید دانست که توجّه به این برنامه ها و سیر به سوی این واقعیّت ها فقط بستگی به حال خالص و احوالات الهی درون دارد،آن حالی است که سراسر جذبه و کشش و خواستن و عشق و محبّت است.

از آن جا که حال برای تمام این امور به منزلهٔ ریشه است،انبیا و امامان علیهم السلام قسمت عمده ای از همّ خود را در جهت تزکیهٔ باطن مصروف داشتند.

سر خیل انبیا و قافله سالار هادیان راه فرموده اند:

بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكارِمَ الْاَخْلاقْ.

برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق را به پایان کار رسانده و تکمیل نمایم.

بنابراین سیر عارفانه،از تزکیهٔ درون و تصفیهٔ نفس و تحقق دادن حال و آراستن دل به جذبه و محبّت و عشق شروع می شود و با انجام تکالیف شرعیّه و سپس اتّصال به ملکوت و رسیدن به مقام حاکمیّت بر نفس و منزل قرب و لقای حق در پایان زندگی و شروع حیات آخرتی خاتمه پیدا می کند.

پژوهشی پیرامون مصباح الشریعه

مؤلّف واقعی این کتاب تاکنون ناشناخته مانده و شاید از شدّت خلوص نخواسته نامش روشن شود.کتاب دارای صد فصل است و در هر فصلی روایتی از دریای حقایق،امام جعفر صادق علیه السلام،حاوی عالی ترین مسائل عرفانی و اخلاقی نقل کرده است.

یادگیری مسائل مطرح شده در این کتاب آسان و عمل به آن در خور قدرت هر مکلّفی است.

بعضی از کتاب هایی که تحت عنوان عرفان تنظیم شده،خالی از مسائل

ص:۲۹

وارداتی،یا قصّه های عجیب و غریب نبوده بلکه مخلوطی از فرهنگ بشری و الهی است و نمی توان به تمام مطالب آن تکیه کرد.

امّا کتاب «مصباح الشریعه» کتابی است که بیش از نود درصد آن با آیات قرآن و روایات مستند وارده از رسول حق صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام مطابقت دارد و به گونه ای نیست که نتوان به آن اعتماد کرد.

این کتاب همواره به عنوان منبعی عرفانی و اخلاقی که مطالبش از سرچشمهٔ حقیقی عرفان و اخلاق یعنی دریای بیکرانهٔ دانش امام معصوم گرفته شده،مورد توجّه بسیاری از بزرگان دین بوده و بعضی از عاشقان سیر و سلوك بر آن شرح نوشته اند.بعضی از شروح نسبتاً مبسوط و بعضی نیمه تمام و تعدادی هم ترجمهٔ تحت اللفظی و در بعضی از فصول همراه شرح مختصر است.

شایان ذکر است که این کتاب،از نظر علمای بزرگ شیعه مورد توجّه قرار گرفته است.در یک جمع بندی نظر بزرگان را در جهت گیری به آن پنج دسته می بینیم.

۱-گروهی که در نفی و اثبات و ردّ و قبولش سکوت کرده اند.

۲-دانشمندان و بزرگانی که عقیده دارند،مؤلّف عارف این کتاب،از فرهنگ به جاماندهٔ حضرت صادق علیه السلام،این صد باب را تنظیم کرده و انشای آن از خود مؤلّف است نه کلمات مستقیم امام علیه السلام.

۳-بیش تر بزرگان دین و پرچمداران تربیت و اخلاق و عرفان به این کتاب به دیدهٔ احترام نگریسته و آن را قابل قبول و عمل دانسته و عقیده دارند که مؤلّف کتاب از مجموع روایات حضرت صادق علیه السلام این کتاب را تألیف کرده است؛چیزی که هست از ده ها روایت جملاتی انتخاب کرده و آن جملات را به هم پیوسته تا برای هر فصلی روایتی تنظیم کرده باشد.

۴-عدّه ای که به این کتاب با نظر بدبینی نگریسته و آن را از ساخته های صوفیّه یا

دست پخت فضیلِ عیاض دانسته اند و به طور کلی این مجموعه را مردود شمرده اند.

۵-دسته ای از دانشمندان که در قبول و ردّش جانب احتیاط را مراعات کرده و فرموده اند:گرچه سند آن قطعی نیست ولی عمل به محتویات آن-که قسمت مهمّی از مطالبش موافق آیات و روایات مستند است-مانعی ندارد.علّامهٔ مجلسی رحمه الله از این گروه است و این فقیر بی مایه هم پس از بررسی های لازم این نظر را انتخاب کرده ام.

از آنان که این کتاب را مردود دانسته اند شیخ حرّ عاملی صاحب «وسائل» در کتاب «هدایه الامّه» و دیگر صاحب «ریاض العلماء» است،و از آنان که به این خزانهٔ پر گوهر به دیدهٔ احترام نگریسته و آن را قابل اعتماد و عمل دانسته و در صدورش از سرچشمهٔ ولایت تردیدی به خود راه نداده اند یکی سیّد رضی الدّین علیّ بن طاووس رضوان اللّه علیه است که در فصل هفتم از باب ششم کتاب «امان الاخطار» این چنین فرموده است:

«مسافر با خود بردارد کتاب «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» را که از حضرت صادق علیه السلام است؛زیرا آن کتابی است لطیف و شریف که راه و رسم سیر و سلوک به سوی خدا را برای سالکان آن راه معرّفی می کند و روش اقبال به خدا را به انسان یاد می دهد و اسرار مطویّه خود را در اختیار و دسترس خواننده می گذارد.خلاصهٔ کلام آن که فواید این کتاب بسیار و حجم آن کم است.به عبارت دیگر کثیر المعنی و قلیل اللفظ است».

و از کسانی که در قبول این کتاب به خود تردید راه نداده است شهید ثانی است.

او در کتاب «التّنبیهات العلیّه علی اسرار الصلاه» و در «کشف الریبه» و در «منیه المرید» و هم چنین در «مسکّن الفؤاد» از «مصباح الشریعه» مطالبی را نقل می کند

ص:۳۱

و به طوری که از دقّت در موارد نقـل برمی آیـد،فهمیـده می شود که وی بر این کتاب اعتماد داشـته و اخبار آن را از حضـرت صادق علیه السلام می دانسته و در صحّت آن کتاب و ثبوت انتساب این گوهر به آن حضرت تردید و اضطرابی نداشته است.

فیض کاشـانی نیز از کسـانی است که در کتـاب های اخلاقی و عرفانی خود از این کتاب مطالبی را نقل کرده و از ملاحظه در موارد نقـل اسـتفاده می شود که آن مرحوم نیز کتـاب را معتبر دانسـته و نسـبت آن را به امام صادق علیه السـلام مسـلّم و قطعی تلقّی می نماید و هیچ شک و شبهه ای در این موضوع ندارد.

حـاج میرزا ابوالقاسم ذهبی شـیرازی،نظر عالم بزرگوار مرحوم مجلسـی رحمه الله را نسـبت به کتاب عرفانی و اخلاقی «مصـباح الشریعه» چنین نقل می کند:

«بر تو باد که بر کتاب «مصباح الشریعه» ملازمت نمایی،شهید ثانی آن را به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و حاجت به نقل سند نیست؛زیرا متن آن دلالت بر صحّت این کتاب دارد».

گروه بسـیاری از علمـای شیعه و از معتبرترین و موثّـق تریـن دانشـمندان بزرگـوار و کم نظیر از جمله:ابن فهـد حلّی در «عـدّه الدّاعی» ،کفعمی در «مجموع الغرائب» ، سـیّد هاشم بحرانی در مقدّمهٔ «برهان» ،نراقی در «جامع السـعادات» ،مرحوم سیّد حسین قزوینی در بحث پنجم «جامع الشّـرایع» ،سـیّد علی خان در «شرح صحیفهٔ سجّادیّه» ،عالم عارف شریف لاهیجی در تفسیر نفیس خود و مرحوم امام خمینی رحمه الله در کتاب های اخلاقی و عرفانی خویش احادیثی از این خزانهٔ پر مایه نقل کرده اند.

ذهبی شیرازی در ابتدای «مناهج انوار المعرفه» که نام شرح او بر «مصباح» است می گوید:

پس از تفحّص در آثار حضرت سیّد المرسلین و اخبار آل طه و یس علیهم سلام

اللّه ربّ العـالمین،مجموعه ای جامع تر از رسالـهٔ «مصـباح الشـریعه و مفتاح الحقیقه» که حاوی اسـرار و بطون و حقایق شـریعت مقـدّسه باشـد نیافتم و چون این رساله منسوب و مسـتند به حضـرت امام بحقّ ناطق جعفر بن محمّـد الصّادق علیه السـلام است، لهذا بزرگان اهل دین و معرفت را بهترین سند است.

از بزرگانی که در صـحّت و اعتبار این کتاب تردیـد نکرده است،پرچمـدار دانش حدیث و درایت و روایت مرحوم حاج میرزا حسین نوری طبرسی است.

این مرد بزرگ در خاتمهٔ «مستدرک» که دارای فواید عظیمه ای است بحث گسترده و مبسوطی دارد و دلایل آنان که کتاب را مردود دانسته یا در صحّت آن تردید کرده اند نقل می کند و با براهین آشکار و دلیل های روشن و منطق محکم جواب داده و این کتـاب شـریف را معتبر دانسـته و اخبـار آن را در کتاب با عظمت «مسـتدرک» روایت نموده است.این مرد بزرگ در پایان بحث خود دربارهٔ «مصباح الشریعه» می فرماید:

«وَ قَدْ أَطْنَبْنا الکلامَ فی شـرح حالِ المِصْباح،مَع قِلّهِ ما فیه مِن الأَحْکام حِرْصاً عَلی نَشْرِ المآثِرِ الْجَعْفَریَّه وَ الآدابِ الصّادِقیّه وَ حِفْظاً لابنِ طاووسَ وَ الشّهیْد وَ الْکَفْعَمی رحمهم الله عَن نِسْبَهِ الوَهْمِ وَ الإِشْتِباهِ إِلَیْهِمْ وَ اللّهُ الْعاصِمْ» (۱).

قـاطع و جـازم می گویم که دربـارهٔ کتاب «مصـباح الشـریعه» با این که کتاب فقهی نیست،سـخن را گسترده کردم و تحقیقم را طولانی نمودم و این به خاطر حرص و ولعی است که به پخش آثار اهل بیت علیهم السلام و آداب مکتب حضرت صادق علیه السـلام دارم و برای ایـن کـه بگـویم بزرگـانی چـون سـیّد بـن طـاووس و شـهید و کفعمی کـه از طرف عـدّه ای بـه خـاطر این کتاب،متّهم به خیال و اشتباه شده اند،دامن علم و عمل و آبرو

۱- ۱) -خاتمه المستدرک:۲۱۶/۱.

و اعتبارشـان منزّه و پـاک از این تهمت است.بزرگـانی چون اینان در قبول صـحّت این کتاب به اشـتباه نرفته و دچار اوهام غلط نشده اند.

از کسانی که به این کتاب اعتماد کرده،عارف کم نظیر،مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی است.

وی در کتاب «اسـرار الصلاه» آن قسمت از روایت «مصباح الشریعه» را که متناسب با کتاب خود دیده آورده و بر آن ها اعتماد کرده است.

مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسن مصطفوی در مقدّمهٔ شرح مختصرش بر این کتاب می نویسد:

«این کتـاب به طور مسـلّم از مراکز وحی و الهـام گرفته شـده و به وسـیلهٔ شخصـیّتی که ارتباط با عالم غیب داشـته تألیف شـده است.

در این کتاب دقایق معارف و اسـرار حقایق و لطایف اخلاقیّات،مراحل سـیر و سـلوک و خصوصیّات مراتب ایمان،به اندازه ای دقیق و تحقیقی و عمیق ذکر شده است که کم ترین نقطهٔ ضـعف و انحراف و سستی در خلال جملات و مطالب آن دیده نمی شود و آنچه مسلّم است این کتاب در مرتبهٔ فوق کتب مؤلّفهٔ متداولهٔ علما و محقّقان و عرفا است».

این بود بخشـی از نظریّات محقّقـان و بزرگـان شیعه دربـارهٔ کتـاب «مصـباح الشـریعه» که من آن را به عنوان یک منبع اصـیل عرفـانی و اخلاـقی انتخـاب کرده و به وسـیلهٔ مطـالب آن،عـارف و عرفـان را شـناسانده و ثابت کرده ام که عرفان،حالی الهی و احوالی ملکوتی بـارقه ای آسـمانی در عمق جان انسان است که رشـد و ظهور آن در گرو معرفت،ایمان،تبعیّت از انبیا و امامان علیهم السلام و عبادت خالصانه است و نبایـد برای اهل ایمان اصـطلاح عارف و عرفان موجب وحشت و ترس باشـد،تا بـدون تحقیق و بررسی از آن فرار کرده و اهلش را مورد تهمت قرار داده و خدای ناخواسته

آنچه خدا راضی نیست در حق آنان بگویند.

به آنان که کتاب را مردود دانسته اند،باید گفت:اگر به دقّت در تمام مطالب آن توجّه می کردند،حدّ اقل مانند علّامهٔ مجلسی رحمه الله نظر می دادند و از مردود دانستن تمام آن یا نسبت دادنش به صوفیّه امتناع می ورزیدند.

خلاصه می توان گفت:عمدهٔ مطالب کتاب «مصباح الشریعه» از چشمهٔ جوشان ولایت مطلقه و دریای علوم اوّلین و آخرین،حضرت امام صادق علیه السلام است و جای هیچ گونه تردید و شک نیست و لازم است هر مؤمن متعهّد و هر عاشق سالکی، برای رشد حال عرفانی خود به این مجموعه مراجعه کند و تا جایی که در قدرت اوست به آن عمل کند.

برنامه ای که این فقیر در شرح این دریای با عظمت دارد این است:

نقل تمام روایت هر فصل در ابتدا،شرح جمله به جملهٔ آن با کمک قرآن، روایات،کتاب های اخلاقی،اشعار حکیمانه ای که با متن مطالب تناسب دارد.البتّه در ضمن تفسیر و شرح،آنچه از جانب حق به قلبم اشراق شود و از سوی حضرت محبوب ملهَم گردم متذکّر می شوم و از حضرت ربّ العزّه می خواهم که مرا از لغزش و خطا مصون بدارد و خوانندگان را جهت تأمین خیر دنیا و آخرتشان توفیق عمل دهد و آنان را در حدّ اعلا از این معارف ملکوتی بهره مند سازد.

فقیر حسین انصاریان

ص:۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبهٔ کتاب

اشاره

أَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَ الْعارِفینَ بِذِکْرِهِ،وَ قَدَّسَ أَرْواحَهُمْ بِسِرِّهِ وَ بِرِّهِ،وَ طَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِکْرِهِ،وَ شَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ، وَ أَنْطَقَهُمْ بِبَیانِهِ،وَ شَغَلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ،وَ وَفَّقَهُمْ لِعِبادَتِهِ، وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبادَهِ عَلی مُشاهِدَتِهِ،وَ دَعاهُمْ إِلی رَحْمَتِهِ، وَ صَلَّی اللّهُ عَلی مُحَمَّدٍ إِمامِ الْمُتَّقینَ،وَ قائِدِ الْمُوَحِّدینَ، وَ مُونِسِ الْمُقَرَّبینَ وَ عَلی آلِهِ الْمُنْتَخَبینَ.

ص:۳۹

أَلْحَمْدُ للّهِ

حمد و سپاس الهی

تمام سپاس و حمد و مدح و شکر برای خداوندی است که مستجمع جمیع صفات کمالیّه و منزّه از تمام عیوب و نقایص است.

اختصاصِ تمام سپاس و ستایش برای خداوندی متعال،به خاطر این است که وجود مقدّسش خالق و صاحب جهان و پرورش دهنده و حافظ تمام موجودات، مبدأ رحمت و عنایت نسبت به تمام عوالم ظاهر و باطن است.

یکی از عارفان دل سوخته در حمد حضرت احدیّت چنین تقریر فرموده است:

ریاض حمد و ثنا و حدائق سپاس بی منتها،مختص واجب الوجودی است جلّ شأنه و عمّ احسانُه که از فیض بی نهایت و فرط مرحمت،ریاحین موجودات را از گلشن عدم به چمن وجود جلوه داده است.

کریمی که از کمال احسان،نهال وجود بنی آدم را به آبیاری [وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ] (۱)به ثمرِ [إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً] (۲)مثمر و بارور فرمود. من صورتی به صورت انسان ندیده ام آیینه ای بدین صفت و شان ندیده ام

۱- ۱) -اسراء (۱۷):۷۰.

۲- ۲) -بقره (۲):۳۰.

از کوی دوست آمده ام تا به کوی دوست

رحیمی که بساتین قلوب مقرّبان درگاه را به دستیاریِ

«قَلْبُ المُؤْمِنِ بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابعِ الرَّحمٰن» (۱)به اشجار [أَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ] (۲)مُخْضر و رَیّان نمود.

غفوری که از گلزارِ [لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ] (۳)گل های [إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً] (۴)رویانید.

مهربانی که در بهارستان [لا تَیأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ] (۵)زواهر [یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ] (۶)برویانده.

بی مانندی که ادراک از سیاحت بیدای معرفتش

«ما عَرَفْناکَ حَقّ مَعْرِفَتِک» گویان که پویندگان دانش به پیمودن صحرای کمالش در وادیِ [لا عِلْمَ لَنا إِلاّ ما عَلَّمْتَنا] (۷)پویان

«لا أُحْصی ثَناءَ عَلَیْکَ أَنْتَ کَما أَثْنَیْتَ عَلی نَفْسِکَ».

منعمی که بلبل زبان و طوطی بیان در شاخسار نعماء و شکرستان آلاء او أبکم

ص:۴۱

۱- ۱) -صحیح مسلم:۲۰۴۵/۴ با کمی تغییر.

۲- ۲) -رعد (۱۳):۲۸.

۳- ۳) -زمر (۳۹):۵۳.

۴- ۴) -زمر (۳۹):۵۳.

۵- ۵) -یوسف (۱۲):۸۷.

۶- ۶) -فرقان (۲۵):۷۰.

۷- ۷) -بقره (۲):۳۲.

[إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لاٰ تُحْصُوهٰا] (۱).

قادری که خرد خرده دان و عقل دوربین در تماشای گلستان صنایع و بوستان بدایع او حیران [وَ مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ] (۲).

خداوندی که جمیع موجودات به زبان بی زبانی ادای ثنای بی منتهای او نموده اند و به قدم عجز و ناتوانی سپاس بی قیاس او پیموده اند.

عندلیبان روضهٔ ایجاد از هر غنچه کتابی خوانند و هر ورقی از اشجار امکان را بابی دانند.

اطفال چمن ممکنات همگی در تسبیح و تحمید و نو رسیدگان گلشن مکوّنات جملگی در تحلیل و تمجید.اگر سرو است در هوایش پا در گِل افتاده و اگر چنار است کف تضرّع گشاده و اگر صنوبر است به بندگیش قد کشیده و اگر بید است واله و مجنونش گردید و اگر ارغوان است ز عشقش غرقه در خون و اگر تاک است به دارش سرنگون و اگر شمشاد است به خدمتش در قیام و اگر نخل است از ذکرش شیرین کام و اگر بنفشه است از غمش سوگوار و اگر لاله است ز وردش داغدار و اگر سنبل است پریشانیش از اوست،اگر گل سوری است از مهرش سرخ روست،اگر خار است از گلزار آن نگار است و اگر نرگس است بیمار آن دلدار است،اگر سوسن است حمد او گوید و اگر سمن است راه تسبیح او جوید (۳)[وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لٰكِن لّٰا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ] (۴).

روز آن است که ما خویش بر آن یار زنیم***نظری سیر بر آن روی چو گلنار زنیم

مشتری وار سر زلف مه خود گیریم***فتنه و غلغله اندر همه بازار زنیم

ص:۴۲

۱- ۱) -ابراهیم (۱۴):۳۴.

۲- ۲) -انعام (۶):۹۱.

۳- ۳) -ریاض السیاحه:۲.

۴- ۴) -اسراء (۱۷):۴۴.

اندرافتیم در آن گلشن چون باد صبا***همه بر جیب گل و جعد سمن زار زنیم

نفسی کوزه زنیم و نفسی کاسه خوریم***تا سبووار همه بر خم خمار زنیم

تا به کی نامه بخوانیم گه جام رسید***نامه را یک نفسی در سر دستار زنیم

خاک زر می شود اندر کف اخوان صفا***خاک در دیده این عالم غدار زنیم

پاره پاره شود و زنده شود چون که طور***گر ز برق دل خود بر کُه و کهسار زنیم (۱)

۱- ۱- شمس تبریزی

[الَّذی نَوَّرَ قُلُوبَ الْعارِفینَ بِذِکْرِهِ]

ذکر

پروردگاری که دل های عارفان را از تیرگی غفلت و غبار ظلمت نجات داد و به نور یادش روشن نمود.

شاید بتوان گفت:منظور از ذکر در این جمله قرآن مجید است،چنان که در بسیاری از آیات،از آن به عنوان ذکر یاد فرموده:

[إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ] (1).

همانا ما قرآن را نازل کردیم،و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم.

لذا معنا این می شود که عارفان با توفیق حضرت حق،به کتاب الهی تسلیم شده و موفّق به شناخت مفاهیم ملکوتی آن شدند و از پی معرفت به اجرای فرامین آن برخاستند و از این طریق،تاریکی جهل و ظلم بر نفس و بی ایمانی را زدوده و خانهٔ قلب را به نور ملکوتی قرآن روشن کردند و با این چراغ پر فروغ الهی در بین مردم زیستند:

ص:۴۴

۱- ۱) -حجر (۱۵):۹.

[وَ جَعَلْنٰا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النّٰاسِ] (۱).

و برای وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن در میان مردم [به درستی و سلامت] حرکت کند.

از برکت این نور،به یقین رسیدند و از پی آن یقین آراسته به حسنات اخلاقی و عملی شدند و با عنایت حق حیات طیّبه به دست آوردند:

[مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰاةً طَيِّبَةً] (۲).

از مرد و زن،هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است،مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم.

قرآن،مرکز عرفان

قرآن مجید نور الهی است،چنانچه خود قرآن به این معنا شهادت می دهد:

[وَ أَنْزَلْنٰا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً] (۳).

و نور روشنگری [مانند قرآن] به سوی شما نازل کردیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنْ لِقَطْعِ اللّيلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرآن (۴).

هرگاه فتنه ها هم چون شب تاریک به شما هجوم کرد بر شما باد قرآن.

قرآن نور زندگی و ذخیرهٔ قیامت و شفیع محشر و نجات دهندهٔ از عذاب و وسیلهٔ

۱- ۱) -انعام (۶):۱۲۲.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۹۷.

۳- ۳) -نساء (۴):۱۷۴.

۴- ۴) -الکافی:۵۹۹/۲،کتاب فضلِ القرآن،حدیث ۲.

رشد و کمال انسان است.

قرآن معرفت و نور و کرامت و اصالت و شرافت و سعادت دنیا و آخرت نصیب انسان می کند.

ارتباط حقیقی با قرآن از انسان،عارفی شوریده،حکیمی بزرگ و سالکی واصل می سازد.

صدر المتألّهین شیرازی در مقدّمهٔ کتاب با عظمت «اسرار الآیات» می گوید:

تو را سپاس می نماییم ای آن که ملکوت و باطن زمین و آسمان به دست قدرت توست ! و ای آن که اشیاء مشتاقانه به سوی تو در حرکتند و به شوق تو در گردش ! ای حقیقت حیات و ای مقوّم موجودات ! مقصود ما تو و مقصد نماز و روزهٔ ما تویی،تو مقوّم وجود و عطا کنندهٔ خیر و فرو فرستندهٔ برکات و خیرات و نهایت تمایلات و غایت حرکات و مصدر اشراق و پایان اشواق و گردانندهٔ امور وجود و ذات تو نور و بخشندهٔ حیات عالمیان و خالق زمین و آسمانی.

ما را به انوار کلمات مبارکت یاری و قلب هایمان را به اسرار کتاب و آیات شریفه ات نورانی و نفوس ما را از تاریکی طبیعت و نادانی پاک و ما را از پلیدی عالم ظلمات خارج کن و به مشاهدهٔ انوار و دیدار اشراق نورت و همنشینی با نزدیکان و مقرّبانت و هم صحبتی با ساکنان عالم ملکوتت و با فرشتگانی که لحظه ای از تسبیح تو غافل و بی خبر نیستند سرفراز نما و ما را با پیغمبران و صدّیقان مخصوصاً محمّد صلی الله علیه و آله که او را مبعوث به تمام خلایق فرمودی و اهل بیت پاکیزه و برگزیدهٔ او که بر آنان بالاترین درود درود فرستندگان و پاک ترین سلام سلام دهندگان باد،محشور فرما.

اما بعد از این مقدّمه:فروترین خلق خدا و محتاج ترینشان به کرم پروردگار جهانیان،محمّد که صدرالدّین نامیده می شود چنین گوید:

ص:۴۶

[هٰذٰا بَيٰانٌ لِلنّٰاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ] (۱).

این [قرآن] برای مردم،بیانگر [حوادث و واقعیت ها] و برای پرهیزکاران سراسر هدایت و اندرز است.

[قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحٰانَ اللّٰهِ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] (۲).

بگو:این راه من است که من و هر کس از من پیروی کرد با بصیرت و بینایی به خدا دعوت می کنیم،و خدا منزّه است و من از مشرکان نیستم.

این انوار علوم الهی و اسرار مسائل ربّانی و مقصود نهایی از قرآن است که از آیات کتاب روشن او استفاده و از نزد پروردگار عالمیان با عنایت و توجّه او به خلق فرو فرستاده شده است،و این انوار کلیدهایی هستند که توسط آن درهای بهشت و رضوان باز و گنج های خزائن رحمانی ظاهر و جواهر و نهانی های ملکوت مشاهده و انوار عالم جبروت یعنی عالم عقول کشف و هویدا می گردد و در آن نور چشم و روشنی دیدهٔ رهروان و درمان سینه های مؤمنان و یکتاپرستان است.

نور قرآن

فیلسوف بزرگ جهان اسلام باز در «اسرار الآیات» در قاعدهٔ چهارم می گوید:

یکی از نام های قرآن نور است؛زیرا قرآن نوری است عقلی که به توسط آن احوال مبدأ و معاد،کشف و آشکار می گردد و به آن نور حقایق اشیاء دیده و درک می شود.و توسّط آن نور در قیامت انسان راهنمایی یافته و راه بهشت را می پیماید، چنان که می فرماید:

۱- ۱) -آل عمران (۳):۱۳۸.

۲- ۲) -یوسف (۱۲):۱۰۸.

[مَا كُنْتَ تَدْرِی مَا الْكِتابُ وَ لاَ الْإِيمانُ وَ لٰكِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ] (۱).

تو [پیش از این] نمی دانستی کتاب و ایمان چیست ؟ ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیلهٔ آن هدایت می کنیم؛ بی تردید تو [مردم را] به راهی راست هدایت می نمایی.

آری،قلب توسّط قرآن نور می گیرد و این نور عبادت از همان ایمان به خدا و یقین به آخرت و ایمان به فرشتگان و انبیا و امامان علیهم السلام و جلوهٔ دیگرش عمل صالح و اخلاق حسنه است.

صدر المتألّهین در گفتاری بسیار عمیق،فرق ما گرفتاران عالم مادّه را با عارفان حقیقی چنین بیان می کند:

ما و امثال ما از قرآن غیر از سیاهی کلمات چیزی مشاهده نمی کنیم؛زیرا ما در دنیای ظلمت و سیاهی هستیم و هرچه در آن است امتداد مداد مادّه است.

مقصودم مادّه ای نمی باشد که دارای ابعاد و اجساد و هیولی و اعداد و اضداد است و از آنجا که درک کننده چیزی را درک نمی کند مگر آن که در قدرت و استطاعت قوّهٔ ادراک او باشد،پس حسّ جز محسوسات را و خیال جز متخیّلات را و عقل جز معقولات را درک نمی کند و به عبارت دیگر هر جنس همجنس خود را می یابد و درک می کند.پس نور را جز به نور درک نتوان نمود.خداوند می فرماید:

[وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ] (۲).

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده است،برای او هیچ نوری نیست.

ص:۴۸

۱- ۱) -شوری (۴۲):۵۲.

۲- ۲) -نور (۲۴):۴۰.

پس ما به سیاهی این چشم جز سیاهی نوشته های کلام و اشکال کتاب را درک نمی کنیم،وقتی از این وجود مجازی خارج شویم و از این شهری که اهلش تمام، ظالم و در ظلمتند بیرون رویم و به سوی خدا و رسول او در قطع منزل هایی که بین ما و مطلوب ماست هجرت کنیم و ما را مرگ از این نشأت و اطواری که بعضی صورت های حسّی و بعضی خیالی و بعضی وهمی و بعضی عقلی هستند حاصل گردد و نظرمان را از تمام ما سوی اللّه قطع و بریده نماییم به وجود خودمان که همان نور و پرتو وجود حقیقی الهی است،در وجود کلام اللّه محو گردیم،خداوند ما را بعد از مرگمان زنده می کند و از مرتبۀ محو به عالم صعود هشیاری و از عالم فنا به بقا و از مرگ به زندگی،یعنی زندگی ثابت و باقی که به بقای خداوند تعالی بسته است می رساند.

دیگر بعد از این ما از قرآن مطلقاً سیاهی ندیده و هرچه می بینیم سفیدی و نور خالصی است که ظلمت و تاریکی بدان آلوده نشده است و یقین خالصی پیدا می کنیم که دیگر شکّ و تردید بدان راه نیابد و به فرمودۀ حق متحقّق و موصوف می گردیم که فرمود:

[وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا] (۱).

ولی آن [کتاب] را نوری قرار دادیم که هر کس از بندگانمان را بخواهیم به وسیلۀ آن هدایت می کنیم.

[وَ عَلَّمْنٰاهُ مِنْ لَدُنّٰا عِلْماً] (۲).

و از پیشگاه خود دانشی ویژه به او آموخته بودیم.

۱- ۱) -شوری (۴۲):۵۲.

۲- ۲) -کهف (۱۸):۶۵.

قرآن ناطق،امام علی علیه السلام

در این موقع ما آیات الهی را از نسخهٔ اصل که امام مبین و ذکر حکیم و کسی که علم کتاب نزد اوست و او امیر المؤمنین علیه السلام است می خوانیم،خداوند می فرماید:

[وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتٰابِ لَدَیْنٰا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ] (۱).

و همانا که آن در امّ الکتاب [که لوح محفوظ است] نزد ما بلند مرتبه و حکیم است.

و به همین جهت به آن کلامی که بدان ناطق گشت فرمود:

من نقطهٔ زیر«باء»هستم.

و به سینهٔ شریفش اشاره کرده که آگاه باشید در اینجا علوم بزرگی است،ای کاش برای آن،کسانی می یافتم (۲).

باید توجه داشت که فسق و عصیان،کفر و ریا و شرک و کدورت و تنگدلی و هر نوع ظلم و فساد و فحشا و منکرات،محصول ظلمت دل و غفلت قلب است.

انسان باید با توجّه به خدا و دستورهای انبیا و عمل به قرآن و متابعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام از دچار شدن به غفلت قلب،خود را حفظ کند.

این واقعیّت ها سبب روشنی دل و بیداری جان و پدید آمدن نور در قلب است.

چون قلب به یاد او روشن گشت،آن نور بر کلیّهٔ حرکات و سکنات انسان حاکم گشته و پس از این که آن نور در اثر عمل و تقوا با وجود انسان یکی شد،آدمی عارفی کامل و سالکی خبیر خواهد شد.

۱- ۱) -زخرف (۴۳):۴.

۲- ۲) -اسرار الآیات:۴۶،پاورقی.

بنابراین اگر ذکر در اوّلین جملهٔ خطبهٔ کتاب به معنای قرآن باشد،معنا این می شود که حضـرت حق قلوب عارفان را به قرآنش منوّر کرد و اگر ذکر به معنای توجّه باشـد یا به معنای نماز،یا به معنای اورادی که در کتب دعا وارد شـده باز برگشت به همان معنای قرآنی دارد؛زیرا قرآن حاوی تمام حقایق و جامع همهٔ واقعیّت ها است.

ص:۵۱

[وَ قَدَّسَ أَرْواحَهُمْ بِسِرِّهِ وَ بِرِّهِ]

روح و تکامل انسان

گروه بسیاری از روشن ضمیران و آگاهان راه و عرفای شامخین،به پیروی از انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای خاصّ الهی معتقدند روح از عالم الهی است که برای تکامل و رشد و آراسته شدن به حقایق از عالم امر،یا عالم ملکوت برابر با آیهٔ [وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] (۱) به این کالبد مادّی سفر داده شده و پس از کمال به اصل خود برخواهد گشت و در آنجا در حالی که کالبد مادّیش را به او برمی گردانند [فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ] (۲)قرار خواهد گرفت.

کمال روح به این است که به دو قوّهٔ علم و عمل،علم به حق،علم به معاد،علم به معاش،علم به روابط صحیح انسان با انسان،علم به حقایق و عمل به آن ها آراسته شود و منظور از قداست و تقدّس روح همین است و سرّ و برّ خداوند همان عنایات و الطاف اوست که به صورت معرفت وکار و عمل و جهاد و کوشش در عرصه گاه حیات انسان تجلّی می کند و باعث می گردد که ارواح از کدورات و اوساخ تعلّقات خسران آور پاک گشته و به عالم عشق و جهان قداست بپیوندد و اعضا و جوارح را نیز به دنبال خود به حرکت آورد و در نتیجه از انسان موجودی

۱- ۱) -ص (۳۸):۷۲.

۲- ۲) -قمر (۵۴):۵۵.

ملکوتی و معنوی ساخته و او را تبدیل به منبع خیر و برکت نماید.

در زمینهٔ قوّهٔ علمیّه و عملیّه که دو علّت برای قداست و پاکی روح است یکی از بزرگان عصر به سورهٔ و العصر تکیه کرده و عقیده دارد آنان که از بند خسارات آزادند،هماناانند که منوّر به نور علم و متحرّک به حرکت عملی هستند و این معنایی است که از سورهٔ مبارکه و العصر استفاده می شود.

قسم به زمان،انسان در زیان است،یعنی آنان که مشغول به امور مادّی طبیعی شده و جز این دنیا و آنچه در اوست چیزی نشناخته اند و جان آنان هم چون ماهی در آب دریا،در حیوانیّت محض غرق است.

مگر آنان که ایمان آوردند،یعنی دل آنان و عقلشان به نور معرفت و آگاهی به معاد و شناخت پیامبران و امامان علیهم السلام و وظایف و مسئولیّت ها که عبارت از قوّهٔ نظریه است روشن شد.

و به اجرای دستورها و انجام عمل صالح برخاستند،یعنی در جهت عمل به کلّیهٔ برنامه های الهی کامل شدند.

و مردم را به حق سفارش کردند،یعنی در مقام تعلیم مردم نسبت به توحید و نبوّت و امامت و فضائل انسانی برآمدند.

و مردم را به صبر سفارش کردند،یعنی راه متخلّق شدن به اخلاق الهی را به مردم نمایانده و تا جایی که جان آنان را از آلودگی ها پاک کنند کوشیدند.

در هر صورت،سرّ و برّ الهی که باعث تقدّس ارواح عارفان شده،همان علم و عملی است که خداوند آنان را با لطف و رحمتش به آن هدایت فرموده.

عارف رومی در مقام نصیحت انسان چنین سروده:

پیشتر آ پیشتر ای بوالوفا***از من و ما بگذر و زوتر بیا

پیشتر آ درگذر از ما و من*** پیشتر آ تا نه تو باشی نه ما

ص:۵۳

کبر و تکبر بگذار و بگیر ***در عوض کبر چنین کبریا

گفت الست و تو بگفتی بلی ***شکر بلی چیست کشیدن بلا

سر بلی چیست که یعنی منم ***حلقه زن درگه فقر و فنا

هم برو از جا و هم از جا مرو ***جا ز کجا حضرت بی جا کجا

پاک شو از خویش و همه خاک شو***تا که ز خاک تو بروید گیا

ص:۵۴

[وَ طَهَّرَ أَفْئِدَتَهُمْ لِفِكْرِهِ]

طهارت قلب

و باطن دل های آنان را از تیرگی ها پاک نموده تا توفیق اندیشه و توجّه نسبت به او را پیدا کنند.

قلب یا به تعبیر دیگر«فؤاد»عضو بسیار مهمّ و حسّاسی است،صالح بودن قلب و پاک بودنش علّت صالح بودن و پاک بودن تمام وجود و فاسد بودنش مورث فساد در تمام اعضا و جوارح است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده:

فِی الإِنْسانِ مُضْغَةٌ إِذا هِیَ سَلُمَتْ وَ صَحَّتْ سَلُمَ بِها سائِرُ الْجَسَدِ،فَإِذا سَقُمَتْ سَقُمَ بِها سائِرُ الْجَسَد وَ فَسَدَ وَ هِیَ القَلْب (1).

در آدمیزاد پاره گوشتی است،اگر صحیح و سالم باشد،به سلامت او تمام جسد سالم و اگر مریض باشد به مرض او تمام جسد مریض است و آن پاره گوشت قلب است.

در روایت دیگر آمده:

۱- ۱) -الخصال:۳۱؛روضه الواعظین:۴۱۳؛بحار الأنوار:۶۷/۵۰ حدیث ۴،باب ۴۴،القلب و صلاحه و فساده.

إِذا طابَ قَلْبُ الْمَرءِ طابَ جَسَدُهُ،وَ إِذا خَبَثَ الْقَلْبِ خَبَثَ الْجَسَدْ (۱).

زمانی که قلب انسان پاکیزه شده،جسدش پاکیزه می شود و هرگاه قلب دچار خباثت گردد،جسد هم به تبع آن آلوده می شود.

امام صادق علیه السلام در توضیح آیهٔ شریفهٔ [إِلاّ مَنْ أَتَی اللّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ] می فرماید:

قلبی است که از اسارت دنیا آزاد باشد و از عشق شدید به مادّیت که باعث انواع گناهان است پاک باشد (۲).

عظمت و ظرفیّت قلب به اندازه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ آن می فرماید:

إِنَّ الْقَلْبَ خَزانَهُ اللّه تَعالی (۳).

قلب خزانهٔ خدای تعالی است.

قلب مرده

اسلام عزیز و معارف ملکوتی این دین مبین علل حیات و مرگ قلب را به نحو مفصّل بیان کرده اند که مشروح آن در جلد دوم خواهد آمد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلْبُه وَ مَنْ ماتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النّار (۴).

آن که ورع و پاکدامنی اش کم است قلبش می میرد و هرکس به مرگ قلب دچار شود،وارد آتش جهنّم می گردد.

۱- ۱) -الخصال:۱۸؛بحار الأنوار:۵۱/۶۷؛المیزان:۱۰۷/۱۵.

۲- ۲) -شعراء (۲۶):۸۹.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۵۹/۷۰؛مستدرک سفینه البحار:۵۶۸/۸.

۴- ۴) -بحار الأنوار:۲۸۰/۷۷؛مستدرک سفینه البحار:۲۸۵/۱۰.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ثَلاثَهٌ مُجالِسَتُهُمْ تُمیتُ القَلبَ:مُجالَسَهُ الأَنْذالِ وَ الحَدیثُ مَعَ النّساءِ وَ مُجالَسَهُ الأغنِیاءِ (۱).

سه چیز باعث مرگ قلب است:همنشینی با کسی که در تمام احوالاتش پست است و گفتگو با زنان و مجالست با ثروتمندان (۲).

هنگامی که دل خانهٔ شیطان شود و فکر و ذکری و همّتی جز مادّیت و متعلّقاتش در آن راه نداشته باشد،انسان منبع گناه و فساد می گردد و به هوی و هوس اتّصال پیدا کرده به هر لذت حرامی دچار می شود.

ولی وقتی قلب تسلیم به حق شود و جایگاه تجلّی نور الهی گردد،آراسته به صلاح شده و تمام وجود انسان را برای رساندن به خدا دنبال خود می برد.

انسان بنابر آیات قرآن در برابر قلب مسئول است و بر اوست که از این خانهٔ خدا مواظبت کند که مرکز بت ها نشود و انسان را به بت پرستی نکشاند.

بهترین وسیله برای حیات قلب،اندیشه در خویش و جهان و مبدأ و معاد و به خصوص در آیات قرآن و معارف الهیّه است.

دل اگر سالک این مسلک گردد از هر شرّی خلاص و به هر خیری آراسته می شود و در عصمت و عافیت و محافظت حق خواهد رفت.

آزادی از اسارت شیطان،آزادی از گناهان ظاهر و باطن،اندیشه در حقایق،دل را آراسته به طهارت می کند و زمینهٔ توجّه به حضرت حق و اندیشه در صفات و اسماء را برای انسان فراهم می سازد و این همه به دست نمی آید مگر به توفیق حق

۱- ۱) -الخصال:۸۷.

۲- ۲) -مستدرک سفینه البحار:۵۶۷/۸.

و توفیق رفیق راه نمی شود مگر این که زمینهٔ به دست آوردنش را خود انسان بـا معرفت و جهاد فراهم آورد. ای بی تو محال جان فزایی

ص:۵۸

[وَ شَرَحَ صُدُورَهُمْ بِنُورِهِ]

حقیقت شرح صدر

این جمله اشاره به آیهٔ ۲۲ سورهٔ مبارکه زُمر است:

[أَ فَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ] (۱).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است،و بهره مند نوری از سوی پروردگار خویش است.

و نیز مایه گرفته از آیهٔ شریفهٔ:

[رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی] (۲).

گفت:پروردگارا ! سینه ام را [برای تحمل این وظیفه سنگین] گشاده گردان.

و سرچشمهٔ آن آیهٔ شریفه:

[أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ] (۳).

آیا سینه ات را [به نوری از سوی خود] گشاده نکردیم ؟

است.

۱- ۱) -زمر (۳۹):۲۲.

۲- ۲) -طه (۲۰):۲۵.

۳- ۳) -انشراح (۹۴):۱.

لفظ شرح در لغت به معنی باز کردن و گشادن و گستردن و فراخی بخشیدن و روشن و آشکار ساختن است.

و صدر به معنای سینه است که مجازاً به معنی دل هم می آید،چون در سینه جای دارد.

بنابراین شرح صدر یا به معنی باز کردن سینه و برطرف ساختن دلتنگی و دلگیری از کسی است،یا به معنی فراخ حوصله و با ظرفیّت و پر تحمّل گردانیدن است (۱).

ملّا عبد الرزّاق لاهیجی با توجّه به آیهٔ ۲۲ سورهٔ زمر می گوید:

معنی جمله چنین است:و جا داد در سینه های ایشان نور معرفت خود را که از پی این نور در برابر اسلام با تمام وجود تسلیم شدند و این توفیق پذیرش اسلام نیست،مگر اثر نوری که انداخته است خدای تعالی آن نور را در دل او.

و نیز اشارت است به چیزی که مروی است از پیامبر صلی الله علیه و آله که مضمونش این است:

نور الهی هرگاه داخل شد در دل مؤمن،دل مؤمن از تنگی و تاریکی برمی آید و وسیع و روشن می شود و نشانهٔ آن نور پهلو خالی کردن اوست از سرای غرور و رجوع به دار خلود و پیدا کردن استعداد برای روز ورود.

تأخیر شرح صدر از تطهیر قلب،و ذکر شرح صدر بعد از تطهیر قلب،اشارت است به مقدّم بودن تخلیه بر تحلیه،چه تا دل از ظلمت ذنوب و کدورت تعلّقات دنیا مجلّی و مصفّا نشود،محلّی به زیور نور معرفت نمی گردد،چنان که طبیب تا به مریض جلّاب ندهد و اخلاط فاسده را از او دفع نکند به اغذیهٔ لایقه و اشربهٔ نافعه تقویت نمی فرماید و تا پارچهٔ سپید از رنگ چرک پاکیزه نگردد به حلیهٔ رنگ درنمی آید.

۱- ۱) -تفسیر نوین:۲۳۰.

صدر،بالای سینه،قفس حفظ قلب و صندوقچهٔ ریه و مجرای خون و هواست که از استخوان ها و عضلات و پرده های نرم و کش داری ساخته شده و پیوسته در حال انقباض و انبساط است و چون هرگونه تأثّر فکری و نفسانی در حرکات قلب و دَوَران خون و چگونگی تنفّس ظاهر می شود،آن آثار معنوی را به این دستگاه های عضوی نسبت می دهند.

قلب یا سینه باز،روشن،گرفته،تاریک،بیمار،منحرف و...

گرفتگی قلب یا سینه،یا به اصطلاح عامّه کم حوصلگی و یأس،از نافرجامی آرزوها و شهوات و ناامیدی از رسیدن به خواسته ها از آلودگی به گناه ناشی می شود و همهٔ این ها از آثار جهل به حقایق و واقعیّت ها و سنن حیات است که جز از طریق الهام،ارائه وحی،چنان که باید شناخته نمی شود،از این جهت بیش تر مردم برای نجات از همدم و سرنوشت مبهم و گرفتگی ها،به انواع موجبات غفلت و وسائل تخدیر شعور متوسّل می شوند.

به طور کلّی ضیق صدر و گرفتگی خاطر که موجب تحیّر در تصمیم و درماندگی در کار می شود،نوعی انفعال و تأثر روحی و از آثار کشش اندیشه ها و جواذب مختلف است،و همین که انسان بتواند خود را از معرض جاذبهٔ مخالف و تأثیرات آن برهاند و در یک جهت مصمّم شود و به آن روی آورد،از تنگنای انفعال ها و تضادها بیرون می آید و سینه اش بازمی گردد و مسیرش آسان می شود.

شاید شرح صدر راجع به اسلام و کفر در قرآن به همین معنا باشد:

[فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً] (۱).

پس کسی را که خدا بخواهد هدایت کند،سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام

۱- ۱) -انعام (۶):۱۲۵.

می گشاید و کسی را که [به خاطر لجاجت و عنادش] بخواهد گمراه نماید، سینه اش را چنان تنگ می کند که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود.

معنای واقعی و نفسانی شرح صدر هرچه باشد،اثر آن بیرون آمدن از حال تردید و تصمیم در کار و تحمّل دشواری ها و اطمینان نفس است و از مضمون آیاتی که دربارۀ موسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده و سیره ای که از انبیا رسیده،معلوم می شود که پیشرفت دعوت پیامبران پس از فراگرفتن وحی و قیام به رسالت همین شرح صدر بوده که در ضمن قیام به رسالت و برخورد با دشمنی ها و سختی ها و یا راهنمایی های خداوند حاصل می شد (۱).

هزار ساله رهست از تو تا مسلمانی***هزار سال دگر تا به حد انسانی

اگر تو سلسله عشق را بجنبانی ***درون طاس فلک مهره را بغلطانی

اگر ز نقش و ز نقاش باشدت خبری ***سمند فکر به بالای عرش بر رانی

بزرگواری نژادی به قدر اصل و نسب ***ولی چه سود که تو قدر خود نمی دانی

نرفته ای تو بدین وادی طویل آسا ***چو روز سیر در آید درو فرو مانی

بیا تو گوهر خود را درین عدم بشنو ***که هیچ غصه نباشد بتر ز نادانی

چو عیسیی تو درین دیر و موسی اندر طور ***نه طیلسان و نه ناقوس و نی چو رهبانی

۱- ۱) -تفسیر پرتویی از قرآن:جزء سی ام،۱۵۱.

چو صعوه در تک چاهی حریف یوز مشو ***که شاهبازی و سیمرغ را سلیمانی

ز جام و ساغر وحدت اگر بنوشی می ***چو خضر سر معانی ز لوح بر خوانی

ندیده صورت خود را در آینه روشن ***معانیی که حقیقت بود کجا دانی

گشادی دیده باطن درین محیط ظهور ***ببین تو در صدف آشکار لمعانی

ص:۶۳

[وَ أَنْطَقَهُمْ بَيانَهُ] (۱)و ذات اقدس حق،با نعمت عظیم بیان،عارفان را به وادی ثنا و سپاس و شکر رهنمون شد و زبان آنان را نسبت به حقایق گویا کرد.

به آنان توفیق داد تا به نشر واقعیّت هایی که به سبب طهارت باطن و شرح صدر و جهاد در راه معرفت یافته اند بپردازند و در مقام شناساندن خدا و شؤون او و معاد و نبوّت و امامت و اخلاق در میان جاهلان اقدام نمایند و آن تشنگان را به سرچشمهٔ درستی ها رهنمون شوند.

[وَ شَغَلَهُمْ بِخِدْمَتِهِ]

حضرت حق از باب لطف و عنایت،عارفان را در راه خود و در مسیر ایمان و اعتقاد به خدمت خود گرفت و آنان را توفیقی مرحمت فرمود که از برکت آن به خدمات مهمّی در راه عشق به حقّ و محبّت به خلق موفّق شدند.

ص:۶۴

۱- ۱) -در بعضی از نسخه های«مصباح الشریعه»جملهٔ مورد بحث چنین آمده است:«وَ أَنْطَقَهُمْ بِثَنائِهِ».

[وَ وَفَّقَهُمْ لِعِبادَتِهِ]

توفیق عبادت

عبادت حقیقتی است مرکّب از یک سلسله واقعیّت ها و حقایق که این مقدّمه گنجایش تفسیر و توضیح آن را ندارد،به خواست حق در ابوابی که در زمینهٔ این مسئله خواهد آمد به شرح و بیانش می پردازم.

عارفان گول این چند روزهٔ ظاهر را نخوردند،تن به لذّات غلط ندادند و حیات آخرت به زندگی عاریت نفروختند.

صاحب «کشف الحقائق» می گوید:

بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند:حیات دنیا چند روز بیش نیست و حیات آخرت را هرگز انقطاع نمی باشد،پس هرکه حقیقت دنیا را شناخت و غرض و مقصود دنیا را دانست و اجتماع نور را با ظلمت،یعنی اجتماع روح را که نور محض است با قالب که ظلمت محض است معلوم کرد و دانست که فایدهٔ وی چیست و حیات دنیا را به همان کار که غرض و مقصود است صرف کرد و حیات دنیا را فدای حیات آخرت گردانید و در این حیات دنیا همه رنج و مجاهده اختیار کرد با قید آن که در حیات آخرت همه آسایش و مشاهده باشد،یعنی تمام حیات دنیا را به کسب عمل صالح و به طلب علم نافع که تخم حیات طیّبه و سبب لذّت دائمه است مصروف گردانید،در حیات آخرت در آسایش و راحت افتاد.

و هرکه حقیقت حیات دنیا را نشناخت و ندانست که غرض و مقصود از حیات دنیا چیست و در حیات دنیا همه راحت و آسایش اختیار کرد،یعنی تمام حیات دنیا را به طلب لذّات و شهوات بدنی که تخم عذاب و عقوبت است مصروف گردانید،در حیات آخرت به عذاب و عقوبت گرفتار باشد این است معنای

«الدُّنیا مَزْرَعَهُ الآخِرَهِ» (۱).

و این است معنای کریمهٔ:

[مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ] (۲).

کسی که زراعت آخرت را بخواهد،بر زراعتش می افزاییم و کسی که زراعت دنیا را بخواهد،اندکی از آن را به او می دهیم،ولی او را در آخرت هیچ بهره و نصیبی نیست.

۱- ۱) -دنیا محل کشت و زرع برای آخرت است،مجموعه ورام:۱۸۳/۱؛عوالی اللآلی:۲۶۷/۱،حدیث ۶۶.

۲- ۲) -شوری (۴۲):۲۰.

[وَ اسْتَعْبَدَهُمْ بِالْعِبادَهِ عَلیٰ مُشاهِدَتِهِ]

از آنان بندگی خالصانه خواست،تا از برکت آن بندگی به مشاهدهٔ انوار جلال و جمال با چشم قلب موفّق شوند.

[وَ دَعاهُمْ إِلیٰ رَحْمَتِهِ]

و آنان را به سوی رحمت خود فراخواند.

ص:۶۷

[وَ صَلَّی اللّهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ إِمامِ الْمُتَّقینَ،وَ قائِدِ الْمُوَحِّدینَ وَ مُونِسِ الْمُقَرَّبینَ وَ عَلیٰ آلِهِ الْمُنْتَخَبینَ]

و درود و رحمت الهی بر محمّد صلی الله علیه و آله پیشوای پرهیزکاران و کشانندهٔ اهل توحید به بهشت و همنشین بندگان مقرّب حضرت محبوب و بر آل او که زبدهٔ کائنات و برگزیدگان حقّند.

الهی ! ای امید درماندگان ! ای یاور بیچارگان ! ای تکیه گاه از راه ماندگان ! ای سرمایهٔ افتادگان ! باز هم به پیشگاهت عرضه می دارم:دستم تهی است،پرونده ام خالی است،دلم سیاه و مویم سپید است،امیدم از همه چیز بریده و تنها دل به تو بسته ام،از غم دنیا فارغم کن،از ملالت و کسالت نجاتم ده،مرگم را شهادت در راهت مقرّر فرما و در دنیا و آخرت دستم را از دامن لطف و رحمتت کوتاه مگردان. روی بنما به ما مکن مستور

باب ۱ در بیان حالات عارفان

اشاره

ص:۶۸

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:

نَجْوَى الْعارِفينَ تَدورُ عَلىٰ ثَلاثَهِ أُصُولٍ:الخَوْفُ وَ الرَّجاءُ وَ الحُبُّ.

فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ،وَ الرّجاءُ فَرْعُ اليَقينِ،وَ الْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَهِ.

فَدَليلُ الْخَوفِ الهَرَبُ،وَ دَليلُ الرَجاءَ الطَّلَبُ،وَ دَليلُ الحُبّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلىٰ ما سِواهُ.

فَإذا تَحَقَّقَ الْعِلمُ فى الصَّدْرِ خافَ،وَ إذا صَحّ الخَوفُ هَرَبَ،وَ إذا هَرَبَ نَجا،وَ إذا أَشْرَقَ نُورُ اليَقينِ فى الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ وَ إذا تَمَكّنَ مِنْهُ رَجا وَ اذا وَجَدَ حَلاوَهَ الرَّجا طَلَبَ،وَ إذا وُفِّقَ لِلْطَّلَبِ وَجَدَ،وَ إذا تَجَلّىٰ ضِياءُ الْمَعْرِفَهِ فى الفُؤادِ هاجَ ريحُ الْمَحَبَّهِ،وَ إذا هَاجَ ريحُ الْمَحَبَّهِ إسْتأْنَسَ فى ظِلالِ الْمَحْبُوبِ وَ آثَرَ الْمَحبُوبَ عَلىٰ ما سِواهُ،وَ باشَرَ أَوامِرَهُ وَ اجْتَنَبَ نَواهِيهِ.

وَ إذا اسْتَقامَ عَلى بَساطِ الأُنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَداءِ أَوامِرِهِ وَ اجْتِنابِ نَواهِيهِ وَصَلَ إلىٰ رُوحِ الْمُناجاه.

وَ مِثالُ هـذِهِ الأُصُولِ الثَّلاثَهِ كَالْحَرَمِ وَ الْمَسْجِدِ وَ الْكَعْبَهِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ أَمِنَ مِنَ الْخَلْقِ،وَ مَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدِ أَمِنَتْ جوارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَها فى الْمَعْصِيَهِ،وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَهَ أَمِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّهِ.

فَانْظُرْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ،فَإنْ كانَتْ حالَتُكَ حالَهً تَرْضاها لِحُلولِ الْموتِ فَاشْكُرِ

ص:۷۱

اللّهَ عَلیٰ تَوْفیقِهِ وَ عِصْمَتِهِ؛وَ إنْ تَکَنْ الأخْریٰ فَانْتَقِلْ عَنْها بِصِحَّهِ العَزیمَهِ وَ انْدَمْ عَلیٰ ما سَلَفَ مِنْ عُمْرِکَ فی الْغَفْلَهِ،وَ اسْتَعِنْ بِاللّهِ عَلیٰ تَطْهیرِ الظّاهِرِ مِنَ الذُّنُوبِ،وَ تَنْظیفِ الْباطِنِ مِنَ الْعُیُوبِ،وَ اقْطَعْ زِیادَهَ الْغَفْلَهِ مِنْ قَلْبِکَ وَ اطْفِ نارَ الشَّهْوَهِ مِنْ نَفْسِکَ.

ص:۷۲

عرفان و عارف

اشاره

[قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:نَجْوَیَ الْعارِفینَ]

حقیقت باطن عارفان

امام صادق علیه السلام در ابتدای این روایت می فرماید:

سرّ وجود عارفان و حقیقت باطن آنان بر سه اصل استوار است: بیم،امید، محبّت.

گرچه در سطور گذشته مسائل قابل توجّهی در رابطه با عرفان و عارف گذشت، امّا احساس می شود لازم است توضیح بیش تری در این زمینه ارائه گردد،تا عارفانی که در فرمایش امام معصوم علیه السلام آمده اند چهرهٔ روشن تری از خود نشان دهند،سپس به تفسیر سه اصل بیم،امید،محبّت اقدام شود.

عارف: انسانی است که با کمک گیری از فرهنگ وحی و سنن انبیا و روش ائمهٔ طاهرین علیهم السلام به شناخت مبدأ و معاد و حقایق اصیل،و واقعیت های مبنایی موفّق شده و عملاً به آن حقایق و واقعیّت ها آراسته گشته.

عارف: انسانی است که دل به نور توحید برافروخته و با توجّه به قرآن با چشم دل به مشاهدهٔ قیامت برخاسته و با تکیه بر حقیقت توحید و معاد،عقاید و اخلاق و اعمال خود را از آلودگی ها پیراسته و جان و دل و اعضا و جوارح خویش را با فیوضات الهیّه آراسته و در راه علم و عمل مجاهده کرده و در مملکت پاک خلوص مسکن گرفته است.

عارف: انسانی است که جز خـدا نبینـد و جز خدا نداند و جز خدا نخواهد،و جز خدا نگوید و جز خدا نشـنود و جز به خدا میل نکند و جز به سوی خدا نرود.

عارف: آگاه به حقوق حقّ و خلق و رعایت کنندهٔ هر دو حقوق در تمام زمینه های حیات و زندگی است.

عارف: دقیقه ای از عمر هدر ندهد و جز خواستهٔ حضرت ربّ العزّه نطلبد و به غیر صراط مستقیم نرود و از عاشقان جمال جدا نشود و از هدایت گمراهان و علاج بیماران غفلت نکند.

عارف: برای خدا بنده ای است نیکو و برای خلق خدا انسانی است خوشخو.

عارف: هم چون زمین منبع فضل و فیض و چون خورشید حرارت بخش و چون باران بهاران منشأ خیر و برکت.

عارف: هم چون زنبور عسل نوشش برای دوستان و نیشش برای دشمنان است.

عارف: غرق در دریای اطاعت،وجودی است متّحد با عبادت،حقیقتی است متّصف به کرامت و برای خلق خدا دریایی است از برکت.

عـارف: انسـانی است والاـ و در آدمیت و انسـانیت در افقی است بالاـ و در میان مردم گوهری است اعلا و برای جامعـهٔ انسانی چراغی است راه گشا.

عـارف: گلی است بی خـار،برای دین یـاور با منفعتی است و یار،در سـخن گفتن با مردم موجودی است هشـیار،در میان غفلت زدگان انسانی است بیـدار،در برخورد با خلق خـدا منبعی است دین دار،در راه حق موجودی است پرکار و واقعیت های هستی را نقطهٔ پرگار و در باغ انسانیّت درختی است پربار و از تمام حرکاتش صفات خداوندی نمودار.

عارف: فرمان حق را برده،در این پیشگاه دل سپرده و جان به عشق محبوب

ص:۷۶

زنده نموده و از شیطان بار نبرده و جز حق نگفته و غیر حق ندیده: به صحرا بنگرم صحرا تو وینم

عارف: انسانی است شاگرد مکتب انبیا و همنشین با اولیا،در بندگان حضرت اللّه از اصفیا و به راه سیر و سلوک بینا و به اجرای دستورهای مولا توانا و زبانش به عشق و ذکر حق گویا و در جستجوی حقیقت همیشه پویا و به اسرار خزانهٔ محبوب دانا.

عارف: انسانی است به رموز بندگی آگاه و در تمام لحظات حیات رهرو راه و روشنی بخش دل گمراه و نجات دهندهٔ سرنگون شده در چاه و به نیمه شب مونس و همدم آه و حضرت مالك الملوك را خادم درگاه و در تمام اوقات حاضر درگاه و مبرّای از آلوده شدن به حبّ جاه و فقط و فقط خواهندهٔ اللّه. خوشا آنان که اللّه یارشان بی

عارف: انسانی است عاشق خدا،مجاهد فی سبیل اللّه،آراسته به اخلاق پاکان،همراه و همراز نیکان،دور کننده از کافران و مشرکان،شمع بزم شاهدان، پاک و پاکیزه از خوی ددان و طبیب درد دردمندان و دستگیر مستمندان و امید ناامیدان و در راه وصال شهیدی از شاهدان.

عارف: انسانی است با دل خاشع،از همه جهت متواضع،در برابر مردم مؤمن خاضع،مال و جان را در راه خدا بایع،نکات حیاتش برای درس آموزی نسبت به دیگران از بهترین وقایع،نور دل و جانش همه جا شایع،در علم و عمل و کرامت

و فضیلت چشمه ای نابع،آثار بندگی حق از چهره اش ساطع،در برابر دشمنان حقّ و حقیقت شمشیری است قاطع،اعماق جانش خزینه ای است از ودایع،در همهٔ عمر از لقمهٔ حرام جائع،برای نیازمندان انسانی نافع،وسوسهٔ شیطان و اهل باطل را از دل هر کسی دافع،جز از حضرت مولا ندارد توقّع منافع،از خواسته های حضرت محبوب هیچ چیز نیست او را مانع،هم اوست بین خلق و حق شافع،مقام انسانی خود را به وسیلهٔ بندگی خالص رافع،دل آگاهش هم چون برق لامع،فرمان حقّ و انبیا و امامان علیهم السلام را وجودی است سامع،مقام علم و عمل و اخلاق را منبعی است جامع.

عارف: انسانی است شیدا،عباداتش عین خلوص و تقوا،قدرش مجهول و ناپیدا،مشتاق وصال مولا،تمام شؤون زندگی از او هویدا،پاک از خزی دنیا، مصون از عقاب عقبی،دارندهٔ دلی با صفا،بر عهد و پیمان مولا با وفا،خلق خدا را به دور از جور و جفا،درد اهل درد را شفا،به خاطر حفظ اخلاصْ مسکن گرفته در خفا،هم چون نای فریاد غیب را بهترین نوا. ما چو ناییم و نوا در ما ز توست

عارف: انسانی است که او را نیازی به خلق خدا نیست،آنی از یاد محبوب جدا نیست،هرگز روی گردان از بلا نیست،نوایش جز مناجات با مولا نیست،با عشق حضرت جانان توجّهش به دنیا و عقبی نیست،رفیق راهش غیر اهل و لا نیست،

ص:۷۸

مکتبش جز مکتب انبیا نیست،چراغ محفلش جز نور اولیا نیست،هم چون او کسی به اسرار راه دانا نیست،جز کلام حقّ و حقیقت کتابی را خوانا نیست،اگرچه جز خدا نبیند و غیر خدا نخواهد ولی به خاطر نور بخشیدن به حیات دیگران از پیر و برنا جدا نیست،قبلهٔ جانش جز مولا نیست،همّتش جز رسیدن به مقام اعلا نیست،از قید عشق دوست هرگز رها نیست،زبانش جز به ذکر دوست گویا نیست،گوشش جز در برابر خواست معشوق شنوا نیست،غیر دریای محبّت جایی در شنا نیست،با غیر محبوب ابدی آشنا نیست،هرگزش بر سر دنیا و مادیّت با کسی دعوا نیست،در درونش جز عشق شدید مولا غوغا نیست،او را در دنیا جز غم دوست بلاـ نیست،قدر و منزلتش در میان خلق عالم برملاـ نیست،در عمق جان و هستی اش ذرّه ای هوس و هوی نیست،او را جز رضای دوست رضا نیست،بر زبانش جز حمد و تسبیح و تهلیل و سخن نیکو و ثنای اللّه ادّعا نیست.

عارف: در اصطلاح بیداران راه و نیازمندان درگاه و عاشقان آگاه،انسانی است که نفس خود را به حسب قوّهٔ نظریّه کامل کرده و علم به حقایق را به قدر توان تحصیل نموده و از صفات رذیله و عقاید خبیثه خود را پاک ساخته و خویش را به اعتقادات حقّه و کمالات الهیّه آراسته نموده.

عارف: انسانی است که دارای علم و عمل است و تمام اوامر الهی را گردن نهاده و از آنچه نهی شده کناره گرفته و به خاطر ریاضت شرعیّه و عبادت الهیّه دارای قوّت و قدرت عملی گشته.

عارف: در زبان اهل ذوق و ارباب شوق و مستان میخانهٔ عشق،انسانی است که علاوه بر کمال معرفت و عمل،جمیع قوا و اعضا و جوارح او برای خدا شده و در حقیقت دارای مقام فناء فی اللّه گشته و خلاصه جز یکی نخواهد و جز یکی نداند.

می گویند دو نفر با هم در حساب کار و کسب اختلاف داشتند،برای حلّ

اختلاف به کمک دهنـده ای محتاج شدنـد،عارفی بر آنان گذشت،از او کمک طلبیدند،چون هر کدام اعداد دفتر خویش را به او عرضه کردند،او غیر یکی نگفت.پرسـیدند مگر دیوانه ای که ما چون هریک از اعداد خود را به تو می گوییم غیر یکی نمی گویی و از یکی نمی گذری ؟ گفت:چه کنم که جز یکی ندانم و غیر یکی به خاطرم نمی گذرد.

عـارف: انسـانی است که علاـوه بر دو قوّهٔ علم و عمـل تمام وجود او متوجّه حق باشـد و در اجرای واجبات و ترک محرّمات و بجای آوردن نوافل سـستی نورزد و این همه با اتّصال به فرهنگ انبیا و امامان علیهم السـلام که همان فرهنگ وحی است میسّر است و چون عارف این سـیر و سفر را ادامه دهد به مقام فناء فی اللّه و سپس بقاء باللّه می رسد. این طرفه آتشی که دمی برقرار نیست

ای روح دست بر کن و بنمای رنگ خوش کاین ها همه بجز کف و نقش و نگار نیست

ص:۸۰

هرجا غبار خیزد آن جای لشکرست کآتش همیشه بی تف و دود بخار نیست (۱)

اوصاف عرفان از زبان امام عارفان

اشاره

در سطور گذشته دانستید که عارف دارای دو قوّهٔ علمیّه و عملیّه است و از واجبات و نوافل چیزی از او فوت نمی شود و از تمام محرّمات الهیّه با کمال ذوق و شوق پرهیز دارد.

خطبهٔ همّام

وجود مقدّس امام عارفان،شمع قلب عاشقان،چراغ راه بینایان،حضرت مولی الموحّدین،امیر المؤمنین علیه السلام از اوصاف عارفان تحت عنوان صفات متّقین، در «نهج البلاغه» که ما دون کلام خالق و ما فوق کلام مخلوق است خبر می دهد.

عارف بزرگ،بلبل گلزار معنی حضرت الهی قمشه ای تمام خطبه را با آن حال ملکوتی که داشت به نظم آورده،برای این که خوانندگان عزیز از مفاهیم آسمانی آن خطبه لذّت بیش تری ببرند،تا جایی که لازم افتد آن اشعار عرفانی هم همراه با بعضی از جملات خطبه زینت بخش این صفحات می گردد.

رُوِیَ أنَّ صاحِباً لأمیر الْمُؤمِنینَ علیه السلام یُقالُ لَهُ:هَمّامُ کانَ رَجُلاً عابِداً،فَقالَ لَهُ:یا أمیرَ الْمُؤْمِنینَ صِفْ لِیَ الْمُتَّقینَ حَتّی کَأنّی أنْظُرُ إلَیْهِمْ (۲).

روایت شده:

ص:۸۱

۱- ۱) -شمس تبریزی.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۸۴.

یکی از عاشقان علی علیه السلام به نام همّام که مردی عابد بود،از محبوبش امیر المؤمنین علیه السلام تقاضا کرد مرا از اوصاف اهل تقوا آن چنان آگاه ساز که گویی آنان را مشاهده می کنم. شنیدم عاشقی پروانه خویی

که کرد آن عندلیبان را به گلزار نکو فکر و نکو ذکر و نکو کار

ص:۸۲

بگو اوصاف آن پاکان که چونند

فَتَثاقَلَ علیه السلام عَنْ جَوابِهِ ثُمَّ قالَ علیه السلام:یا هَمّام اتَّقِ اللّهَ وَ أَحْسِنْ فَ [إنَّ اللّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ]

.

فَلَمْ یَقْنَعْ هَمّامُ بِهذا القَوْلِ حَتّی عَزَمَ عَلَیْهِ فَحَمِدَ اللّهَ وَ أثْنی عَلَیْهِ وَ صَلّی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قال:

أمّا بَعْدُ فَإنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ خَلَقَ الْخَلْقَ حینَ خَلَقَهُمْ غَنِیّاً عَنْ طاعَتِهِمْ وَ أَمِناً مَعْصِیَتَهُمْ لأنَّهُ لا تَضُرُّهُ مَعْصِیَهُ مَنْ عَصاهُ وَ لا تَنْفَعُهُ طاعَهُ مَنْ أطاعَهُ فَقَسَمَ بَیْنَهُمْ مَعایِشَهُمْ وَ وَضَعَهُمْ مِنَ الدُّنْیا مَواضِعَهُمْ،

علی علیه السلام در پاسخ او درنگ داشت فقط به طور اجمال فرمود:

ای همّام ! اهل تقوا و نیکوکاری باش که در قرآن آمده:

[إِنَّ اللّهَ مَعَ الَّذِینَ اتَّقَوْا وَ الَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ] (۱).

بی تردید خدا با کسانی که پرهیزکاری پیشه کردند کسانی که [از هر جهت] نیکوکارند می باشد.

همّام به شنیدن این آیه قانع نشد،به محضر مولا اصرار ورزید تا جایی که حضرت را سوگند داد.پس حضرت مولا خدای را سپاس بجای آورد و بر رسول و آلش صلوات فرستاد،آن گاه سخن آغاز کرده فرمود:

هنگامی که خدای بزرگ جهان را بیافرید،از طاعت و عبادت خلق بی نیاز و از

۱- ۲) -نحل (۱۶):۱۲۸.

عصیان آنان بی زیان بود،پس بر وفق عدل و رحمت و به صرف لطف ازلی،وسائل معیشت را در میان مردم قسمت کرد و هرکسی را در خور شأنش مقامی داد.

فَالْمُتَّقُونَ فیها هُمْ أَهْلُ الْفَضائِلِ،

در میان مردم جهان،تنها پارسایان را بر دیگران برتری و فضیلت بخشید. روان پارسایان زان میانه

*** یکی دان زان فضیلت های بسیار

مَنْطِقُهُمُ الصَّوابُ،وَ مَلْبَسُهُمْ الإقْتِصادُ،وَ مَشْیُهُمُ التَّواضُعُ،غَضُّوا أبْصارَهُمْ عَمّا حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِمْ،وَ وَقَفُوا أسْماعَهُمْ عَلَی الْعِلْمِ النّافِعِ لَهُمْ،نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فی الْبَلاءِ کَالّتی نَزَلَتْ فی الرّخاءِ،وَ لَوْ لا الأَجَلُ الّذی کَتَبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أرْواحُهُمْ فی أجْسادِهِمْ طَرْفَهَ عَیْنٍ شَوقاً إلَی الثّوابِ،وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقابِ،

گفتارشان از روی راستی است،زندگی به اقتصاد گذرانند،با خلق خدای به تواضع و فروتنی باشند،چشم از آنچه خدا بر آنان حرام فرموده پوشیده اند، گوش به علمی دهند که آنان را سودمند باشد،در بلا و امتحان و سختی و مشقّت آن چنان شادند که دیگران در نعمت و راحت،اگر اجل حتمی

و مقدّر الهی پای بندشان نبود از شدّت شوق به ثواب و بیم عقاب یک چشم به هم زدن مرغ روحشان در قفس جان درنگ نمی کرد. گر آنان را زمان وصل محبوب

همه غمگین ز هجران حبیب اند

عَظُمَ الْخالِقُ فی أنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دونَهُ فی أعْیُنِهِمْ،فَهُمْ وَ الْجَنَّهُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ مُنَعَّمُونَ،وَ هُمْ وَ النّارُ کَمَنْ قَدْ رَآها فَهُمْ فیها مُعَذَّبُونَ.

قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَهٌ،وَ شُرُورُهُمْ مَأمُونَهٌ،وَ أجْسادُهُمْ نَحیفَهٌ،وَ حاجاتُهُمْ خَفیفَهٌ، وَ أنْفُسُهُمْ عَفیفَهٌ،صَبَرُوا أیّاماً قَصیرَهً أعْقَبَتْهُمْ راحَهً طَویلَهً،تِجارَهً مُربِحَهً یَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ،أرادَتْهُمُ الدُّنْیا فَلَمْ یُریدُوها،وَ أسَرَتْهُمْ فَفَدَوْا أنْفُسَهُمْ مِنْها،أَمّا اللَّیْلُ مَضافّونَ أقْدامَهُمْ تالینَ لِأَجْزاءِ القُرْآنِ یُرَتِّلُونَهُ تَرْتیلاً،

عظمت حضرت آفریدگار را درک کرده،بدین سبب خداوند در دنیای جان و دلشان بزرگ و غیر حضرت حق هرچه که هست کوچک است.

ایمان و یقینشان به بهشت آن چنان است که گویی بهشت را دیده و سال ها به

ص:۸۵

خوشی در آن آرمیده اند و آن چنان دوزخ را باور دارند چنان که پنداری در آن به سالیان دراز معذّب بوده و شکنجه دیده اند.

قلوبشان به فراق محبوب اندوهناک،تمام خلق عالم از آزارشان در امان،تن آنان از شدّت کوشش در عبادت و خدمات به خلق لاغر و جانشان به عفّت آراسته،چند روز کوتاهی رنج اطاعت برده تا از پی آن آسایش طولانی یابند.

این احوال برای آنان تجارتی است سودمند که حضرت ربّ العزّه برای این گروه مقرّر فرموده.

چون دنیا به آن ها روی کند،آنان از او روی گردانند و چون به اسارت و دامشان افکند،با جانبازی در راه معشوق خود را نجات دهند.

به وقتی که شب درآید به قیام در پیشگاه حضرت او بایستند و آیات کتاب حق را با اندیشه و تأمّل تلاوت کنند. شب آمد شب رفیق دردمندان

یُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ،وَ یَسْتَثِیرُونَ بِهِ دَواءَ دائِهِمْ،فَإِذا مَرُّوا بِآیاتِهِ فیها تَشْویقٌ رَکَنُوا إِلَیْها طَمَعاً،وَ تَطَّلَعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَیْها شَوْقاً،وَ ظَنّوا أَنَّها نَصْبُ أَعْیُنِهِمْ،وَ إِذا مَرُّوا بِآیَهٍ فیها تَخْویفٌ أَصْغَوْا إِلَیْها مَسامِعَ قُلُوبِهِمْ،وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفیرَ جَهَنَّمَ وَ شَهیقَها فی أُصُولِ آذانِهِمْ،فَهُمْ حانُونَ عَلی أَوْساطِهِمْ،مُفْتَرِشُونَ لِجِباهِهِمْ وَ أَکُفِّهِمْ وَ رُکَبِهِمْ وَ أَطْرافِ أَقْدامِهِمْ،یَطْلُبُونَ إِلَی اللّهِ تَعالی فی فَکاکِ رِقابِهِمْ،وَ أَمَّا النَّهارُ فَحُلَماءُ عُلَماءُ أَبْرارٌ أَتْقِیاءُ،

با دلی شکسته و نالان به وسیلهٔ آیات قرآن به درمان درد خویش برخیزند، چون به آیات رحمت و بشارت رسند بر وعده های الهی دل سپرده و در آن طمع کنند و مشتقانه نظر دوزند که گویی مفهوم و معنی آن آیات در برابرشان مجسّم است.

و چون به آیات عذاب گذرند،گوش دل بر آن گشوده،گویی خروش و فریاد آتش در بن گوش آن هاست.شب را در پیشگاه محبوب،خمیده قامت به حال رکوع و یا به روی خاک در حال سجده گذرانند و از عذاب الهی درخواست نجات و آزادی کنند و از حضرت معشوق حسن عاقبت تقاضا نمایند.

چون روز درآید،بردبار،دانا،نیکوکار و اهل پرهیز و دوری از هر گناه و معصیت اند. چو روز آید ز دانش هوشیارند

ص:۸۶

سراپا محو فرمان خدا گشت به شام این جهان شمع هدی گشت

به جانش نور علم و حلم برتافت

قَدْ بَراهُمُ الْخَوْفُ بَرىءَ الْقِداحِ،يَنْظُرُ إِلَيْهِمُ النّاظِرُ فَيَحْسَبُهُمْ مَرْضىً وَ ما بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ،وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولِطُوا وَ لَقَدْ خالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظيمٌ،لا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمالِهِمْ الْقَليلَ،وَ لا يَسْتَكْثِرُونَ الْكَثيرَ،فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهِمُونَ،وَ مِنْ أَعْمالِهِمْ مُشْفِقُونَ،إِذا زُكّى أَحَدٌ مِنْهُمْ خافَ مِمّا يُقالُ لَهُ ! فَيَقُولُ:أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسى مِنْ غَيْرى،وَ رَبّى أَعْلَمُ بى مِنّى بِنَفْسى،اللَّهُمَّ لا تُؤاخِذْنى بِما يَقُولُونَ،وَ اجْعَلْنى أَفْضَلَ مِمّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لى ما لا يَعْلَمُونَ.

خوف از عظمت حق یا از عذاب قیامت چنان اندامشان را لاغر ساخته که هرکس آنان را ببیند پندارد که بیمارند در صورتی که به تن بیمار نیستند،مردم از آنان به عنوان دیوانه یاد می کنند ولی دیوانه نیستند،امر بزرگی که عبارت از عشق حق و شهود عظمت و یقین به آخرت است دل آنان را مستغرق دریای فکر و حیرت ساخته.

از بس در احسان و نیکوکاری حریص و مشتاقند در طاعت و عبادت به عمل اندک راضی نگردند و بسیاری عبادت را هم بسیار نشمارند،از خود بدگمان و از کردارشان هراسانند،چون کسی از آنان مدح و ثنا گوید ترسان گشته و اعلام کند:من عیب خویش را بهتر از دیگران می دانم و خدای من به من داناتر از خود من است،بار خدایا ! به گفته مردم بر من مگیر و مرا بهتر از آنچه گمان برده اند نصیب فرما و آنچه را از گناهان پنهان من نمی دانند بر من ببخشای.

چو آنان را به نیکویی ستایند

فَمِنْ عَلامَهِ أَحَدِهِمْ:أَنَّکَ تَرىٰ لَهُ قُوَّهً فی دینٍ،وَ حَزْماً فی لینٍ،وَ إیماناً فی یَقینٍ، وَ حِرْصاً فی عِلْمٍ،وَ عِلْماً فی حِلْمٍ،وَ قَصْداً فی غِنیً،وَ خُشُوعاً فی عِبادَهٍ،وَ تَجَمُّلاً فی فاقَهٍ،وَ صَبْراً فی شِدَّهٍ،وَ طَلَباً فی حَلالٍ،وَ نَشاطاً فی هُدیً وَ تَحَرُّجاً عَنْ طَمَعٍ، یَعْمَلُ الأَعْمَالَ الصَّالِحَهَ وَ هُوَ عَلىٰ وَجَلٍ،یُمْسی وَ هَمُّهُ الشُّکْرُ،وَ یُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّکْرُ،یَبیتُ حَذِراً،وَ یُصْبِحُ فَرِحاً،حَذِراً لِما حَذِرَ مِنَ الْغَفْلَهِ،وَ فَرِحاً بِما أَصابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَهِ،

نشانه های هریک از این عاشقان و عارفان آن که در کار دین بسیار نیرومند است و در امور زندگانی در عین نرمخویی و همواری مآل اندیش،در مسئلهٔ ایمان به مرتبهٔ یقین،در کار علم مشتاق و حریص،با وجود دانش فراوان،در برابر نادانان بردبار،در توانگری میانه رو،در عبادت با خضوع،در عین فقر با شکوه،در روز سختی شکیبا،جویای رزق حلال و طیّب،دلشاد به هدایت،دور از طریق طمع و آزار،با آن که پیوسته اهل احسان و نیکوکاری است هرگز به عمل صالح خود مغرور نشود،شبانگاه همت بر ستایش حق گماشته و صبحگاه

ص:۸۹

بر ذکر و طاعت،شب هراسان از غفلت خویش و روز شادمان به فضل و رحمت حضرت دوست.

إسْتَصْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فيما تَكْرَهُ،لَمْ يُعْطِها سُؤْلَها فيما تُحِبُّ،قُرَّةُ عَيْنِهِ فيما لا يَزولُ،وَ زَهادَتُهُ فيما لا يَبْقى،يَمْزُجُ الحِلْمَ بِالْعِلْمِ،وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ،تَراهُ قَريباً أَمَلُهُ،قَليلاً زَلَلُهُ،خاشِعاً قَلْبُهُ،قانِعَةً نَفْسُهُ،مَنزُوراً أُكُلُهُ،سَهْلاً أَمْرُهُ،حَرِيزاً دينُهُ، مَيِّتَةً شَهْوَتُهُ،مَكْظُوماً غَيْظُهُ،الْخَيْرُ مِنْهُ مَأمُول،وَ الشَّرُّ مِنْهُ مَأمُون،إنْ كانَ فى الْغافِلينَ كُتِبَ فى الذّاكِرينَ،وَ إنْ كانَ فى الذّاكِرينَ لَمْ يُكْتَبْ مِنَ الْغافِلينَ،

اگر نفس در عبادت و عمل نیک بر او سخت گیرد،او نیز با خواهش های نفس به شدت مخالفت کند تا نفس خود را مطیع حق گرداند.

دل به حیات جاودان بسته و از جهان فانی ناپایدار اعراض نموده و بردباری را با دانش و گفتار را با کردار آمیخته است.

آرزویش کوتاه،دلش آگاه،لغزشش ناچیز،نفسش قانع،طعامش اندک، کارش آسان،دینداریش حقیقی،شهوتش مرده،غضبش فرو نشسته،تمام مردم به احسانش امیدوار و از شرّش در امان،اگر با غافلان نشیند نامش در دفتر آگاهان است و اگر با آگاهان باشد در شمار اهل غفلت و بی خبران نیست. اگر با غافلان یک عمر بنشست

يَعْفُوا عَمَّنْ ظَلَمَه،وَ يُعْطى مَنْ حَرَمَهُ،وَ يَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ،بَعيداً فُحْشُهُ،لَيِّناً قَوْلُهُ، غائِباً مُنْكَرُهُ،حاضِراً مَعْرُوفُهُ،مُقْبِلاً خَيْرُهُ،مُدْبِراً شَرُّهُ،فى الزَّلازِلِ وَقُور،و فى المَكارِهِ صَبُور،وَ فى الرَّخاءِ شَكُور،لا يَحيفُ عَلى مَنْ يُبْغِضُ،وَ لا يَأْثَمُ فيمَنْ

يُحِبُّ،يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يُشْهَدَ عَلَيْهِ،لا يُضَيِّعُ مَا اسْتُحْفِظَ،وَ لا يَنْسى ما ذُكِّرَ وَ لا يُنابِزُ بِالاَلْقابِ وَ لا يُضارُّ بِالْجارِ وَ لا يَشْمَتُ بِالْمَصائِبِ وَ لا يَدْخُلُ فى الْباطِلِ وَ لا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ،

آن که بر او ستم کند بر وی ببخشاید و آن که او را محروم نماید با وی احسان کند و هر که از او قطع نماید به او بپیوندد.

از زشتی بر کنار،در گفتار ملایم،ناپسند از او ناپدید،نیکی از وی پدیدار، خیرش به مردم روی آورده و شرّش از آنان برگشته،در سختی ها زندگی با وقار و در برابر حوادث و مصائب بردبار و در دوران توانگری شاکر حق،از آنجا که دارای عدالت و انصاف است دربارهٔ دشمن ستم نکند و گناه در کار محبّت دوست نیاورد،حق را هرچند به زیانش باشد اقرار نماید پیش از آن که بر او گواه آورند.

آنچه را بدو سپارند،از شدّت امانت داری ضایع نکند و آنچه را نباید از یاد بَرد به دست فراموشی نسپارد.

احدی را به نام زشت نخواند،به همسایه زیان نرساند،از پیشامدهای ناگوار، مردم را با سرزنش و نکوهش نیازارد،قدم در راه باطل نگذارد و از راه حق گام بیرون ننهد. نپوید راه باطل آن نکو نام

إنْ صَمَتَ لَمْ يَغُمَّهُ صَمْتُهُ،وَ إنْ ضَحِكَ لَمْ يَعْلُ صَوْتُهُ،وَ إنْ بُغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتّى يَكُونَ اللّهُ هُوَ الَّذى يَنْتَقِمُ لَهُ،نَفْسُهُ مِنْهُ فى عَناءٍ،وَ النّاسُ مِنْهُ فى راحَةٍ،أتْعَبَ نَفْسَهُ لآخِرَتِهِ،وَ أراحَ النّاسَ مِنْ نَفْسِهِ،بُعْدُهُ عَمَّنْ تَباعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ نَزاهَةٌ، وَ دُنُوهُ مِمَّنْ دَنا مِنْهُ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ،لَيْسَ تَباعُدُهُ بِكِبرٍ وَ عَظَمَةٍ،وَ لا دُنُوُّهُ بِمَكْرٍ وَ خَديعَةٍ،

اگر خاموش نشیند از آن خاموشی غمگین نباشد،اگر بخندد قهقههٔ بلند نکند، اگر ستمی به شخص او رسد انتقام آن را به خدا واگذارد،جان خود را به زحمت و رنج آرد تا مردم را به آسایش رساند،نفس خود را برای آسایش آخرت به زحمت افکند و مردم را از زحمت خویش به راحت رساند،از هر که دوری گزیند برای زهد و پاکیزگی است و به هر که نزدیک شود از راه لطف و مهربانی است،نه دوریش به تکبّر و مفاخرت و نه نزدیکیش به مکر و فریب است. چو دور از خلق گردد در تفرّد

بیفشان بال و پرکان طرفه صیاد بگیرد جسم و جان را سازد آزاد (۱)

سخن امام عارفان که به اینجا رسید همّام فریاد زد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.آن گاه حضرت فرمود:

ای مردم ! به خدا سوگند از چنین پیشامدی بر وی بیمناک بودم.سپس اعلام کرد:آری،اندرزها در گوش اهل دل و مردم لایق چنین تأثیر کند.

یکی از حاضران مجلس که از آگاهی محروم بود،زبان به جسارت گشود و به حضرت عرضه داشت:چرا در خود شما چنین تأثیر نکرد ؟

حضرت فرمودند:وای بر تو،اجل هر کسی را وقتی معیّن است که از او دیر یا زود نگردد و سبب خاصّی است که از آن تجاوز نکند،زنهار خاموش باش و دیگر بار بدین گونه گفتار که مسلّم شیطان بر زبانت جاری کرد لب مگشای.

حدیثی مهمّ و گفتاری حیرت آور

عارف بزرگ سیّد حیدر آملی در کتاب «جامع الاسرار و منبع الأنوار» و در رسالۀ «نقد النقود» و فیض کاشانی آن عارف معارف الهیّه در کتاب «قرّه العیون» و در کتاب «کلمات مکنونه» از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حدیث ذیل را نقل می کنند،تا حال و احوال عارف را بدانی و اگر خواستی،خود را به این مقام برسانی و مرتبۀ اعلی که کنار دریای رحمت و ساحل امن و امان است،برسانی.

إِنَّ للّهِ تَعالی شَراباً لِأَوْلِیائِهِ،إذا شَرِبُوا سَکِرُوا،وَ إِذا سَکِرُوا طَرِبُوا،وَ إِذا طَرِبُوا طابُوا،وَ إِذا طابُوا ذابُوا،وَ إِذا ذابُوا خَلَصُوا،وَ إِذا خَلَصُوا طَلَبُوا،وَ إِذا طَلَبُوا وَجَدُوا،وَ إِذا وَجَدُوا وَصَلُوا،وَ إِذا وَصَلُوا اتَّصَلُوا،وَ إِذا اتَّصَلُوا لا فَرْقَ بَیْنَهُمْ

۱- ۱) -الهی قمشه ای.

وَ بَيْنَ حَبِيبِهِمْ (۱).

برای وجود مقدّس حضرت حق شرابی است مخصوص اولیایش،چون بنوشند مست شوند و چون مست گردند به نشاط آیند و چون به نشاط آراسته شونـد پاکیزه گردند و چون پاکیزه شوند ذوب گردند و چون ذوب گردند از تمام شوائب خالص شوند و چون خالص شوند عاشـقانه در طلب آیند و چون بطلبند بیابند و چون بیابند واصل گردند و چون واصل گردند متّصل شوند و چون متّصل شوند بین آنان و محبوبشان فرقی نماند.

این است وضع عارفان که با قـدرت علم و معرفت و احسان و عمل و تقوا و زهد و ورع و پارسایی و کرامت و شـرافت خود را به چنین مقام عظیمی رسانده اند !!

انصاف دهید،اگر غلبه با شـهوت باشد و حاکم بر انسان هوای نفس و کارگردان حیات شـیطان و بر جان و بدن مرض کسالت و همت در خور و خواب و غفلت،آیا انسان به جایی می رسد و از عنایات حضرت محبوب نصیبی می برد ؟!

جمال دل

آورده اند که محنت زده ای در راهی می رفت،مخدّره ای بس با جمال پیشش آمد،چشمش بر کمال حسن او افتاد،دلش صید آن جمال گشت،بر پی آن مخدّره می رفت،چون آن مخدّره به در سـرای خود رسـید،التفاتی کرد،آن محنت زده را دید بر پی وی،گفت:مقصود چیست ؟ گفت:سـلطان جمال تو بر نهادِ ضـعیفم سـلطنت رانـده است و در کمند قهر خویش آورده است،با توام دعوی عشقبازی

ص:۹۴

۱- ۱) -جامع الاسرار و منبع الأنوار:۲۰۵؛نقد النقود:۶۷۶؛قرّه العیون،مادّه (نور)؛کلمات مکنونه:۳۵.

است و این دعوی نه مجازی است.

آن مخدّره را بر کسوت جمال،حلیّت عقل بر کمال بود،گفت:این مسئله تو را فردا جواب دهم و این اشکال تو حل کنم.روز دیگر آن ممتحن منتظر نشسته بود و دیده گشاده،تا جمال بر کمال مقصود کی آشکار گردد و واقعه او چون حل کند ؟

آن مخدّره می آمد و از پی او پرستاری آیینه در دست،گفت:ای پرستار ! آن آینه فراروی او دار تا به آن سر و روی،او را رسد که با ما عشقبازی کند و تمنّای وصال ماش بود ؟!! (۱)دلْ مشتاق جمال دل دیگر است و روحش روحی غیر از ارواح،مشتاق در سلطه عشق حق است،مشتاق عاشق عبادت و دوری از گناه است،عارف دلخستهٔ یار و جان نثار محبوب است،اهل حال فرموده اند:

قُلُوبُ الْمُشْتاقینَ مُنَوَّرَه بِنُورِ اللّه فَإِذا تَحَرَّکَ اشْتِیاقَهُمْ أَضاءَ النُّورُ ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ،فَیَعْرِضَهُمُ اللّه عَلَی الْمَلائِکَهِ وَ یَقُولُ:هؤلاءِ الْمُشْتاقُونَ إِلَیَّ، أُشْهِدُکُمْ أَنّی إِلَیْهِمْ أَشْوَق (۲).

دل های مشتاقان حق و حقیقت روشن به نور خداست،چون شوقشان به حرکت آید،بین آسمان و زمین نور بدرخشد.حضرت حق آنان را به ملائکه نشان می دهد و می فرماید:اینان مشتاق منند،شاهد باشید که من به آنان مشتاق ترم.

سیمای عارفان

یکی از تربیت شدگان این مکتب می گوید:

ص:۹۵

۱- ۱) -روح الارواح:۱۸.

۲- ۲) -روح الارواح:۲۲.

در بعضی از سفرها به بزرگی برخوردم که سیمایش به سیمای عارفان می ماند.با او همراه شده در عرض طریق بدو گفتم: «کَیْفَ الطّریقُ إلی اللّه»؟ راه به سوی خدا چگونه است ؟

گفت: «لَوْ عَرَفْتَ اللّهَ لَعَرَفْتَ الطَّریقَ». اگر او را یافته بودی راه به سوی او را نیز آگاه می شدی.

پس گفت:ای مرد سالک ! بگذار و دور کن از خود خلاف و اختلاف را.

گفتم:علما را چگونه خلاف و اختلافی خواهد بود ؟ چه آن ها مؤیّد از جانب حقّند.

گفت:چنین است که می گویی الّا فی التجرید التوحید.

بدو گفتم:معنای این جمله چیست ؟

گفت: «فِقْدانُ رُؤْیَهِ ما سواهُ لِوِجْدانه». با بودن او غیر را ندیدن.

که منظور از این جمله نفی هر معبود باطل و مقیّد بودن به طاعت و عبادت حق است.

بدو گفتم: «هَلْ یَکُونُ الْعارِفُ مَسْروراً»؟ آیا عارف را خوشحالی هست ؟

جواب داد:عارف را با اتّصال به خدا اندوه هست ؟

گفتم: «أَ لَیْسَ مَنْ عَرَفَ اللّهَ طالَ هَمُّهُ»؟ نه این است که هرکس او را شناخت دچار اندوه همیشگی می گردد ؟

گفت: «مَنْ عَرَفَ زالَ هَمُّهُ». هرکس او را شناخت اندوهش برای همیشه برطرف می شود که اهل معرفت را [لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ] (1).

گفتم: «هَلْ تُغَیِّرُ الدُّنْیا قُلُوبَ الْعارِفینَ»؟ آیا دنیا دل های عارفان را تغییر و تحوّل می دهد؟

ص:96

1- 1) -بقره (2):262.

گفت: «هَلْ تُغَيِّرُ العُقْبیٰ قُلُوبَ الْعارِفینَ حَتّی تُغَیِّرَها الدُّنْیا»؟ آیا آخرت دل آنان را حالی به حالی می کند تا چه رسد به دنیا ؟!

گفتم: «أَ لَيسَ مَنْ عَرَفَ اللّهَ صارَ مُسْتَوْحِشاً»؟ کسی که خدا را شناخت آیا دچار وحشت نمی گردد ؟

گفت: «مَعاذَ اللّه أَنْ یَکُونَ الْعارِفُ مُسْتَوْحِشاً». محال است عارف با شناختن معبود حقیقی دچار وحشت و ترس شود. «وَ لکِنْ یَکُونُ مُهاجِراً مُتَجَرّداً». اما عارف در عین تنهایی مسافر به سوی دوست است.

گفتم: «هَلْ یَتَأَسَّفُ الْعارِفُ عَلی شَیْءٍ غَیْرَ اللّه»؟ آیا عارف به چیزی غیر خدا تأسّف می خورد ؟

جواب داد: «هَلْ یَعْرِفُ العارِفُ غَیْرَ اللّهِ فَیَتَأَسَّفُ عَلَیْهِ»؟ آیا عارف غیر خدا چیزی می شناسد تا بر او غصّه بخورد ؟

گفتم: «هَلْ یَشْتاقُ الْعارِفُ إِلی رَبِّهِ»؟ آیا عارف مشتاق به حضرت ربّ است ؟

گفت: «هَلْ یَکُونُ الْعارِفُ غائِباً طَرْفَةً حَتّی یَشْتاقَ إِلَیْهِ»؟ آیا عارف یک چشم به هم زدن از او غائب است تا مشتاق او باشد ؟!

گفتم: «مَا اسْمُ اللّهِ الأَعْظَمُ»؟ اسم اعظم خدا چیست ؟

گفت: «أَنْ تَقُولَ اللّهَ وَ أَنْتَ تَهابُهُ». آن است که بگویی اللّه و از او در دلت دارای مهابت شوی.

گفتم: «کَثیراً ما أَقُولُ وَ لا تُداخِلُنی الْهِیْبَهَ». زیاد خدا می گویم ولی در دلم مهابت پیدا نمی شود.

گفت: «لِأَنَّکَ تَقُولُ مِنْ حَیْثُ أَنْتَ لا مِنْ حَیْثُ هُوَ». برای آن که نامش را آن چنان که هستی می گویی نه آن چنان که هست.

گفتم:ای بزرگ ! دیگر بار مرا موعظتی فرمای،از گفته های تو پند بلیغ بگیرم.

گفت:کفایت است از برای موعظت و نصیحت تغییراتی که در روزگار می بینی، نیک بنگر و آن را به جهت خود پندی بزرگ دان (۱).

خوف و محبّت نزد عارفان

یکی از سالکان راه و حقیقت جوی دل آگاه می گوید:

وقتی صفت یکی از بزرگان را که ساکن یمن بود شنیدم که به افتادگی و فروتنی موصوف و به عقل و حکمت و فضل معروف،در ظاهر متلبّس به لباس اهل جهاد، در باطن از اهل سیر و صلاح و سداد.

چون زمان حج نزدیک شد و از اعمال و عبادات آن سال فراغتی حاصل گشت، قاصد دیدار او شدم تا کلام او را شنیده و مواعظ او را اصغا نموده که فایدتی حاصل نمایم.

چون جماعتی از قصد من آگاهی پیدا نمودند،مرا همراهی کردند و در میان آن جماعت جوانی بود که سیمای صالحان داشت و منظر خائفان،رویی بود او را زرد بدون امراض جسمانی و چشمی سرخ و پر آب بی علّت دمعه و رمد،پیوسته دوست خلوت بود و انیس تنهایی،از حالتش چنان ظاهر بود که او را در همان نزدیکی مصیبتی روی داده.پس نزدیک وی رفته کلمات محبّت آمیز گفتم که با من موافقت نماید و مرافقت جوید،قبول ننمود و از آن حالت او را هرچند ملامت نمودم و به صبر ترغیبش کردم سودی نبخشید و هر لحظه سیلاب اشک از دیده جاری می ساخت و لسان حالش به اشعاری مترنّم بود که مضمونش این است:

ای کسانی که مرا ملامت می کنید ! بدانید که از عشق او هرگز دست برنداشته

ص:۹۸

۱- ۱) -نامه دانشوران:۱۸/۹.

و تسلّی نخواهم یافت،چگونه خود را تسلّی دهم که هر لحظه اندوه من رو به ازدیاد است و عظمتم در این راه مبدل به خواری شده ؟ می گویند:استخوان های آدمی خواهد پوسید و من می گویم:که اگر استخوان هایم در وسط گور بپوسند دوستی تو از دل زائل نخواهد شد،دل من از زمان های پیش شراب محبّت تو می نوشید،حتّی در ایّام صباوت و کودکی. در سرم فتنه ای و سودایی است

بدین حال و حالت،آن جوان همراه می آمد تا بدان شهر از یمن که مقصود ما بود رسیدیم.

آن کس را که طالب دیدارش بودیم از مأوای او پرسیده،به در خانه اش رفتیم.در بکوفتیم،فی الحال یکی در باز کرد،مانند کسی بود که گویی اهل قبور است،ما را به درون خانه دعوت کرد.آن جوان بر همه سبقت نموده سلام کرد و با او مصافحه نمود.وی جواب سلام داد و با او با نحو دیگری مکالمه کرد و بشارت داد به زبان حال او را به امری که گویا نسبت به او روی خواهد داد.

پس آن جوان سبقت در کلام کرده بدو گفت:ای سیّد من ! خدای تعالی شما و امثال شما را پزشک بیماری های دل و معالجه کنندهٔ دردهای گناه قرار داده،مرا

در محلّی زخمی است که گوشت و پوست آن محل را خورده و دردی است در تن که جایگیر و مزمن شده،این دردی که از من شناختی به پاره ای از مراهم محبّت و داروی توجّه آن را علاج کن.

آن بزرگ به وی گفت:بپرس آنچه را می خواهی از علاج این مرض تا من جواب آن را یک یک به تو باز گویم.

پرسید: «ما عَلامَهُ الْخُوفِ مِنَ اللّهِ تعالی». نشانهٔ ترس از خدا چیست ؟

جواب داد: «أَنْ یُؤمِنَکَ خَوْفُ اللّهِ تَعالی مِنْ کُلِّ خَوْفٍ عَنْ غَیْرِ خَوْفِهِ». این که تو را از هر ترسی جز ترس از مقام خودش ایمنی دهد.

چون این بیان از آن بزرگ شنید،در حالش تغیر کلّی پدید آمد،نعره ای زد و بیهوش بیفتاد،پس از ساعتی به هوش آمد،از آن عارف پرسید:چگونه در دل بنده خوف پروردگار پدید آید ؟

گفت:چون انسان از عوالم دیگر پای بدین عالم نهد،از هیچ راه تندرستی نخواهد داشت،به منزلهٔ علیل و سقیم خواهد بود و علیل دفع علّت را به ناچار با غذا خوردن کند و بر کراهت دارو صبر نماید از خوف گزیدن فنا بر بقا.

چون این الفاظ از شیخ بشنید،چنان فریادی کشید که جالسین مجلس را گمان این شد که روح از بدنش مفارقت نمود،پس از لحظه ای سر برداشت پرسید:

«ما عَلامَهُ الْمَحَبَّهِ لِلّهِ تَعالی»؟ علامت عشق به خدا چیست ؟

گفت: «یا حَبیبی إِنَّ دَرَجَهَ الْمَحَبَّهِ لِلّهِ رَفیعَه». ای دوست جانی،مقام دوستی با خدا بس بلند است.

آن گاه از شیخ تمنّا کرد آنچه را گفتی برای من توضیح بده گفت:

«یا حَبیبی إِنَّ الْمحِبّینَ لِلّهِ تَعالی شَقَّ لَهُمْ عَنْ قُلوبِهِمْ فَأَبْصَرُوا بِنُورِ الْقُلُوبِ إِلی جَلالِ عَظَمَهِ الإِلهِ الْمحْبُوبِ،فَصارَتْ أَرْواحُهُمْ رُوحانِیَّهً،وَ قُلُوبُهُمْ حُجُبِیّهً،وَ عُقُولُهُمْ سَماوِیّهً

تَشَرَّحُ بَیْنَ صُفُوفِ الْملائِکَهِ الْکِرامِ،وَ تُشاهِدُ تِلْکَ الأمُورِ بِالْیَقینِ وَ الْعَیانِ فَعَبَدُوهُ بِمَبْلَغِ اسْتِطاعَتِهِمْ لَهُ طَمَعاً فی جَنَّتِهِ وَ لا خَوْفاً مِنْ نارِهِ».

قلوب دوستان حق می شکافد،قدر و بزرگی و عظمت آن محبوب را به روشنایی دل می گیرند،جان هایشان صافی شده و دل آنان پرده دار عظمت حق گردد و عقل هایشان آسمانی شود،در میان صفوف ملائکه بزرگوار می روند و هرچه خواهند به یقین و عیان مشاهده کنند، در حدّ طاقت بندگی کنند و بندگی آنان خالص برای خدا باشد،نه به طمع بهشت و نه به خاطر ترس از جهنّم.

جوان چون این حقایق بشنید فریادی زد و گریه راه گلویش را گرفت و سپس بیفتاد.چون نیک بدیدند،از دنیا رفته بود.آن بزرگ سر آن عاشق جان باخته را به زانو گرفته رویش را بوسه داد و گفت:این است حال اهل ترس و این است مرتبهٔ عاشقان و دوستداران (۱).

به قول عارف وارسته و عاشق دلداده،فیض بزرگوار: خوشا آن دل که مأوای تو باشد

دلم با غیر تو کی گیرد آرام

گفتاری از عارفان

عاشق سالک و عارف الهی می گوید:

وقتی در یکی از ممالک گذارم افتاد.طبیبی را که آثار دانش و آیات بینش از او ظاهر و هویدا بود در کویی دیدم به معالجت مشغول است.

جمعی کثیر از مرد و زن بر گرد او نشسته اند و منتظر گرفتن نسخه برای علاج دردند.

من نیز در گوشه ای نشستم.چون از دستورالعمل بیماران خلاصی یافت روی به من کرده و گفت:

اگر تو را نیز مطلبی هستی بگوی.

گفتم:سال هاست به مرضی مبتلا هستم،اگر توانی آن را معالجت نمای.

گفت:آن کدام است ؟

گفتم:مرض گناه،اگر از برای آن دوایی داری از برای من بیان کن.

طبیب لحظه ای سر به زیر افکند،پس قلم برداشت و گفت:از برای تو نسخه ای بنویسم آن را نیکو فهم نمای و بدان عمل کن.

آن گاه قلم و کاغذ برداشت و این کلمات نوشت:

ریشه های فقر را بر گیر،با برگ های صبر و هلیلهٔ فروتنی و بلیلهٔ افتادگی و روغن گل بنفشهٔ ترس،با گل خطمی دوست و تمر هندی قرار،با گل سرخ راستی،چون این دواها را به میزان خود گرفتی،محل آن را در دیگ دانش قرار ده و آب بردباری و حقیقت به روی آن بریز و آتش آرزومندی زیر آن دیگ برافروز و سوزندگی بر آن بیفزای و آن را با ستام خشنودی حرکت ده و سمقونیای زاری و بازگشت بر آن اضافه کن و به روی آن مقّل طاعت بریز،سپس در عمل بکوش و آن شربت را در

۱- ۱) -نامه دانشوران:۲۱/۹.

دکـان خلوت بنوش،پس از نوشـیدن تلخی دهـان را بـا آب وفـا مضـمضه کن و نیکو کن مزهٔ دهان خود را به مسواک ترس و گرسـنگی،سـپس به جهت آن که قی عارض نگردد،سـیب قناعت را ببوی و لب های خود را به دسـتمال بازگشت از غیر خـدا پـاک نمای،پس این شـرکت که از ترکیب آن دواها ساخته شـد،گناهان را بَرد و تو را به خـدای بزرگ و دانای رازها نزدیک می کند (۱).

چون این کلمات را از آن طبیب دانشـمند شنیدم،تغییر کلّی در حالت من پدید گشت و من نیز قلم برداشته این کلمات را برای وی نگاشتم:

خداونـد را بنـدگانی است که درختان گناه را در دیده می نشانند و آن ها را به آب توبه بازگشت سـیراب می کنند،بار آن ها انـدوه و پشـیمانی است،میوهٔ آن را بی جنون می چیننـد و بلاـدت و بلاهت را بر خود بسـته،بی آن که درمانـدگی در کردار یا گنگی در گفتـار آن هـا باشـد،این گروه از دانشـمندانند و معرفت دار به خـدا و رسـول،از جـام پـاک وحـدت می نوشـند و بر درازی بلا توانایی پیدا می کنند،دل های آن ها در عالم ملکوت سرگشته و ترسان می شود و بین پرده های جبروت خیالاتشان حرکت می کند.

پنـاه می برنـد به سایـهٔ برگ هـای پشـیمانی و مطـالعه می کننـد کتاب گناهان خود را و روح آنان دمساز شـکیبایی و ترس می گردد،تا وقتی که به اعلا درجه زهد برسند و همآغوش با نردبان ورع شوند.

شکنجه و تلخی ترک دنیا را به خود می خرنـد و آن گاه به ریسـمان رهایی پیروز گردنـد و به گوشـهٔ آسایش و تنـدرستی می رسند،روحشان به بلندی ها رسد،تا وقتی که به باغ های فراخی و آسودگی اقامت کنند،فرو روند در دریای حیات الهی

۱- ۱) -مستدرک الوسائل:۱۷۱/۱۲ حدیث ۱۳۸۰۳،روایتی به همین مضـمون از«عمّار یاسر»از قول امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است.

و محکم سازند خندق های شکیبایی و بگذارند از پل های نهرهای بزرگ هواهای نفسانی،آن گاه که منزل کنند به سرچشمهٔ بادبان های آن کشتی های مراد و حرکت کنند در دریای بهبودی،تا وقتی که برسند به سواحل آسایش و معدن و محلّ بزرگی و جلالت.

یافعی می گوید:من نیز نثراً و نظماً در این معانی چیزی نگاشته ام که قسمتی از آن بدین شرح است:

چون از جانب حق به عباد،امور معنوی و ترقّیات روحی و عنایات و الطاف خاصه برسد،از خود آنچه غیر اوست دور کنند و به طرف مقامات پیوستگی سفر کرده و با کرامت و زهد و تقوا یاری جویند،تقوایی که گویا اجزائش به آب پاکی و یگانگی و پسندیدگی خمیر شده،اسب هایشان در باغ ریاضت در حرکتند و پنهان می نماید.

توسن سرکش نفس را آن چنان لجام می زنند که به غیر صاحب خود نتواند به جایی بنگرد و آن ها را به تازیانهٔ ترس بازدارند و به اسباب آرزومندی حرکت دهند و آن ها را به منتهای آرزومندی که رسیدن به حق است،در پهنهٔ سختی و رنج برانند،تا آن گاه که به جای پاکیزهٔ با عظمتی برسند و دست یابند به مراتب عالی باز نیت های سپیدی و عرایس انوار در باغات خوشی و معارف اسرار.

این راهی که طی می کنند پر است از لشکرهای آرزوهای نفسانی،ولی اینان بازدارند آن لشکرها را از هجوم به خود و بکشند نفوس آرزوها را به شمشیرهای خلاف نفس و بزنند سواران طبع سرکش را به نیزه های ترک عادات گذشته و پاکیزه کنند به آب دیده ناپاکی گناهان خود را و بدی ها و سایر برنامه های زشت را،تا بی عیب شود عبادت آن ها و نیاز آنان فقط نیاز به پاکیزگی جان و نماز شود،از دردهای دوستی غلط دل آنان علاج شود،درخت های بدی طبع را به آتش اندوه

دل غمین بسوزانند و با گلاب اوراد و اذکار خود را خوشبو نمایند و به نام خدا مردگان خود را زنده کنند (۱).

دوری و نزدیکی عارفان

عارفی وارسته گفت:

جوان عربی را در طواف کعبه با تنی نزار و زرد و ضعیف دیدم که گویی استخوان هایش را گداخته بود.نزدیک رفتم و به او گفتم:گمانم این است که تو محبّی و از محبّت بدین سان سوخته ای.گفت:آری.گفتم:محبوب به تو نزدیک است یا دور ؟ گفت:نزدیک،گفتم:مخالف است یا موافق ؟ گفت:موافق و مهربان.گفتم: «سبحان اللّه !» محبوب به تو نزدیک و موافق و مهربان و تو بدین سان زار و نحیف ؟ گفت:

ای بطّال ! مگر تو ندانسته ای که آتش قربت و موافقت بسی سوزنده تر از آتش دوری و مخالفت است ؟ چه،در قرب او بیم فراق است و زوال و در بُعد او امید وصال.مرا از گفته وی تغییر حالت پدید گشت.

این حکایت می خواهد بگوید:انسان ممکن است بعد از رسیدن به مقامات الهیّه،خدای ناخواسته دچار غرور و عجب شود و به سراشیبی سقوط افتد و آنچه را به دست آورده از دست بدهد !!

یقین بندگان

عاشق وارسته ای می گوید:

۱- ۱) -نامه دانشوران:۲۸/۹.

یکی از بندگان حق که در سواحل شام به عبادت مشغول بود شنیدم که این سخنان را می گفت:

خداوند بزرگ را بندگانی است که با کمک نور او،نسبت به حضرت او به شناختی رسیده اند که از آن شناخت تعبیر به یقین می کنند،دامن همت به کمر زده به خاطر این که قصد او دارند به امید آن که نظر محبّتی به آنان افکند،اندوه و سختی را به هر صورت که باشد تحمل کنند،روزگار خود را در غم او می گذرانند، با بسیاری غم و اندوه در آرامش و آسودگی اند،دنیا را به چشم محبّت نمی بینند، توشه و بهرهٔ آنان از دنیا هم چون توشهٔ مسافر است.

از آزمایش ها در ترسند،ولی به سوی آن در شتابند،امید نجات از مهالك را دارند و لحظه ای از زاری و تضرّع آسوده نیستند.
زهر چه غیر یار استغفر اللّه

خون های خود را برای خشنودی مولای خود نثار می کنند،همیشه آخرت را در

ص:۱۰۶

پیش نظر دارند،آنچه را باید بشنوند،به گوش دل می شنوند،چون آنان را ببینی گویی لب بسته و پژمرده حالت اند،درونشان از غم عشق دوست مجروح است، دل هاشان محزون و بـدن هاشان لاغر است و دیـدهٔ آنان گریان،در امور دنیوی چنان سـبکبالند که احتیاج به همراه و کمک ندارند،از دنیا به موادّ لازم قناعت کرده و از لباس به پوشاکی کهنه و ساده،سـکونتشان در محلّات خراب و بی اهل است،از منازل دنیایی درگریزند و تنهایی را از معاشرت با مردم که باعث قطع رابطهٔ انسان با حقّند گریزانند.

شب را به کاردهای بیـداری می کشـند و اعضای شب را به خنجر رنج در عبادت جدا می کنند،اندرونشان از تهجّد در درازی شب مجروح است،از بی خوابی سـرشان گردآلود است،بـا کوشـش و زاری در پیوندنـد و به هنگام انتقال از دنیا به آخرت تند روند (۱).

عارف کیست ؟

از عارف بیـدار و عاشق دلداه ای پرسـیدند:عارف کیست و حال او چیست ؟ گفت:عارف مردی باشد از ایشان و جدا از ایشان و هر سـاعت خـاشع تر بود؛زیرا به هر سـاعت نزدیک تر بود و نیز عارف لازم یک حال نبود که از عالم غیب هر ساعت حالتی دیگر بر وی فرود آیـد تـا صاحب حالات بود نه صاحب حالت و نیز ادب عارف برتر از همـهٔ ادب ها بود؛زیرا که او را معرفت مـؤدّب است و معرفت بر سه بـود:یکی معرفت توحیـد و این معرفت عامّـهٔ مؤمنـان است،دوّم معرفت حجـج و بیـان و این قسـم معرفت حکما و علماست،سیّم معرفت صفات وحدانیّت و این

۱- ۱) -نامه دانشوران:۴۹/۹.

قسم مخصوص به اهل ولایت است و آنان جماعتی هستند که به دل های صافی خود مشاهد حقّند و پروردگار آنچه را بر عالمیان پوشیده است بر آنان ظاهر می گرداند.

از آن عاشق دلداده،مناجاتی نقل کرده اند که انس این طایفه را با محبوب واقعی نشان می دهد.

نوشته اند:هرگاه آماده برای نماز می شد،سخت می گریست و می گفت:الهی ! به کدام قدم به درگاه تو آیم و به کدام دیده به قبلهٔ تو نگرم و به کدام زبان با حضرت تو راز گویم ؟ الهی ! از بی سرمایگی،سرمایه ساختم و به درگاه تو آمدم.الهی ! تو دانی و فضل و کرم رحمت خود.الهی ! اگر امروز ما را اندوهی پیش آید با حضرت تو گوییم،اگر فردا اندوهی از تو رسد با که گوییم ؟

الهی ! ما را به ذلّ حجاب محجوب مگردان و غشاوهٔ غفلت از بصر بصیرت ما بگردان.الهی ! اگر از کرم خود بیامرزیم زهی امید و آرزومندی و اگر عقوبت و اگر عذابم نمایی با موی سپید زهی مستمندی.الهی ! مرا روی نیاز به بخشش توست و چشم امید به رحمت تو.الهی ! اگر گویم مرا در زمرهٔ نیکان محسوب دار هرچه می بینم جز بدی نکرده ام و جز طریق خطا نسپرده ام.الهی ! از کرم خود مرا حفظ کن تا به گرد نافرمانی و خلاف نگردم.الهی ! به درگاه تو آمده ام و از کرم تو نومید نخواهم رفت (1). از خودی ای خدا نجاتم ده

ص:۱۰۸

۱- ۱) -نامه دانشوران:۶۷/۹.

نفس امّاره قصد من دارد

اول مقام از معرفت آن است که بنده را یقینی دهند اندر سر وی که اندام هایش بدان یقین بیارامد و توکّلی دهند او را اندر جوارح که بدان توکّل اندر دنیا سلامت یابد و حیرتی بدهندش اندر دل که بدان حیرت اندر آخرت رستگاری یابد،یعنی اضطراب کردن اندر طلب از ضعف یقین است،چون بنده را یقین شود که مقدّر به طلب کردن و ناکردن من بیش تر و کم تر نگردد،از شغل سر و اضطراب جوارح فارغ گردد چنان که مصطفی صلوات اللّه علیه و آله فرمود:

و اعْلَمْ أَنَّ ما أَصابَکَ لَمْ یَکُنْ لِیُخطِیَکَ وَ أَنَّ ما أَخْطاکَ لَمْ یَکُنْ لِیُصیبَکَ (۱).

آنچه بایـد به تو برسد،هرگز از رسیدن به تو باز نماند و هرچه مقدور تو نیست هرگز به تو نرسد. گریزی نیست از کوی تو ای دوست چه سان برگردم از کوی تو ای دوست

مرا در حلقهٔ زلف تو افکند

عارف آن باشد که همهٔ کوشش های خویش کار بندد اندر طاعت و گذاردن حقوق های خداوند تعالی و به حقیقت بشناسد که از خدای تعالی به وی چه آمده

۱- ۲) -بحار الأنوار:۱۵۴/۲،باب ۲۰،حدیث ۷.

است و بازگشتن وی از همه چیز به خدای تعالی درست برگردد،یعنی هرچند معرفت با کمال تر باشد ظاهر وی به خدمت با نشاطتر باشد و آنچه به وی آمده است از خدای تعالی یا امر باشد یا منّت،پس امر خداوند را بداند و بداند جز گزاردن شکر منّت روی نیست.و بازگشتن به حق تعالی بر دو معنی باشد:یا اندر محنت باشد به صبر و به مولا بازگردد،یا اندر نعمت باشد به شکر و به خداوند تعالی بازگردد.

مراحل عبادت عارفان

تنها حقیقتی که محور برنامه های درونی و برونی عارفان است خداست،آنان که او را به واقعیّت شناخته اند حاضر نیستند لحظه ای از او غافل به مانند و جرأت کم ترین مخالفتی با حضرت او ندارند.

شریعت و طریقت و حقیقت آنان فقط و فقط در بندگی خالصانهٔ او خلاصه می شود و بس.

آنان فقط دنبال این هستند که در تمام شؤون حیات خشنودی جناب او را به دست آورند و برای به دست آوردن رضایت راهی جز اطاعت از حضرتش و عبادت برای او نمی بینند.

آن ها با معرفتی که نسبت به او دارند،به این نتیجه رسیده اند که مؤثّری در عالم جز او نیست و حقیقتی غیر او در دار هستی وجود ندارد.از این جهت عبادات آنان همراه با نتیجه و محصول است.

مسئلهٔ نتیجه و محصول عبادت خالصانه و عارفانه را شهید مطهّری رضوان اللّه علیه این چنین توضیح می دهد:

اساساً هر موجودی که قدمی در راه کمال مقدّر خویش پیش رود و مرحله ای از

مراحل کمالات خود را طی کند،راه قرب به حق را می پیماید.

انسان نیز یکی از موجودات عالم است و راه کمالش تنها این نیست که امروز تمدّن نامیده می شود،یعنی یک سلسله علوم و فنون که برای بهبود این زندگی مؤثّر و مفید است و تنها این نیست که در یک سلسله آداب و مراسم که لازمهٔ بهتر زیستن اجتماعی است پیشرفت حاصل کند.اگر انسان را تنها در این سطح در نظر بگیریم مطلب همین است،ولی انسان راهی و بُعدی دیگر دارد که از طریق تهذیب نفس و با آشنایی آخرین هدف یعنی ذات اقدس احدیت حاصل می گردد. یا رب بریز شهد عبادت به کام ما

از عبودیّت تا ربوبیّت

اشاره

(۱)

در بدو امر به نظر می رسد که تعبیر زننده ای است:از بندگی تا خدایی !! مگر

ص:۱۱۱

۱- ۲) -«العبودیّه جوهره کنهها الربوبیّه»مصباح الشریعه.

ممکن است بنده ای از مرز بندگی خارج گردد و پا در مرز خدایی بگذارد ؟ «أَيْنَ التُّرابُ وَ رَبّ الأَرْبابِ» (۱).

به قول عارف شبستری: سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و اللّه اعلم

راست است،ولی مقصود از ربوبیّت خدایی نیست،ربوبیّت یعنی خداوندگاری نه خدایی.

هر صاحب قدرتی خداوندگار آن چیزهایی است که تحت نفوذ و تصرّف اوست.

جناب عبد المطّلب به ابرهه که به قصد خراب کردن کعبه آمده بود گفت: «إِنّی رَبُّ الإِبِلِ وَ إِنَّ لِلْبَيْتِ رَبّاً» (۲).

می دانیم که بشر طالب قدرت است،همواره در تلاش بوده و هست که راهی پیدا کند بر خود و بر جهان تسلّط پیدا کند.فعلاً دربارهٔ این که چه راه هایی را برای این هدف برگزیده و در آن راه کامیاب و یا ناکام شده است کاری نداریم.

در میان آن راه ها یک راه است که وضع عجیبی دارد،از این نظر که انسان تنها وقتی از این راه استفاده می کند که چنان هدفی نداشته باشد،یعنی هدفش کسب قدرت و تسلّط بر جهان نباشد،بلکه هدفش در نقطهٔ مقابل این هدف باشد،یعنی هدفش تذلّل،خضوع و فنا و نیستی از خود باشد.آن راه عجیب راه عبودیّت است.

مراحل ربوبیّت

کمال و قدرتی که در اثر عبودیّت و اخلاص و پرستش واقعی نصیب بشر می گردد،منازل و مراحلی دارد.

اوّلین مرحله: الهام بخش و تسلّطبخش انسان به نفس خویشتن است.به عبارت

۱- ۱) -خاک کجا رب الارباب کجا.

۲- ۲) -من صاحب شترانم و خانه صاحب خود را دارد.

دیگر کم ترین نشانهٔ قبولی عمل انسان نزد پروردگار این است که بینشی نافذ پیدا می کند،روشن و بینای خود می گردد:

[إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً] (۱).

اگر [در همهٔ امورتان] از خدا پروا کنید،برای شما [بینایی و بصیرتی ویژه] برای تشخیص حق از باطل قرار می دهد.

و نیز می فرماید:

[وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا] (۲).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

دیگر این که آدمی به نفس و قوای نفسانی خویش غالب و قاهر می گردد،ارادهٔ انسان در برابر خواهش های نفسانی و حیوانی نیرومند می گردد،آدمی حاکم وجود خویش می شود مدیریّت لایقی نسبت به دایرهٔ وجود خودش کسب می کند.قرآن کریم دربارهٔ نماز می فرماید:

[إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ] (۳).

یقیناً نماز از کارهای زشت،و کارهای ناپسند باز می دارد.

و دربارهٔ روزه می فرماید:

۱- ۱) -انفال (۸):۲۹.

۲- ۲) -عنکبوت (۲۹):۶۹.

۳- ۳) -عنکبوت (۲۹):۴۵.

[کُتِبَ عَلَیْکَمُ الصِّیٰامُ کَمٰا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَمْ لَعَلَّکَمْ تَتَّقُونَ] (۱).

ای اهل ایمان ! روزه بر شما مقرّر و لازم شده،همان گونه که بر پیشینیان شما مقرّر و لازم شد،تا پرهیزکار شوید.

و دربارۀ هر دو عبادت می فرماید:

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاٰهِ] (۲).

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از صبر و نماز [در همۀ امور زندگی] یاری جویید.

در این مرحله از عبودیّت آن چیزی که نصیب انسان می شود این است که خواهش ها و تمایلات نفسانی انسان مسخّر وی می گردد.به عبارت دیگر اوّلین اثر عبودیّت،ربوبیّت و ولایت بر نفس امّاره است و در اثر این تسلّط،صفا و روشنایی و روشن بینی نیز پیدا می شود.

مرحلۀ دوم: تسلّط و ولایت بر اندیشه های پراکنده،یعنی تسلّط بر نیروی متخیّله است.این قوّه در اختیار ما نیست،بلکه ما در اختیار این قوّۀ عجیب هستیم،و لهذا هرچه بخواهیم ذهن خود را در یک موضوع معیّن متمرکز کنیم که متوجّه چیز دیگر نشود برای ما میسّر نیست،بی اختیار قوّۀ خیالْ ما را به این سو و آن سو می کشاند.مثلاً هرچه می خواهیم در نماز حضور قلب داشته باشیم،یعنی هرچه می خواهیم این شاگرد را بر سر کلاس نماز حاضر نگه داریم نمی توانیم،یک وقت متوجّه می شویم که نماز به پایان رسیده و این شاگرد در سراسر این مدّت غایب بوده.

۱- ۱) -بقره (۲):۱۸۳.

۲- ۲) -بقره (۲):۱۵۳.

در حدیث آمده:

لِقَلْبِ ابْنِ آدَمَ أَشَدُّ إِنْقِلاباً مِنَ القدْرِ إِذَا اجْتَمَعَتْ غَلَیا (۱).

همانا قلب فرزند آدم از دیگ در حال جوشیدن بیش تر زیر و رو می شود.

ولی آیا انسان جبراً و اضطراراً محکوم است که همواره محکوم اندیشه باشد و این نیروی مرموز که مانند گنجشکی همواره از شاخی به شاخی می پرد حاکم مطلق وجود او باشد،یا این که محکومیّت در برابر قوّهٔ متخیّله از خامی و ناپختگی است و کاملان و اهل ولایت قادرند این نیروی خودسر را مطیع خود گردانند ؟

شقّ دوم صحیح است،یکی از وظایف بشر تسلّط بر هوسبازی خیال است، وگرنه این قوّهٔ شیطان صفت مجالی برای تعالی و پیمودن صراط قرب نمی دهد.

برای کسب این پیروزی هیچ چیزی مانند عبادت که اساسش توجّه به خداست نمی باشد.ریاضت کشان از راه های دیگر وارد می شوند،ولی اسلام از راه عبادت بدون این که نیازی به آن کارهای ناروا باشد این نتیجه را تأمین می کند.توجّه دل به خدا و تذکّر این که در برابر ربّ الارباب و خالق و مدبّر کل قرار گرفته است،زمینهٔ تجمّع خاطر و تمرکز ذهن را فراهم می کند.

ابن سینا در نمط نهم «اشارات» پس از تشریح عبادات عوامانه که تنها برای مزد است و ارزش زیادی ندارد،به عبادت های مقرون به معرفت می پردازد و می گوید:

بندگی از نظر عارف و اهل معرفت،ورزش همت ها و قوای همّیه و خیالیّه است که در اثر تکرار و عادت دادن به حضور در محضر حق،همواره آن ها را از توجّه به مسائل مربوط به طبیعت و مادّه به سوی تصوّرات ملکوتی بکشانند و در نتیجه این قوا تسلیم سرّ ضمیر و فطرت خداجویی انسان گردند و مطیع او شوند،به حدّی که

ص:۱۱۵

۱- ۱) -مسند احمد:۴/۶.

هر وقت اراده کند که در پی جلب جلوهٔ حق برآید،این قوا در جهت خلاف فعّالیت نکنند و کشمکش درونی میان دو میل علوی و سفلی ایجاد نشود و سرّ باطن بدون مزاحمت این ها از باطن کسب اشراق نماید (۱).

مرحلهٔ سوّم: روح در مراحل قوّت و قدرت و ربوبیّت و ولایت خود به مرحله ای می رسد که در بسیاری از چیزها از بدن بی نیاز می گردد،در حالی که بدن صددرصد نیازمند به روح است.

مرحلهٔ چهارم: خود بدن از هر لحاظ تحت فرمان و ارادهٔ شخص درمی آید به طوری که در حوزهٔ بدن خود شخص اعمال خارق العاده سر می زند.این مطلب دامنهٔ بحث زیادی دارد،حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

ما ضَعُفَ بَدَنٌ عَمّا قَوِيَتْ عَلَيْهِ النِيَّهُ (۲).

آنچه که همت و ارادهٔ نفس در آن نیرومند گردد و جداً مورد توجّه نفس واقع شود بدن از انجام آن ناتوانی نشان نمی دهد.

مرحلهٔ پنجم: بالاترین مراحل است،این است که حتّی طبیعت خارجی نیز تحت نفوذ ارادهٔ انسان قرار می گیرد و مطیع انسان می شود.معجزات و کرامات انبیا و اولیای حق از این مقوله است.

معجزه بدان جهت صورت می گیرد که به صاحب آن از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می تواند به اذن و امر پروردگار در کائنات تصرّف کند، عصایی را اژدها نماید،کوری را بینا سازد،حتّی مرده ای را زنده کند،از نهان آگاه

۱- ۱) -اشارات،نمط نهم.

۲- ۲) -من لا یحضره الفقیه:۴۰۰/۴،حدیث ۵۸۵۹؛وسائل الشیعه:۵۳/۱،باب استحباب نیه الخیر..،حدیث ۱۰۶.

سازد.این قـدرت و آگاهی برای او تنها از طریق پیمودن صـراط قرب و نزدیک شـدن به کانون هستی پیدا می شود و ولایت و تصرّف جز این چیزی نیست.

همهٔ این مراحل نتیجهٔ قرب به خداست و قرب به حق یک حقیقت واقعی است نه یک تعبیر مجازی و اعتباری.

عبـادت مـوجب تقرّب و تقرّب مـوجب محبـوبیّت نزد خـداست،یعنی بـا عبـادت انسـان نزدیـک به خـدا می شـود و در اثر این نزدیکی قـابلیّت عنایت خاص می یابـد و در اثر آن عنایت ها گوش و چشم و زبان و دست او حقّانی می گردد،با قـدرت الهی می شنود و می بیند و می گوید و حمله می کند،دعایش مستجاب و خواسته اش برآورده می گردد.

طبق بینش مذهب تشیّع،عبودیّت یگانه وسیلهٔ وصول به مقامات انسانی است و طیّ طریق عبودیّت به صورت کامل و تمام،جز با عنایت معنوی و قافله سالاری انسان کامل که ولیّ و حجّت خداست میسّر نیست (۱).

بُنِیَ الْإِسْلامُ عَلیٰ خَمْسٍ:عَلَی الصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ وَ الْوِلایَهِ وَ لَمْ یُنادَ بِشَیْءٍ کَما نُودِیَ بِالْوِلایَهِ (۲).

اسـلام بر پنـج پایه بنا شـده:نماز،زکات،روزه،حـج،رهبری انسان کامل و حجّت خدا و چیزی به اهمیّت رهبری معصوم و انسان کامل نیست.

آری،نفس و قـوای آن بـا عبـادت خالصـانه،آن هم تحت سـرپرستی انسـان کامـل، در اختیـار حق قرار می گیرد و از این طریق انسان تبدیل به یک موجود الهی و با کرامت می گردد.

ص:۱۱۷

۱- ۱) -خلافت و ولایت:۳۸۱ چاپ اوّل.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۴/۱.

من در این قسمت لازم می بینم بحثی کوتاه از آیات و روایات و کتاب های قابل توجّه اخلاقی و عرفانی و تربیتی دربارهٔ نفس به محضر عزیزان تقدیم کنم،باشد که دری دیگر از معرفت و بینش به روی ما باز شود.

نفس و هفت مرحلهٔ آن

اشاره

مسئلهٔ نفس در مباحث عرفانی از مباحث محوری است،چرا که عرفان در تمام مسائلی که مطرح می کند تزکیه و تصفیهٔ نفس را مورد توجّه قرار می دهد.

کسی که نفس سرکش را رام نکرده و غرایز و شهواتش را با برنامه های الهی مقیّد ننموده و از خود نگذشته و روی دل به جانب قبلهٔ حقیقی نکرده،نمی تواند عارف باشد.

تهذیب و تزکیهٔ نفس از اهداف عمده و اساسی انبیای الهی بود.

تمام بدبختی هایی که در دورهٔ حیات گریبانگیر بشر بود،علّت و منشائی جز هوای نفس نداشته.

از صاحب نفس شریره نمی توان توقّع خیر داشت و اگر خیری هم از او صادر شود به دایرهٔ حبط کشیده می شود.

نفس مهذّب و تزکیه شده در آخرت آراسته به چهار سرمایهٔ عظیم و ابدی می شود:

۱-علم بدون جهل،

۲-ثروت بدون فقر،

۳-عزّت بی ذلّت،

۴-حیات بی موت.

آراستگی نفس به این چهار برنامه آخرتی از مادهٔ فلاح که در قرآن جهت تزکیهٔ

ص:۱۱۸

نفس به کار رفته استفاده می شود،چنان که راغب اصفهانی در «المفردات» متذکّر شده است.

[وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا* فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا] (۱).

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،*پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.*بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد،رستگار شد.

از اهمّ وظایف انسان که باید گفت:در رأس وظایف است،مخالفت با خواسته های غیر مشروع نفس است که در آثار اسلامی از این مخالفت تعبیر به جهاد اکبر شده.

عاشقان حق و ارادتمندان یار و سالکان طریق عشق،تا زنده بودند از شرّ نفس در وحشت بودند،تا جایی که بزرگمردی مانند رسول اسلام صلی الله علیه و آله در دعاهای خود به پیشگاه محبوب عرضه می داشت:

نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنا (۲).

پناه می برم به خدا از بدیهای نفس خودمان.

راستی در صورت آلوده بودن نفس به رذایل و اسیر بودن به دست انواع گناهان می توان دعوی محبّت حضرت او را اعلام داشت ؟! می توان خود را بنده و مؤمن به او معرّفی کرد ؟!

عارفان عاشق برای نفس هفت منزل شمرده اند که باید برای رسیدن به مقصود، به درجۀ نهایی آن که حالت مرضیّه بودن است رسید.

۱- ۱) -شمس (۹۱):۷-۹.

۲- ۲) -المبسوط:۱۹۵/۴.

۱–نفس امّاره

در این مرحله–چنان که در سورۀ یوسف آیـۀ ۵۳ بـدان اشارت رفته–نفس حیوانی در زندگی انسان غلبۀ کامل و سلطۀ شدید دارد.با بودن حالت امّاره بالسّوء،نفس ناطقه به هیـچ وجه نمی تواند رخسارۀ ملکوتی خود را تجلّی دهد.در این گونه مردم جز آثار حیوانیّت و بهمیّت سر نمی زند.همۀ کارها و حرکات و سکنات انسان در این مرتبه نشانی از طبیعت حیوانی است و نفس او همیشه به شرارت و بدی امر می کند.

انسان آلوده به گناه باید بداند هنوز دچار نفس امّاره است و تغذیۀ نفس با گناه همراه با خسارت ابدی است.

انسان در این مرتبۀ پایین،فرق زیادی با حیوان ندارد و بلکه در پاره ای خصوصیّات از حیوان پست تر است.

این نفس امّـارۀ خطرنـاک امروزه در اکـثریّت مردم روی زمین و حتّی در میـان ملـل متمـدّن که غرق هوسـرانی و مـادّه پرستی هستند نفوذ و غلبه دارد.

انسـان سالـک در این مرحله بیش تر بـا غلبه کردن به قوّه هـای حیوانی و مـادّی جسم سـر و کار دارد و بایـد آن ها را براساس قواعد الهی رام کند.

۲–نفس لوّامه

در ایـن مرحله که آیـۀ دوم سـورۀ قیـامت به آن اشـاره دارد،قـوای عقلی کم کم شـروع به نشـو و نمـا می کنـد و انسـان بیـدار شـده،میـان کارهـای نیـک و بـد تمیز می دهـد و یـک حسّ درونی در دل او پیـدا می شـود کـه او را از ارتکـاب بـدی می ترساند،ولی این امر درونی هنوز ضعیف است و تأثیر سنگینی ندارد،آنچه هست این است که پس از

ارتکاب هر کار بدی یک نوع پشیمانی حاصل می شود.

ولی آن هایی که مراقب نفس خود هستند و سبب حقیقی بی قراری دل خود را می فهمند،شروع به مذمّت کردن نفس می کنند.

این توبیخ و ملامت از نفس حیوانی سر نمی زند بلکه صدای نفس ناطقه و یا روح ملکوتی است که انسان را دعوت به کسب فضیلت می نماید.

این که اغلب بزرگان دین و اولیای مبین و عرفای آگاه گوشه نشینی و اشتغال به مناجات و نماز و روزه و دوری از زندگی روزانه را برای چند ساعت توصیه نموده اند،فقط برای این بوده که انسان لحظاتی به خود آید و از وساوس نفس حیوانی آزاد و فارغ شود و تحریک های خارجی را فراموش نماید و آتش حرص ها و شهوت های خود را مدّتی خاموش سازد تا بتواند آن ندای آسمانی روح را از درون خود بشنود.

سالک در این مرحله نیز باید به رام کردن و مطیع نمودن همان حس ها و نیروهای نفس مشغول شود.

۳-نفس ناطقه یا متفکّره

در این مرحله قوّهٔ تفکّر و تمیز در نفس انسانی بخوبی ظهور کرده و نشو و نمای محسوسی پیدا می کند.

البتّه قدرت نفس در این مرحله نتیجه و مزد کوششی است که انسان نسبت به تربیت نفس و تهذیب و تزکیه آن داشته:

[وَ مَنْ جٰاهَدَ فَإِنَّمٰا يُجٰاهِدُ لِنَفْسِهِ] (۱).

۱- ۱) -عنکبوت (۲۹):۶.

و کسی که [در راه خدا] بکوشد فقط به سود خودش می کوشد.

این سه مرحلۀ نخستین برای سالک دورۀ غلبه و تسلّط بر نفس است و وظیفۀ او مراقبت و هدایت و بلکه گاهی جنگ با نفس می باشد.

در این مراحل باید سینه را به سختی ها و زحمت ها و رنج های فراوان سپر ساخت،ولی به این معنا باید یقین داشت که هیچ رنج و دردی بی سود و بدون مکافات نمی ماند.

در این رنج ها و کوشش ها مقصود کشتن نفس نیست،بلکه رام کردن او و انداختن قوایش در مجراهای جدید صالح سودمند و علوی است،به طوری که همۀ هوس ها و حس ها با الهام گرفتن از وحی،خادم قلب پاک و ارادۀ عقلی و الهی نفس ناطقه شوند.

۴-نفس عاقله یا ملهمه

در این مرحله قوّۀ تعقّل نشو و نمای کامل و با قوۀ ارادۀ عقلی تجلّی و ظهور می کند.

در این مرحله فقط عقل حکمفرما گشته و به وسیلۀ ارادۀ عقلی نیز احکام و اوامر عقل در همۀ شؤون زندگی جاری خواهد گشت:

[وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا* فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا] (۱).

و به نفس و آن که آن را درست و نیکو نمود،*پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد.

این دوره را بنابر آیات گذشته از این رو مرحلۀ نفس ملهمه می توان نامید که در نفس سالک،نخستین بار پرتو الهام ربّانی نورپاش می گردد.

۱- ۱) -شمس (۹۱):۷-۸.

این مرحلهٔ چهارم از آنجا که برزخی است در میان سه مرحلهٔ اول و سه مرحلهٔ بعد،از این رو به موجب قانون تکامل و برزخیّت دارای اشکال و صور و قوای هر دو طرف بالا و پایین می باشد.

در این مرحله قوای سفلی و حیوانی آخرین درجات قوّت و زور خود را به کار خواهند برد تا موقعیّت خود را نگاهداری کنند و از این حیث هم در دل سالک که مشغول تزکیهٔ نفس می باشد،عصیان ها و انقلاب ها و طوفان های بسیار قوی و بلکه خونی سر می زند،ولی بالاخره قوای پست و فرودین حیوانی و آمال و هوس های خود پرستانهٔ نفسانی،مغلوب انوار قاهرهٔ قوای علوی معنوی گشته،ظلمت جهالت و غفلت مغلوب نور معرفت و فضیلت خواهد شد.

چون این حقیقت در دل عارف ظهور کرد،با نور الهام و سکوت و آرامش،مشام جان او از فیض آسایش درونی و استراحت وجدانی که نتیجهٔ پیروزی بر نفس حیوانی است برخوردار خواهد گشت و لذّت غلبهٔ بر نفس را خواهد چشید.

انسان سالک در این مرحلهٔ از تزکیهٔ نفس،کم کم شروع می کند به چیدن میوهٔ شیرین زحمت ها و کوشش ها و ناکامی ها و ریاضت ها و مقاومت ها که با متانت و توکّل و ایمان تحمّل نموده است.

[وَ الَّذِینَ جٰاهَدُوا فِینٰا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنٰا] (۱).

و کسانی که برای [به دست آوردن خشنودی] ما [با جان و مال] کوشیدند، بی تردید آنان را به راه های خود [راه رشد،سعادت،کمال،کرامت،بهشت و مقام قرب] راهنمایی می کنیم.

از این تاریخ عملاً وارد مراحل بالاتر گشته،واقعیّت آن همه حقایق را که دربارهٔ

۱- ۱) -عنکبوت (۲۹):۶۹.

مقـام و حالاـت گونـاگون تزکیـهٔ نفس،ماننـد مکـاشف و الهـام و جـذبه و ذوق و اشتیاق شـنیده بود،حالا از روی عمل و یقین احسـاس می نمایـد و قوّت قلب و قوّهٔ توکّل و ایمان و اعتمادش بر الطاف و فیوضات و هـدایت پروردگار روز به روز قوی تر می گردد.

۵-نفس مطمئنّه

در مرحلـهٔ چهـارم،بـا وجود تکامـل یـافتن قوّهٔ تعقّل و ارادهٔ عقلی،باز زنـدگی انسان خواه فردی خواه اجتماعی،بکلّی از خطا و گنـاه آزاد نخواهـد مانـد،چون که قوای نفسانی و حیوانی بکلّی ریشه کن نشـده و به عبارت درست تر تبـدیل به قوای روحانی نگشته و هنوز خام و نارس اند.

از این رو در اکثر اوقات،همان قوای حیوانی سر خود را بلند کرده و اظهار حیات و زور و قدرت خواهند نمود.

این حـال در زنـدگی عارف سالک بارها پیش می آیـد و گاهی اوقات او را گرفتار وحشت و حیرت و نومیـدی می سازد،وی راهبران بینادل که این تجربه ها را پشت سر گذاشته اند،از پیدایش این احوال ما را آگاهی و دلداری داده اند.پس در این حال و در این گونه برگشت ها و تنزّل های ناگهانی نباید دل از دست داد و نومید و مضطرب گردید،بلکه باید به مراقبت افزود و با جان و دل آن حادثه های ناگوار و حال های پر اضـطرار را پذیرفت و به رفع آن ها کوشـید؛زیرا که شـرط سلوک و مقتضیات تزکیهٔ نفس همین است.

ولی در این مرحله که نفس عنوان صـفت مطمئنّه به خود می گیرد،طوری در مقام خویش استوار و پا فشار و برقرار خواهد بود که دیگر ترس لغزیـدن و پـایین افتـادن و مغلوب هوس هـا و فریب هـای نفس حیوانی و گرفتـار وسـاوس شـیطانی شـدن بـاقی نخواهد ماند.

ص:۱۲۴

آسـمان حیـاتش بکلّی از ابرهـای قوای منفی آزاد گشـته،شاهـد دلربـای روح ملکوتی بـا کمال عظمت و شـکوه و جلال مانند آفتاب جهانتاب جمال کبریایی و نورپاش خود را در آن آسـمان پاک و صاف تجلّی خواهـد داد و آیینهٔ دل غیب نمای عارف بکلّی صاف از زنگ هوس های نفسانی گشته،مظهر جلوه های روح سبحانی خواهد گردید.

در این مقام است که جنگ با نفس خاتمه می یابـد و نفس حیوانی رام و فرمانبر گشـته،عارف از زنجیر هوس ها و تحریک ها و هیجان های شدیـد نفسانی آزاد می شود و حتی بـدن هم پیرو ارادهٔ الهی شده بار سـنگینی بر وی نمی شود،بلکه یک راهوار باربرداری می گردد.

۶–نفس راضیه

این مرحله مقـام عشـق و وادی هولنـاک رضـا و تسـلیم است.در این مرحله نفس انسـانی به محـک امتحـان سـنجیده و در بـوتهٔ مصـائب درونی و روحی در آتش شـک و شـبهه و تزلزل و بیم و امیـد که آن هـا را مغلوب کرده بود یـک بار دیگر گـداخته خواهد شد تا بکلّی صافی و خلوص خود را ثابت کند و پایدار سازد.

بنابراین،این مرحله مقام فـدای نفس و میـدان جانبازی است،نفس ناطقهٔ انسانی باید اثبات کند که شایسـته لطف و محبّت روح ملکوتی و سـزاوار عنایت و فیض جبروتی و لاهوتی شـده است و در راه عشق خـدایی برای فـدا کردن هر چیز و حتّی زنـدگی خود نیز حاضر و بلکه مشتاق است.

این مقام عرصـهٔ عشـقبازی مجازی نیست بلکه در اینجا با جان باید به طور حقیقی بازی کرد و حتّی هزاران جان را فدای نام و عشق محبوب باید ساخت و پای کوبان و رقصان به پای دار باید شناخت.

در اینجاست که دیگر فرقی بین مشیّت آفریدگار و ارادهٔ بندهٔ او نخواهد ماند و انسان از روی معرفت حقیقی اجرا کنندهٔ اراده بلکه یاری دهندهٔ اجرای نقشهٔ آفرینش و تکامل جهان خواهد گشت.

این مرحله از یک طرف مقام فدای نفس و تسلیم و رضای محض است و از طرف دیگر نیز موقع تجلّی انوار کشف و الهام و وصال است.در این مقام سایهٔ جدایی و پردهٔ ناتوانی دیگر وجود ندارد؛زیرا که نور عشق و معرفت سرتاسر زندگی باطنی و ظاهری عارف را فرامی گیرد و او خطی جز در رضای حق و تسلیم شدن به اوامر و ارادهٔ او نمی بیند و نمی شناسد.

در این مقام وصل در زیر شعلهٔ آتش جانسوز عشق خدایی،همهٔ نیروهای مخالف و اضداد طبیعت گداخته و با هم درآمیخته مبدّل به قوّه های زندگی بخش می گردند.

۷-نفس مرضیّه

این مرتبه بالاترین و آخرین مقام کمال نفس انسانی است؛این مرتبه مقام وصل و یگانگی نفس ناطقه با روح ملکوتی است.

در مرحلهٔ ششم رضا و خرسندی از طرف عاشق بود،ولی این عاشق از رضای معشوق به طور کامل مطمئن نبود.و فقط آثاری از خرسندی محبوب را گاهی احساس می نمود،ولی در این مقام هفتم اطمینان قلبی برای نفس ناطقه حاصل می شود،بدین جهت نفس در این مرتبه مرضیّه خوانده شده است،به این معنی که خداوند نیز رضای خود را از نفس ناسوتی اظهار و عشق خود را به وی اثبات و اعلام می نماید.

در این مقام،نفس ناطقه با یقین عینی و بلکه با حقّ الیقین می داند و می فهمد که

ص:۱۲۶

عشق از دو طرف بوده،یعنی محبوب نیز پـا بسـتهٔ مهر او بوده است،لکه او شوریـده تر از این مجنون نـاسوتی است،چنان که در حدیث قدسی آمده:ای فرزند آدم ! من دلباختهٔ توام و این برای تو پنهان است،پس تو هم دلباختهٔ من باش.

آری،در این مقام،پرده از روی آن سرّ مخفی که آفریدگار آشفتهٔ آفریدهٔ خود است،از پیش چشم عارف برداشته می شود.

از عارفی عاشق نقل شده که گفته:سی سال خدا را می طلبیدم،چون بنگریستم او طالب بود و من مطلوب !!

احســاس و ادراک ایـن لطـف کـه واصـل بـه مقـام هفتـم هر روز و هر سـاعت و بلکـه هر دم در دل خـود ذوق آن را خـواهد چشید،خود بزرگ ترین حظّ روحانی و فیض آسمانی و شادی جاودانی است.

در ایـن مقـام است که نفس نـاسوتی نـدای «أنت الحبیب و أنت المحبوب» (۱)از خـود می شـنود و بلکه شـرکت در صـفات محبوب می کند،چه در این مقام اراده و آرزوی هر دو عاشق و معشوق یعنی نفس ناطقه و حق یکی شده است.

البتّه برای رسیدن به مرحلهٔ نهایی که مرتبهٔ هفتم است باید دو توشه برداشت:

یکی اراده و دیگر عمل،آن هم عمل به قواعدی که تنها از طریق انبیا و امامان علیهم السلام به ما رسیده است.

در این سـیر و سـفر پیروی کردن از دسـتورهای غیر خدا و مکتب های عرفانی دست پخت بشر عین گمراهی است و نه این که آدمی را به جایی نمی رساند،بلکه در وادی هلاکت انداخته و عمر را ضایع می سازد.

عرفان از زبان امام علی علیه السلام

اشاره

سَأَلَ کُمَیْلُ بْنُ الزِّیاد النَّخَعی عَنْ مَولَی الْعارِفینَ،سَیِّدِ الْمُوَحِّدینَ

۱- ۱) -تویی دوست و تویی دوست داشته شده.

أَميرِ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام:یا عَلِیّ مَا الْحَقیقَهُ ؟ قالَ علیه السلام:ما لَکَ وَ الْحَقیقَهُ ؟ قالَ:أَ وَ لَسْتُ صاحِبَ سِرِّکَ ؟ قالَ:بَلیٰ وَ لکِنْ یَرْشَحُ عَلَیْکَ ما یَطْفَحُ مِنّی،قالَ:أَ وَ مِثْلُکَ تُخَیِّبُ سائِلاً؛فَقالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ:الحَقیقَهُ کَشْفُ سَبَحاتِ الْجَلالِ مِنْ غَیْرِ إِشارَهٍ،فَقالَ:

زِدْنی بَیاناً،فَقالَ علیه السلام:مَحْوُ الْمُوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ،فَقالَ:زِدْنی بَیاناً، فَقالَ علیه السلام:هَتْکُ السِّتْرِ لِغَلَبَهِ السِرِّ،فَقالَ:زِدْنی بَیاناً،فَقالَ علیه السلام:جَذْبُ الأَحَدِیَّهِ لِصِفَهِ الْتَوْحیدِ،فَقالَ:زِدْنی بَیاناً،فَقالَ علیه السلام:نُورٌ یَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الأَزَلِ فَیَلُوحُ عَلی هَیاکِلِ التَّوْحید آثارُهُ،فَقالَ:زِدْنی بَیاناً،فقال علیه السلام:أَطْفِ السِّراجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ.

این حدیث شریف بواسطۀ کمیل از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده (۱):

کمیل روزی وقت را غنیمت شمرده از مولای عارفان پرسید:حقیقت چیست ؟

حقیقت چیست ؟

عدّه ای گفته اند:مقصود از حقیقت مقام حقیقه الحقایق و هوهویت و سر السرّ و غیب الغیوب است که در سورۀ اخلاص به آن اشاره شده «قل هو» ،هو همان مقام هوهویت است که مستور و غیب مطلق است و این اسم را عارفان اسم اعظم دانند، چنانچه در «فصول المهمّه» شیخ حرّ عاملی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که یک شب قبل از لیلۀ بدر،خضر را خواب دیدم،بدو گفتم:مرا چیزی بیاموز که بر دشمنان ظفر یابم،گفت:بگو: «یا هو یا من لا هو إلّا هو» .صبح خوابم را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشتم،فرمود:یا علی ! دانای اسم اعظم شده ای.لذا اهل اللّه آن

ص:۱۲۸

۱- ۱) - گلشن راز:۲۰۲؛مجالس المؤمنین (مرحوم قاضی) ۱۰/۲؛شرح الاسماء الحسنیٰ (ملا هادی سبزواری) ۱۳۳/۱

را به عنوان اسم اعظم برای اذکار قلبی و لسانی به اهل سیر و سلوک تعلیم داده اند.

برخی حقیقت را مقام ظهور آن که مرتبه الهیت است و در سوره توحید به اللّه احد تعبیر شده دانسته اند،وعده ای حقیقت را به حقیقت محمّدیه توجیه کردند.

شاید منظور کمیل از این سؤال حقیقت هر چیزی است،حقیقت مبدأ و معاد، نبوت و ولایت،حقیقت حال مؤمن و کافر،حقیقت سرّ مقام خلافت که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چرا باب علمش خانه نشین گشته و فرزندانش شهید شوند و حقایق قرآنی و اسرار و لطایف علوم آسمانی بر مردم پوشیده بماند.

و شاید مراد از حقیقت،حقیقت ولویه غائب قائم و سر السرّ عالم و آدم است که مظهر حقیقت و حقایق شریعت و قدرت و عدالت است.

و شاید مقصود کمیل حقیقت حال نفس ناطقه در سیر و سلوک به مقامات عالیه معرفه اللّه است و در حقیقت می خواسته بگوید:یا علی ! حقیقت حال انسان در تزکیهٔ نفس و صفای باطن و مقام نهایی او در سلوک الی اللّه چیست و کی از عالم مجاز و اغراض جسمانی و اوهام باطل رهیده و حجاب نورانی و ظلمانی از چشم باطن او افتاده و از دنیا و آخرت و تمام غایات وسطیه مجازی وصول به غایت الغایات خواهد یافت و به مقام شهود حق که غایت آمال عارفان است تواند رسید و طریق وصول بدین مقام چیست ؟

و شاید مراد سیر روح و نفس کلیّه الهیه باشد که همان معنای سابق است،لکن از جهت و حیثیت،دیگر یعنی از سیر ما بعد از سیر تجردی و وصول فنا بلکه در مراتب بی نهایت فنای از فنا که بعد از طی تمام اسفار اربعه که ۱-من الخلق إلی الخلق ۲-من الحق إلی الحق ۳-من الحق فی الحق ۴-من الحق إلی الخلق است.

به هر حال شاید مراد از حقیقت مفهوم کلّی آن است که شامل تمام این معانی می گردد.

ص:۱۲۹

و بایـد دانست که حضـرت او را بر خود هیـچ حجابی نیست و تمام هستی از مقام (هو) یعنی هویت ذات یکتا که به مقام غیب الغیوب تعبیر شود و مقام تجلّی که مقام الهیت و ذات مسـتجمع جمیع اسـماء و صـفات کمالیه است و مقام تجلیات اسمایی که نزد حکیم،عالم ربوبی و عالم عنایت و نظام ربانی است و نزد عارف، عالم تجلّی فیض اقدس و ظهور علمی ماهیات امکانی در حضـرت علمیه یـا نشـئهٔ اعیـان ثـابته است،تـا مقامـات تجلّیـات افعالی فیض مقـدس که حقایق آفرینش و ظهورات عینی خلقی است،یعنی تمـام عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت و کرات بی حـد و نهایت این فضای نامتناهی کلًا و جزءاً بر ذات او آشـکار و هیـچ خفـا و غیبت در سـماوات عوالم ارواح مجرّده و اراضـی اشـباح مـادیه،بر آن حقیقت محیـط بر کـل نخواهد بـود،لکن آن ذات یگـانه یکتـا را از خلـق خود حجـاب هـای بسـیار بلکه نامتنـاهی است؛زیرا هریـک از وجودات نامتنـاهی که تجلیـات حقنـد و هریک از ماهیات بی نهایت که مظهر تعینات اسـماء الهی انـد،بر رخسار آن وجود صـرف و حقیقت مطلقه و هستی محض حجـاب خواهنـد بود و هیـچ یـک از مراتب خلقی از مقـام عقل اول و حقیقت محمـدیّه تا سایر قوای ادراکی آن شاهد کل الجمال را بی حجاب نتوانند دید و جز خود او هیچ کس آن حسن کلی را بی پرده و به کنه مشاهده نتواند کرد و به طور کلّی آن حجب بی نهایت بر دو قسم است:نورانی و ظلمانی.

حجاب نورانی و حجاب ظلمانی

حجـاب ظلمـانی توجه به لـذّات و شـهوات حیوانی و آمـال و امیـال نفسـانی و نظر به ماهیـات امکانی و توجه به خود و خلق از جهت خلقی است.

امّا حجاب نورانی دو نوع است:یکی سبحات و انوار جلال که در این حدیث به

آن اشاره شده و دیگر انوار جمال.

اما انوار جلال آن اشراقاتی است که از فرط عظمت و نورانیت بی نهایت،عاشق را از خود به عتاب لن ترانی دور می سازد و معشوق به قهر «یحذّرکم اللّه نفسه» (۱)عاشق را در حمای حیرات بازمی دارد و از آن اشراق،عارف خود را ابداً در بعد و فراق بیند و مقام وصال را بر خویش ممتنع داند.

و انوار جمال آن اشراقاتی است که عاشق را امیدوار به وصال کند و عارف را به نوای «وصلک منی نفسی و لقائک قرّه عینی» (۲)مترنّم گرداند و به ندای [فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ] (۳)دعوت به مشاهده جمال خود در آینه آفاق و انفس کند، «و لا یسعنی أرضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن» (۴)گوید و آیینه قلب عارف عاشق را مظهر تجلّی جمال یکتا گرداند.

خلاصه عارف را به اشراق جلال حال یأس از وصال دست دهد و حال دهشت و خوف و حیرت و بعد از حضرت ذو الجلال و به اشراق جمال مقام وصل و انس و قرب و شهود آن حسن بی مثال حاصل شود و دست عاشق را گرفته از آوارگی بیابان حیرت به خلوت خانه وصال خواند،امّا به مقتضای لکلّ جلال جمال باز در هر قهری آن معشوق را لطفی است و همان سبحات جلال و اشراق عظمت که عاشق را از معشوق می راند و به آتش فراق می نشاند،در همان احراق باز لطف او دست عاشق را گرفته و در بهشت لقا و جنّت شهود می کشاند؛زیرا عارف سالک وقتی خود را در منتهای بعد و دوری از معشوق حقیقی بیند که کمال قرب را یافته است،لذا در هر قهر لطفی است و در هر جلال جمالی و با هر منع اعطایی خواهد بود و منع او و تخدیر و ردع وی به حقیقت و در باطن عطا و رأفت و دعوت اوست.

۱- ۱) -خداوند شما را از خشم خود بر حذر می دارد.

۲- ۲) -وصال تو چون جان من عزیز و لقای تو چون نور چشم دوست داشتنی است.

۳- ۳) -بقره (۲):۱۸۶.

۴- ۴) -زمین و آسمان گنجایش مرا ندارد ولی قلب بندهٔ مؤمن من گنجایشم را دارد.

و مقصود آن سلطان حقیقت شاید،این باشد که آن کس که مشتاق سر السرّ عالم است و عاشق شهود حقیقه الحقایق وجود،آن گاه به این مراد نایل توانـد شد که سـبحات جلال و انوار و اشـراقات جمال الهی،پرده از روی قلب وی برافکند،تا عاشق حجب انیّت خـود را برانـدازد و پرده اغیـار و خـودبینی و خودنمـایی که سـاتر چشم حقیقت بین است برطرف سـازد،تـا حقیقت خـود آشـکار گردد،چهره شاهـد مقصود را به دیده دل بی حجاب ظلمانی مشاهده کند،امّا بدون اشاره حسّـی و عقلی؛زیرا چون آن ذات بی نشان بسـیط یکتا فوق نامتناهی الوجود است و منزه از جسم و جسمانیات است،پس اشاره حسی که خاصّ اجسام است نسـبت به او محال و چون او را ماهیت نیست بلکه صـرف هستی است،لذا اشاره عقلی که خاص معانی و ماهیات کلیّه است در او ممتنـع است،و چـون تعیّن و تشـخّص او عین ذات مقـدّس اوست و بینـونتش از خلق بینونت وصـفی است نه عزلی،پس هیچ تمییز و تعیّن وی را نیست و هیچ گونه اشاره روحی و معنوی هم در مقام روح سرّ خفی و اخفی به آن ذات غیب الغیوبی نتوان کرد؛زیرا هرچه به اشـاره حسّ یـا عقـل یا روح درآیـد متمیز و محـدود باشـد و در آن اشاره حسّ و عقل بر او احاطه کنـد،در صورتی که اللّه به کـلّ شـیء محیـط است،پس چون بر عـارف سالک الی اللّه انوار و اشـراقات الهی کشف شود و خـدا را در درون از سـراپرده های جلال (و جمال) حجب قهر و لطف به چشم قلب مشاهده کند،این شهود عین وصال و عین فراق است و در عیـن معرفـت عجز از معرفت است؛زیرا این مشاهـده به طـوری است که هیـچ اشـاره حسّـی و عقلی و روحی و غیره در عین شهود به او نتوان کرد و در حقیقت عـارف آنجا ادراک شـهودی کنـد که فانی در مُـدرَک است و به کلّی از خود فارغ و فانی شده و به حق وجود یابد،تا به چشم یار ببیند یار را.

در اینجا کمیل از آن دریای عرفان و موج فنا و بقا درخواست توضیح بیش تر

کرد،حضرت فرمود:حقیقت محو الموهوم مع صحو المعلوم است،محو یعنی چیزی را نابود ساختن،یا نشان چیزی را نابود کردن است،موهوم در اصطلاح یعنی آنچه در ادراک قوّهٔ وهم درآید و اینجا شاید مراد مطلق ادراک قوای باطنه از خیال و وهم و عقل باشد.

و صحو به معنی هشیار گشتن و از مستی به هوش آمدن است و معلوم اینجا به معنی واقع و متحقّق و یقین،و ثابت الهویه و حاصل الذات است و مقصود آن بزرگوار،از این عبارت آن است که عارفان و عاشقان الهی که سالکان دیار حقیقت اند و مسافران اقلیم قدس،باید چشم وهم کثرت بین را ببندند و دیده قلب خدابین را بگشایند؛زیرا آن که طالب وصال معشوق حقیقی است و مشتاق جمال شاهد ازلی،آن گاه به شهود آن حس کلّ رسد که پرده موهوم عالم را از چشم بصیرت براندازد و به شهود معشوق خود،عالم و عالمیان را در آتش عشق بسوزد و همه را محو و فانی در حق بیند،تا معلوم و مشهود که حقیقت است چهره بنماید و جمال دل آرای حق را پس از محو حجب موهوم مشاهده کند؛زیرا تا پرده موهوم حجاب،چشم قلب است.دیده بصیرت از شهود شاهد حقیقت محروم است و سالک در سراپرده اوهام که قرقگاه آستان حقیقت و حمای (۱)پیشگاه سلطان عزت است بازماند و سرگرم به تماشای مظاهر او گشته و مفتون به شؤون تجلیّات وی گردد،لذا حسن اعظم اتم الهی که بیرون از حجب جسم و جان و پرده صورت و معناست بر او چهره ننماید و طالب دیدار بدون محو موهوم و با سرگرم شدن به نعمت از دیدار منعم باز ماند.

اینجاست که باید همه بدانند،مقصود از بعثت رسولان حق و از بسط سیاسیات

ص:۱۳۳

۱- ۱) -الحِمَا:چیز قرق شده،چیز حمایت شده.

الهیه و حکمت وضع احکام و انواع عبادات،تزکیه و تصـفیه نفس و تهذیب روح و ایجاد عواطف و انس و محبّت به نوع اسـت و نیز مقصود از رسالت انبیا تشـکیل مدینه فاضـله و ایجاد جامعه بر اساس قسط و عدل و تأمین سعادت ملّت با پیاده کردن آثار روح و معنویت و صـفا و وفا و حقیقت است و هم چنین منظور آن بزرگواران تعلیم اخلاق و ادب و نشـر علوم و معارف ربانی است و هم این برنامه ها برای استکمال روح و باز غرض نهایی وصول به این مقام است که خلق خدا نخست عارف باللّه شوند و سـپس بـا سـیر و سـلوک علمی و عملی به مراتب عالیه معرفت خـدا رسـند،تا آنجا که محو موهوم که عبارت از ما سوی اللّه است کرده و کشف و شهود کلّ الجمال حق و حقیقت کنند،آن حقیقتی که منتهای آمال عارفان است.

باز کمیل عطش اشتیاقش افزود و تقاضای تشریح مقصود کرد،حضرت فرمود:

هتک الستر لغلبه السر هتک یعنی:پرده دریدن و پرده برانداختن و چیزی که پنهان در حجاب است آشکار ساختن،ستر به معنی پرده و هر ساتری،سرّ یعنی امر پنهان و پوشیده و چیز مخفی از افکار و ادراک.

شایـد مقصود حضـرت این است که آن کس که جویای مقام حقیقت و وصل و شـهود حضـرت احـدیّت است،نخست به غلبه عشق هر پرده و هر مـانع را از پیش نظر عقل وهمی برانـدازد و حجب نورانی عقل تا چه رسـد به ظلمانی وهم همه را بر درد و در هیچ مرحله از سـیر الی اللّه باز نایسـتد و از هر حجاب نور و ظلمت خلقی و وصفی بگذرد،تا سرّ احدیّت بر روح او مسلّط و تمام مشاعر و قوای ادراکی او را مقهور و مغلوب گرداند و حقیقت را به واسطه غلبه سرّ حق بر باطن عارف شهود کند.

در حـالی که عـارف در فنـای شـهودی تمام مـدارک حسّـِی و عقلی او به واسـطه مشاهـده نور تجلّی وجه اللّه تعطیل شود و از خویش فارغ و از وسوسه مشاعر حسّی

ص:۱۳۴

آسوده و از مدرکات و لذات عقلی هم بی خبر و غافل باشد و به همراهی قلب و همه قوای ادراکی به صقع (۱)شتابد،تا به اشراق انوار جمال و جلال الهی بدون جهت و اشارت و کیفیت نایل شود.پس آن حال که حال غلبه سر اللّه است بر قلب عارف و بر جمیع قوای ادراکی او حال ادراک حقیقت است و در این حال (که شاهد حقیقی

فإذا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الّذی یَسْمَعُ بِهِ،وَ بَصَرَهُ الّذی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الّذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ التی یَبْطِشُ بها) (۲)رخ نماید و قهر و غلبه و استیلای کامل سر الهی بر باطن و ظاهر عارف دست دهد،از خود فانی شده و به چشم حق روی حقیقت را عیان بیند.

پس تا به واسطه غلبه سرّ خدا هر فکر و اندیشه از دل بیرون نرود و تمام مدارک و حواسّ بشری تعطیل شود و جبل انیّت عارف مندک بلکه محترق نگردد،هنوز سالک را از آن صرف حقیقت و حقیقت صرف آگاهی نه و در آن سراپرده وحدت راه نیست. تا بود باقی بقایای وجود

باز کمیل لب تشنه حقیقت،از آن بزرگوار تقاضای تشریح کرد،حضرت فرمود:

جذبُ الأحدیّه لصفه التوحید، حقیقت:جذب عشق احدیت است دل عارف را به سمت اقلیم توحید.

۱- ۱) -صقع:بیهوش گردیدن.

۲ - ۲) -هنگامی که او را دوست می دارم،گوش شنوای او و چشم بینای او و زبان گویای او و حرکت دست او می شوم،الکافی:۳۵۲/۲،بابُ مَنْ آذی المسلمین وَ احْتَقَرَهُمْ،حدیث ۷.

جذب در لغت به معنی کشیدن و از جایی به جایی بردن و سیر به سرعت و غیره است.

و صفت توحید یعنی پاک شدن عارفان سالک از هرگونه شائبه شرک خفی و جلی و از هر توجه جز توجه به خدا و فراغ کامل قلب از هرچه به غیر عشق و شهود حق و مشاهده آن حسن مطلق است.

پس معنی کلام گهربار،آن دریای بی پایان عرفان است که حقیقت را کسی درک خواهد کرد که عشق احدیّت او را مجذوب به عالم خود کند و از توجه به عالم کثرتش به کلّی فارغ سازد و وحدانی الجهت به شطر کعبه مقصود کشاند و در عبارت اشارت است که تا محبّت و عشق و جذبه مقام احدیت به لطف خاص ازلی شامل حالِ اهل سلوک نگردد،به کوشش و جدّ و جهد تنها وصول به این مقام میسّر نیست،بلکه در هیچ مرحله به جدّ و کوشش،بی لطف و عنایت حق به جایی نتواند رسید.

بنابراین آن جناب کمیل را به این سرّ الهی آگه می سازد که وصول به مقام حقیقت که منتهای مقصد سالکان راه خداست،به جذب احدیّت عارف را میسّر شود و تا آن جذبه پنهانی معشوق،عاشق را دعوت نکند،عاشق قدم به کوی وصال نگذارد و عشق معشوق چون به عاشق رخصت دیدار دهد،در مرحله ثانی عشق عاشق پدید آید،و سالک تا طی مراتب عشق و سیر مقامات عاشقی نکند،هرگز به مقام وصال نرسد و به خلوتگاه شهودش راه ندهند و خلاصه نخست حبّ حق به خلق و جذبه عشق او که اثر عشق به ذات خود است،مبدأ عشق عاشق است،آن گاه عشق و شوق عاشق منشأ سیر و صعود او به درگاه شهود است.

باز کمیل را شوق و هیجان افزوده گشت و از حضرت توضیح بیش تر خواست، حضرت فرمود:

نور یشرق من صبح الأزل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره، یعنی آن

حقیقتی که مورد سؤال توست،نور الهی است که صبح ازل،اشراق بر هیاکل توحید کرد،یعنی بر ماهیات که از خود وجود ندارند و وجودشان آیت وحدت حق است.

و مراد از صبح ازل،می توان عالم عنایت ازلی و عالم ربوبیت و نظام ربانی مقصود باشد،پس مراد به تابش نور حق و شمس حقیقه الوجود و اشراق معشوق مطلق بر هیاکل توحید،ظهور آثار تجلی در مظاهر و مجالی اوست و به عبارت دیگر،مراد از تجلّی نور حق در ماهیّات امکانی،به ظهور پیوستن اشیا و کلیه مراتب از ذات و ذاتیات ماهیات و جواهر و اعراض و مجرد و مادی و بسیط و مرکب و ملک و ملکوت از صبح ازل وجه اللّه و انا اللّه است.

و برای آن وجود تام فوق التمام جهان به منزله آیینه است و انسان که در وجود او تمام جهان آفرینش به وحدت و بساطت منطوی است،آیینه دیگر است در مقابل وجه اللّه که خود در قرآن فرمود:

[سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ] (۱).

به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد.

پس عالم و آدم،نور ظهور حقیقت عینیه و به چشم شهود،شاهد حضرت ربوبیّت است.

و مراد از هیاکل توحید حقایق عقلی و ارواح کلّی و نفوس قدسی است که تنها آنان اند که بر این معنی به علم و شهود آگاهند و شاید مراد کلیّه اشیاء باشند به اعتبار جنبه یل الرّبی و تدلّی (۲)و ارتباطشان به حق که:

۱- ۱) -فصّلت (۴۱):۵۳.

۲- ۲) - تَدَلِّیّ:فرود آمدن نزدیک شدن.

و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد (۱)

و ممکن است افراد کامل مکمّل از نفوس قدسیّه انبیا و اولیا مقصود باشد که مظهر وجه اللّه اند،آری،آنان هیاکل توحید و مظهر آثار و مظهر توحید و خلیفه اللّه و رحمه للعالمین اند.

کلام حضرت که به اینجا رسید،کمیل عاشق حق از آن مظهر ربّ تقاضای اشراق دیگر می کرد،چون پاسخ «اطف السراج فقد طلع الصبح» (۲)شنید،چراغ انیّت خود و شهود و توجّه و طلب و اراده و اشتیاق خویش را به کلّی خاموش و غیر خدا،همه را فراموش کرد که خورشید معرفت و صبح حقیقت بر او طالع گردید و دیجور قلب آن عارف را به نور خویش روشن گردانید.

آری،هنگامی که عارف به دیده باطن،آفتاب وجود حق و اشراق اعظم تام فوق التمام الهی را دید و آن نور ابهر،انور،اشد فوق نامتناهی را به چشم قلب مشاهده کرد،دیگر انوار ضعیف،وجود خود و وجودات ظلّی فقری عالم از نظرش به کلّی ناپدید گردد و در مقابل آن خورشید اعظم انور،فوق حدّ و نهایت،شمع وجود محدود خلق و انیّت خود را خاموش سازد.

نظری که دید در خود به صفای دل خدا را***به خدا دگر نبیند نه خود و نه کدخدا را

بگشای چشم حیرت که جمای یار بینی***که بسوخت برق غیرت پر عقل و هوش ما را

به چراغ عقل کم جوی زبی نشان نشانی***بر آفتاب تابان چه بها بود سها را

۱- ۱) -اسرار التوحید،محمد منور.

۲- ۲) -چراغ را خاموش نما که صبح دمید.

رخ یار لن ترانی ز هزار پرده بینی***بزدایی ار ز آیینه دل تو ما سوا را

آری،کمیل تا ابد خاموش گشت و تا اندازه ای که لایق بود از حقیقت آگاه و به معشوق نایل آمد (۱).

تا اینجا به اندازۀ امکان کلمۀ عارف-که در متن روایت امام صادق علیه السلام آمده بود - و عرفان و مقامات و سیر و سلوک عارفان و قواعد سیر و سلوک الی اللّه توضیح داده شد و اینک به ترجمه و توضیح اصل روایت و اولین قسمت آن که خوف است و از اصول حال عارفان است اقدام کرده و در این زمینه از خدای بزرگ طلب مدد می کنم که بی مدد او هیچ برنامه مثبتی صورت نمی گیرد.

أَزِمَّهُ الأُمُورِ طُرّاً بِيَدِهِ ***وَ الْكُلُّ مُسْتَمِدَّهٌ مِنْ مَدَدِهِ (۲)

ص:۱۳۹

۱- ۱) -حکمت الهی:۲۶۹ با تلخیص و کمی تصرّف در عبارات.

۲- ۲) -ملا هادی سبزواری.

[نَجْوَی الْعارِفینَ تَدُورُ عَلیٰ ثَلاثَهِ أَصُولٍ:الخَوْفُ وَ الرّجاءُ وَ الْحُبُّ]

خوف

اشاره

عقیدهٔ بیداران راه و عاشقان اللّه بر این است که خوف بر سه نوع است:

۱-خوف طبیعی.

۲-خوف مذموم.

۳-خوف ممدوح.

خوف طبیعی

خوف طبیعی هم چون حالات واقعی دیگر،از خطوط اصلی نفس است و این حالت برای حفظ جان از حوادثی چون بیماری،تصادف،دور شدن از منطقه خطر،چگونگی مواجهه با حیوانات درنده،زلزله،رعد و برق،سیل،بادهای خطرناک،به کار گرفته می شود.

اگر این حالت عالی نفسانی،به انسان عنایت نمی شد و آدمی در برابر آن گونه حوادث و پیش آمدها بر خود نمی هراسید،در مقام حفظ نفس برنمی آمد و در این صورت از هیچ حادثه ای در امان نمی ماند و حیات انسان در کره خاک در معرض نابودی قرار می گرفت.

انسانی که از وقوع بیماری می ترسد،یا به هنگام بیماری از تلف شدنش وحشت

ص:۱۴۰

دارد،از پیش آمدن مرض پیشگیری کرده،یا به هنگام درد و رنج به علاج برمی خیزد و این ترس باعث می گردد،انسان اصول بهداشت را در همه زمینه ها مراعات نماید.

کسی که وقوع زلزله،باد،سیل،یا حمله حیوانات را به خود و برنامه های زندگیش پیش بینی می نماید،حالت ترسش با او کمک می دهد،تا برای جلوگیری از هر نوع خطر احتمالی به مبارزه برخیزد.هیچ انسانی را در زمینه چنین خوفی نباید سرزنش کرد؛زیرا این خوف یکی از بهترین ابزار مبارزه با حوادث است.

خوف مذموم

اشاره

خوف مذموم خوفی است که ارتباطی با مسائل خطرآفرین و نیز ربطی به مسائل عالی الهی از قبیل ترس از عذاب فردا،یا ترس از مقام و هیبت حق ندارد،بلکه علّت آن تصوّرات باطل و وهم و خیالات فاسده نسبت به پاره ای از امور است که انسان با اندکی تأمّل نسبت به آن امور که زاییده خیالات و اوهام است،حس می کند که خوفش امری بیهوده و حالتی غیر منطقی است.

معلّم بزرگ اخلاق،مرحوم ملّا مهدی نراقی،خوف مذموم را مفصّل شرح داده که خلاصه ای از آن را در این ورق پاره می خوانید.

۱-ترس از برنامه ای که وقوعش حتمی است و انسان به هیچ عنوان قدرت جلوگیری از آن را ندارد،مانند اجل طبیعی که برای انسان ها و پدر و مادر و خویشان و هم نوعانش و فرزندان و رفیقان و دوستانش حتمی است،انسانی که از هم اکنون برای چنان واقعه اجتناب ناپذیری در ترس فرو می رود،از این ترس چه نفعی عاید او می گردد،یا چه ضرری از او دور می شود.

این خوف،چگونه می تواند،او را برای جلوگیری از وقوع حادثه ای که حتمی

است کمک کند،برای انسان،از این گونه خوف جز رنج و مشقت برای بدن و عذاب برای روح و اضطراب در فکر و اندیشه حاصلی نیست و باید گفت:برای این ترس در وجود انسان،علّتی به جز غفلت و جهل وجود ندارد.

۲-ترس از برنامه هایی که وقوع و عدم وقوعش مساوی الطرفین است،مثل این که نهالی را بکارد و در ترس فرو رود که این نهال ثمر می دهد یا نه.

راستی ترس در این زمینه و امثال آن چه معنا دارد ؟ در این مرحله انسان وظیفه دارد تخم را بنشاند و قواعد کشاورزی را در جنب آن رعایت نماید،اگر به محصول نشست،از عنایت و فضل اوست،اگر بدون ثمر ماند،باید به جستجوی علّتش برآمد و مانع به ثمر نشستن نهال را از راه نهال دور کرد،علاوه بر این باید دانست که موجودات این جهان مادی،در معرض حادثه اند و گاهی حادثه متوجه زراعت و محصول انسان می شود و این حادثه خود بابی از ابواب ابتلا از طرف حق برای رشد بندگان است،در اینجا به جای ترس باید خوشحال بود که خداوند بزرگ انسان را جهت آزمایش انتخاب کرده است و گاهی هم حادثه جریمه ای است برای جرم هایی که از انسان سرزده،عاقل کسی است که از حادثه پند گرفته و خود را در میدان رشد و کمال و جبران نواقص قرار بدهد.پس ترس در این گونه امور،کاری است بیهوده و زیان آن فقط متوجه اعصاب خود انسان است.

۳-ترس از اموری که بدون برهان عقلی و دلیل منطقی،از زمان های قدیم زمینه ساز وحشت شده،مثل ترسیدن از جنازه میت،یا جنّ،یا تنها بودن به وقت شب در خانه،سبب این ترس مغلوبیّت عقل در برابر قوّه وهم است و راه علاج این ترس،تمرین و ریاضت است.

۴-ترس از فرا رسیدن مرگ که این ترس دارای عللی است که با شناخت آن علل و علاجش،انسان از مسئله وحشت از مرگ نجات یافته و نسبت به سفر آخرت حالت شوق پیدا خواهد کرد.

ص:۱۴۲

علل ترس از مرگ

اما علل ترس از مرگ:

اوّل: وحشت از این که با رسیدن مرگ،همه چیز به پایان می رسد،البتّه این وحشت مخصوص مادیگران،دنیاپرستان،غرق شدگان در شکم و شهوت است، آنان که با تمام وجود به این دنیای محدود دل بسته اند و غیر آن چیزی نمی شناسند و به غیر آن محبّت ندارند و هرچه را می خواهند برای امروز می خواهند،اینان از مرگ سخت در وحشت اند؛زیرا مرگ به خیال فاسدشان،افتادن در چاه نیستی است و تصوّر می کنند موت پایان همه پیوندها و علت گسسته شدن همه روابط و درهم ریختن خطوط انس است !!

ولی علاج این ترس و درمان این خوف امر مشکلی نیست،اینان باید اندکی در قرآن و فرهنگ انبیا و حیات اولیا فکر کرده،تا از مجموع این واقعیت ها برای آنان روشن شود که بدون شک پس از این جهان،عالمی دیگر به نام عالم آخرت وجود دارد و خط عدل که بر تمام اجزای خلقت گسترده شده،اقتضا دارد که آن جهان وقوعش حتمی باشد و اگر چنین نبود،خدای بزرگ در قرآن و صد و بیست و چهار هزار پیامبر صادق القول و دوازده امام بر وقوع عالم بعد اصرار نمی ورزیدند،اینان باید فکر کنند که معاد و برنامه های پس از مرگ،یکی از مهم ترین پایه های دین و از تجلّیات عدل الهی در میدان آفرینش است.

اعتقاد به جهان بعد،از مؤثّرترین عوامل،در اصلاح اخلاق و عمل است و گمان نمی رود کسی که مؤمن به عالم بعد است و از ایمان خود در راه تهذیب و تزکیه نفسش بهره برده از مرگ بترسد و از در رسیدن موت به خود وحشت راه بدهد.

بنابراین ترس از مرگ به عنوان پایان همه چیز،علتی جز بی خبری از حقایق

ص:۱۴۳

ندارد و این ترسی است،فوق العاده مذموم و ناروا که آیات کتاب و سنّت آن را مردود دانسته اند.

دوّم: ترس از این که به هنگـام انتقـال از این جهـان،دچار الم و دردی شود که در دنیا بی نمونه بوده،این ترس هم بیهوده و بی جاست؛زیرا از امروز برای رنج فردا، ترسیدن صحیح نیست،با توجه به این که درد از عوارض جسم است،چه انسان بترسد،چه نترسد،بدن در معرض درد و الم است،علّت درد مرض باشد،یا علت رنج خروج جان از بدن،علاوه بر این،اگر انسان آراسته به حقـایق ایمان و عمل صالـح باشـد،بهترین ساعت او هنگام خروج از این جهان و ورود به آن جهان است،مگر لـذّت برخورد با الطاف دوست و شوق لقای حضرت جانان،زمینه ای برای احساس درد باقی می گذارد.

انسان مؤمن به وقت مرگ مخاطب به خطاب:

[یٰا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* اِرْجِعِی إِلیٰ رَبِّکِ رٰاضِیَهً مَرْضِیَّهً* فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی* وَ ادْخُلِی جَنَّتِی] (1)؛

به سوی پروردگـارت در حـالی که از او خشـنودی و او هم از تو خشـنود است، بـاز گرد.*پس در میـان بنـدگانم درآی*و در بهشتم وارد شو.

می شوی مگر برای او دردی باقی می ماند ؟

این درد عین لذّت و سرور است،در این زمینه هیچ گاه به خود ترس راه مدهید؛ زیرا عاشق حق،فقط به فکر حق است و تحمّل آن مقـدار درد به هنگـام پرواز به سـوی محبوب بسـیار آسـان است و برای مؤمن از این گونه دردهـا جـای هیـچ گونه نگرانی نیست.

۱- ۱) -فجر (۸۹):۲۷-۳۰.

از درد منالید که مردان ره دوست با درد بسازند و نخواهند دوا را (۱)

سوم: وحشت از این که مرگ سبب نقصان و علت بطلان خط حرکت به سوی کمال است.

این گونه ترس هم ناشی از جهل به حقیقت موت و واقعیت وجودی انسان است،کسی که به شناخت حقیقت موت و شناخت واقعیت انسان،آراسته شده، می داند که مرگ متمّم انسان و مکمّل آثار مثبت اوست،تا جایی که عدّه ای از عاشقان دوست،در تعریف انسان موت را جزو حدّ منطقی انسان گرفته و گفته اند:

«الانسان حیّ ناطق مائت» (۲)و حدّ شیء از علل کمال انسان است نه نقص و پستی،مگر در زیارت سرور آزادگان و سالار شهیدان نمی خوانید:

أَشْهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَ آتَیْتَ الزَّکاهَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَیْتَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَطَعْتَ اللّهَ حَتّی أَتاکَ الیَقینَ (۳).

گواهی می دهم که تو بپاداشتی نماز را و زکات دادی و امر به معروف کردی و نهی از منکر نمودی و خدا را اطاعت کردی تا اینکه مرگ تو را در رسید.

مگر ندای عاشقانه امام عارفان را از زاویه محراب عبادت،به هنگام فرا رسیدن مرگ نشنیدی که با تمام شوق گفت:

فُزت و ربّ الکعبه (۴).

مگر نمی دانی حضرت علی اکبر در برابر شنیدن خبر شهادتش از پدر مهربانش عرضه داشت:ما را باکی از موت نیست (۵)؟

ص:۱۴۵

۱- ۱) -وحدت.

۲- ۲) -انسان حیات و نطق و مرگ دارد،جامع السعادات:۱۹۷/۱.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۳۵۹/۹۸،باب ۳۱؛مفاتیح الجنان:۸۰۵؛مصباح الکفعمی:۵۰۱،دعای عرفه.

۴- ۴) -قسم به خدای کعبه ! رستگار شدم،بحار الأنوار:۲/۴۱،باب ۹۹،حدیث ۴؛اعلام الوری:۸۶،باب ۴.

۵- ۵) -«لا نُبالی بالْمَوْت»بحار الأنوار:۳۶۷/۴۴،باب ۳۷؛اللهوف:۷۰.

مگر انبیا و اولیا و ائمه علیهم السلام بزرگ مشتاق رسیدن به لقای حق نبودند ؟

مگر نشنیدی گفته اند:هرکس مُرد تمام شد ؟

راهرو راه دوست نه این که مرگ را علت نقصان نمی داند،بلکه آن را علت کمال دانسته و عاشق رسیدن به آن است.

برای پاکان و نیکان،صالحان و عاشقان رسیدن مرگ نوبت خروج از دار ظلمت و جدایی از شرور و ورود به عالم نور و پیوستن به نتیجهٔ نیکی ها و درستی هاست.

هنگام مرگ وقت قرار گرفتن در ارواح طیّبه و پیوند خوردن با عقول قدسیه و نفوس طاهره است.

کدام عاقل این زندگی چند روزه را در برابر آن حیات عالی معامله می کند،کدام خردمند این چند روزه پر از درد و رنج،آغشته به آسیب و مشقّت،دارای نقصان و عیب را با آن حیات جاودانی و کمال انسانی عوض می کند ؟!

چه رنج ها که باید در این ظلمت خانه کشید،تا نور لطف حق را در همه برنامه های حیات حفظ کرد،چه دردها باید تحمّل کرد تا ضربه خطرات شخصیّت انسان را نابود نکند،چه مواظبت ها باید داشت،تا آدمی از خط بندگی حق به میدان بردگی شیطان نیفتد ؟ و همه این بلاها با رسیدن مرگ تمام شده و با پایان گرفتن این سیر و سلوك با همه زحمت و رنجی که داشت،انسان به اللّه می رسد و در حقیقت باید گفت:مرگ نقطه وصل و زمان به پایان رسیدن فراق است.

هان ای عزیزم ! از خواب غفلت برخیز و از مستی طبیعت به درآی و به تقویت شوق خود نسبت به واقعیّت ها که در ذاتت مایه دارد اقدام کن،تا عاشق عالم حقیقی و مقرّ اصلی گردی.

از این پوست بی ارزش هیولا-یی بدر آی و روان پر از زشت را از غبار کدورت های مادی بشوی و نفس خدایی ات را از آلودگی های خاك و غرور دنیایی پاك کن.

این قفس خاك تن را بشکن و با بال همت به سوی عالم رحمت به حرکت آی،

از پستی جهـل آزاد شو و به اوج عزّت و معرفت سـفر کن،از تنگنای زنـدان ناسوتی بیرون آی و به فضای قـدس لایتناهی قـدم نه،وای چه شد که عهدت را فراموش کردی و پیمانت را با حضـرت ربّ شـکستی و به همنشینی با آنچه که آن را بقا و دوامی نیست راضی شدی ؟! با خضر دانش یار شوی ای موسی دل

چهارم: ترس از این که پس از مرگ اولاد و عیالش ضایع شده و دچار گرفتاری و مشقت گردند.

این گونه ترس بدون شک از وساوس شیطانی و از امواج هواجس نفسانی است.

ص:۱۴۷

راستی مگر منشأ عزّت و کمال غیر و علّت عظمت و شخصیّت دیگران ما هستیم،مگر انسان در ایجاد قدرت و قوّت و مروّت و مکنت و عزّت و ذلّت دیگران علّت تامه است ؟

منشأ این ترس جهل به قضا و قدر الهی و جهل به لطف و عنایت و مرحمت خداوند به بندگان است.

خدای بزرگ نسبت به همهٔ شؤون موجودات و به خصوص انسان خدای کریمی است که فیض اقدس و لطف مقدسش،اقتضا کرده که هر ذرّه ای از ذرّات عالم را به کمال لایق او برساند و او را به هدفی که به خاطر آن او را آفریده برساند و در این زمینه کلیه موجودات عالم و به خصوص بنی آدم را غرق در قوانین لازم اعم از تکوین و تشریع نموده و هریک را به تناسب اتصالشان به آن قوانین برای رسیدن به کمال مطلوب کمک می دهد و احدی قدرت بر تغییر و تبدیل سنّت های حتمیّه الهی ندارد.

چه بسیار مردمی که برای تربیت فرزندان خود رنج فراوان بردند،امّا آنان بسوء اختیار خود پذیرای سعادت نشدند،چه بسیار ثروتمندانی که برای راحت اهل و عیال خود پس از خود ثروت بیکران نهادند،ولی آن ثروت در مدّت کوتاهی از دست بازماندگان رفت و همه را گدای راه نشین کرد !!

چه بسا فرزندانی که از سایه لطف پدر و مادر محروم شدند و کم ترین مالی هم برای آنان نماند،در عین حال به خاطر حس اختیار و به کار بردن اندیشه و اتصال به مقرّرات پاک الهی،از نظر تربیت به بهترین مدارج آدمیّت رسیده و در سایه سعی و کوشش خود ثروتی به دست آورده،آن را با خدای مهربان معامله کردند.

چه بسا یتیمانی که ترقّی مادی و معنوی آنان،با کودکانی که در دامن محبّت پدران و مادران و در کنار ثروت زیاد بزرگ شدند،قابل مقایسه نیست.

تاریخ بشر نشانگر این معناست که انتقال مال و قدرت به فرزندان و اطمینان به این که بعد از انسان اهل و عیالش با ثروت و قدرت باقی مانده راحتند امری است بیهوده و چه بهتر این که انسان اولاد و عیالش را به ربّ الارباب واگذارد و با فراهم آوردن زمینه تربیت آنان را به خدا بسپارد که خدای مهربان بهترین وکیل و برترین نگهدارنده است،چه ثروت ها که از پدران باقی ماند و علّت سیه روزی فرزندان شد،چه قدرت ها که به نسل بعد منتقل شد و علّت ذلّت نسل گردید !!

حکمتهایی از نهج البلاغه

در پایان این قسمت لازم است به گوشه ای از حکمت های سر حلقه عاشقان و مولای عارفان علی علیه السلام که در این زمینه آمده اشاره شود،تا این ترس مذموم معالجه شده و انسان از قید آن آزاد گردد.

حکمت ۳۴۴:قالَ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحابِهِ:لا تَجْعَلَنّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَ وَلَدِكَ،فَإِنْ يَكُنْ أَهْلُكَ وَ وَلَدُكَ أَوْلِياءَ اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ لا يُضيعُ أَوْلِيائَهُ وَ إِنْ يَكُونُوا أَعْداءَ اللّهَ فَما هَمُّكَ وَ شُغْلُكَ بِأَعْداءِ اللّهِ ؟!

امام علیه السلام به دسته ای از یارانش فرمود:بیش ترین همت و کوشش خود را برای زن و فرزند قرار ندهید،اگر آنان از دوستان حقّند که خداوند دوستانش را ضایع نمی کند و اگر از دشمنان پروردگارند برای چه همت و کار خود را صرف دشمنان خدا می کنید ؟!

این کوشش و فعالیت روی چه معیاری است،مگر نه این که تقویت دشمنان خدا باعث کیفری سخت برای انسان است.

حکمت ۴۰۸:قالَ علیه السلام لابْنِهِ الْحَسَن:يا بُنَيَّ لا تَخْلِفَنَّ وَراءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيا فَإِنَّكَ

تُخْلِفُهُ لأَحدِ رَجُلَیْنِ:إِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فیهِ بِطاعَهِ اللّهِ فَسَعَدَ بِما شَقِیْتَ بِهِ وَ إِمّا رَجُلٌ عَمِلَ فیهِ بِمَعْصِیَهِ اللّهِ فَتَشْقیٰ بِما جَمَعْتَ لَهُ فَکَنْتَ عَوْناً لَهُ عَلیٰ مَعْصِیَتِهِ وَ لَیْسَ أَحَدُ هذَیْنِ حَقیقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلیٰ نَفْسِکَ.

امام به فرزندش حضرت مجتبی فرمود:چیزی از مال دنیا برای بعد از خود مگذار؛زیرا آنچه پس از تو می ماند نصیب یکی از دو نفر است:یا وارثی است که ثروت ارث برده را در راه خدا به کار می برد،در این صورت او به وسیلهٔ چیزی که تو بدان بدبخت شده ای خوشبخت شده و یا وارثی است که با مال تو به میدان معصیت دویده و دچار هوای نفس گشته و به سیه روزی مبتلا شده است،در این صورت تو با گذاردن مال برای او به شقاوت و بدبختی اش کمک کردی !! این را بدان که هیچ یک از این دو وارث،سزاوار این نیستند که آنان را بر خود مقدّم بداری.

چه بهتر که وارث به خدا سپرده شود و خود انسان از مالی که به دست آورده برای آباد کردن قیامتش بهره بگیرد.

حکمت ۴۲۱:قالَ علیه السلام:إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَراتِ یَوْمَ القِیامَهِ حَسْرَهُ رَجُلٍ کَسَبَ مالاً فی غَیْرِ طاعَهِ اللّهِ فَوَرَثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فی طاعَهِ اللّهِ سُبْحانَهُ فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّهَ وَ دَخَلَ الأَوَّلُ بِهِ النّار.

بزرگ ترین اندوه ها در قیامت،اندوه مردی است که از راه حرام کسب دارایی کرده و آن را مردی به ارث برد که در طاعت و بندگی خدا خرج کند،اندوه برای این که به خاطر کسب حرام باید به عذاب رود و حسرت برای این که می بیند وارثش برای انفاق مال در راه خدا به بهشت می رود !!

راستی عجب است،آنجا که وارث انسان از مال حلال آدمی ارث ببرد انسان

ص:۱۵۰

مسئول پس دادن حساب آن است و آنجا که وارث از مال حرام ارث ببرد،و با معیارهای الهی آن را پاک کرده،در راه خدا خرج کند،انسان باید در قیامت به جهنم رفته و شاهد بهشت رفتن وارث خود باشد.

بنابراین ترس برای اهل و عیال برای بعد از خود ترس بی جایی است و این ترس با ارث گذاشتن و انتقال قدرت به زن و فرزند،نباید معالجه شود و اصولاً انسان نباید چنین ترسی به خود راه بدهد،بلکه کسی باید برای بعد از خود،بر اهل و عیالش بترسد که آنان را با دست خود از مدار بندگی حق خارج کرده و از آراسته شدن به تربیت الهی محروم کرده است !!

روی هم رفته،این چند نوع ترس و هر آنچه مشابه آن است،از نظر بیداران راه مذموم است و ریشه و علّت آن تنها جهل به واقعیّت ها و دور ماندن از حقایق است.

خوف ممدوح

اشاره

خوف ممدوح،خوفی است که هم چون حالات عالی دیگر روانی برای انسان از ضروریات است.

بدون این خوف راهی برای ترقی و تعالی وجود ندارد و منهای این خوف آدمی را در پیشگاه قرب حضرت او جایی نیست.

این خوف از اوصاف عالی موقنین و از آثار برجسته وجود متّقین و نشانه ای از اتّصال محبّین به جناب اوست.

عاشقان حضرتش هرگز از این خوف جدا نبوده و بدون این حالت عالی زیست نداشتند.

خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله می فرمود:

أَنَا أَخْوَفُكَمْ مِنَ اللّهِ (۱).

خائف ترین شما از خدا من هستم.

چه مسائل مهمّی که از خوف انبیا در قرآن و کتب اسلامی نقل شده و چه برنامه های پر اهمیّتی در این زمینه از اولیای خدا و ائمۀ هدی علیهم السلام و عارفان الهی به ما رسیده،نشنیده اید که سر حلقه عارفان و روح عاشقان،علی علیه السلام شبی چند بار از خوفی که از عظمت حق داشت و از اوضاع جهان بعد نسبت به آنان که مورد لطف نخواهند بود از خود بیخود می شد !!

سالکان راه می گویند:

کم ترین درجه خوف آن است که در اعمال و اطوار تجلی کند،آنجا که انسان از هر گناهی کناره گیرد،معلوم می شود از خوف بهره ور است و تازه این خودداری از گناهان در فرهنگ الهی ورع شمرده شده و چنانچه انسان از شبهات بپرهیزد دارای تقوا گشته و چون نظر از غیر حق بردارد و هیچ نفسی جز به یاد او نکشد دارای صدق شده و در زمره صدیقان آمده است.

خوف پر و بالی است که به وسیلۀ آن بندگان حضرت حق،به سوی هر مقام شایسته ای پرواز کرده و به سبب آن از منازل پر هول آخرت با کمال اطمینان عبور می کنند.

کسی که غرق در شهوات است و آلوده به هر لذّت حرام و ترسی که او را از افتادن در لجنزار گناه حفظ کند نداشته باشد،چگونه می خواهد از عذاب فردا در امان باشد ؟

در خبر مهمّی از حضرت صادق علیه السلام چنین می خوانیم:

۱- ۱) -جامع السعادات:۲۰۳/۱.

لا يَكونُ مُؤْمِنٌ مُؤْمِناً حَتّى يَكونَ خائِفاً راجِياً،وَ لا يَكونُ خائِفاً راجِياً حَتّى يَكونُ عامِلاً لِما يَخافُ وَ يَرْجُو (۱).

کسی را مؤمن نمی گوینـد مگر این که دارای بیم و امید باشد و بیم و امید در کسـی نیست مگر آن که به مقتضای بیم و امید عمل کند.

راستی انسان دارای ترس،از گناه خودداری می کنـد و دارنـده امیـد برای بهره بردن در دنیا و آخرت به دسـتورهای حق گردن می نهد !

جمله ای را بدین مضمون از بعضی از حکما نقل کرده اند:

«من خافَ شَيْئاً هَرَبَ مِنْهُ وَ مَنْ خافَ اللّهَ هَرَبَ إِلَيْهِ».

کسی که از چیزی ترس دارد،از آن فرار می کند و هرکس از خدا می ترسد با حرص و ولع به سویش می رود.

آری،اگر انسان از گناه و عواقب آن بترسـد،از آن فرار می کند و هرکس از مقام خدا بترسد برای تبدیل ترسـش به حالت امن به او پناه می برد.

خـوف ممـدوح خـوفی است که در دنیـا و آخرت به وجود آورنـده امنیت بـاطن و آرامش فکر و جـان است چنـانچه در قرآن مجید آمده:

[وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً] (۲).

و یقیناً ترس و بیمشان را تبدیل به امنیت کند.

که ایمان و عمل صالح و ترس از خدا و وحشت از گناه و عذاب فردا،علّت امنیت در دنیا و آخرت است.

صاحبان این خوف در قرآن مجید و روایات و اخبار مورد تمجید قرار گرفته و از

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۵۱/۷.

۲- ۲) -نور (۲۴):۵۵.

آنان به عنوان عباد صالح یاد شده است.

این خوف در هرکس نباشد ناقص است و بنا به فرموده نبیّ بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله:

ناقص ملعون است.

اگر این خوف،یعنی خوف از عظمت حق و کوچکی خود،خوف از مقام خدا، خوف از جریمه جرم،خوف از سوء عاقبت بر اثر عدم تربیت در آدمی نباشد چه علّتی برای رشد و تکامل و مصون ماندن از خطرات درونی و بیرونی وجود دارد ؟ اگر این خوف نباشد،چگونه انسان بندهٔ حق می شود و به چه سبب از گناه خودداری می کند و چگونه درصدد دور کردن خود از عذاب فردا برمی آید ؟!

بدون این خوف چگونه،انسان،انسان است و با چه وسیله ای،می تواند با دشمنان شرف و فضیلتش مبارزه کند ؟

حکمت در قرآن

قرآن مجید در آیات گوناگونی حکمت را-که مجموعه ای از واقعیت ها الهامی و عقاید حقّه و اعمال پسندیده و نورانیّت الهیّه و حالات عالی درونی است-از اعظم نعمت ها و بهترین نیکی ها دانسته و اصل حکمت و آراستگان به آن را ستوده است.

در سورهٔ بقره می فرماید:

[یُؤْتِی الْحِکْمَهَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً] (1).

حکمت را به هر کس بخواهد می دهد،و آن که به او حکمت داده شود،بی تردید او را خیر فراوانی داده اند.

ص:154

1- 1) -بقره (2):269.

در سورهٔ لقمان (۱)حضرت لقمان را به داشتن حکمت ستوده،آنجا که می فرماید:

[وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ] (۲).

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم.

در سورهٔ بقره می فرماید:

[وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ] (۳).

و داود [جوان مؤمن نیرومندی که در سپاه طالوت بود] جالوت را کشت، و خدا او را فرمانروایی و حکمت داد.

در سورهٔ نساء آل ابراهیم را به آراسته بودن به حکمت ستوده،می فرماید:

[فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ] (۴).

تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم.

[وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ] (۵).

و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم.

و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۹ و در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۶۴ و سورهٔ جمعه آیهٔ ۲ یکی از اهداف بزرگ رسالت رسول اللّه صلی الله علیه و آله را تعلیم حکمت قلمداد کرده است.

حکیم کسی است که وجودش محکم به ریشه های قوانین و اصول الهی است

---

۱ - ۱) -این فقیر کتابی تحت عنوان لقمان حکیم در چهارصد و پنجاه صفحه به نگارش آورده که تاکنون سه بار چاپ شده،در این کتاب حکمت های لقمان به طور مفصل شرح داده شده.

۲- ۲) -لقمان (۳۱):۱۲.

۳- ۳) -بقره (۲):۲۵۱.

۴- ۴) -نساء (۴):۵۴.

۵- ۵) -مائده (۵):۱۱۰.

و وجودش برای دیگران منبع خیر و فیض است و جامعه حکیم جامعه ای است که براساس ضوابط و معیارهای اسلامی زندگی می کند.

ترس از خدا ریشهٔ حکمت

با توجّه به اهمیّتی که قرآن برای حکمت قائل شده و با توجه به ستایشی که از حکیمان در قرآن و روایات آمده،می بینیم پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

رَأْسُ الْحِکْمَهِ مَخافَهُ اللّهِ (۱).

اصل و ریشهٔ حکمت ترس از خداست.

و از این جمله و امثال آن به موقعیّت ترس از خدا و این که از ضروریّات حیات عباد شایسته است پی می بریم.

و در حدیث قدسی آمده:

رأْسُ الْحِکْمَهِ خَشْیَهُ اللّهِ (۲).

حقیقت و ریشهٔ حکمت در خشیت از خداست.

انواع خوف ممدوح

اشاره

۱-خوف از پیش آمدن خطر برای مردم و اعلام آن برای نجات آنان.

۲-خوف از سوء عاقبت.

۳-خوف از نافرمانی خدا.

۱- ۱) -شافی:۲۲۹/۱.

۲- ۲) -کلمه اللّه:۴۱۵.

۴-خوف از عذاب گناهان انجام گرفته و این که این خوف بهترین علت برای توبه است.

۵-خوف از نقصان در عبادت یا قلّت آن در برابر عظمت حق.

۶-خوف از ناچیزی خود،در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت حق.

۱-خوف از پیش آمدن خطر برای مردم

خوف از پیش آمدن خطر برای جامعه و اعلام آن برای بیداری مردم،مخصوص انبیا و اولیا و ائمه و حکیمان و دلسوزان دوراندیش است.

همین خوف که برخاسته از دلسوزی آنان نسبت به خلق بود،آنان را وادار کرد که با تمام وجود برای سعادت دنیا و آخرت قیام کنند و آنان را از گرفتار شدن به وادی گمراهی حفظ نمایند.

قرآن کریم دربارۀ ترس نوح نسبت به قومش می فرماید:

[لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] (۱).

به یقین،نوح را به سوی قومش فرستادیم،پس به آنان گفت:ای قوم من ! خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست،من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.

و نیز می فرماید:

[وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ* أَنْ لا تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ إِنِّى

۱- ۱) -اعراف (۷):۵۹.

أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ] (۱).

بی تردید نوح را به سوی قومش فرستادیم [که به آنان بگو:] من برای شما بیم دهنده ای آشکارم.*که جز خدا را نپرستید؛من بر شما از عذاب روزی دردناک بیمناکم.

قرآن مجید دربارهٔ ترس شعیب نسبت به آینده قومش و خطراتی که آنان را تهدید می کرد می فرماید:

[وَ إِلىٰ مَدْيَنَ أَخاهُمْ شُعَيْباً قالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِكْيالَ وَ الْمِيزانَ إِنِّى أَراكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ] (۲).

و به سوی [مردم] مَدین،برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت:ای قوم من ! خدا را بپرستید،شما را جز او هیچ معبودی نیست و از پیمانه و ترازو مکاهید،همانا من شما را در توانگری و نعمت[ی که بی نیاز کننده از کم فروشی است] می بینم و بر شما از عذاب روزی فراگیر بیمناکم.

و دربارهٔ حضرت هود،خطاب به قومش چنین می گوید:

[إِنِّى أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ] (۳).

بی تردید من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به ترسی که از آینده امت داشتند چنین نقل

ص:۱۵۸

۱- ۱) -هود (۱۱):۲۵-۲۶.

۲- ۲) -هود (۱۱):۸۴.

۳- ۳) -شعرا (۲۶):۱۳۵.

شده:

إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخافُ عَلى أُمَّتی:اَلْهَوی وَ طُولُ الأَمَلِ،أَمّا الْهَوی فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الحَقِّ وَ أَمّا طُولُ الأَمَلِ فَيُنْسی الآخِرَةَ وَ هذِهِ الدُّنْيا قَد ارْتَحَلَتْ مُدْبَرَةً وَ هذِهِ الآخِرَةُ قَدْ ارْتَحَلَتْ مُقْبَلَةً وَ لِكُلِّ واحِدَهٍ مِنْهُما بَنُونٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنْ أَبْناءِ الآخِرَهِ وَ لا تَكُونُوا مِنْ أَبْناءِ الدُّنْيا فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمُ الْيَوْمَ فی دارِ عَمَلٍ وَ لا حِسابٍ وَ أَنْتُمْ غَداً فی دارِ حِسابٍ وَ لا عَمَلٍ (۱).

ترسناک ترین چیزی که نسبت به آن بر امتّم می ترسم دو چیز است:هوای نفس و آرزوی دراز،هوای نفس شما را از قرار گرفتن در مدار حق بازمی دارد،در این صورت از شما منبعی آلوده به هر گناه می سازد،و آرزوهای طولانی شما را از آباد کردن خانه آخرت بازمی دارد.

این دنیا در حال گذشتن،آخرت در حال ماندن است و برای هریک از این دو فرزندانی است و اگر می خواهید فرزند آخرت باشید،و از ضربه های دنیا مصون بمانید،به دستورات خداوند عمل کنید؛زیرا امروز در خانه عمل هستید و حسابی بر شما نیست،ولی فردا در خانه حساب هستید و قدرتی بر انجام یک عمل در آن روز برای شما نیست.

از علی علیه السلام در پایان یکی از خطبه ها چنین نقل شده:

وَ إِنَّ أَخْوَفُ ما أَخافُ عَلَيْكُم اثْنَتانِ اتّباعُ الهَوی وَ طُولُ الأَمَلِ فَتَزَوَّدُوا فی الدُّنْيا مِنَ الدُّنْيا ما تَحْرُزُونَ بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَداً (۲).

وحشتناک ترین چیزی که مرا نسبت به شما ترسانده،پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی است،از دنیا برای رهایی از عذاب فردا توشه برگیرید، وقت خود را در دنیا به ایمان و عمل صالح تمام کنید.

۱- ۱) -بحار الأنوار:۹۰/۷۰،باب ۱۲۲،حدیث ۶۳؛الخصال:۵۱/۱ حدیث ۶۲.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبه ۲۸.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به سه برنامه خطرزا برای امت چنین اعلام وحشت می کند:

إِنَّما أَخافُ عَلیٰ أُمَّتی ثَلاثاً:شُحّاً مُطاعاً،وَ هَوًی مُتَّبعاً وَ إِماماً ضالّاً (۱).

از سه چیز بر امّتم می ترسم:بخلی که بر آنان غلبه کند و نگذارد از مال خویش در راه خدا بهره گیرند و هوای نفسی که آنان را آلوده به لذّت گرایی نماید و پیشوای گمراهی که بر آنان سلطه یابد و باعث جدایی امّت از فرهنگ الهی گردد.

از حضرت سیّدالشهدا امام حسین علیه السلام دربارۀ پرسش نسبت به کسانی که مسئولیت های خود را در برابر خدا و رسول الهی صلی الله علیه و آله و خلق مظلوم و مستضعف انجام نمی دهند،چنین نقل شده:

ای کسانی که آرزوی هر نوع لطف و عنایت از خدا دارید،من بر شما می ترسم که دچار انتقام سختی از جانب خدا شوید و بلایی از بلاهای الهی شما را فرا گیرد، شما به مقامی از کرامت خدا رسیده اید که نسبت به دیگران بر اثر این کرامت برتری یافته اید.

خدای بزرگ فراوان بندۀ مؤمن دارد ولی بندگان ناشناخته،به همین خاطر در بین مردم از احترام آن چنانی برخوردار نیستند.اما شما را به خاطر این که وابسته به خدا می دانند سخت احترام می کند،ولی در برابر این لطف حق،شما به رعایت حقوق الهی برنخاسته اید؛زیرا مشاهده می کنید که پیمان های در جامعه بر باد رفته و شما نه هراسی دارید و نه فریاد برمی کشید،با آن که در برابر یک پیمان شکنی پدران خود به جزع و فزع می افتید،یعنی پیمان خدا به اندازه پیمان پدرانتان قیمت ندارد !!

وای که تعهّدهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین مردم بی مقدار شده و کورها و کرها

۱- ۱) -تحف العقول:۵۷.

و زمین گیرها در همه شهرها دچار بدبختی گشته و بی سرپرست مانده اند و کسی به آنان رحم نمی کند.

شما به انـدازه مقام خود و در خور تکلیف و مسـئولیّت خویش عمل نمی کنید و در برابر انسان های والایی که ادای مسـئولیت می نمایند تواضع ندارید،با مسامحه و سازش با ظالمان خویش را آسوده می دارید.

این ها برنامه های عالی آسـمانی است که خداونـد جهان شـما را به آن فرمان داده و مسائل خطرناکی است که همه شـما را از آن نهی کرده،امّا شما از معروف و منکر بازشناسانده شده غافلید.

آن هنگـام که دست انتقـام حق به سوی شـما دراز شود،بـدبختی و بیچارگی شـما از همه بیش تر است؛زیرا شـما منزلت علم و علما را در جامعه حفظ نکردید و اگر در این راه از کوشش و جهاد دریغ نمی ورزیدید،هرآینه ستمگران این جایگاه بلند الهی را که ضامن حفظ حقوق مردم است اشغال نمی کردند !! (۱)حضرت علی علیه السلام به فرزندش محمّد حنفیّه می فرماید:

یا بُنَیّ إِنّی أَخافُ عَلَیْکَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَهٌ فی الدِّینِ مُدْهِشَهٌ لِلْعَقْلِ،داعِیَهٌ لِلْمَقْتِ (۲).

پسـرم بر تو از نـداری و فقر می ترسم،از پیش آمـدن این مصـیبت به خـدای بزرگ پناه ببر؛زیرا تنگـدستی علّت کم شدن دین انسـان است؛زیرا بر اثر نـداری و فقر انسـان از آلوده شـدن به گناهـانی چون دروغ،خیـانت،دزدی و سـایر اعمـال نـاروا مصون نخواهد بود و نیز آدم ندار از نظر تعقّل و تفکّر حیران و سرگردان است و در معرض دشمنی مردم است.

۱- ۱) -تحف العقول:۲۴۱ قسمتی از گفتار امام.

۲- ۲) -نهج البلاغه:حکمت ۳۱۱.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:

فَإِنَّهُ لا سِواءٌ إِمامُ الْهُدی وَ إِمامُ الرَّدی وَ وَلِیُّ النَّبِیّ وَ عَدُوُّ النَّبِیِّ وَ لَقَدْ قالَ لی رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِنّی لا أَخافُ عَلی أُمّتی مُؤمِناً وَ لا مُشْرِکاً أَمّا الْمُؤْمِنُ فَیَمْنَعُهُ اللّهُ بِإِیمانِهِ،وَ أَمّا الْمُشْرِکُ فَیَقْمَعُهُ اللّهُ بِشِرْکِهِ وَ لکِنّی أَخافُ عَلَیْکُمْ کُلَّ مُنافِقِ الْجَنانِ عالِمِ اللِّسانِ یَقُولُ ما تَعْرِفُونَ وَ یَفْعَلُ ما تُنْکِرُونَ (۱).

پیشوای هدایت،و رهبر ضلالت و تبهکاری،دوست پیامبر و دشمن رسول اکرم صلی الله علیه و آله مساوی نیستند،من بر امّتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛زیرا مؤمن را خداوند با کمک ایمانش از تعدّی و جور حفظ می کند و مشرک را به خاطر شرکش قلع و قمع می نماید،اما ترس و وحشت من از مردم منافق و انسان های دو چهره است که دل آنان با ظاهرشان یکی نیست،آنچه را شما می پسندید به زبان جاری می کنند،و انجام می دهند آنچه را به ضرر شماست.

آری،پیامبر صلی الله علیه و آله با آن عظمت از شرّ منافقان نسبت به امّت اسلامی وحشت داشت.

و نیز امام در «نهج البلاغه» می فرماید:

أَخافُ عَلَیْکُمْ مِنْ عِقابِهِ (۲).

من بر شما از عقاب خدا به خاطر این همه تبهکاری و گناه می ترسم.

۲-خوف از سوء عاقبت

اشاره

بیداران راه حق بر این عقیده اند که انسان تا آخرین لحظه عمر با دو نوع دشمن

۱- ۱) -نهج البلاغه:نامه ۲۷.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبه ۴۲.

روبروست:دشمنان باطنی،دشمنان ظاهری،باطنی همانند هوای نفس و توابع آن از قبیل ریا،نفاق،کبر،نخوت،غرور،حسد،بخل و...ظاهری مانند ابلیس، انواع شیاطین انسی،دوستان آدم نما،قدرت های استبدادی،نیروهای استعماری که همه این دشمنان می کوشند انسان را از صراط الهی منحرف کرده و به وادی ضلالت و بی خبری بکشند.

بدون شک انسان نمی تواند به سادگی از بند این دشمنان برهد،بلکه نیاز مبرم به شناخت آنان و مبارزه ای سرسخت علیه آنان دارد.

اولیای خدا با توجه به وجود این خطرات،همیشه از عاقبت خود نگران بودند و نسبت به پایان کار خویش که آیا عاقبت پیروزی با آنان است،یا با دشمنان ظاهری و باطنی،در وحشت بسر می بردند و همین ترس و وحشت ارزنده بود که به آنان حال مراقبت و مواظبت بخشیده و ایشان را به شناخت دشمنان و مبارزه با آنان وادار می کرد و از آن ها انسان هایی آگاه و بینا و فعّال و مجاهد می ساخت.

نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه چقدر زیبا می فرماید:

لاـ یَزالُ الْمُؤْمِنُ خائِفاً مِنْ سُوءِ الْعاقِبَهِ لاـ یَتَیَقَّنُ الْوُصُولَ إِلَی رِضْوانِ اللّهِ حَتّی یَکُونَ وَقْتَ نَزْعِ روحِهِ وَ ظُهورِ الْمَلَکِ الْمَوْتِ له (1).

به طور دائم مؤمن نسبت به سوء عاقبت خود در وحشت و نگرانی است،او تا هنگام جان دادن و روبرو شدن با ملک الموت،اطمینانی به وصال به رضوان اللّه ندارد،وقتی شرّ همه دشمنان و غارتگران ایمان و عمل صالح و حالات عالی روحی را پشت سر گذاشت و با کمال سلامت به مقام لقای حق رسید به نجات خود مطمئن می گردد.

ص:۱۶۳

۱- ۱) -سفینه البحار:۲۰۹/۲.

مواردی از سوء عاقبت در قرآن

اشاره

قرآن مجید به سوء عاقبت افرادی از امم گذشته و بعضی از افراد مسلمان اشاره کرده و از مردم می خواهد از داستان اینان عبرت گرفته و به مواظبت و مراقبت خویش توجه داشته،و خود را از افتادن در ننگ سوءِ عاقبت حفظ کنند.

برصیصای عابد

[كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِنْكَ إِنِّی أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ] (۱).

[داستان منافقان که کافران از اهل کتاب را با وعده های دروغ فریفتند] چون داستان شیطان است که به انسان گفت:کافر شو.هنگامی که کافر شد،گفت:

من از تو بیزارم،من از خدا که پروردگار جهانیان است،می ترسم.

اکثر مفسرین قرآن عقیده دارند،این آیه نمایشگر سوء عاقبت مردی از بنی اسرائیل به نام برصیصا است.

داستان او بدین قرار است:

مدتی طولانی خدای بزرگ را بندگی کرد،این بندگی و عبادت کارش را به جایی رساند که صاحب نفس شد و نسبت به پاره ای از امور،دارای بصیرت گشت.

آنان که دچار مرض اعصاب و حالات غیر عادی روانی می گشتند معالجه می کرد و از این راه شهرتی به سزا یافت.

زنی صاحب جمال و دارای اصل و نسب و اصالت خانواده به چنان مرضی

۱- ۱) -حشر (۵۹):۱۶.

دچار شد،وقتی از علاجش به وسیلهٔ طب ناامید شدند،به توسط برادران نیرومندش به محضر عابد آورده شد،شیطان که در این موقعیّت ها،برای جدا کردن انسان از خدا تمام نیرویش را به کار می برد،به وسوسه آن مرد پرداخت !! و بالاخره او را وادار به عمل قبیح آن هم با یک زن مریض کرد !!

خبر این برنامه به شهر رسید،او را به محاکمه کشیدند و طبق قانون آن روز محکوم به مرگ شد،به هنگامی که بر بالای دار قرار گرفت،شیطان در نظرش مجسم شد و به او گفت:این خط سیری بود که من برایت فراهم آوردم،هم اکنون اگر می خواهی نجات یابی بر من سجده کن ! گفت:در حالی که بر دارم چگونه سجده ات کنم ؟ پاسخ داد:با حالت اشاره،چون به اشاره چشم و ابرو شروع به سجده کرد،طناب دار را کشیدند و با وجود سال ها عبادت این گونه به سوء عاقبت و عذاب الیم دچار شد (۱).

ثعلبه بن حاطب

[وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحِينَ* فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ* فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلیٰ یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللّٰهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ] (۲).

از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان بستند،چنان چه خدا از فضل و احسانش به ما عطا کند،یقیناً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد.*هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به [هزینه

ص:۱۶۵

۱- ۱) -مجمع البیان:۲۶۵/۹؛بحار الأنوار:۴۸۶/۱۴؛المیزان:۲۴۷/۱۹؛سفینه البحار:۷۱/۱.

۲- ۲) -توبه (۹):۷۵-۷۷.

کردن] آن [در راه خدا] بخل ورزیدند و اعراض کنان [از پیمانشان] روی گرداندند.*پس برای آن که به وعده های خود با خدا وفا نکردند،و به سبب آن که همواره دروغ می گفتند،نفاقی [ثابت] را در دل هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند،باقی گذاشت.

مفسران نوشته اند،این آیات دربارۀ«ثعلبه بن حاطب»که فردی از انصار بود نازل شده است و داستان او چنین است:

ثعلبه که مردی فقیر بود و از ثروت بهره ای نداشت روزی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت:ای رسول خدا ! برایم دعا کن،خداوند به من ثروتی عنایت کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:ای ثعلبه ! مقدار مالی که در اختیار توست،اگر به ادای شکرش برخیزی؛برای تو بهتر است از ثروتی که نتوانی مسئولیت آن را تحمل کنی.آیا دوست نداری از زندگی پیامبرت درس بگیری ؟

ای ثعلبه ! به خدا اگر اراده کنم کوه ها برایم طلا و نقره می شود؛امّا بهترین زندگی آن است که در آن عفاف و کفاف باشد و بهترین مال آن است که انسان بتواند شکرش را به جای آورد.

ثعلبه به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله قانع نشد و با اصرار از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضای دعا کرد و به حضرت عرضه داشت:به آن خدایی که تو را مبعوث به رسالت کرده است، اگر ثروتی به من عطا شود،به هر کس در ثروت من حق دارد حقّش را ادا خواهم کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله،به دنبال اصرار ثعلبه دعا کرد.پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله زندگی مادی ثعلبه دگرگون و روز به روز ثروتش زیادتر شد.اوّل چند گوسفند تهیّه کرد و مشغول دامداری شد.به مرور زمان دامنۀ اموالش چنان وسعت گرفت که به

تدریج شهر مدینه از پاسخ گفتن به نیاز او عاجز شد.به همین علت از شهر به بیابان رفت و در آنجا به کار دامداری مشغول شد و چنان سرگرم ادارهٔ کار خود شد که بر اثر کثرت کار از جمعه و جماعت و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله محروم ماند.پس از نزول حکم زکات،به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله،مأموران جمع آوری زکات به سراغ ثعلبه رفتند و برابر حکم خدا و رسول،از او طلب زکات کردند؛امّا او از دادن زکات بخل ورزید و در جواب گفت:زکات در ردیف جزیه ای است که از اقلیّت های مذهبی می گیرند و این برنامه،زوری است که بر ما ثروتمندان تحمیل می شود و من از دادن این گونه مالیات ها خود را معذور می بینم !.

چون خبر بخل ورزی او به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمودند:وای بر ثعلبه،وای بر ثعلبه (۱).

او هم چنان به جمع ثروت و اضافه کردن آن مشغول بود،تا تمام ثروت از کفش رفت و هم چنان که قرآن فرموده به سوء عاقبت دچار شد.

مواردی از تاریخ اسلام

«زبیر»یکی از رجال برجستهٔ اسلام بود،او در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد فی سبیل اللّه سهمی به سزا داشت.

در یکی از جنگ ها شمشیرش شکست،پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله چوبی را برداشت و به دو طرف آن دست کشید،با عنایت خدا تبدیل به شمشیری شد و آن را به زبیر سپرد.زبیر به وسیلهٔ آن در راه اسلام و پیش برد اهداف رسالت،رشادت ها به خرج داد.

۱- ۱) -تفسیر القرطبی:۲۰۹/۸.

می گویند بهترین دفاع کنندگان از اسلام چهار نفر بودند:علی بن ابی طالب،زبیر بن العوام،ابو دجانه انصاری،سلمان فارسی.

زبیر یکی از چند نفری بود که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله،دعوت امیر مؤمنان علیه السلام را برای دفاع از حق،بدون قید و شرط قبول کرد.

زبیر از چهار نفری بود که علی علیه السلام پس از وفات نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله در دفاع از حق نفر پنجمی برای آن نیافت،سه نفر دیگر سلمان و ابو ذر و مقداد بودند.

زبیر در روز شورا،حق خود را به امام علی علیه السلام واگذار کرد و خودش هم مصمّم بود با امام بیعت کند.

وی از افرادی بود که دختر پیامبر بزرگ اسلام علیها السلام وصیت کرد،باید از افرادی باشد که در مراسم تشییع من شرکت کند !

علی علیه السلام در نامه ای به اصحابش نوشت:زبیر یکی از شجاع ترین افراد امّت است.

اما با آن همه کرامت و فضیلت،با آن همه شجاعت و رشادت زحماتی که در راه اسلام و خاندان پیامبر کشید،در پایان کار دچار جاه طلبی شد و این مسئله او را از مدار حق خارج کرد و به دشمنی با بهترین خلق خدا واداشت.

او عاقبت با فریب معاویه و تشویق عایشه به گمراه کردن مردم بصره و سایر شهرها برخاست و چندین هزار نفر را علیه امیر مؤمنان علیه السلام که می رفت فرهنگ اصیل اسلام را پس از مدّت ها به مسیر اصلی برگرداند،تحریک کرد و مدّتی آن امام بزرگوار را در میدان جنگ«جمل»به دفع دشمن گرفتار و پس از آن دچار جنگ صفّین و سپس نهروان نمود و آن امام همام آخر در میدان محراب به شرف شهادت نایل آمد و به آرزوی خود که اصلاح امت اسلامی بود،نرسید.

زبیر در میدان جنگ جمل خون هزاران بیگناه را به هدر داد و مزاحمت سختی

ص:۱۶۸

برای دولت حق به وجود آورد و بـدون این که از این آشوب کم ترین بهره مـادی و دنیـایی بـبرد؛در بیابـانی به دست مردی به قتل رسید و آن چنان به سوء عاقبت گرفتار شد که در کتب اسلامی از او به عنوان فردی از پیشوایان ضلالت و کفر نامبرده می شود (۱).

آری،بیداران راه خدا و عاشـقان حضـرت حق،تا زنده اند،با توجه به زندگی چنین انسان هایی که در قرآن و تاریخ از آنان یاد شده است،از عاقبت خود در ترس و وحشـتند،آری،از برکت چنین خوفی است که همیشه مراقب خود هسـتند و برای دفع خطر از حیات روحانی خود،در کوشش و فعالیّت اند.

بنـابراین خوف از سوء عـاقبت،واقعیّتی است که انسـان مؤمن به آن نیازمنـد است و اگر با انسان نباشـد،به برطرف نمودن موانع حُسن عاقبت اقدام نمی کند.

۳-خوف از نافرمانی خدا

اشاره

از دورترین ایّام حیات برای پیشـگیری از وقوع جرم،جریمه و قانون های کیفری وضع شـده است جرایم و کیفرهای شخصـی و اجتماعی یکی از مهم ترین عوامل ایجاد ترس در برابر انجام جرم است و نقش مهمی در کاهش مفاسد و جرایم اجتماعی را به خود اختصاص داده است.

آیین الهی که حاوی تمام مقررات لازم برای انسان است و قوانین آن برای جلب مصـلحت و دفع مفسده به نفع بشـر وضع شده است،معمولاً برای جرم ها و گناهان دو جریمه قائل است،جریمه های دنیایی که نتیجهٔ اعمال و رفتار شخصی و اجتماعی انسان است و جریمه های آخرتی که آن نیز مخصوص گناهان است.

۱- ۱) -سفینه البحار:۴۴۱/۳؛دار الأسوه.

کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام،تمام مواضع جرم و جریمه را بیان کرده و در این زمینه چیزی فروگذار نکرده اند.

مؤمنان به خدا و روز جزا و تربیت شدگان مکتب انبیا و امامان علیهم السلام،بر اثر خوف از نافرمانی خدا،دامن به گناه آلوده نمی کنند؛زیرا به این حقیقت واقفند که گناه علت دور ماندن از رحمت و عنایت حق است.

دل عاشقان و سالکان راه حق هرگز از چنین خوفی خالی نمی ماند و به خاطر همین خوف است که زندگی را به پاکی شروع کرده و به پاکی به پایان می برند.

قرآن و روایات و اخبار برای چنین خوفی ارزش والایی قائلند و صاحبان این خوف را بندگانی حقیقی دانسته و آنان را از پاک ترین عباد شایسته حق به حساب آورده اند.

آری،علت رشد و کمال و سبب طهارت و پاکی جان و دل،چنین خوفی است که بدون آن،رسیدن به مقام قرب الهی محال است.

در این قسمت لازم است به بخشی از آیات مربوط به خوف و حالات خائفان اشاره شود،تا ارزش این خوف و جایگاهی که در پاک نگاه داشتن حیات از آلودگی ها دارد،روشن گردد و معلوم شود که خوف از عذاب خدا بهترین علّت برای ایجاد امنیّت در حیات دنیا و آخرت است.

خوف از عذاب گناهان در قرآن

خدای متعال به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:به مردم بگو:

[قُلْ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ] (۱).

۱- ۱) -زمر (۳۹):۱۳.

بگو:اگر پروردگارم را نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

و نیز می فرماید:به مردم مؤمن بگو:

[إِنَّمٰا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيٰاءَهُ فَلاٰ تَخٰافُوهُمْ وَ خٰافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ] (۱).

در حقیقت این شیطان است که دوستانش را [با شایعه پراکنی و گفتار وحشت زا،از رفتن به جهاد] می ترساند؛پس اگر مؤمن هستید از آنان نترسید و از من بترسید.

قرآن مجید دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

[يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخٰافُونَ يَوْماً كٰانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً* وَ يُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلىٰ حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً* إِنَّمٰا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لاٰ نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزٰاءً وَ لاٰ شُكُوراً* إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً* فَوَقٰاهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقّٰاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً] (۲).

[همانان که] همواره نذرشان را وفا می کنند،و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است،می ترسند،*و غذا را در عین دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.*و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.*ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می ترسیم.

ترس از روز جزا و خوف از مقام خدا بهترین عامل زمینه ساز برای قبول احکام و فرمان های الهی است.به همین خاطر خدا به پیامبرش می فرماید:

۱- ۱) -آل عمران (۳):۱۷۵.

۲- ۲) -الانسان (۷۶):۷-۱۱.

[فَذَکِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ یَخٰافُ وَعِیدِ] (۱).

پس به وسیلۀ قرآن کسانی را که از تهدید من می ترسند،بیم ده.

آری،آنان که از روز حشر و دقّت در حساب آن می ترسند و می دانند که در آن روز دوست و شفیعی جز خدا نیست،هماره در راه رشد و تکاملند و حرکتشان به سوی مقام قرب است و همینانند که در کمال شوق و عشق به قبول قرآن حاضر شده و تمام شؤون حیات خویش را به آیات قرآن آراسته اند.قرآن دربارۀ خوف ممدوح می فرماید:

[وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِینَ یَخٰافُونَ أَنْ یُحْشَرُوا إِلیٰ رَبِّهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِیٌّ وَ لاٰ شَفِیعٌ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ] (۲).

و به وسیلۀ این قرآن کسانی را که از محشور شدن به سوی پروردگارشان می ترسند،هشدار ده که آنان را [در آن روز هول انگیز] جز خدا سرپرست و شفیعی نخواهد بود؛باشد که بپرهیزند.

هم چنین می فرماید:

[اَلَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ لاٰ یَنْقُضُونَ الْمِیثٰاقَ* وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ الْحِسٰابِ* وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرًّا وَ عَلاٰنِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولٰئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدّٰارِ] (۳).

همان کسانی که به عهد خدا [که همانا قرآن است] وفا می کنند و پیمان را

ص:۱۷۲

۱- ۱) -ق (۵۰):۴۵.

۲- ۲) -انعام (۶):۵۱.

۳- ۳) -رعد (۱۳):۲۰-۲۲.

نمی شکنند.*و آنچه را خدا به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند و از [عظمت و جلال] پروردگارشان همواره در هراسند و از حساب سخت و دشوار بیم دارند.*و برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند،و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند،و همواره با نیکیِ [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم،بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]،اینانند که فرجام نیک آن سرای،ویژهٔ آنان است.

و نیز دربارهٔ بندگان پاک و شایسته اش می فرماید:

[رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ وَ إِقامِ الصَّلاةِ وَ إِيتاءِ الزَّكاةِ يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصارُ] (۱).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد،[و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود،می ترسند.

قرآن مجید با در اختیار گذاردن اوضاع قیامت نسبت به گناه کاران،زمینهٔ ایجاد خوف را در دل عاشقان فراهم کرده و از این راه آنان را به میدان هدایت و پاکی فرا می خواند آنجا که می فرماید:

[فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ* لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ

ص:۱۷۳

۱- ۱) -نور (۲۴):۳۷.

النَّارِ وَ مِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ] (۱).

پس شما هم آنچه را می خواهید،به جای او بپرستید.بگو:بی تردید زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که روز قیامت سرمایه وجودشان و کسانشان را به تباهی داده باشند؛آگاه باشید ! که آن همان زیان آشکار است.*برای آنان از بالای سرشان و از زیر پایشان سایبان هایی از آتش است،این عذابی است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد.ای بندگانم ! از من پروا کنید.

و نیز می فرماید:

[وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی* فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی] (۲).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛*پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

روایات خوف

عَنْ حَمْزَهِ بن حُمْرانِ،قالَ:سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُول:إِنَّ مِمّا حُفِظَ مِنْ خُطَبِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله انَّهُ قالَ:یا أَیُّهَا النّاسُ إِنَّ لَکُمْ مَعالِمَ فَانْتَهُوا إِلی مَعالِمِکُمْ وَ إِنَّ لَکُمْ نَهایَهً فَانْتَهُوا إِلی نَهایَتِکُمْ،أَلا إِنَّ الْمُؤْمِنَ یَعْمَل بَیْنَ مَخافَتَیْنَ:بَیْنَ أَجَلٍ قَدْ مَضی لا یَدْری مَا اللّهُ صانِعٌ فیهِ،وَ بَیْنَ أَجَلٍ قَدْ بَقِیَ لا یَدْری مَا اللّهُ قاضٍ فِیه فَلْیَأْخُذِ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ مِنْ نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ وَ مِنْ دُنْیا لآخِرَتِهِ،وَ فی الشَّبیَهِ قَبْلَ الْکِبرِ وَ فی الْحَیاتِ

ص:۱۷۴

۱- ۱) -زمر (۳۹):۱۵-۱۶.

۲- ۲) -نازعات (۷۹):۴۰-۴۱.

قَبْلَ الْمَماتِ فَوَ الَّذی نَفْسُ مَحَمَّدٍ بِیَدِهِ مَا بَعْدَ الدُّنْیا مِنْ مُسْتَعْتَبٍ وَ مَا بَعْدَها مِنْ دارٍ إِلّا الْجَنَّهَ اوِ النّارَ (۱).

از سخنرانی هایی که از پیامبر بزرگ ضبط شده است این است که فرمود:ای مردم برای شما نسبت به برنامه های الهی نشانه هایی قرار داده شده است،پس به آن نشانه ها برسید.برای شما پایانی از خیر مقرّر شده است خود را به آن پایان برسانید،مؤمن بین دو ترس است:ترس از عمر گذشته که نمی داند خدا با آن چه می کند و ترس از عمر باقی مانده که نمی داند برای آن چه مقرّر شده است.مؤمن از وجود خود برای خود،از دنیایش برای آخرتش،از جوانی اش برای پیریش و از حیاتش برای مرگش بهره می گیرد.به خدایی که جانم در دست اوست،پس از دنیا جای عذری نیست و از پس دنیا جز بهشت و جهنم برای مردم چیزی وجود ندارد.

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [وَ لِمَنْ خَافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ]

قالَ:مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللّهَ یَراهُ وَ یَسْمَعُ مَا یَقُولُ وَ یَعْلَمُ مَا یَعْمَلُهُ مِنْ خیرٍ أَوْ شَرٍّ فَیَحْجُزُهُ ذلِکَ عَنِ الْقَبِیحِ مِنَ الْأَعْمَالِ فَذلِکَ الَّذی خَافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَویٰ (۲).

در ترجمه آیه«و لمن خاف مقام ربّه جنّتان»فرمود:کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه می گوید می شنود و هرچه از خیر و شر انجام می دهد آگاه است و این نحو اطلاع از خدا او را از اجرای برنامه های خلاف حق بازمی دارد،کسی است که از مقام خدا ترسیده و نفس را از خواسته های غلط بازداشته است.

ص:۱۷۵

۱- ۱) -الکافی:۷۰/۲،حدیث ۹؛وسائل الشیعه:۲۱۸/۱۵،حدیث ۲۰۳۱۹؛بحار الأنوار:۳۶۲/۶۷،حدیث ۷.

۲- ۲) -الکافی:۷۰/۲،حدیث ۱۰ و۸۰/۲،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۲۱۹/۱۵،حدیث ۲۰۳۲۱؛بحار الأنوار:۳۶۴/۶۷،حدیث ۸.

عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ واقِدٍ قالَ:سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام يَقُولُ:مَنْ خافَ اللّهَ أَخافَ اللّهُ مِنْهُ كُلَّ شَیءٍ،وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللّهَ أَخافَهُ اللّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ (۱).

هرکس از خدا بترسد،خداوند هر چیزی را از او می ترساند و هرکس از خدا نترسد،از همه چیز بترسد.

عَنْ أَبی حَمْزَهِ قالَ:قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ:مَنْ عَرَفَ اللّهَ خافَ اللّهَ وَ مَنْ خافَ اللّهَ سَخَتْ نَفْسُهُ عَنِ الدُّنْيا (۲).

هرکس خدا را بشناسد،خدا ترس می گردد و هرکس از خدا بترسد دل از دنیای نامطلوب بردارد.

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ:يا إِسْحاقَ ! خَفِ اللّهَ كَأَنَّكَ تَراهُ وَ إِنْ كُنْتَ لا تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ،فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لا يَراكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ انْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَراكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَهِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النّاظِرينَ عَلَيْكَ (۳).

امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمّار فرمود:آن چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی،اگر تو او را نمی بینی او تو را به طور مسلّم می بیند و اگر تصوّر کنی تو را نمی بیند کافر شدی،و اگر در حالی که یقین داری تو را می بیند،گناه کنی او را از سبک ترین بینندگان به حساب آورده ای.

عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبائِهِ فی وَصِيَّهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله و سلم لِعَلِیٍّ علیه السلام:يا عَلِیُّ ثَلاثٌ مُنْجِيَاتٌ؛خَوْفُ اللّهِ فی السِّرِّ وَ الْعَلانِيَهِ،وَ الْقَصْدُ فی الْغِنیٰ وَ الْفَقْرِ،وَ كَلِمَهُ الْعَدْلِ

۱- ۱) -الکافی:۶۸/۲،حدیث ۳؛وسائل الشیعه:۲۱۹/۱۵،حدیث ۲۰۳۲۲.

۲- ۲) -الکافی:۶۸/۲،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۲۲۰/۱۵،حدیث ۲۰۲۳۵؛بحار الأنوار:۳۵۶/۶۷،حدیث ۳.

۳- ۳) -الکافی:۶۷/۲،حدیث ۲؛وسائل الشیعه:۲۲۰/۱۵،حدیث ۲۰۳۲۴؛بحار الأنوار:۳۵۵/۶۷،حدیث ۲.

فی الرّضا وَ الْغَضَبِ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین به علی علیه السلام وصیّت داشت:سه چیز باعث نجات است:

ترس از خدا در آشکار و نهان،میانه روی در زمان داشتن و نداشتن،به عدل سخن گفتن به وقت خشنودی و خشم.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّه علیه السلام قالَ:قُلْتُ لَهُ:قَوْمٌ یَعْمَلُونَ بِالْمَعاصی وَ یَقُولُونَ نَرْجُو فَلا یَزالُونَ کَذلِکَ حَتّی یَأْتِیَهُمُ الْمَوْتُ فَقالَ:هؤلاءِ قَوْمٌ یَتَرجَّحُونَ فی الأَمانِیّ کَذِبُوا لَیْسُوا بِراجینَ،إِنَّ مَنْ رَجا شَیْئاً طَلَبَهُ وَ مَنْ خافَ مِنْ شَیءٍ هَرَبَ مِنْهُ (۲).

مردی به امام صادق علیه السلام گفت:گروهی آلوده به گناهند و می گویند امیدوار به رحمت حقّیم و این آلودگی تا هنگام مرگ آنان ادامه دارد.فرمود:اینان به آرزوی بی جا دل خوش کرده اند،این که می گویند ما امیدواریم دروغ است، کسی که امید به رحمت دارد از طریق عمل صالح رحمت می جوید و هرکه ترس از عذاب دارد از گناه باز می ایستد.

عن أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:الْمُؤْمِنُ بَیْنَ مَخافَتَیْنِ:ذَنْبٌ قَدْ مَضی لا یَدْری ما صَنَعَ اللّهُ فِیهِ وَ عُمْرٌ قَدْ بَقِیَ لا یَدْری ما یَکْتَسِبُ فِیهِ مِنَ الْمَهالِکِ فَهُوَ لا یَصْبَحُ إِلّا خائِفاً وَ لا یُصْلِحُهُ إِلاَّ الْخَوْفَ (۳).

۱- ۱) -وسائل الشیعه:۱۰۵/۱،باب ۲۳،حدیث ۲۵۴.

۲- ۲) -الکافی:۶۸/۲،باب الخوف و الرّجاء،حدیث ۵؛وسائل الشیعه:۲۱۶/۱۵،باب وجوب الجمع بین الخوف و الرّجاء،حدیث ۲۰۳۱۲؛بحار الأنوار:۳۵۷/۶۷،باب الخوف و الرّجاء و حسن الخلق،حدیث ۴.

۳- ۳) -الکافی:۷۱/۲،باب الخوف و الرّجاء،حدیث ۱۲؛وسائل الشیعه:۲۱۹/۱۵،باب وجوب الخوف من اللّه،حدیث ۹؛بحار الأنوار:۳۶۵/۶۷،باب الخوف و الرّجاء و حسن الخلق،حدیث ۱۰.

مؤمن بین دو ترس زندگی می کند:اوّل ترس از گناهی که در عمر گذشته انجام داده و نمی داند خدا به خاطر آن با او چه خواهد کرد.دوّم ترس از آینده به این که نمی داند چه برنامه ای از مهالک خواهد داشت.او زندگی نمی کند مگر با ترس و چیزی هم جز خوف از حق عامل اصلاح او نیست.

قالَ الصَّادِقُ علیه السلام:مَنْ خَلا بِذَنْبٍ فَراقَبَ اللّهَ تَعالی فیه وَ اسْتَحْیی مِنَ الْحَفَظَهِ غَفَر اللّهُ عَزَّ وَ جَل لَهُ جَمیعَ ذُنُوبِهِ وَ إنْ کانَتْ مَثْلَ ذُنُوبِ الثَّقَلَیْنِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:کسی که در خلوت با گناهی روبرو گردد،خدا را ناظر بر خود بیند و از حافظان عمل شرم کند،خداوند تمام گناهان او را ببخشد، گرچه مانند گناه ثقلین باشد.

عَن أَمیر المُؤْمِنینَ علیه السلام قالَ:إنَّ الْمُؤْمِنَ لا یَصْبَحُ إلّا خائِفاً وَ إنْ کانَ مُحْسِناً،وَ لا یَمْسِی إلّا خائِفاً وَ إنْ کانَ مُحْسِناً لِأَنَّهُ بَیْنَ أَمْرَیْنِ:بَیْنَ وَقْتٍ قَدْ مَضی لا یَدْری مَا للّهُ صانِعٌ بِهِ،وَ بَیْنَ أَجَلٍ قَدْ اقْتَرَبَ لا یَدْری ما یُصیبُهُ مِنَ الْهَلَکاتِ أَلا وَ قُولُوا خَیْراً تَعْرِفُوا بِهِ وَ اعْمَلُوا بِهِ تَکُونُوا مِنْ أَهْلِهِ،صِلُوا أَرْحامَکُمْ وَ إن قَطَعُوکُمْ وَ عُودُوا بِالْفَضْلِ عَلی مَنْ حَرَمَکَ وَ أَدُّوا الأَمانَهَ إلَی مَنِ ائْتَمَنَکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ مَنْ عاهَدْتُمْ وَ إذا حَکَمْتُمْ فَاعْدِلُوا (۲).

مؤمن شبش را روز نمی کند مگر در حال ترس،گرچه همه ساعات شبش را به نیکی گذرانده باشد و روزش را سپری نمی نماید مگر در حال وحشت،گرچه به خوبی روزش گذشته باشد،مؤمن بین دو امر است:زمانی که بر او گذشته

۱- ۱) -وسائل الشیعه:۲۲۱/۱۵،باب وجوب الخوف من اللّه،حدیث ۲۰۳۲۸.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۴۰۴/۷۴،باب مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام،حدیث ۲۹؛الأمالی،شیخ طوسی:۲۰۸؛المجلس الثامن،حدیث ۷-۳۵۷.

و نمی داند خداوند با او چه معامله ای می کند و زمانی که بر او نیامده و نمی داند دچار چه بلا و مهلکه ای خواهد شد ؟!

آگاه باشید ! زبان خود را فقط به خیر باز کنید،به نحوی که شما را جز به گفتار نیک نشناسند و خوبی کنید تا خداوند شما را در شمار نیکان آورد،با خویشاوندان بپیوندید گرچه خویشاوندان با شما قطع رابطه کرده و به آن کس که روز نیاز شما از شما دریغ کرد آنچه لازم دارد بپردازید،امانت آنان که شما را امین دانسته اند بر گردانید و به عهد خود وفادار باشید و به هنگام حکم کردن عدالت را مراعات نمایید.

فی مَناهِی النَّبیِّ صلی الله علیه و آله:مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَها مِنْ مَخافَةِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ اللّهُ عَلَیْهِ النّارَ وَ آمَنَهُ مِنْ فَزَعِ الأَکْبَرِ،وَ أَنْجَزَ لَهُ وَعْدَهُ فی کِتابِهِ فی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ (۱).

کسی که در معرض کار زشت یا شهوت نابجایی قرار گیرد و به خاطر ترس از خدا خودداری کند،پروردگار آتش جهنم را بر او حرام کرده و از هول بزرگ او را امان داده و به وعده ای که در قرآن دربارهٔ کناره گیران از گناه داده عمل می کند و آن عطای دو بهشت به اهل ترس از خداست.

در حدیث قدسی آمده:

یا موسیٰ خَفْنی فی سَرائِرِکَ أَحْفَظْکَ فی عَوْراتِکَ (۲).

ای موسی ! در خلوت هایت از من بترس تا در شرمگاهایت از تو محافظت کنم.

امام علی علیه السلام دربارهٔ ترس از معاد و روز حساب که بهترین عامل بازدارندهٔ از گناه

ص:۱۷۹

۱- ۱) -من لا یحضره الفقیه:۱۳/۴،باب ذکر جمل من مناهی النبی صلی الله علیه و آله،حدیث ۲۰۲۹۷.

۲- ۲) -ارشاد القلوب:۱۰۵/۱،الباب الثامن و العشرون،فی الخوف من اللّه تعالی.

است و از اوصاف پاک باختگان شناخته شده است،در پایان نامه ای که به«عثمان بن حُنَیف»نوشته است چنین می گوید:

فی مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُیُونَهُمْ خَوْفُ مَعادِهِم (۱).

باید در گروهی قرار گرفت که ترس از معاد چشم هایشان را بیدار نگاه داشته است.

و نیز در وصف عاشقان می گوید:

وَ أَراقَ دُمُوعُهُمْ خَوْفَ الْمَحْشَرِ (۲).

از ترس اوضاع قیامت اشکشان جاری است.

در عهدنامه ای به«محمّد بن ابی بکر»مردم را نصیحت می کند و در ضمن گفتار با ارزش خود می فرماید:

وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ یَشْتَدَّ خَوْفَکُمْ مِنَ اللّهِ (۳).

همواره در کوشش باشید که ترس شما از خدا شدید شود.

و در قسمت دیگری از آن نامه می فرماید:

وَ إِنَّ أَحْسَنَ النّاسِ ظَنّاً بِاللّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلّهِ (۴).

بهترین مردم از نظر گمان به عنایت خدا خوفناک ترین آن ها از اوست.

۱- ۱) -نهج البلاغه:نامۀ ۴۵.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبۀ ۳۲،الراغبون فی اللّه.

۳- ۳) -نهج البلاغه:نامۀ ۲۷.

۴- ۴) -نهج البلاغه:نامۀ ۲۷.

خوف از خدا در دعاهای اسلامی

حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل از خداوند بزرگ می خواهد که ترسش از پروردگار ترس اهل یقین باشد،ترسی که از ابتدای ظهورش در انسان،تا لحظهٔ مرگ،نمی گذارد آدمی به گناه دچار گردد،می فرماید:

وَ أَخافَکَ مَخافَهَ الْمُوقِنین (۱).

و بترسم از تو مانند ترسیدن یقین کنندگان.

حضرت سجّاد علیه السلام در زیارت امین اللّه در ارزش اشکی که به خاطر ترس خدا،از دیدگان جاری شود می فرماید:

وَ عَبْرَهَ مَنْ بَکیٰ مِنْ خَوْفِکَ مَرْحُومَهٌ.

اشک دیده آن کس که از ترس تو جاری می شود باعث آمرزش صاحب اوست.

آن حضرت با پروردگار عالم راز و نیازی دارند،تحت عنوان راز و نیاز خائفان که ترجمهٔ آن بدین قرار است:

پروردگارا ! آیا پس از ایمانم به وجود مقدّست،به عذاب فردا دچارم می کنی،یا بعد از این همه عشقم به حضرتت مرا از خود دور می نمایی ؟ با امیدی که به رحمتت دارم و این که تو اهل گذشت هستی،آیا از عنایتت محرومم می داری ؟ ای کسی که به تو پناه آورده ام ! مرا وامی گذاری و از پناه دادنم خودداری می کنی ؟ نه تو آن مولایی نیستی که پناهنده را از پیشگاهت برانی.

ای کاش برایم معلوم بود که مادرم مرا برای بدبخت شدن زاییده،یا برای کشیدن بار مشقّت و تحمّل زحمت بیهودهٔ تربیت کردن ؟ اگر این است که من با سوء

۱- ۱) -البلد الأمین:۱۹۱؛مصباح الکفعمی:۵۵۹،فصل الرابع و الاربعون.

اختیار خودم انتخاب می کنم،ای کاش مرا نمی زایید و در دامنش تربیتم نمی کرد.

آرزویم این است که بدانم،آیا مرا اهل سعادت قرار داده ای و برای رسیدن به قرب جوارت انتخاب کرده ای تا چشمم روشن شود و روحم آرام گیرد ؟ آیا چهره هایی که در برابر بزرگیت به خاک مزلّت ساییده شده،در محشر سیاه و بی آبرو می کنی ؟ یا زبان هایی که به مدح و ثنایت باز بود لال می گردانی ؟ یا دل های پر از محبّت را مُهر کرده و از لطفت محروم می نمایی ؟ یا گوش هایی که از شنیدن برنامه هایت به خاطر ارادتی که به تو داشت لذّت می برد از کار می اندازی ؟ یا دست هایی که به آرزو به پیشگاهت بلند می شد و امید عنایت از تو داشت می بندی ؟ یا قدم هایی که سعی در عبادت تو می کرد،به عذاب دچار می کنی ؟

پروردگارا ! درهای رحمتت را به روی بندگان غرق در توحیدت مبند و مشتاقان لقای حضرتت را از خود محروم منمای.

خدایا ! روانی که به توحید تو عزیزم کرد،چگونه به خواری هجرانت ذلیل می کنی و درونی که به عشقت گره زدم،چگونه به آتش جهنم می سوزانی ؟

خداوندا ! از رنج غضبت پناهم ده ای حنّان و منّان ! ای رحیم و رحمان ! ای جبّار و قهّار ! ای غفّار و ستّار ! با رحمت و عنایتت مرا از عذاب دوزخ برهان و از رسوایی ننگ نجاتم بده.

خداوندا ! خوبان از بدان نزد تو امتیاز دارند،احوال دگرگون شد،برنامه های تکان دهنده ایجاد فزع و وحشت کرد،نیکان به تو نزدیک شدند و بدان از تو دور گشتند،هرکسی به جزای عملش می رسد و در نزد تو،به کسی ظلم نمی شود (۱).

۱- ۱) -مفاتیح الجنان:۱۱۹،مناجات الخائفین.

زن بدکاره

امام باقر علیه السلام می فرماید:

زنی بدکاره،به قصد آلوده کردن عده ای از جوانان بنی اسرائیل،مشغول فعالیت شد،زیبایی زن آن چنان خیره کننده بود که گروهی از جوانان گفتند:اگر فلان عابد او را ببیند تسلیم او خواهد شد.

زن سخن آنان را شنید،گفت:به خدا قسم به خانه نمی روم مگر این که آن عابد را گرفتار بند شهوت کنم.

به هنگام شب بر در خانه عابد رفت و گفت:مرا راه بده،عابد از پذیرفتن آن زنِ تنها،در آن وقت شب امتناع کرد.زن فریاد برآورد:گروهی از مردان هرزه به دنبال منند و اگر مرا نپذیری کارم به رسوایی می کشد.

عابد چون سخن او را شنید،به خاطر نجات او در را باز کرد.همین که آن زن وارد خانه شد،لباس از بدن درآورد.جمال زن و بدن خیره کنندهٔ همراه با عشوه و نازش عابد را مسحور کرد.پس دست به بدن زن زد،ولی ناگهان دست خود را کشید و در برابر آتشی که زیر دیگ روشن بود قرار داد.زن به او گفت:چه می کنی ؟ جواب داد:دستی که برخلاف خدا به اجرای عملی برخیزد سزاوار آتش است.زن از خانه بیرون دوید،گروهی از مردم بنی اسرائیل را دید،پس فریاد زد:عابد را دریابید که خود را هلاک کرد.مردم به سراغ آن بنده خائف حق رفتند و با کمال تعجّب دیدند از ترس عذاب الهی دست خود را به آتش سوزانده است (۱).

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۸۷/۷۰.

یحیی و خوف از خدا

شیخ صدوق از پدر بزرگوارش نقل می کند:

یحیی بن زکریّا،آن قدر نماز خواند و گریه کرد که صورتش آسیب دید.پارچه ای از کرک به جای آسیب صورت گذاردند،تا اشک دیدگانش بر آن بریزد.او به خاطر خوف از مقام الهی این چنین گریه می کرد و بسیار کم خواب شده بود،پدر بزرگوارش به او گفت:پسرم از خدا خواسته ام چنان لطف و عنایتی به تو کند که خوشحال شوی و چشمت به محبّت حق روشن گردد،عرض کرد:پدر ! جبرئیل به من گفت:قبل از آتش جهنم صحرای سوزانی است که از آن عبور نمی کند مگر کسی از خوف حق زیاد گریه کند.فرمود:پسرم گریه کن؛زیرا گریه از خوف خدا،حق توست (۱).

در کنار آتش سوزان

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عابدی در بنی اسرائیل زنی را مهمان کرد و در آن شب نسبت به آن زن به قصد سوء نشست؛امّا بی درنگ دست به آتش نزدیک کرد و از قصد خویش برگشت.

دوباره نیّت سوء بر او غلبه کرد،باز دست به آتش برد،تا صبح همین برنامه را داشت.هنگام صبح به زن گفت:از خانهٔ من بیرون شو که بد مهمانی بودی (۲)!

ص:۱۸۴

---

۱ - ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۲۷،المجلس الثامن،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۱۶۶/۱۴،باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام،حدیث ۴.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۶۶/۱۴،باب قصص زکریا و یحیی علیهما السلام،حدیث ۴.

تنبیه نفس

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

در یکی از روزها که هوا بسیار گرم بود،من و گروهی از دوستان با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایهٔ درختی نشسته بودیم.ناگهان جوانی از راه رسید،لباس های خود را از بدن بیرون آورده و با پشت و روی بدن و صورت خود بر ریگ های داغ بیابان غلتید و در حال غلتیدن می گفت:ای نفس بچش؛زیرا عذابی که نزد خداست، خیلی بزرگ تر از اعمال توست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله این منظره را تماشا می کرد،چون کار جوان تمام شد و لباس پوشید و قصد حرکت کرد،حضرت او را به حضور طلبید و فرمود:ای بندهٔ خدا ! کاری از تو دیدم که از کسی سراغ نداشتم،چه علّتی سبب این برنامه بود ؟

عرض کرد:خوف از خدا.فرمود:حق خوف را به جای آوردی،خداوند به سبب تو به اهل آسمان ها مباهات می کند،سپس رو به یاران کرد و فرمود:هرکس در این محل حاضر است به نزد این مرد برود تا او برایش دعا کند.همه نزد او آمدند و او هم بدین گونه دعا کرد:خداوندا تمام برنامه های ما را در گردونه هدایت قرار ده و پرهیز از گناه را توشه ما کن و بهشت را نصیب ما فرموده و جایگاه ما قرار بده (۱).

جوان خائف و مرد عابد

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

مردی با خانواده خود سوار کشتی شد در میان راه،دریا به حرکت آمد و کشتی

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۷۸/۷۰.

شکست و از سرنشینان آن جز همسر آن مرد کسی نجات نیافت.زن بر تخته پاره ای قرار گرفت و موج دریا وی را به یکی از جزیره های اطراف دریا برد.در آن جزیره مرد راهزنی زندگی می کرد که هر حرامی را مرتکب می شد و به هر کار زشتی دست می زد.ناگهان آن زن را بالای سر خود دید به او گفت:آدمی زادی یا پری ؟ زن گفت:

آدمم.آن مرد دیگر سخنی نگفت،برخاست و با زن درافتاد و قصد کرد با او درآمیزد.زن بر خود لرزید.راهزن سبب وحشت و ترس آن را پرسید.آن زن با دست اشاره کرد و گفت:از خدا می ترسم.راهزن گفت:تاکنون چنین عملی مرتکب شده ای ؟ زن پاسخ داد:به عزّتش سوگند،هرگز به چنین عملی دامن آلوده نکرده ام.مرد راهزن گفت:با این که تو مرتکب چنین عمل خلافی نشده ای از خدا می ترسی،در حالی که من این کار را به زور به تو تحمیل می کنم،به خدا قسم من برای ترس از حقّ سزاوارتر از تو هستم.

راهزن پس از این جرقّهٔ بیدار کننده برخاست و در حالی که همّتی به جز توبه نداشت به نزد خاندان خود روان شد.در راه به راهبی برخورد و به عنوان رفیق راه با او همراه گشت،آفتاب هر دوی آنان را آزار می داد،راهب به راهزن جوان گفت:

دعا کن تا خدا به وسیلهٔ ابری بر ما سایه افکند وگرنه آفتاب هر دوی ما را از پای خواهد انداخت.

جوان گفت:من در پیشگاه خدا برای خود حسنه ای نمی بینم،تا جرأت کرده از حضرتش طلب عنایت کنم.راهب گفت:پس من دعا می کنم و تو آمین بگو.جوان پذیرفت پس راهب دعا کرد و جوان آمین گفت.در همان لحظه ابری بر آنان سایه انداخت و هر دو در سایه ابر بسیاری از راه را رفتند.تا به جایی رسیدند که باید از هم جدا می شدند،همین که از یکدیگر جدا شدند ابر بالای سر جوان قرار گرفت.

راهب گفت:تو از من بهتری؛زیرا دعا به خاطر تو به اجابت رسید،اینک داستانت

را به من بگو.جوان ماجرای برخورد خود را با آن زن گفت.راهب به او گفت:به خاطر ترسی که از خدا به دل راه دادی تمام گناهانت بخشیده شد،سپس مواظب باش اینک بنگر که در آینده نسبت به خداوند چگونه خواهی بود (۱).

۴-خوف از عذاب گناهان بهترین عامل توبه

اشاره

انسان در مسئله گناه و نافرمانی ها،باید توجّه داشته باشد که از چه وجودی نافرمانی و از دستور چه کسی تخلّف و با کدام مولا به ستیز و جنگ است ؟ !

همیشه گناه و معصیت در برابر خداوندی است که به انسان زندگی بخشیده و از هنگام خلقتش،او را غرق در انواع نعمت های مادّی و معنوی نموده است.خدایی که به انسان سلامتی عنایت کرده و او را از هر خطری حفظ نموده و در تمام گرفتاری ها،به ویژه آنجا که کلیدهای مادّی از حلّ مشکل عاجز مانده است،به داد انسان رسیده است.

گناه در برابر پروردگاری که کمال عشق و محبّت را به انسان دارد و برای آن که آدمی دچار دام شیطان نگردد،صد و بیست و چهار هزار پیامبر و صد و چهارده کتاب آسمانی و دوازده امام و این همه حکیمان و مصلحان و عارفان و خیر اندیشان،برای انسان قرار داده است.

گناه در مقابل عزیزی که فقط خیر انسان را می خواهد و هیچ شرّی را،گرچه از ذرّه کم تر باشد،برای انسان نمی پسندد.

گناه در برابر مولای مهربانی که به محض عذرخواهی و توبه،از انسان درمی گذرد و از عقاب آدمی چشم می پوشد.

۱- ۱) -الکافی:۱۱۵/۳.

گناه در برابر وجود مقدّسی که همه جا با انسان و حتّی از رگ گردن به انسان نزدیک تر است.

گناه در برابر وجود پاکی که جز او کسی ناز انسان را نمی خرد و به غیر او کسی در شدائد و مصائب به فریاد آدمی نمی رسد و غیر او هیچ کس خواسته های انسان را اجابت نمی نماید.

به فرمودهٔ حضرت سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه:

ای کسی که شکرم در برابر نعمت هایت اندک بود،ولی مرا از لطف محروم نکردی و گناهم در برابرت بزرگ بود؛اما رسوایم ننمودی،مرا بر معصیت دیدی ولی خلافم را افشاء نکرده و در بین مردم به گناه شهرتم ندادی.

ای خداوندی که در کودکی از هر خطری نگاهم داشتی و در بزرگی روزیم دادی.

ای مولایی که به هنگام مرض تو را خواندم و تو شفایم دادی و به وقت عریان بودنم مرا پوشاندی و در گرسنگی سیرم کردی و در تشنگی سیرابم نمودی و در ذلّتم عزیزم کردی و نادانیم را مبدّل به علم و شناخت و آگاهی کردی و تنهاییم را با زیاد کردن افرادم جبران نمودی.

منِ غایب را،تو برگرداندی و نداری و کمبودم را به دارایی مبدّل نمودی،به وقت نیاز نصرتم دادی و آنچه به من عطا کردی از من پس نگرفتی و این همه عنایت را تو نسبت به من شروع کردی.

حمد و شکر سزاوار توست،ای خدایی که لغزشم را جبران کردی و غصّه ام را برطرف ساختی و دعایم را به اجابت رساندی و عیبم را پوشاندی و گناهم را بخشیدی و مرا به خواسته هایم رسانده و بر دشمنم پیروز کردی ! مگر من می توانم نعمت ها و این منت ها و بزرگواری هایت را بر خود بشمارم ؟

ای آقای من ! تویی آن کس که بر من منّت داری و بر من نعمت مرحمت کردی

ص:۱۸۸

و به من نیکی نموده و لطف و الطافت را از من دریغ نداشتی.من غرق فضل و کمال توام.ای روزی دهنده ام و ای عطا کنندهٔ توفیقم ! تو به من عطا کردی.تو مرا بی نیاز نمودی.تو مرا به دست آوردی.تو پناهم دادی.تو مرا از هر شرّی نگاه داشتی.

به تو هدایت یافتم.به تو حفظ شدم.به تو آبرویم به جا ماند.تو مرا بخشیدی.

تو مرا جبران کردی.تو به من تمکّن دادی.تو مرا عزیز کرده و یاری نمودی.تو پشتیبان من شدی و مرا تأیید فرمودی.

تو مرا یاری کردی و شفا و عافیت دادی و گرامیم داشتی.ای خدای تبارک و تعالی ! حمد دائم و شکر همیشگی سزاوار توست.پس ای مولای مهربان ! در برابر این همه محبّت و نعمت و واقعیت هایی که به من ارزانی داشتی،منم که به گناه اقرار دارم.از من بگذر.من بد کردم.خطا کردم.سهل انگاری داشتم.دچار نادانی گشتم.به غفلت گرفتار آمدم.اشتباه کردم.به خود دلگرم شدم.دچار برنامه های عمدی گشتم.با تو عهد بستم ولی عهد شکستم.با تو بیعت کردم پیمان گسستم.

هم اکنون اقرار و اعتراف دارم که در برابر چه خدای بزرگی و چه مولای مهربانی به گناه و معصیت برخاستم.

پروردگارا ! تو به من امر کردی،من سرپیچی نمودم.از گناه نهیم کردی،ولی آلوده شدم.چه راهی دارم که خود را نسبت به این همه گناه معذور دارم.و با چه قوّتی خود را از عذاب برهانم.و با چه پرونده ای به محضرت آیم ؟.

با گوش و چشم و زبان و دست و قدم که تمامش نعمت های تو بود،تو را معصیت کردم.

آری،چنان است خدا و چنین است عبد.او با آن همه نعمت هایش و با این همه گناهانش ! یک بار دیگر فکر کنیم که در برابر چه بزرگواری به گناه و معصیت برخاستیم و با چه جرأت و جسارتی حدود او را شکستیم ؟

ص:۱۸۹

آیا سزاوار نیست که با این همه آلودگی از عذاب،عقاب،انتقام و سخط او بترسیم ؟ آن هم گناهانی که به فرمودهٔ معصوم در دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام:اگر زمین از گناهم با خبر شود،مرا فرو می برد.اگر آسمان ها آگاه گردند،به سرم خراب شوند.اگر کوه ها مطّلع شوند،به رویم می افتند.اگر دریاها بفهمند غرقم می کنند (۱).

چه خوب است با دقّت در قرآن و روایات و اخبار،از عذاب گناهان و جریمهٔ جرم ها آگاه شویم.شاید این معرفت و آگاهی سبب ترس ما گردد و این ترس باعث شود،نسبت به معاصی گذشته توبه کرده و در آینده،خود را از آلوده شدن به گناه حفظ کنیم.

کیفر گناهان در قرآن

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ مَا لَهُم مِن نَاصِرِينَ (۲)

اما کسانی که کافر شدند،آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می کنم و برای آنان هیچ یاوری نخواهد بود.

[يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ] (۳).

در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود،اما آنان که چهره هایشان سیاه شده [به آنان گویند:] آیا پس از ایمانتان کافر شدید ؟ پس

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۴۶/۸۴،باب ۱۲،حدیث ۵۶.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۵۶.

۳- ۳) -آل عمران (۳):۱۰۶.

به کیفر آن که کفر می ورزیدید،این عذاب را بچشید.

[لاٰ تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمٰانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طٰائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طٰائِفَةً بِأَنَّهُمْ كٰانُوا مُجْرِمِينَ] (۱).

[بگو:نسبت به اعمال و گفتارتان] عذرخواهی نکنید که [عذرخواهی شما را پایه و اساسی نیست] یقیناً شما پس از ایمانتان کافر شدید؛اگر از گروهی از شما [که تابع و دنباله رو بودید] درگذریم گروه دیگر را [که سردمداران برنامه های منافقانه بودند] به سبب آن که همواره [در جامعه اسلامی] دست به جرم و خطا می زدند،قطعاً عذاب می کنیم.

بنابر گفتار «تفسیر نور الثقلین» (۲)گروه قابل بخشش که در آیه از آن ها با لفظ«طائفه»یاد شده است چهار نفر بودند که پس از شک و تردید در برنامه های حق توبه و برای جبران خطای خود،از مال خویش در راه خدا انفاق کردند.باید دانست که این گونه بخشش خدا مربوط به کسانی است که در دنیا از کفر توبه کرده و به اسلام بازگشته اند و بدون شک شامل وضع کفّار در قیامت نیست.

[وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ] (۳).

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند،اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَ الْمَلاٰئِكَةِ وَ النّٰاسِ أَجْمَعِينَ* خٰالِدِينَ فِيهٰا لاٰ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذٰابُ وَ لاٰ هُمْ

ص:۱۹۱

۱- ۱) -توبه (۹):۶۶.

۲- ۲) -نور الثقلین:۲۳۸/۲.

۳- ۳) -بقره (۲):۳۹.

يُنْظَرُونَ] (۱).

قطعاً کسانی که کافر شدند،و در حال کفر از دنیا رفتند،لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر آنان است.*در آن لعنت جاودانه اند نه عذاب از آنان سبک شود،و نه مهلتشان دهند [تا عذر خواهی کنند].

کیفر بدی ها و خطاها

[بَلیٰ مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً وَ أَحٰاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ] (۲).

[نه چنین است که می گویید] بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت،آنان اهل آتشند و در آن جاودانه اند.

[وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَیِّئَهٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّهٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ کَأَنَّمٰا أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ] (۳).

و کسانی که مرتکب بدی ها شدند،کیفر هر بدی مانند همان بدی است و خواری آنان را فرامی گیرد،برای آنان از [خشم و عذاب] خدا هیچ حافظ و نگه دارنده ای نخواهد بود؛گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تاریک پوشیده شده؛آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

[وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئٰاتِ حَتّٰی إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ

۱- ۱) -بقره (۲):۱۶۱-۱۶۲.

۲- ۲) -بقره (۲):۸۱.

۳- ۳) -یونس (۱۰):۲۷.

إِنِّی تُبْتُ الْآنَ وَ لاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولٰئِکَ اعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً] (۱).

و برای کسانی که پیوسته کارهای زشت مرتکب می شوند،تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد [و در آن لحظه که تمام فرصت ها از دست رفته] گوید:

اکنون توبه کردم.و نیز برای آنان که در حال کفر از دنیا می روند،توبه نیست.

اینانند که عذابی دردناک برای آنان آماده کرده ایم.

[وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ] (۲).

و کسانی که حیله های زشت به کار می گیرند برای آنان عذابی سخت خواهد بود،و بی تردید حیلۀ آنان نابود می شود.

کیفر نفاق و منافق

[وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِینَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْکُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا هِیَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِیمٌ] (۳).

خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده،در آن جاودانه اند،همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

[بَشِّرِ الْمُنَافِقِینَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِیماً] (۴).

منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است.

۱- ۱) -نساء (۴):۱۸.

۲- ۲) -فاطر (۳۵):۱۰.

۳- ۳) -توبه (۹):۶۸.

۴- ۴) -نساء (۴):۱۳۸.

[إِنَّ اللّهَ جٰامِعُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْکٰافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعاً] (۱).

یقیناً خدا همهٔ منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

[إِنَّ الْمُنٰافِقِينَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّٰارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً] (۲).

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند،و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت.

کیفر شرک و مشرک

[لِيُعَذِّبَ اللّهُ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْمُنٰافِقٰاتِ وَ الْمُشْرِکِينَ وَ الْمُشْرِکٰاتِ وَ يَتُوبَ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ کٰانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً] (۳).

تا نهایتاً خدا مردان و زنان منافق،و مردان و زنان مشرک را [به سبب خیانت در امانت] عذاب کند و توبهٔ مردان و زنان مؤمن را [به علت لغزش در امانت] بپذیرد و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.

[إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ وَ الْمُشْرِکِينَ فِی نٰارِ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أُولٰئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّهِ] (۴).

به یقین کافرانِ از اهل کتاب و مشرکان در آتش دوزخ اند و در آن جاودانه اند؛ ایناننند که بدترین مخلوقات اند.

[وَ يُعَذِّبَ الْمُنٰافِقِينَ وَ الْمُنٰافِقٰاتِ وَ الْمُشْرِکِينَ وَ الْمُشْرِکٰاتِ الظّٰانِّينَ بِاللّهِ ظَنَّ

۱- (۱) -نساء (۴):۱۴۰.

۲- (۲) -نساء (۴):۱۴۵.

۳- (۳) -احزاب (۳۳):۷۳.

۴- (۴) -بيّنه (۹۸):۶.

السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيراً] (۱).

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند عذاب کند؛پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد.خدا بر آنان خشم گرفته، و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و چه بد بازگشت گاهی است.

کیفر گناهان در روایات

عبادت های خلاف دستور حق

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ قالَ:عَبَدَ اللّهُ حِبْرٌ مِن أَحْبارِ بَنی إِسْرائِیلَ حَتّی صارَ مِثْلَ الْخَلالِ فَأَوْحی اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلی نَبیِّ زَمانِهِ قُلْ لَهُ:وَ عِزَّتی وَ جَلالی وَ جَبَرُوتی لَوْ أَنَّکَ عَبَدْتَنی حَتّی تَذُوبَ کَما تَذُوبُ الْإِلْیَهُ فی الْقَدْرِ ما قَبِلْتُ مِنْکَ حَتّی تَأتِیَنی مِنَ الْبابِ الّذی أَمَرْتُکَ (۲).

از امام صادق علیه السلام روایت شده:عابدی از عابدان بنی اسرائیل آن چنان عبادت کرده که به سختی لاغر شد،خداوند به پیامبر زمانش وحی کرد به او بگو:به عزّت و جلال و جبروتم سوگند،اگر مرا آن چنان عبادت کنی که به مانند چربی درون دیگ آب شوی،از تو نمی پذیرم مگر به آن صورتی که خودم معیّن کرده ام به بندگی من برخیزی و از آن دری که دستور داده ام وارد شوی.

آری،عبادت واقعی،عبادتی است که براساس فرمان های الهی استوار باشد،

ص:۱۹۵

۱- ۱) -فتح (۴۸):۶.

۲- ۲) -ثواب الأعمال:۲۰۳،باب عقاب من اتی اللّه من غیر بابه؛بحار الأنوار:۱۷۶/۲۷،باب ۷،حدیث ۲۳؛اعلام الدین:۴۰۰.

عبادت بی دستور و برنامه های منهای فرمان حق بدعت است و بدعت ضلالت است و اهل بدعت در آتشند.

غفلت از فرامین حق

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ قالَ:إِیّاکُمْ وَ الْغَفْلَهَ فَإِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَإِنَّما یَغْفَلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِیّاکُمْ وَ التَّهاوُنَ لِأَمْرِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهُ مَنْ تَهاوَنَ بِأَمْرِ اللّهِ أَهانَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:از غفلت بپرهیزید؛زیرا غفلت به ضرر خود شماست و از سستی نسبت به دستورهای حق دوری کنید؛زیرا سست شمردن امر حق، باعث می شود که خداوند در قیامت شما را سبک بشمارد.

سرپیچی از اهل بیت علیهم السلام

عَنْ أَبی الْحَمْزَهِ قالَ لَنا عَلِیُّ بْنُ الحُسَیْنِ:أَیُّ الْبِقاعِ أَفْضَلُ ؟ قُلْتُ:اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ابْنُ رَسُولِهِ أَعْلَمُ،قال:إِنَّ أَفْضَلَ البِقاعِ ما بَیْنَ الرُّکْنِ وَ الْمَقامِ وَ لأَنَّ رَجُلًا عَمَرَ ما عَمَرَ نُوحٌ فی قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَهٍ إِلّا خَمْسینَ عاماً یَصُومُ نَهاراً وَ یَقُومُ لَیْلًا فی ذلِکَ الْمَقامِ ثُمَّ لَقَی اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَیْرِ وِلایَتِنا لَمْ یَنْتَفِعْ بِذلِکَ شَیْئاً (۲).

ابی حمزه می گوید:حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ما پرسید:برترین سرزمین ها کدام است ؟ گفتم:خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می داند،فرمود:

بهترین مکان ها بین رکن و مقام است،اگر مردی به مانند نوح،نهصد و پنجاه سال در آن مکان روز را به روزه و شب را به عبادت سپری کند؛ولی عبادتش

۱- ۱) -ثواب الأعمال:۲۰۳،باب عقاب المتهاون بامر اللّه سبحانه؛بحار الأنوار:۲۲۷/۶۹،باب ۱۱۲،حدیث ۳؛المحاسن:۹۶/۱،باب ۲۳،عقاب من تهاون بامر اللّه.

۲- ۲) -ثواب الأعمال و عقاب الأعمال:۲۰۴،باب عقاب من جهل حق اهل بیت علیهم السلام.

همراه پذیرش ولایت ما نباشد،از عبادات خود بهره ای نخواهد برد.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مِنّا الإمامُ الْمَفْرُوضُ طاعَتُهُ،مَنْ جَحَدهُ ماتَ یَهُودِیّاً أَوْ نَصْرانِیّاً وَ اللّهِ ما تُرِکَ الْأَرْضُ مُنْذُ قَبَضَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ إِلّا وَ فیها إِمامٌ یَهْتَدی بِهِ إِلَی اللّهِ حُجّهً عَلَی الْعِبادَ،مَنْ تَرَکَهُ هَلَکَ،وَ مَنْ لَزِمَهُ نَجا حَقّاً عَلَی اللّهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:پیشوایی که اطاعتش واجب است ماییم،منکر رهبری ما یهودی یا نصرانی خواهد مرد،به خدا قسم پس از مرگ آدم؛زمین بدون پیشوای بر حق،نماند،پیشوایی که مردم را به سوی خدا هدایت کند،پیشوایی که در تمام برنامه ها حجّت خدا بود،آری،کسی که امام هدایت را رها کند هلاک شده و هرکس زندگیش بر محور رهبری حق باشد نجات یافته است.

پیروی از پیشوای ستمکار

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله و سلم:لَأُعَذِّبَنَّ کُلَّ رَعِیَّهٍ فی الْإِسْلام أَطاعَتْ إِماماً جائِراً لَیْسَ مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ کانَتِ الرَّعِیَّهُ أَعْمالَهَا بَرَّهً تَقِیَّهً،وَ لَاَعْفُوَنَّ عَنْ کُلِّ رَعِیَّهٍ فی الْإِسْلامِ أَطاعَتْ إِماماً هادِیاً مِنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْ کانَتِ الرَّعِیَّهُ فی أَعْمالِها ظالِمَهً مُسیئَهً (۲).

امام باقر علیه السلام می گوید:پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:هر رعیّتی که در اسلام از پیشوای ستمکار،پیشوایی که از طرف خدا نیست پیروی کند،بدون شک او را دچار عذاب می کنم،گرچه آن رعیّت در اعمالش نیکوکار و پرهیزکار باشد و هر

۱ – ۱) -ثواب الأعمال و عقاب الأعمال:۲۰۵،عقاب من مات و لا یعرف امامه؛بحار الأنوار:۸۵/۲۳،باب ۴،حدیث ۲۷؛المحاسن:۹۲،باب ۱۷،عقاب من لم یعرف امامه.

۲ – ۲) -بشاره المصطفی:۲۱۷،باب بشاره المصطفی لشیعه المرتضی؛الاختصاص:۲۵۹،حدیث فی زیاره المؤمن للّه؛بحار الأنوار:۱۱۰/۲۵،باب ۳،حدیث ۱.

رعیّتی که از پیشوای هدایت کننده به سوی حق،فرمان ببرد،او را مشمول بخشش خود قرار می دهم،گرچه در اعمالش به خود ظلم کرده و مرتکب بدی شده باشد.

این نکته را نباید فراموش کرد که اطاعت از پیشوای برحق،ارادهٔ بر گناه را در آدمی به تدریج ضعیف کرده و گرایش به مسائل حق را در انسان تقویت می کند.در این صورت حسنات زیاد،باعث آمرزش سیّئات شده و ریشه گناهان را در وجود انسان خشک می کند.

مدّعیان دروغین

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ فی قَوْلِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:[وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُم مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ]

قالَ:مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ إمامٌ وَ لَیْسَ بِإمامٍ (۱).

امام صادق علیه السلام در ترجمهٔ آیه ای که می فرماید:«روز جزا صورت آنان که بر خدا دروغ بستند سیاه می بینی آیا جهنّم جایگاه متکبّرین نیست ؟»فرمود:این آیه نشان دهندهٔ عذاب کسی است که خود را پیشوا بداند در حالی که صلاحیّت پیشوایی را ندارد.

دشمنان اهل بیت پیامبر علیهم السلام

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ:مُدْمِنُ الْخَمْرِ کَعابِدِ الْوَثَنِ،وَ النّاصِبُ لِآلِ مُحَمَّدٍ شَرٌّ مِنْهُ،قُلْتُ

۱- ۱) -غیبه النعمانی:۱۱۱،باب ۵،ما روی فیمن ادعی الامامه،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۱۱۳/۲۵،باب ۳،حدیث ۱۳.

جُعِلْتُ فِداكَ وَ مَنْ أَشَرُّ مِنْ عابِدِ الْوَثَنِ ؟ فَقالَ إِنَّ شارِبَ الْخَمْرِ تُدْرِكُهُ الشَّفاعَهُ يَوْمَ القِيامَهِ وَ إِنَّ النّاصِبَ لَوْ شَفَّعَ فيهِ أَهْلُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَمْ يُشْفَعوا (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:معتاد به خمر همانند بت پرست است و ناسزاگویی به آل محمّد که در دشمنی اهل بیت غرق است بدتر از اوست،راوی می گوید:به حضرت عرض کردم فدایت شوم،علّت بدتری او از معتاد به مشروب چیست ؟ فرمود:شفاعت شامل شرابخوار می شود،ولی اگر اهل آسمان ها و زمین به شفاعت ناصبی برخیزند،در مورد او قبول نخواهد شد.

البته باید دانست که شفاعت در قیامت شامل کسی است که با توبهٔ از گناه،از دنیا رفته باشد.و این واقعیّتی است که قرآن و روایات بر آن دلالت دارد.

تجاوز،قطع رحم،قسم دروغ

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:فی کِتابِ عَلِیٍّ ثَلاثُ خِصالٍ لا یَمُوتُ صاحِبُهُنَّ أَبَداً حَتّی یَری وَبالَهُنَّ،الْبَغْیُ،وَ قَطیعَهُ الرَّحِمِ،وَ الْیَمینُ الکاذِبَهِ یُبارِزُ بِها (۲).

امام باقر علیه السلام از کتاب علی علیه السلام نقل می کند:دارنده سه خصلت،نتیجه خصائلش را قبل از مرگ می بیند،تجاوز (زنا) قطع رحم،قسم دروغ.

متکبّران

قالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام:أَلْعِزُّ رِداءُ اللّهِ وَ الْکِبْریاءُ إِزارُه فَمَنْ تَناوَلَ شَیْئاً مِنْهُ أَکَبَّهُ اللّهُ

۱- ۱) -ثواب الاعمال:۲۰۷،باب عقاب الناصب و الجاحد لأمیرالمؤمنین،بحار الأنوار:۲۳۴/۲۷،باب ۱۰،حدیث ۴۶.

۲- ۲) -الکافی:۳۴۷/۲،باب قطیعه الرحم،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۲۰۲/۲۳،باب تحریم الیمین الکاذبه،حدیث ۲۹۳۸۲؛الخصال:۱۲۴/۱،باب خصال سه گانه،حدیث ۱۱۹.

فی جَهَنَّمَ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود:عزّت و کبریایی از خداست،خداوند متکبّر را در قیامت به جهنّم می اندازند.

شادی از گناه

عَنْ أَبی جَعْفَر بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبیهِ علیهما السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ أَذْنَبَ ذَنْباً وَ هُوَ ضاحِکٌ دَخَلَ النّارَ وَ هُوَ باکٍ (۲).

امام صادق علیه السلام از پدرش،از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند:گناهکاری که نسبت به گناهش خندان باشد،وارد جهنّم می شود در حالی که گریان است.

سبک شمردن نماز

عَنْ أَبی بَصیرٍ قالَ:دَخَلْتُ عَلی أُمِّ حَمیدَهٍ أُعَزّیها بِأَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام فَبَکَتْ وَ بَکَیْتُ لِبُکائِها ثُمَّ قالَتْ:یا أَبا مُحَمَّدٍ لَوْ رَأَیْتَ أَبا عَبْدِ اللّهِ عِنْدَ الْمَوْتِ لَرَأَیْتَ عَجَباً،فَتَحَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قالَ:أَجْمِعُوا لِی کُلَّ مَنْ بَیْنی وَ بَیْنَهُ قرابَهً قالَتْ:فَلَمْ تُرِکَ أَحَدٌ إِلّا جَمَعْناهُ قالَتْ:فَنَظَرَ إِلَیْهِمْ ثُمَّ قالَ:إِنَّ شَفاعَتَنا لا تَنالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاهِ (۳).

ابو بصیر می گوید:به خاطر تسلیت نسبت به شهادت حضرت صادق علیه السلام با ام حمیده ملاقات کردم،بس ام حمیده گریه کرد من نیز از گریه او گریستم،به من گفت:اگر به وقت شهادت امام حاضر بودی برنامۀ عجیبی می دیدی،

۱- ۱) -الکافی:۳۰۹/۲،باب الکبر؛بحار الأنوار:۲۱۳/۷۰،باب ۱۳۰؛عوالی اللآلی:۳۵۹/۱.

۲- ۲) -ثواب الأعمال:۲۲۳،باب عقاب من اذنب و هو ضاحک؛بحار الأنوار:۳۶/۶،باب التوبه و انواعها و شرائطها،حدیث ۵۷.

۳- ۳) -الأمالی،شیخ صدوق:۴۸۴،المجلس الثالث و سبعون،حدیث ۱۰؛فلاح السائل:۱۲۷.

حضرت به هنگام انتقال از این عالم،دیده باز کرد و فرمود:بین من و هرکس خویشاوندی هست در کنار من حاضر کنید،همه را حاضر کردیم،رو به همهٔ آنان فرمود:کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد.

ضایع کردن نماز

عَنْ زُرارَهٍ قالَ:سَمِعْتُ أَبا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ:دَخَلَ رَجلٌ مَسْجِداً فيهِ رَسُولُ اللّه فَخَفَّفَ سُجُودَهُ دُونَ ما يَنْبَغي وَ دُونَ ما يَكُونُ مِنَ السُّجُودِ،فَقالَ رَسُولُ اللّهِ:نَقَرَ كَنَقْرِ الغُرابِ لَوْ ماتَ،ماتَ عَلى غَيْرِ دينِ مُحَمَّدٍ (۱).

زراره می گوید:از حضرت باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:مردی وارد مسجد شد و در نماز خود آن چنان که لازم بود سجود را رعایت نکرد،پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:مانند کلاغ نوک به زمین زد،اگر با این وضع بمیرد به دین محمّد نمرده است.

بخل ورزیدن از زکات

عن أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:مَنْ مَنَعَ الزَّكاهَ فَلْيَمُتْ إِنْ شاءَ يَهُودِيّاً أَوْ نَصْرانيّاً (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:کسی که زکات نپردازد،پس می میرد یا به آیین یهودیّت یا نصرانیّت.

ص:۲۰۱

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۴۸۳،المجلس الثالث و سبعون،حدیث ۸؛بحار الأنوار:۲۳۴/۸۱،باب ۱۶،حدیث ۸.

۲- ۲) -ثواب الأعمال:۲۳۵،عقاب مانع الزكاه.

روزه خواری بدون عذر

عَنْ یُونِس بن حَمادِ الرّازی قالَ:سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:مَنْ أَفْطَرَ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ خَرَجَ روحُ الإیمانِ مِنْهِ (1).

یونس رازی می گوید:از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:هرکس یک روزه از ماه رمضان را بخورد،روح ایمان از او خارج شده است.

گناه زبان

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:یُعَذِّبُ اللّهُ اللّسانَ عَذاباً لا یُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنَ الْجَوارِحِ فَیَقُولُ:أَیْ رَبِّ عَذَّبْتَنی عَذاباً لَمْ تُعَذِّبَ بِهِ شَیئاً،فَیُقالُ لَهُ خَرَجْتَ مِنْکَ کَلِمَهٌ، فَبَلَغْتَ مَشارِقَ الأَرْضِ وَ مَغارِبَها فَیَسْفِکُ بِها الدَّمُ الحَرامِ،وَ انْتَهِبَ بِها المالُ الحَرامِ،وَ انْتُهِکَ بِها الْفَرْجُ الْحَرامِ وَ عِزَّتی لَأُعَذِّبَنَّکَ عَذاباً لا أُعَذِّبُ بِهِ شَیْئاً مِنْ جَوارِحِکَ (2).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند زبان را به عذابی دچار کند که هیچ کدام از جوارح انسان دچار چنان عذابی نشوند،زبان عرضه می دارد خداوندا چرا به عذابی مبتلایم کرده ای که هیچ چیز گرفتار چنین عذابی نیست،خداوند می گوید:کلمه ای از تو صادر شد که به خاطر آن خون ناحقی ریخت و مال

ص:۲۰۲

---

۱ - ۱) -من لا یحضره الفقیه:۱۱۸/۲،باب ما یجب علی من افطر،حدیث ۱۸۹۲؛وسائل الشیعه:۲۵۱/۱۰،باب ۲-من افطر فی شهر رمضان،حدیث ۱۳۳۳۷.

۲ - ۲) -الکافی:۱۲۵/۲،باب الصمت و حفظ اللسان،حدیث ۱۶،وسائل الشیعه:۲۱/۲۷،باب عدم جواز القضاء و الافناء،حدیث ۳۳۱۰۳؛بحار الأنوار:۳۰۴/۶۸،باب السکوت و الکلام،حدیث ۸۰.

محترمی به غارت رفت و به آبروی محترمی لطمه خورد،قسم به عزّتم به عـذابی دچارت کنم که هیـچ یک از جوارحت را آن گونه عذاب نکرده باشم.

عدالت خواهان ظالم

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام إِنَّهُ قالَ:إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النّاسِ عَذاباً یَوْمَ القِیامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً وَ عَمِلَ بِغَیْرِهِ (1).

امام صادق علیه السلام فرمود:کسی که دم از عدل بزند و برخلاف آن عمل کند،در قیامت دارای شدیدترین عذاب ها است.

اثر شوم غضب

عَنَ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله الغَضَبُ یُفْسِدُ الإیمانَ کَما یُفْسِدُ الخِلُّ العَسَلَ (2).

امام صادق علیه السـلام فرمود:پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود:خشم ایمان را فاسد می کند، چنانچه سـرکه عسل را از بین می برد (بدون شک فاسد الایمان در قیامت اهل نجات نیست).

تعصّب

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ کانَ فی قَلْبِهِ حَبَّهٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ

---

۱ - ۱) -الکافی:۳۰۰/۲،بـاب من وصف عـدلا و عمـل به غیره،حـدیث ۲؛وسائل الشیعه:۲۹۶/۱۵،بـاب انه لا یجوز لمن وصـف عدلا،حدیث ۲۰۵۵۶.

۲- ۲) -الکافی:۳۰۲/۲،باب الغضب،حدیث ۱؛وسائل الشیعه:۳۵۸/۱۵،باب ۵۳-وجوب تسکین الغضب.

عَصَبِيَّهٍ بَعَثَهُ اللّهُ يَوْمَ القِيامَهِ مَعَ أَعْرابِ الْجاهِلِيَّهِ (۱).

امام صادق علیه السلام از نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند،هرکس به اندازه دانه ای از خردل تعصّب داشته باشد،در قیامت با اعراب جاهلی محشور می شود.

در کتب لغت در باب تعصّب گفته اند:«آن کس که از اقوام خود در ستمکاری پشتیبانی کند و آن که برای خود و قوم و قبیله خود خشم بیجا نموده،از آنان حمایت کند و کسی که در باطل خود پافشاری ورزد».

مانع حق مؤمن

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:یا یُونِسَ مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللّهُ یَوْمَ القِیامَهِ خَمْسَ مِأَه عام عَلی رِجْلَیْهِ حَتّی یَسیلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِیَهٌ وَ یُنادی مُنادٍ مِنْ عِنْدِ اللّهِ هذَا الظّالِمُ الّذی حَبَسَ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ فَیُوبَخُ أَرْبَعینَ یَوْماً ثُمَّ یُؤْمَرُ بِهِ إِلَی النّارِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:ای یونس ! آن کس که از حق مؤمن جلوگیری کند،در قیامت پانصد سال به روی پا نگاهش می دارند،تا ظرف های عرق از بدنش جاری گردد،آن گاه یک منادی از جانب حق فریاد کند،این است آن ستم پیشه ای که نگذاشته مؤمن به حقّش برسد.سپس به مدت چهل روز او را توبیخ کرده،آن گاه امر می شود به جهنّم ببرندش.

۱- ۱) -الکافی:۳۰۸/۲،باب العصبیه،حدیث ۳؛بحار الأنوار:۲۸۴/۷۰،باب ۱۳۳-العصبیه و الفخر؛وسائل الشیعه:۳۷۰/۱۵،باب ۵۷-تحریم التعصب.

۲- ۲) -ثواب الأعمال:۲۴۰،عقاب من حبس حق المؤمن؛بحار الأنوار:۱۴۷/۱۰۰،باب ۳،حدیث ۶.

پیروی از طاغوت و محبّت بیجا به دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید:

عیسی بن مریم با یارانش بر شهری گذشتند که مردم آن کوچه ها و خانه ها مرده بودند.فرمود:اینان به سخط الهی دچار شده اند،اگر به مرگ طبیعی مرده بودند دفن می شدند.یاران گفتند:علاقه مندیم داستان آنان را بدانیم.پروردگار به عیسی فرمود:با مردگان صحبت کن،عیسی فریاد زد:ای اهل قریه ! یکی از کسانی که مرده بود لبیک گفت.عیسی پرسید داستان شما چیست ؟ گفت:در خوشی زیستیم و به بدبختی دچار هاویه شدیم.عیسی پرسید هاویه چیست ؟ آن مرد گفت:دریاهایی از آتش که در آن کوه هایی از عذاب قرار دارد !

فرمود:چرا گرفتار آنجا شدید ؟ گفت:به خاطر دو گناه،بندگی طاغوت و عشق به دنیا.فرمود:محبّت به دنیا تا کجا ؟ گفت:همانند کودکی که به مادر عشق ورزد.

تا دنیا به ما رو می کرد خوشحال می شدیم،تا از ما برمی گشت محزون می گشتیم.

فرمود:پیروی شما از طاغوت چگونه بود ؟ عرضه داشت:از تمام برنامه ها و دستورهایش شنوایی داشتیم.

فرمود:تو چگونه به من جواب دادی ؟ گفت:بقیه اهل شهر دهانشان به وسیلۀ دهانه بند و لجام آتشین بسته است و ملائکه غلاظ و شداد مواظب آنانند.من گرچه در بین آنان بودم ولی در عمل با آن ها نبودم؛امّا وقتی عذاب آمد مرا هم گرفت و فعلاً با مویی معلّقم و می ترسم که در آتش قرار بگیرم ! عیسی فرمود:خوابیدن در مزبله ها و خوردن نان جو،در صورتی که دین انسان برای انسان سالم بماند،برای

انسان آسان است (۱).البته آیات و روایاتی که کیفر گناهان را بیان می کند بیش از این است،شما می توانید مفصّل آن را در کتاب های «بحار الأنوار» ، «عقاب الأعمال» ، «الکافی» ، «محجّه البیضاء» ببینید.

آری،وقتی انسان از طریق قرآن و روایات رسیدهٔ از منابع وحی،از کیفر و عذاب گناهان آگاه می شود،به خوف شدیدی دچار شده و این خوف بهترین عامل بازدارندهٔ انسان از گناه و وسیله ای برای تدارک خطاهای گذشته است و این همان خوفی است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده که برای هر انسانی لازم و ضروری است:

[وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ] (۲).

و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است؛*پس بی تردید جایگاهش بهشت است.

دوری از طاغوت به خاطر ترس از خدا

از«فضل بن ربیع»نقل است:

با هارون الرشید به زیارت حج رفتم.هنگام شب که من استراحت می کردم صدای دق الباب شنیدم،پرسیدم کیست ؟ پاسخ آمد:امیر را اطاعت کن،من با شتاب بیرون آمدم و او به راستی هارون بود !

۱- ۱) -ثواب الأعمال:۲۵۴،عقاب حب الدنیا و عباده الطاغوت؛وسائل الشیعه:۲۵۵/۱۶،باب تحریم مجاوره اهل المعاصی.

۲- ۲) -نازعات (۷۹):۴۰.

گفتم:ای امیر ! اگر کسی را به دنبالم می فرستادی نزد تو می آمدم.گفت:هیجان مرا گرفته است که فقط مردی خردمند می تواند آن را فرو نشاند؛مردی را به من بنمای که بتوانم از او سؤالی کنم.

گفتم:«سفیان بن عیینه»همین جاست،گفت:مرا به نزد او راهنمایی کن-ما به طرف خانۀ او رفتیم من در زدم،پرسید:کیست که در می کوبد ؟ پاسخ دادم:از امیر اطاعت کن او با شتاب بیرون آمد و گفت:ای امیر ! اگر تو کسی از پی من می فرستادی،نزدت می آمدم،او گفت:ما برای امر مهمّی نزد تو آمدیم،آن گاه هارون زمانی با وی گفتگو کرد و سپس پرسید:آیا تو به کسی بدهکاری ؟ وی پاسخ داد:آری،هارون گفت:عباسی بدهکاری های او را بپرداز.

از نزد او بیرون آمدیم،هارون گفت:آشنای تو به هیچ کار من نیامد ! مردی را به من بنمای که از او سؤالی کنم،گفتم:«عبد الرزّاق بن حمام»اینجاست،گفت:ما را نزد وی ببر تا از او سؤالی کنیم.نزد وی رفتیم و من در زدم،پرسید:کیست ؟ گفتم:

از امیر اطاعت کن،وی با شتاب بیرون آمد و گفت:ای امیر ! اگر مرا خبر کرده بودی خود نزدت می آمدم هارون جواب داد:ما برای امر مهمّی نزد تو آمده ایم،ساعتی با وی به گفتگو نشست و سپس پرسید:آیا تو به کسی بدهکاری ؟ گفت:آری،هارون گفت:عباسی بدهکاری های او را بپرداز.

سپس بیرون آمدیم،هارون گفت:آشنای تو به هیچ کار من نیامد ! مردی را به من بنمای که از او سؤالی کنم،گفتم:«فضیل بن عیاض»اینجاست،گفت:ما را نزد او راهنمایی کن.

نزد او رفتیم،در جایی بلند ایستاده بود و عبادت می کرد و آیاتی از کتاب خدا را به تکرار می خواند،من در کوفتم،پرسید:کیست ؟ گفتم:از امیر اطاعت کن.در پاسخ گفت:مرا با امیر کاری نیست !! گفتم:اللّه اکبر آیا تو نباید از او اطاعت کنی ؟ جواب داد:آیا خبر نداری که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:مؤمن نباید خوار شود،فضیل

پایین آمد در گشود،سپس بالا رفت شمع را خاموش کرد و در گوشه ای نشست.

ما در جایی که از تاریکی جایی را نمی دیدیم به جستجوی او پرداختیم،دست رشید بر دست فضیل رسید فضیل گفت:چه نرم دستی است؛امّا آیا فردا از عذاب الهی خلاصی می یابد یا نه ؟ راوی می گوید:با خود گفتم امشب وی با او با زبانی پاک و قلبی صاف گفتگو خواهد کرد.

هارون گفت:ما برای امر مهمّی نزد تو آمده ایم،رحمت خدای بر تو باد،فضیل لب به سخن گشود و گفت:آنچه تو را به اینجا کشانید خلاف میل تو بود و همراهانت نیز برای آمدن با تو رغبتی نداشتند و اگر پرده میان تو و آنان را برگیرند و تو از آنان بخواهی که اندکی از گناهان تو را بپذیرند،آن ها گردن نخواهند نهاد و در واقع از اینان آن کس که تو را بیش تر دوست دارد،بیش تر خواهد گریخت !!

ای هارون ! همین که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید،«سلیم بن عبد اللّه» و«محمّد بن کعب»و«رجاء بن حیات»را فرا خواند و به آنان گفت:من به زشتی هایی مبتلا شدم تدبیر من چیست ؟ او خلافت را بلیّه و زشتی می دانست بلیّه و زشتی تو و یارانت آن را سعادت و نعمت می دانید.سلیم بن عبد اللّه به او گفت:

اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی،چون روزه دار دست از دنیا بکش و با مرگ افطار کن.

محمّد بن کعب به او گفت:اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی، پیران مؤمنان را پدر دان،مردان میانه سال را برادر و کوچک ترها را فرزند،به والدین احترام بگذار،با برادران مهربان باش و به فرزندان نیکویی کن.

رجاء بن حیات به او گفت:اگر می خواهی فردا از عذاب الهی رهایی یابی،آنچه را که برای خود دوست داری برای مؤمنان دوست بدار و آنچه را بر خود نمی پسندی بر مؤمنان نیز مپسند و سپس هرگاه خواستی بمیر.

ص:۲۰۸

اکنون من نیز همین را به تو می گویم و می ترسم از روزی که پاهایت خواهند لرزید،چه بر سرت خواهد آمد ؟ آیا در کنار تو این مردم خواهند بود که تو را یاری دهند ؟

هارون چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از شدت گریه از هوش رفت.من به فضیل گفتم:با امیر نرم تر باش.پاسخ داد:من با او نرمی می کنم؛امّا تو و یارانت امیر را هلاک می کنید.

چون هارون به هوش آمد،به فضیل گفت:باز بگو،فضیل گفت:ای امیر ! شنیده ام که یکی از دست نشانده های«عمر بن عبد العزیز»از بی خوابی شکایت کرد،عمر به او نوشت:ای برادر من ! بی خوابی گناهکاران را در کام آتش دوزخ و طول ابدیّت به یاد آر،تا در خواب و بیداری راهنمای تو به سوی خدایت باشد.

امّا مواظب باش که پای تو از این راه نلغزد؛زیرا خدا به تو وعده بیش تری نمی دهد و بر تو رحم نخواهد آورد.هنگامی که حاکم نامه او را خواند،از سرزمین های بسیاری گذشت و نزد عمر آمد،عمر از او پرسید چه چیز تو را نزد من آورد ؟ پاسخ داد:تو با نامه خود به دل من نیرو بخشیدی،من دیگر تا به خدا نرسم ولایت تو را اداره نخواهم کرد،هارون سخت گریست و گفت:باز بگو،فضیل گفت:

ای امیر ! بدان که عبّاس (عموی رسول خدا) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت:یا رسول اللّه ! مرا منصب امارت ده پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:ای عبّاس و ای عموی پیامبر ! نفسی را که تو زنده می داری بهتر از امارتی است که آن را حتّی نمی توانی بخوری، در واقع امارت یعنی ندامت و پشیمانی در روز رستاخیز و اگر بتوانی امیر نباشی امیر مباش هارون دوباره سخت گریست و گفت:باز بگو خدا تو را رحمت کند.

فضیل گفت:ای امیر ! پروردگار در روز قیامت،دربارۀ همۀ این مردم از تو بازخواست خواهد کرد،اگر می توانی روی خود را از آتش دوزخ حفظ کنی دریغ

ص:۲۰۹

مکن.هشیار باش که هیچ وقت در دلت نسبت به رعایا فریب نباشد که پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است:آن که بامداد با نیّت فریب نسبت به مردم برخیزد بوی خوش باغ بهشت به او نرسد.هارون گریان شد و سپس گفت:آیا تو به کسی بدهکاری ؟ پاسخ داد:

آری،دَیْن من نزد پروردگار است که هنوز به حساب درنیامده است،وای بر من اگر او حساب کند،وای بر من اگر نتوانم پاسخ گویم.باز گفت:دَیْن خود را در عبادت می دانم.باز گفت:راستی که پروردگار چنین امری به من نکرده است؛بلکه،بل امر کرده که وعده های او را باور کنم و از ارادهٔ او اطاعت.و پروردگار گفته است:من جن و انس را خلق نکرده ام مگر آن که از من اطاعت کنند و من از آن ها قوّت و خوراک نمی خواهم.به راستی خداوند است که روزی می دهد و صاحب نیرو و قدرت است.

هارون به او گفت:این هزار دینار را صرف عیال و اولاد کن و با خیالی آسوده به عبادت پروردگار مشغول باش.فضیل گفت:من راه رستگاری به تو نمایاندم،تو این ها را به من می دهی ؟!

آن گاه خاموش شد و دیگر سخنی نگفت.از نزد او بیرون آمدیم،هارون به من گفت:از این پس اگر تو کسی را به من می نمایی،مردی همانند این باشد.

حکایت کنند:زنی از زنان فضیل نزد وی رفت و گفت:می بینی که ما چه تنگدستیم،اگر این پول را می گرفتی می توانستیم کار خود را سروسامان دهیم !

فضیل در پاسخ گفت:من و شما همانند مردمی هستیم که شتری داشتند و از کار او نان به دست می آوردند،هنگامی که شتر پیر شد او را کشتند و گوشتش را خوردند،ای عیال ! از گرسنگی بمیر اما فضیل را نکش.

همین که این خبر به هارون رسید،گفت:نزد او برویم شاید پول ها را بپذیرد.

فضل بن ربیع می گوید:ما رفتیم،همین که فضیل ما را شناخت،بیرون آمد و به

روی خـاک نشـست.هارون نیز نزد او نشـست و لب به سـخن گشود؛اما وی پاسـخ نمی داد،ما در این حالت بودیم که کنیزکی زنگی بیرون آمد و فریاد زد:از دیشب شیخ را آزار می دهید،برخیزید و بروید،ما برخاستیم و رفتیم.

«ابو المحاسن»دربارهٔ ترس فُضِیل،از مقام خدا،حکایتی از«بُشْر حافی»بدین مضمون نقل کرده است:

من با فضـیل در حج بودیم،تا نیمه شب با هم می نشستیم،سپس او برخاست و تا بامداد به طواف می پرداخت.گفتم:ای ابو علی ! آیـا قصـد خوابیـدن نـداری ؟ گفت:وای بر تو آیـا کسـی که ذکر آتش دوزخ را می شـنود،روحش آرام است که بخوابـد ؟! (۱)در این زمینه باز حکایتی بدین مضمون نقل شده است:

تیمور گورکانی یکی از خواصّ خود را نزد«شـیخ زین الدین تایبادی»فرسـتاد و استدعای ملاقات کرد.شیخ پاسخ داد:مرا با امیر کـاری نیست،تیمور به ناچار خود به زیارت شـیخ رفت.در این ملاقات شـیخ زبان به نصـیحت او گشود.تیمور گفت:ای شـیخ ! چرا پادشاه خود«مَلِک غیاث الدین»را ارشاد نکردی ؟ شـیخ گفت:او را نصیحت کردم نشنید،به ناچار خدای تعالی تو را بر وی گماشت و اگر تو نیز با بندگان خدا به عدل رفتار نکنی دیگری بر تو مسلّط خواهد شد.تیمور پرسید:

آن کیسـت کـه بر مـن مسـلّط شـود،شـیخ گفـت:عزرائیـل ؟! (۲)آری،چنیـن خـوفی کـه محصـول ایمــان بـه قرآن و روایـات است،بازدارندهٔ انسان از گناه در آینده و علّت جبران معاصی در گذشته است و عارف هرگز از چنین خوفی جدا نیست.

۱- ۱) -تصوّف و ادبیات تصوّف:۲۷۰-۲۸۱.

۲- ۲) -مقدّمه حافظ انجوی:۶۰.

۵-خوف از نقصان در عبادت

اشاره

این خوف،یکی از عالی ترین مراحل کمال انسانی و از بهترین عوامل حرکت بیش تر و به دست آوردن مقام برتر است.

با کمک این خوف،انسان از عبادات و اطاعتِ مولا،کوشش بیش تری خواهد کرد و سعی خواهد نمود،عباداتش واجد تمام شرایط باشد.

کسی که قلبش به نور شناخت حقّ منوّر گردد و خدای خود را به حقیقت بشناسد و به عظمت و بزرگی او راه بَرَد،البتّه عبادت خود را هرچند زیاد و خالص باشد،در کنار بزرگی او،کوچک دیده و به حساب نخواهد آورد.

راستی در برابر عظمت بی نهایت در بی نهایت او،انسان دچار وحشت شده و برای جبران این وحشت ناچار است هرچه در توان دارد،مصرف نماید.

انسان با آشنایی به قرآن و معارف الهی،به این نتیجه خواهد رسید که علم حضرت دوست به هر چیزی محیط است و هیچ ذرّه ای از ذرّات عالم هستی،از دایرۀ علم آن جناب بیرون نیست.با این آشنایی و توجّه،ناگهان به خود آمده و فریاد برمی آورد:آه شاید در خدمت من و عبادت و اطاعتم نقص و قصوری باشد که من به خاطر محدود بودن علم و آگاهیم از آن بی خبرم و ممکن است این نقص باعث شود که عمل من مورد قبول حبیب من نشود و یا اگر نقصی نداشته باشد، عمل من در برابر بزرگی او ناچیز و یا هیچ است.با این محاسبه انسان دچار خوف شدید می شود و برای جبران آن دست به اطاعت و عبادت همیشگی می زند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده،وقتی در محراب عبادت می ایستاد به پیشگاه حق عرضه می داشت:

ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِکَ وَ ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ (۱).

آن طور که شایسته توست تو را نشناخته و به عبادت تو اقدام نکرده ایم ! !

عاشق او،هرچه به او نزدیک تر می شود،به عظمت و جلال او بیش تر پی می برد و در این صورت دچار خوف عظیم تر شده و عبادت خود را هرچند زیاد باشد ناچیز می بیند.به دنبال این خوف کثرت عبادت هست،تا وقتی که سالک به مقام قرب نایل شده و به وصال و لقای محبوب می رسد.آن زمان است که خوف او مبدّل به امْن گشته و به عالی ترین درجات انسانی دست یافته است.

این گونه سیر و حرکت و این نحو شور و اشتیاق و این شکل خوف و کثرت عبادت را در وجود امام عارفان،مولای موحّدان،سرحلقهٔ عاشقان، امیر مؤمنان علیه السلام می توان یافت.

در این زمینه بهتر است که به گفتار«ضرار بن ضمره»عاشق دلباختهٔ علی علیه السلام در برابر معاویه توجه کرد.

معاویه به ضرار گفت:علی را برایم توصیف کن،ضرار گفت:مرا از این برنامه معاف بدار،معاویه گفت:هیچ راهی جز توصیف علی نداری،ضرار گفت:اکنون که ناچارم می گویم:

به خدا قسم،شناخت علی از درک عقل و اندیشه ما بسیار دور بود.بر همه چیز توان داشت،گفتارش میزان شناخت حق و باطل بود و جز به عدالت حکمی از حضرتش صادر نگشت.

از سراسر وجود او دانش و علم می ریخت و تمامی نواحی هویّت و ماهیّتش گویای حکمت بود.

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۳/۶۸،باب ۶۱،حدیث ۱.

از دنیا و شکوهش وحشت داشت و با تاریکی شب انسی عجیب برقرار می کرد اشکش به خاطر ترس از عظمت حق،فراوان بود.

همیشه در اندیشه و تفکّر به سر می برد و لباس زبر و خشن را دوست داشت و غذایش را جز نان جوین و مواد بسیار عادی که لذّتی در آن نبود چیزی تشکیل نمی داد.

به هنگامی که بین ما بود با ما فرقی نمی کرد.از جواب هر خواسته مشروعی که داشتیم امتناع نداشت،وقتی از او دعوت می کردیم اجابت می فرمود.

به خدا قسم با این که به او نزدیک بودیم و او هم با ما نزدیک بود،ولی انگار از عظمت و بزرگی اش یارای سخن گفتن با او را نداشتیم.

اهل دین را فوق العاده گرامی می داشت و با افتادگان نشست و برخاست می نمود.

در زمان حکومتش هیچ قدرتمندی از ترس عدالتش جرأت اعمال زور و سلطه اش را نداشت و هیچ ضعیفی از رسیدن به عدل علی مأیوس نبود.

خدا را به شهادت می طلبم که شاهد شب های علی بودم،زمانی که پرده تاریک شب به رخسار جهان در می افتاد و ستارگان در آسمان دنیا به جلوه گری می نشستند،او محاسن خود را به دست می گرفت و چون آدم مار گزیده به خود می پیچید و چون انسان غصه دار اشک می ریخت و می گفت:دنیا برو غیر مرا گول بزن.خود را به من عرضه مکن و برای جلب من،متوسّل به هفت قلم آرایش مشو.

چه دور است،چه دور است که بتوانی مرا فریب دهی،من تو را سه طلاقه کرده ام و جای هیچ گونه رجوعی برای تو باقی نگذاشته ام مدّت تو بسیار کوتاه و خطرت برای فرزند آدم بزرگ است و عیش و خوشیت اندک.

آه که توشه ام برای سفر آخرت کم است وای که عبادتم برای دفع وحشت از

راهی که در پیش دارم اندک است.

ناگهان معاویه گریست و گفت:خدا رحمت کند ابوالحسن را؛که به خدا قسم این چنین بود.سپس گفت:ای ضرار ! حزن و اندوهت نسبت به او چگونه است ؟ گفت:مانند کسی که فرزندش را در لانه اش سر بریده و گریه گلوگیر او شده و از غصه آرام نمی گیرد و اندوهش به پایان نمی رسد !! (۱)

گفتگوی حضرت سجّاد علیه السلام با جابر در مسئله عبادت

نوشته اند:

حضرت سکینه جابر بن عبد اللّه انصاری را طلبید و به او فرمود:شما مورد محبّت و احترام خانواده ما هستی،از شما می خواهم با برادرم حضرت سجّاد علیه السلام ملاقات کرده و از خودت از او بخواهی در گریه و عبادتش تخفیف دهد؛زیرا همه ما بر جان او ترسناکیم !!

جابر می گوید:به محضر حضرت زین العابدین علیه السلام مشرف شدم و خواسته خود را با آن بزرگوار در میان گذاشتم.امام به خدمتکار خانه فرمود،آن کتاب را بیاور خدمتکار کتاب را به امام داد و حضرت سجاد علیه السلام هم کتاب را در برابر من گذاشت و فرمود:در این کتاب از عبادات پدرم علی یاد شده است،آن را بخوان تا از من تقاضای کم کردن عبادت نکنی،ای جابر ! عبادت من کجا و عبادت پدرم علی کجا (۲).

راستی چقدر عجیب است مردی که آن همه عبادت داشت،امامی که پس از

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۶۲۴،المجلس الحادی و تسعون،حدیث ۲؛بحار الأنوار:۲۷۴/۳۳،باب ۲۰،حدیث ۵۳۸.

۲- ۲) -الأمالی،شیخ طوسی:۶۳۶،حدیث ۱۳۱۴؛بحار الأنوار:۶۰/۴۶،باب ۵،حدیث ۱۸.

نماز صبح سر بر سجده می گذاشت و هزار بار می گفت: «لا إله إلّا اللّه حقّاً حقّاً،لا إله إلّا اللّه عبودیّتاً و رقّاً لا إله إلّا اللّه إیماناً و تصدیقاً» (۱).

انسانی که چهل سال پس از واقعه کربلا ـ قسمتی از وقت شب خود را با کشیدن انبان غذا بر دوش،به داد بینوایان می رسید،آقایی که سالی دو بار پینه های پیشانی و زانوی او را از کثرت رکوع و سجود قیچی می کردند.بزرگواری که در تربیت انسان های والا،با کمال قدرت و توان کوشید.آن وقت عبادت خود را در برابر خدا آن قدر ناچیز می بیند و این چنین ناچیز دانستن عبادت در برابر عظمت حق او را به وحشت می اندازد ؟

به طور قطع این خوف بهترین علّت رشد و کمال و این خود ندیدن از عالی ترین مراحل تواضع در برابر حق و خلق است.

در شب عرفات از فضیل پرسیدند:حال این مردمان را چگونه می بینی ؟ گفت:

همه آمرزیده اند اگر من در میان ایشان نبودمی !! (۲)استاد اخلاق،مرحوم حاج شیخ محمود یاسری رحمه الله می فرمود:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود:از عجایبی که دیده ای برایم بازگو.

امین وحی گفت:در زمان های گذشته،در حالی که بنا بود به یکی از انبیای خدا نازل شوم،عابدی را در جزیره ای دیدم که با کمال شوق به عبادت حق مشغول بوده و از خدا می خواست مرگش در حال سجده بر حق فرا رسد !

عبادتش را نیکو یافتم،زمان بندگیش را چهارصد سال دیدم،دعایش را مستجاب مشاهده کردم،علاقه مند شدم وضع قیامتش را ببینم،برایم اعجاب آور بود !

۱- ۱) -به حق و راستی گویم خدایی جز اللّه نیست و بنده و برده وار گویم خدایی جز اللّه نیست و به ایمان و تصدیق گویم خدایی جز اللّه نیست.

۲- ۲) -تصوّف و ادبیّات تصوّف:۲۸۲.

روز قیامتش نشان می داد که اعمالش مورد قبول حق واقع شده است،به او خطاب می رسد:

«أُدْخُلْ جَنَّتی بِرَحْمَتی» (۱).

عرضه می دارد:

«أَدْخُلُ جَنَّتَکَ بِعَمَلی» (۲).

من به بهشت می روم ولی با دلگرمی به عمل و عبادتم !

خطاب می رسد:ای قاضیان دادگاه ! اکنون که پای معامله به میان آمده است، تمام نعمت های مادّی و معنویم را که به این عابد عنایت کردم با عبادتش بسنجید، چنانچه عبادت او گران تر آمد به بهشت رود و اگر نعمت های من گران تر شد به جهنم رود !!

از نعمت بینایی شروع کردند،این نعمت از نظر ارزش خدایی بر تمام عبادتش سنگین تر آمد،چون او را به سوی دوزخ بردند،عرضه داشت:خدایا ! برنامه های دیگری نیز داشتم که محاسبه نشد،خطاب می رسد چیست؟ می گوید:امید بر کرم تو،حسن ظنّ بر عنایت تو و از همه بالاتر نیاز و فقر و ناچیزی خودم.خطاب می رسد او را از مسیر عذاب برگردانده و به خاطر امید و حسن ظنّش به بهشت ببرید،چون در مسیر بهشت قرار می گیرد عرضه می دارد:

«أَدْخُلُ جَنَّتَکَ بِرَحْمَتِکَ» به خاطر رحمت تو داخل بهشت می شوم.

آری،بندگی های ما هر چند زیاد باشد،باز معلول لطف،توفیق و عنایت اوست و بندگی ما کجا و عظمت و بزرگی و جلال او کجا ؟!

بیایید ما نیز چون پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فریاد بزنیم:

۱- ۱) -با رحمتم به بهشت من درآی.

۲- ۲) -با عمل خود در بهشت تو در آیم.

ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِکَ (۱).

و چون علی بن ابی طالب علیه السلام نالۀ جانسوز برآریم که:

آه مِنْ قِلَّهِ الزّادِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ (۲).

۶-خوف از کوچکی خود،در برابر عظمت حضرت حق

انسان از نظر جسم و روح و عقل محدود است.و ادّعای عظمت و بزرگی برای موجود محدود زیبنده نیست.علّت ادّعای بزرگی،خود فراموشی است.عزّت و بزرگی انسان تنها در صورت اتّصال به مقام حقّ که همان اتّصال به فرامین الهی،به خصوص تقوا است قابل تحصیل است.این بزرگی و عظمت ذاتی انسان نیست؛ بلکه مقامی است که با قدم نهادن در طریق الهی به دست می آید.بدون این اتّصال و پیوند،انسان چون ذرّه ای از ذرات مادّی زمین است،زمینی که موجودیّتش در برابر منظومۀ شمسی چیزی نیست.منظومه ای که در برابر کهکشان شیری رنگ فضا،قابل ملاحظه نیست.کهکشانی که در برابر آسمان اوّل و یا سایر کهکشان ها و سحابی ها،بیش از ذرّه ای به حساب نمی آید.آسمان اوّلی که در برابر آسمان دوم از ارزن گم شده ای در فضای با عظمت جهان،کوچک تر است و هفت آسمانی که در برابر عرش الهی چیزی نیست. شنیدستم که هر کوکب جهانی است

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲۳/۶۸،باب ۶۱،الشکر.

۲ - ۲) -بحار الأنوار:۲۷۴/۳۳،باب نوادر الاحتجاج،حدیث ۵۳۸؛ارشاد القلوب:۲۱۸/۲،الجزء الثانی،فی فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السلام.

تو خود بنگر کزین خشخاش چندی سزد تا بر غرور خود بخندی (۱)

انسان با این موجودیّت ناچیز خود که بـدون ارتباط به حق،مشتی اسـتخوان پوسـیده و گوشت و پوستی بی قـدر است،چه جای آن دارد که خـود را بزرگ بنامـد ؟ انسـان واقـع بین بـا تـوجّه به کوچکی خود و عظمت حق،چنـان دچـار وحشت و ترس می گردد که برای علاج این ترس چاره ای جز آویختن به دامن او نمی بیند.

آری،به فرمودهٔ امام حسین علیه السلام در مناجات روز عرفه:

ای خـدای بی نیـاز ! من خود را از تو دارم،من خود را ایجاد نکرده ام،مشـرف به جهان هستی هم نیسـتم،به اجبار آمـده ام و به اجبار هم خواهم رفت،نیروهای محدودم اجازهٔ فعالیّت نامحدود نمی دهد.چراغ هستی ام در مقابل گردباد وحشت انگیز نیستی و نابودی آن مقدار می تواند مقاومت نشان دهد که چراغ ضعیفی در مقابل توفان بنیان کن و وحشتناك صحرایی مقاومت می کند.

بیاییـد آیاتی که در قرآن مجیـد،صـفات بی نهایت در بی نهایت حق را از قبیل اراده،علم،قـدرت،احاطه،امر و خلق و...بیان می کنـد بـه دقّت مطـالعه کنیـد، بیاییـد بـه خـانه بـا عظمـت آفرینش که نمونـهٔ بسـیار کوچـك و نـاچیزی از پرتـو عظمت اوسـت بنگریـد،بیاییـد کوچکی بی نهـایت در بی نهـایت خود را توجه کنیـد تـا ببینیـد چگونه دچـار خشـیت شـده و برای جـبران این کوچکی وحشت زا،چگونه به حرکت می آییـد تا با ارتباط با او خود را از این خوف رهانیـده و از کوچکی به بزرگی رسانده و از خوف به امنیّت نایل آیید.

البتّه این خـوف یـا به تعبیر لطیف تر این خشـیت تنهـا از طریق آگـاهی به جلال و جمـال و بزرگی کبریـا و اطلاع بر عظمت نامحدود حق حاصل می گردد.

شمـا به تاریـخ زنـدگی انبیا و اولیا و بنـدگان خاص الهی بنگریـد،آن عزیزانی که در همه عمر حتی لحظه ای فکر گناه بر آنان نگذشت،چگونه در برابر مقام خدای

۱- ۱) -نظامی.

متعال به گریه و استغاثه برمی خاستند و با آن همه اخلاص و عمل خود را چیزی نمی شمردند.

می گوینـد:آدم پس از هبوط به زمین و خروج از بهشت بسیار گریست و نوح همـان گونه که از نام مقدّسـش پیـداست گریه هـایی شدیـد و بس طولانی داشت (۱).ابراهیـم عرضه می داشت:در مغفرت پروردگـار طمع دارم،آن چنـان که میـل دارم در قیامت از من بگذرد.

فکر کنیـد ابراهیم بـا آن مقـامی که خداونـد در قرآن برایش بیـان کرده،در برابر خـدا چه می گفت تـا به وسیلهٔ امین وحی به حضرت او خطاب رسید:آیا دیده ای دوست دوستش را دچار رنج و عذاب کند ؟ به جبرئیل گفت:نه ولی هرگاه خطایم را یاد می کنم دوستی را از یاد می برم،در حالی که قرآن بر عصـمت و پاکی همـهٔ انبیا، تصـریح کرده است.این خطایی که در کلام ابراهیم آمده چیست ؟ همان احساس بی نهایت کوچک بودن در برابر اللّه است.

به دعاهای وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمهٔ معصومین علیهم السلام،به خصوص دعای کمیل، مناجات شعبانیه،مناجات خمس عشـر،دعای عرفه،دعای ابو حمزهٔ ثمالی-که انشاء حضـرت سجاد علیه السلام است-بنگرید تا ببینید با آگاهی به عظمت حق و توجه به خـدای بزرگ و کوچکی خویش،انسـان چگونه دچـار خشـیت و خوف می شود و برای جـبران کوچکی خود چگونه به بندگی با اخلاص و حرکت معنوی به سوی مقام قرب اقدام می کند ؟

---

۱ - ۱) -مرحوم مجلسـی رحمه الله روایت کرده است:نـام حضـرت نوح«عبـد الغفـار»بوده است؛امّـا به خـاطر گریه هـای شـدید به«نوح»شـهرت یافت.«عن ابی عبـد اللّه علیه السـلام قال:کان اسمُ نوحٍ علیه السـلام عَبْـدَ الْغَفّارِ و انَّما سُـمِّیَ نُوْحاً لِانَّه کانَ یَنُوحُ عَلی نَفْسِهِ».

فرق خوف و خشیت

در اینجا مناسب است فرق خوف و خشیت را از زبان خواجه نصیر الدین طوسی ذکر کنیم،تا معلوم شود عاشقان خدا برای چه دچار خشیت و ریزش اشک چشم چون ابر بهاری بودند.

خواجه می گوید:

خوف و خشیت گرچه در لغت یک معنی دارند ولی از نظر صاحبدلان میان آنها جدایی است؛زیرا خوف نگرانی دل است از انتظار بد و کیفری که به سبب احتمال ارتکاب خلاف و ترک طاعت باشد و برای بیشتر مردم حاصل است،اگر چه مراتب بسیاری دارد و مرتبهٔ عالی آن برای اندکی از مردم باشد.امّا خشیت حالتی است در نفس که از درک بزرگواری،هیبت،خوف محجوبیت و حرمان از لطف و نظر او در دل پیدا می شود.و این حالت به دست نمی آید،مگر برای کسی که بر جلال کبریا آگاه شود و لذّت قرب را بچشد (۱).

بنابراین گریه و تضرّع،ندبه و ناله و خشیت و خوف عاشقان حق،به خاطر آگاهی آنان از عظمت او بوده و این خشیت و زاری و اعمال پر مشقت عبادی برای این است که نیازمندی و فقر و درویشی خود را با رسیدن به قرب او جبران کنند.

مرحوم«ملا احمد نراقی»آن عاشق وارسته،در کتاب«طاقدیس»در باب گریه های اعجاب انگیز حضرت شعیب علیه السلام چنین می گوید:

گریه کرد از بس شعیب تاجدار*** روزهای روشن و شبهای تار

هر دو چشمش کور و نابینا نشست***باز دادش چشم سلطان الست

۱- ۱) -الکافی:۱۱۵/۳.

آن که او را دیده از آغاز داد***کور چون شد باز چشمش باز داد

داد چشمش هین به عبرت کن نظر*** باز باید دیده عبرت نگر

باز گاه و بیگه و شام و سحر*** این قدر بگریست کافتاد از نظر

کور شد باز آن دو چشم پاک بین*** باز دادش چشم آن چشم آفرین

بار سیم گریه های زار زار*** کرد اندر شهر و دشت و کوهسار

روز و شب بگریست تا بار دگر*** کور شد نورش نماند اندر بصر

کور گشت و گریه او کم نشد*** ساعتی بی سوز و بی ماتم نشد

شامها در گریه های های های*** روزها در ناله های وای وای

این قدر بگریست تا طیر و وحوش*** آمدند از گریه اش اندر خروش

تا شبی او را ندایی شد زغیب*** تا به کی می گریی آخر ای شعیب

گریه تو خلق را گریان کند*** سوز جان مر جسم را سوزان کند

تو چو جانی و رعیت جسم تو*** تو چو معنی این خلایق اسم تو

هرکسی از بهر یک چیزی گریست*** ای شعیب این گریه هایت بهر چیست

گر زبیم دوزخ است و آن جحیم*** ما در دوزخ به تو بربسته ایم

آتش دوزخ بود بر تو حرام*** هم چو آن جنّت به کفّار لئام (۱)

ور بود این گریه ات بهر بهشت*** شوق وصل حوریان خوش سرشت

ما بهشت از بهر تو آماده ایم*** حوریان را زیب و زینت داده ایم

حوریان از بهر تو در روز و شب ***چشم بر راهند و دل ها در طرب

این بهشت این حور این تو ای شعیب*** هر زمان خواهی برو بی منع و ریب

چون شعیب از عالم غیب این شنید*** از دل پر درد آهی برکشید

۱- ۱-لئام:ج لئیم،به معنای پست است

کای خدا آرام جان مستهام (۱)*** من که و دوزخ چه و جنّت کدام

دل کجا تا فکر این و آن کنم *** یا از آن غمگین به آن شادان دلم

چیست دوزخ تا از آن ترسان شوم *** تا زبیم تفّ آن گریان شوم

من خود اندر آتش استم سالها *** اندر آتش کرده ام نشو و نما

من که عمری شد در این آتش خوشم *** کی زدوزخ روی درهم می کشم

اینان با توجه به عظمت الهی،هر چیزی را کوچک می دیدند و حقیر و ناچیز می دانستند،چنانچه امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه«متقین»در اوصاف آن عاشقان می گوید:

عَظُمَ الخالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دُونَ فی أَعْیُنِهِمْ.

خدا را در وجود خود بزرگ می دیدند و غیر حضرتش برای آنان کوچک بود.

به همین خاطر دل به هیچ چیز نمی بستند و از آمدن نعمت های دنیا و رفتن آن خوشحال و اندوهگین نمی شدند،هر مصیبتی برای آنان،جز مصیبت فراق او، آسان بود.به خاطر دنیا با کسی نزاع نداشتند.گذشت آنان از مال دنیا بسیار بود.

گرفتار هیچ یک از زشتی های اخلاقی نبودند؛زیرا منبع رذایل اخلاقی آلوده بودن انسان به دنیاست و چون آنان دنیا را ناچیز می دانستند آلوده نبودند.

عشقی به جز عشق نداشتند.قبله ای غیر کوی او نمی شناختند.امر و نهی غیر او را اطاعت نمی کردند.از هیچ چیز جز مقام او هراس نداشتند.به هیچ وجه گرد گناه نمی گشتند و فکر گناه هم نمی کردند.پاکترین اندیشه و عمل از آنان بود.

وجودشان برای جهان و جهانیان با برکت بود و جز خیر و کرامت از آن بزرگواران توقع نمی رفت.در عین این که آراسته به تمام خوبی ها و دور از همه زشتی ها بودند،خود را نیازمندترین نیازمندان و کم عمل ترین عاملان و مهجورترین

۱- ۱) -مستهام:آن که از عشق به سرگردانی دچار آید.

مهجوران به حساب می آوردند.به این خاطر در اجرای دستورهای حق و گریه از خشیت الهی و توبه در پیشگاه او از فقر و قصور در عمل از همه عالم مقدّم تر بودند.

اینک به شمّه ای از احوال و زبان حال ایشان توجّه کنید:

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با آن همه عظمت و جلال-که از طریق بندگی حق کسب کرده بود-در دعای کمیل می فرماید:

فَکَیْفَ لِی وَ أَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ الذَّلیلُ الحَقیرُ المِسْکینُ المُسْتَکین (۱)!!

من بندهٔ ناتوان ذلیل و حقیر و فقیر و دورماندهٔ تو چگونه تاب آن عذاب دارم.

امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه می فرماید:

وَ أَنَا أَفْقَرُ الفُقَراءِ إِلَیْکَ (۲)!!

من نیازمندترین نیازمندان به توام.

و امام حسین علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

إِلهی کُلَّما أَخرَسَنی لُؤْمی أَنْطَقَنی کَرَمُکَ (۳).

پروردگارا ! تبهکاریها و دیو صفتی هایم گاهی آن چنان به رخم خیره می شوند و مرا رو در روی ناشایست خود آن چنان قرار می دهند که یارای سخنگویی از من سلب می گردد.

با که سخن بگویم ؟ با خود ! زشت سیرت آن چنان چهره ام را هولناک نموده است که نمی خواهم با صورت خود روبرو شوم.

۱- ۱) -الاقبال:۷۰۸؛مصباح المتهجد:۸۴۷.

۲- ۲) -صحیفهٔ سجادیه:۷۱،دعای دهم.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۲۲۵/۹۵،باب ۲.

خداوندا ! با تو سخن بگویم ؟ هرگونه راه پیوستگی را به روی خود بسته می بینم،معاصی و گناهانم زبانم را بسته و لال نموده است.

با دیگران سخن بگویم ؟ لا بد زشتی سیرت،نهان خود را مخفی ساخته،از نیکی ها و زیباییهای خود سخن خواهد گفت،در این موقع است که قیافهٔ هولناکم کثیف تر و زشت تر خواهد شد؛زیرا به آن زشتی و پلیدی خود،دورویی و ریاکاری را هم اضافه خواهم نمود.

با که سخن بگویم ؟ با جهان طبیعت که خاموش و بدون جنجال تسلیم قوانین است ؟ آن موجودی که خود را در مقابل قانون گزار ازل و ابد تسلیم نموده است چه سنخیّتی با من متمرّد دارد که حتّی در راه تمایلاتم به مبارزهٔ با خود نیز حاضر نشده ام ؟!

ای خدای عزیز و مهربانم ! دیگر کسی نمانده است که این موجود گم گشته با او به گفتگو نشنیده چگونه در عین زشتی و پلیدی راه فراری را که می جوید پیدا کند ؟ فقط یک تکیه گاه باقی مانده است،آن هم کرم وجود بی نهایت توست.چه قدر خوب بود که به زبان آوردن الفاظ نیازی نداشتم،تا مفاهیم آن الفاظ بیشتر شرمنده ام ننماید (۱).

آری،این است نظر سالکان راه و توجه بیداران سیر الی اللّه که با همهٔ آثار بندگی از حضرت حق،خود را در برابر عظمت او چیزی حساب نمی کنند،تا آثاری بر آنان بار شود و به خاطر این آگاهی و شعور زیاد است که هرچه پیش می روند و به مقام قرب آن جناب نزدیک می گردند،به لا شیئی خود بیشتر رسیده و خشیت سنگین تری سراپای آنان را احاطه می کند،اینان به همین گونه سیر خود را ادامه

۱- ۱) -نیایش حسین:۵۴.

می دهند،تا وقتی که به دروازهٔ عالم پس از مرگ برسند،آن گاه که خطاب:

[أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ] (۱).

مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند،بشارت باد.

و [یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ* اِرْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً] (۲).

ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته !*به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است،باز گرد.

به آنان برسد و سراسر خشیت آنان و ترس ایشان مبدّل به حالت امن گردد و با اتّصال به مقام حضرت دوست،از احساس نقص همه جانبهٔ خود درآیند.

راستی اولیای الهی نسبت به خود چه نظری دارند ؟ آری،انسان که از بسیاری از موجودات برتر است،هر مقدار به فقر و نداری،نیاز و احتیاج و لاشیئیّت خود بیشتر آگاه شود،عظمت و بزرگی،جلال و جمال دوست در خانهٔ دلش بیشتر تجلّی می کند و هرچه تجلّی جمال معشوق در دل عاشق بیشتر شود و عاشق به بزرگی معشوق واقف و به ذلّت و حقارت خود در برابر او آگاه گردد،خشیت بیشتری او را می گیرد و با این مرکب روحی به حرکت بیشتری ادامه داده و برای برطرف نمودن ذلّت و حقارت خود،با نزدیک کردن خویش به دوست،فعالیّت چشمگیرتری می کند.

۱- ۱) -فصّلت (۴۱):۳۰.

۲- ۲) -فجر (۸۹):۲۷-۲۸.

[فَالْخَوْفُ فَرْعُ العِلْمِ]

ریشهٔ خوف

امام صادق علیه السلام علم و آگاهی را ریشهٔ خوف می دانند و این عین واقعیّت و حقیقت است؛زیرا خوف از امور قلبی است و به دست آوردنش اختیاری نیست،بلکه امری است قهری که حصولش با کمک مقدّمات اختیاری امکان دارد و بهترین مقدّمه یا مؤثّرترین عامل برای به دست آوردن خوف و خشیت علم و آگاهی است.

انسان آگاه به مقام حق و عالم به گناه خویش،به طور قطع از خدا می ترسد و به سوی توبه و انابه روی خواهد آورد،عالم به عذاب و جریمه،سعی در ترک گناه می کند،آگاه به نقصان در عبادت،آن هم در برابر خدای بزرگ،به جبران نقص خویش برخواهد خواست و آن کس که به وسیلهٔ تعلیم انبیا و مطالعهٔ قرآن و فرهنگ اهل بیت علیهم السلام خدا را شناخته و عظمت حضرتش را یافته و کوچکی و حقارت خود را درک کرده،البتّه دچار خشیت و ترس می شود.چنانچه خداوند عزیز در قرآن کریم فرموده:

[إِنَّمٰا یَخْشَی اللّٰهَ مِنْ عِبٰادِهِ الْعُلَمٰاءُ] (۱).

ص:۲۲۷

۱- ۱) -فاطر (۳۵):۲۸.

از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند.

با توجه به این که دانش و علم،آن هم دانش و علم به حق و شؤون حضرت او، پایه خوف است،به قسمتی از آیات و روایاتی که در باب علم آمده است اشاره می کنیم.قبل از ورود به بحث لازم است بدانیم که شرافت و برتری علم بستگی به شرافت موضوع آن دارد و چون خداوند عزیز و برنامه هایش اشرف از هر چیزی هستند،علم به او و شؤونش نیز اشرف علوم است.مصداق کامل آیات و روایات علم،علم به حق و برنامه های وابسته به حق است که آگاهی به اللّه و مسائل مربوط به او ریشهٔ خوف و خشیت و عالی ترین علّت برای پاکی و تربیت انسان است.

علم در قرآن

فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱).

چرا از هر جمیعتی گروهی [به سوی پیامبر] کوچ نمی کنند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان بازگشتند،بیم دهند،باشد که [از مخالفت با خدا و عذاب او] بپرهیزند.

[أَمَّنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ اللَّيْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ إِنَّمٰا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبٰابِ] (۲).

[آیا چنین انسان کفران کننده ای بهتر است] یا کسی که در ساعات شب به

۱- ۱) -توبه (۹):۱۲۲.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۹.

سجده و قیام و عبادتی خالصانه مشغول است،از آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد ؟ بگو:آیا کسانی که معرفت و دانش دارند و کسانی که بی بهره از معرفت و دانش اند،یکسانند ؟ فقط خردمندان متذکّر می شوند.

در این آیه تمام آثار بندگی واقعی از پرتو علم و فهم عبد نسبت به خدا و شؤون آن ذات مقدّس است.

[وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَعْمیٰ وَ الْبَصِیرُ* وَ لاَ الظُّلُمٰاتُ وَ لاَ النُّورُ* وَ لاَ الظِّلُّ وَ لاَ الْحَرُورُ* وَ مٰا یَسْتَوِی الْأَحْیٰاءُ وَ لاَ الْأَمْوٰاتُ] (۱).

نابینا و بینا [کافر و مؤمن،] یکسان نیستند،*و نه تاریکی ها و نه روشنایی، *و نه سایه و نه باد گرم سوزان،*و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند.

امامان پاک شیعه این آیه را این گونه ترجمه کرده اند:

کافر تاریک جان و کوردل،با مؤمن روشن روان و بینا یکسان نیست.زندگی روشن از پرتو هدایت،با حیاتِ آمیختهٔ به کفر و شیطنت یکی نیست.بهره مند از سایهٔ لطف حق،یا قرار گرفتهٔ در سایهٔ ایمان به خدا،با افتاده در آتش عصیان و شقاوت مساوی نیست.و زندگی همراه با علم و ایمان و حیات آراسته به دانایی و آگاهی،با حیات آلوده شده به جهل و نادانی برابر نمی باشد.

مگر کسی که به شناخت حق،آگاهی به رسالت انبیا،امامت امامان علیهم السلام و علم به جهان آینده اقدام کرده و از پرتو این معرفت به تمام برنامه های لازم انسانی دست یافته است،با کسی که چون حیوانات همّتی جز آب و علف ندارد یکی است ؟

[یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ] (۲).

۱- ۱) -فاطر (۳۵):۱۹-۲۲.

۲- ۲) -مجادله (۵۸):۱۱.

تا خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی [عظیم و باارزش] بلند گرداند.

علم در روایات

عَنِ الصّادِقِ علیه السلام:إِنَّ رَسُولَ اللّه صلی الله علیه و آله قالَ:أَعْلَمُ النّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النّاسِ إِلی عِلْمِهِ،وَ أَكْثَرُ النّاسِ قِیمهً أَكْثَرُهُمْ عِلْماً،وَ أَقَلَّ النّاسِ قیمَهً أَقَلُّهُمْ عِلْماً (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:داناترین مردم کسی است که دانستنیهای مردم را به خود اضافه کرده باشد و بالاترین قیمت و ارزش از کسی است که از همه عالم تر باشد و کسی که کمتر می داند ارزش کمتری دارد.

فی خُطْبَهٍ خَطَبَها أَمِیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام بَعْدَ فَوْتِ النَّبیِّ صلی الله علیه و آله:وَ لا كَنْزَ أَنْفَعُ مِنَ الْعِلْمِ (۲).

علی علیه السلام پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از خطابه هایش فرمود:

گنجی پر منفعت تر از دانش نیست.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ عَلِیُّ بنُ أَبی طالبٍ علیه السلام:تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَاِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَهٌ، وَ مُدارَ سَتَهُ تَسْبیحٌ،وَ الْبَحْثُ عَنْهُ جِهادٌ،وَ تَعْلیمُهُ لِمَنْ لا یَعْلَمُهُ صَدَقَهٌ،وَ هُوَ أَنیسٌ فی الْوَحْشَهِ،وَ صاحِبٌ فی الْوَحْدَهِ،وَ سِلاحٌ عَلَی الأَعْداءِ،وَ زَیْنُ الأَخِلّاءِ، یَرْفَعُ اللّهُ بِهِ قوماً یَجْعَلُهُمْ فی الخَیْرِ أَئِمَّهً یَقْتَدی بِهِمْ،تَرْمَقُ أَعْمالُهُمْ،وَ تُقْتَبَسُ آثارُهُمْ تَرْغَبُ الْمَلائِكَهُ فی خُلَّتِهِمْ،تَمْسَحُونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ فی صَلاتِهِمْ لِأَنَّ الْعِلْمَ

ص:۲۳۰

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۶۳/۱،باب ۱،حدیث ۱؛الأمالی،شیخ صدوق:۲۰،المجلس السادس،حدیث ۴.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۶۵/۱،باب ۱،حدیث ۳؛الأمالی،شیخ صدوق:۳۲۰،المجلس الثانی و الخمسون حدیث ۸.

حَیاهُ الْقُلُوبِ وَ نُورُ الأَبْصارِ مِنَ العَمی،وَ قُوَّهُ الأَبْدانِ مِنَ الضَّعْفِ،وَ یُنَزِّلُ اللّهُ حامِلَهُ مَنازِلَ الأَبْرارِ،وَ تَمْنَحُهُ مُجالِسَهَ الأَخْیارِ فی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ،بِالْعِلْمِ یُطاعُ اللّهُ وَ یُعْبَدُ،وَ بِالْعِلْمِ یُعْرَفُ اللّهُ وَ یُوَحِّدُ،وَ بِالْعِلْمِ تُوصَلُ الأَرْحامُ وَ بِهِ یُعْرَفُ الْحَلالُ وَ الْحَرامُ،وَ الْعِلْمُ أَمامُ الْعَقْلِ،وَ الْعَقْلُ تابِعُهُ،یُلْهِمُهُ اللّهُ السُّعَداءَ وَ یُحَرِّمُهُ الأَشْقِیاءَ (۱).

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید:دانش را فرا گیرید؛زیرا یاد گرفتن مسائل لازم،نیکی است،تحقیق و کاوش در علم تسبیح و بحث و گفتگوی از آن جهاد است.یاد دادن به کسی که نمی داند صدقه در راه خداست،دانش انیس انسان،به هنگام وحشت و رفیق آدمی به وقت تنهایی است.علم اسلحه انسان علیه دشمنان و زینت دوستان است.

خدا به وسیلۀ دانش،گروهی را به مقامات عالی رسانده و آنان را در برنامه های خیر،پیشوای دیگران قرار می دهد.اعمال دانشمندان مورد نظر دیگران است و آثار آگاهان قابل پیروی است.ملائکه در دوستی با دانشمندان راغبند و وقتی عالمان به نماز می ایستند،ملائکه بال و پر خود را به بدن آنان می کشند؛زیرا دانش حیات دل هاست.برای اجرای دستورهای حق علم،مایۀ روشنی دیدگان دل از کوری است و قدرت بدنها از ضعف و ناتوانی در عمل است.خدا دانشمندان را در جایگاه ابرار و نیکان بندگانش قرار می دهد و در دنیا و آخرت همنشینی با خوبان را به آنان عطا می نماید.آری،در سایۀ دانش،خدا اطاعت و عبادت می شود و از برکت علم خدای بزرگ شناخته شده و انسان به توحید واقعی می رسد.از منافع علم صله رحم است و به واسط آن

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۶۶/۱،باب ۱،حدیث ۷؛تحف العقول:۲۸،ذکره صلی الله علیه و آله العلم و العقل و الجهل.

آدمی حلال و حرام خدا را خواهد شناخت.دانش،رهبر عقل است و خرد در تصحیح برنامه هایش تابع علم است.این علم تنها نصیب اهل سعادت است و مردم شقی از آن بهره ای ندارند.

این روایت یکی از بهترین روایات باب علم است.در این روایت نشان داده شده است که درجات روحی و عملی انسان بستگی به علم دارد.شریف ترین علوم علم به اللّه،علم به آخرت،علم به حلال و حرام است.علمی که آدمی را با ویژگی های هستی آشنا می کند و چون نردبان ترقی انسان به سوی کمالات واقعی است.

عَنْ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ:أَفْضَلُ الْعِبادَهِ الفِقْهُ وَ أَفْضلُ الدِّینِ الوَرَعُ (۱).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:بهترین عبادت فهم و برترین دین پاکدامنی است.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:ما مِنْ عَبْدٍ یَغْدُو فی طَلَبِ الْعِلْمِ وَ یَرُوحُ إِلّا خاضَ الرَّحْمَهُ خَوْضاً (۲).

بنده ای شب و روز در به دست آوردن دانش حرکت نمی کند،مگر این که در رحمت الهی خود را غرق می کند.

قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:فَقیهٌ واحِدٌ أَشَدُّ عَلی إِبْلِیسَ مِنْ أَلْفِ عابِدٍ (۳).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:یک نفر دانای به اسلام،وجودش برای ابلیس از هزار عابد سنگین تر است.

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۶۷/۱،باب ۱،حدیث ۱۱؛وسائل الشیعه:۳۵۸/۲۰،باب ۳۱-وجوب العفه و الورع،حدیث ۲۵۸۲۶.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۷۴/۱،باب ۱،حدیث ۳۹؛ثواب الاعمال:۱۳۱،ثواب طالب العلم.

۳- ۳) -الأمالی،شیخ طوسی:۳۶۶،المجلس الثالث عشر،حدیث ۷۷۴-۲۵؛الاحتجاج:۱۷/۱،فصل،فی ذکر طرف مما امر اللّه.

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:مَنْ یُرِدِ اللّهُ بِهِ خَیْراً یُفَقِّهْهُ فی الدّینِ (۱).

نبیّ مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند برای کسی که خیر بخواهد او را دانای در دین می کند.

و قالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ لَمْ یَصْبِرْ عَلیٰ ذُلِّ التَعلُّمِ ساعَةً بَقِیَ فی ذُلِّ الْجَهْلِ أَبَداً (۲).

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:کسی که یک ساعت سختی یادگیری را تحمّل نکند،برای همیشه در بدبختی جهل بماند.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:الشاخِصُ فی طَلَبِ الْعِلْمِ کَالْمُجاهِدِ فی سَبیلِ اللّهِ،إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَریضَةٌ عَلی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ کَمْ مِنْ مُؤمِنٍ یَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ فی طَلَبِ الْعِلْمِ فَلا یَرْجِعُ إِلّا مَغْفُوراً (۳).

کسی که برای فراگیری دانش عزیمت کند،همانند مجاهد در راه خداست.به دست آوردن دانش بر هر مسلمانی واجب است،چه بسیار مؤمنی که برای یادگیری دانش از خانه درآید،برنگردد مگر این که مورد بخشش حق قرار گیرد.

وَ قالَ علیه السلام:لا عِلْمَ کَالتَفَکُّرِ وَ لا شَرَفَ کَالْعِلْمِ (۴).

و نیز آن حضرت فرمود:دانشی به مانند اندیشه در امور نیست و شرفی برای انسان بالاتر از علم نیست.

۱- ۱) -عوالی اللآلی:۸۱/۱،الفصل الخامس،حدیث ۱؛دعائم الاسلام:۸۱/۱،ذکر امر غائب فی العلم.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۷۷/۱،حدیث ۵۰.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۱۷۹/۱،باب ۱،حدیث ۶۲؛روضه الواعظین:۱۰/۱،باب الکلام فی ماهیه العلوم.

۴- ۴) -نهج البلاغه:حکمت ۱۱۳؛بحار الأنوار:۱۷۹/۱،باب ۱،حدیث ۶۳.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:یا مُؤْمِنُ إِنَّ هـذَا الْعِلْمِ وَ الأَدَبِ ثَمَنُ نَفْسِکَ،فَاجْتَهِدْ فی تَعَلَّمِهَا فَما یَزیدُ مِنْ عِلْمِکَ وَ أَدَبِکَ یَزیدُ فی ثَمَنِکَ وَ قَدْرِکَ،فَإِنَّ بِالْعِلْمِ تَهْتَدی إِلی رَبِّکَ وَ بِالْأَدَبِ تَحْسُنُ خِدْمَهَ رَبِّکَ وَ بِأَدَبِ الْخِدْمَهِ یَسْتَوْجِبُ الْعَبْدُ وِلایَتَهُ وَ قُرْبَهُ، فَأَقْبَلِ النَّصیحَهَ کَیْ تَنْجُوَ مِنَ الْعَذابِ (۱).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:ای مؤمن ! این دانش و ادب قیمت وجود توست،هر اندازه به دانش و ادبت اضافه شود،به قیمت و ارزشت اضافه می گردد.به کمک علم،به پروردگارت راه می یابی و به ادب نیکو خدمت حق را به جای آوری و به ادب در خدمت،عبد لایق ولایت و قرب حق می گردد.پس این نصیحت را بپذیر تا از عذاب الهی برهی.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:طالِبُ الْعِلْمِ بَیْنَ الجُهّالِ کَالْحَیِّ بَیْنَ الأَمْواتِ (۲).

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:خواهندهٔ علم، بین مردم نادان،همانند زنده در میان مردگان است.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِالْأَنْبِیاءِ أَعْلَمُهُمْ بِما جاؤُوا بِهِ ثُمَّ تَلا علیه السلام:

[انَّ اوْلَی النّاسِ بِإِبْراهیمَ لَلَّذینَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ الَّذینَ آمَنُوا]

،ثُمَّ قالَ:

إِنَّ وَلِیَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطاعَ اللّهَ وَ إِنْ بَعُدَتْ لُحْمَتُهُ،و انَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَی اللّهَ وَ إِنْ قَرُبَتْ قَرابَتُهُ (۳).

امام علی علیه السلام می فرماید:نزدیک ترین مردم به انبیا آگاه ترین آنان به فرامین

۱- ۱) -روضه الواعظین:۱۱/۱،باب الکلام فی ماهیه العلم؛مشکاه الأنوار:۱۳۵،الفصل الثامن فی العلم.

۲- ۲) -الأمالی،شیخ طوسی:۵۷۷،مجلس الرابع و العشر،حدیث ۱۱۹۱-۵.

۳- ۳) -نهج البلاغه:حکمت ۹۶.

و قوانین و برنـامه هـای آنهـا است.سـپس این آیه را تلاوت کرد:[نزدیک ترین مردم به ابراهیم،تابعین او هسـتند و این پیامبر و مردم مؤمن اند که به خاطر شـناخت و عمل،نزدیک ترین مردم به ابراهیم اند] سـپس فرمود:دوست محمّد صـلی الله علیه و آله کسـی است که خدا را اطاعت کند گرچه هیچ گونه خویشاوندی با پیامبر نداشـته باشد و دشمن پیامبر کسی است که از برنامه های خدا سرپیچی کند گرچه با پیامبر خویشاوند باشد.

قـالَ رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله:مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ فَهُوَ کَالصَّائِمِ نَهـارَهُ الْقائِمَ لَیْلَهُ وَ إِنَّ باباً مِنَ الْعِلْمِ یَتَعَلَّمُهُ الرَّجُلُ خَیْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَبُو قُبَیْسُ ذَهَباً فَأَنْفَقَهُ فی سَبیلِ اللّهِ (۱).

پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله فرمود:آن کس که طالب علم است ماننـد کسـی است که روزش به روزه و شـبش به عبادت بگذرد،فراگیری یک رشته علم برای انسان بهتر است از این که به اندازهٔ کوه«ابو قبیس»در راه خدا طلا انفاق کند.

فَقَالَ صلی الله علیه و آله:مَنْ جاءَهُ الْمَوْتُ وَ هُوَ یَطْلُبُ الْعِلْمَ لِیُحْیِیَ بِهِ الْإِسْلامَ کانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الأَنْبِیاءِ دَرَجَهٌ واحِدَهٌ فی الْجَنَّهِ (۲).

و نیز آن حضرت فرمود:اگر در حال اندوختن دانش مرگ کسی برسد،دانشی که برای زنده کردن اسلام فرا می گرفت،بین او و بین انبیا در بهشت یک درجه تفاوت است.

دقّت در آیات و روایات باب علم نشان می دهـد که منظور از علم در درجهٔ اوّل «علم دین»است؛چنانچه در بعضـی از آیات و روایات به طور صریح به آن اشاره

ص:۲۳۵

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۸۴/۱.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۸۴/۱.

شـده و این علم است که انسان را در درجـۀ عارفان،عاملان،متّقیان،خاشـعان و خائفان قرار می دهد و با توجّه به این علم اسـت که انسان علاوه بر آگاهی به حلال و حرام و قوانین و مقررات الهی،حضـرت حق را شـناخته،به عظمت و بزرگی او پی می برد و نیز خود را شـناخته و کوچکی اش را در برابر بزرگی حق می یابد و برای جبران کوچکی اش که سخت او را به وحشت می انـدازد،اقـدام به بهترین عبـادت برای رسـیدن به مقـام قرب کرده،تـا در آن مقـام به جبران نقص و نیازمنـدی و ذلّت و حقارت خویش نایل آید.

هم چنین به سـبب این علم،به عاقبت اعمال نیک آگاه شـده و در پی انجام هر کار نیکی برمی آیـد و از نتایـج اعمال بـد مطلع شـده و از هر گونه بدی اجتناب کرده،یا برای جبران بدی های گذشـته اش به توبه آراسـته می گردد.چنین شخصـی که به این علم می رسـد از خوف گناه و نتیجه اش همیشه نگران و اشک ریزان است و برای ترس از کوچکی اش در برابر خداوند دچار خشـیت شده و متوسّل به عبادت و جهاد و هر کوششـی در راه خدا می گردد.او از این راه وجودش همانند وجود انبیا منبع خیر و برکت می شود.و به همین خـاطر است که حضـرت صـادق علیه السـلام هرگونه خوف مثبـتی را نـتیجه این علم دانسـته و می فرماید:فَالْخَوْفُ فَرْعُ الْعِلْمِ.

[وَ الرَّجاءُ فَرْعُ الْيَقينِ]

امید به خدا

دوّمین اصلی که زندگی عارفان بر محور آن می چرخد،«امید»است.امید به لطف حق.امید به رحمت دوست.امید به عنایت او.امید به خداوندی که بدون درخواست از او،انسان را از فیض وجود بهره مند نمود و از ابتدای تکوین نطفه،تا بیرون رفتن از دنیا،در همهٔ شؤون حیات،آدمی را غرق در نعمت و لطف و عنایت خود فرموده است.

امیدِ انسان به حضرت دوست،میوهٔ یقین او به واقعیّت هایی است که از خداوند مهربان نسبت به انسان صادر شده است.و این امید یکی از بهترین سرمایه های معنوی است که با کمک آن،انسان به کمالاتی که ما فوق تصوّر است می رسد.

امید شیرین ترین میوه ای است که قلب انسان چشیده و برترین سرمایه ای است که آدمی به وسیلهٔ آن سودمندترین تجارت را انجام داده است.

برای به دست آوردن یقینی که سازندهٔ امید است باید سه حقیقت را در نظر گرفت:

۱-رفتار خداوند با انسان.

۲-برخورد حضرت حق با گنهکاران پشیمان.

ص:۲۳۷

۳-توجّه به آیات و روایاتی که دربارهٔ امید رسیده است.

در مسئله رفتار خداوند با انسان که چگونه از باب لطف و محبّتش او را آفریده و چه اسراری در آفرینش او به کار برده و چه نعمت هایی بدون این که مستحق باشد به او ارزانی داشته هزاران کتاب نگاشته شده است.در حالی که این همه کتاب هرگز نتوانسته حتّی گوشه ای از محبّت های آن وجود مقدّس را نسبت به انسان بازگو کند.

چگونه می توان در چند صفحهٔ محدود و با فکری ناقص و نارسا عنایت او را نسبت به بندگان بازگو کرد !

سفارش های امام صادق علیه السلام به مفضّل

در اینجا به خلاصه ای از فرمایش امام صادق علیه السلام که نشانگر لطف خدای متعال به بندگان است و آن حضرت برای«مفضّل»بیان کرده اند اشاره می کنیم تا پس از مطالعه این سطور،از خواب غفلت بیدار شده،و آن همه ابر تیره را از روی چهره آن همه محبّت آن حضرت کنار زده و چراغ پر نور امید در دل هایمان روشن گردد.

و این امید باعث می شود به دامن رحمتش درآویخته و به سوی مقام قرب جنابش به پرواز آییم.

ای مفضّل ! اول عبرتها تدبیری است که،حق تعالی در رحم مادر دربارهٔ جنین مبذول می دارد،در حالی که او پنهان است در سه ظلمت یعنی تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی بچه دان.هنگامی که در طلب غذایی،دفع اذیّتی و بلایی و یا جلب منفعتی و دفع مضرّتی چاره ای ندارد؛پس به سوی او از خون حیض،آن مقدار که غذای او شود،جاری می شود.چنانچه آب غذا می شود و پیوسته این غذا به او می رسد تا خلقتش تمام می شود و بدنش مستحکم،پوستش برای تحمّل فشار هوا آماده و آن چنان قدرت می گیرد که از سردی و گرمی در امان بماند.

ص:۲۳۸

چشمان او قدرت دیدن روشنایی را پیدا می کند.در این حال مادرش را درد زاییدن می گیرد تا طفل متولد گردد.چون از تنگنای رَحِم به میدان جهان درآید و به نوع دیگر از غذا محتاج باشد،مدبّر حقیقی،همان خون کثیف را که در رحم مادر غذای او بود به شیر لطیف مبدّل گرداند و کسوت گلگون خون را از او کنده،لباس سفید شیر بر او می پوشاند و مزه و رنگ و صفاتش را تبدیل کند؛زیرا در این حالت این غذا برای بدن او از غذای سابق موافق تر است و در همان ساعت که به این نوع از غذا محتاج می شود،به حکم حکیم قدیر غذای شیر برای او مهیاست و به الهام الهی زبان بیرون می آورد و لبها را می جنباند و طالب غذا می شود و در آن وقت دو پستان مادر،برای او مانند دو مشک کوچک آویخته که هر زمان احتیاج پیدا کند برایش مهیا باشد.

تا زمانی که بدنش تر و تازه و نازک و دستگاه گوارشش نرم و لطیف است و تاب غذاهای غلیظ را ندارد،به این شیر اکتفا می کند و چون نشو و نما کرد و بزرگتر و قوی تر شد و احتیاج به غذای غلیظ پیدا کرد،تا بدنش بدان وسیله محکم شود و اعضایش قوت بگیرد،از برایش دندان هایی که چون آسیاهای خرد کننده است روییده می شود تا با آن غذا را بجود و فرو بردنش آسان گردد.بر این احوال رشد می کند تا به سن بلوغ برسد.هنگام بلوغ اگر مرد است به روی او موی می رویاند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است و اگر زن باشد رویش را از موی پاک می نماید تا حسن و طراوتش باقی مانده و موجب میل مردان به سوی او گردد.

به زبان مزه های مختلف را می چشد و میان آنها فرق می گذارد که کدام تلخ و کدام شیرین و کدام ترش و کدام شور و کدام گندیده و پاکیزه است.

زبان ابزاری است برای فرو دادن طعام و آب و دندانها شکل دهندهٔ لب ها است که از درون دهان حافظ لبهاست تا سست نشوند و نیاویزند.برای هریک از

عضوهای بدن انسان فایده های زیادی است.

پلک را ببین که برای چشم به منزلهٔ پرده است.هر وقت بخواهند بیاویزند و هرگاه لازم باشد بالا روند و دیده را در میان گودالی قرار داده و به وسیلهٔ پلک و موهای ویژه آن را در بند حفاظت کشیده است.

دل را میان سینه قرار داده و پنهان نموده و پیراهنی که به منزلهٔ پرده ای برای دل است به روی آن کشانده و دنده ها را حافظ آن گردانیده و گوشت و پوست را روی آن دنده ها قرار داده است،تا دل از عوارض خارجی محفوظ بماند.

تأمل کن در آب دهن و منفعتی که در آن است،حق تعالی مقرّر فرموده همیشه جاری باشد که دهان و گلو را رطوبت دهد؛زیرا بدون این رطوبت دهان و زبان و گلو فاسد می شد و اگر این آب نبود،غذا گوارا نمی شد.این رطوبت به منزلهٔ مرکبی است که غذا را به معده می رساند.هم چنین این رطوبت به زَهْرِه می رسد و موجب سلامت حال انسان می شود (1).

آن گاه حضرت به بسیاری دگر از نعمت های مادی و معنوی که از جانب حق به انسان عطا شده است اشاره می فرماید و از انسان دعوت می کند که در برابر این همه لطف و نعمت،فرمانبر آن وجود مقدس باشد.

آیا این همه نعمت که شبانه روز در برابر دیدگان ماست که اگر یکی از آنها نبود انسان دچار مشکلات غیر قابل حل می شد در حالی که خدای متعال همه را از راه لطف و محبّت به آدمی عنایت کرده است بدون درخواست و خواهش و اصراری، سازندهٔ یقین در عمق جان و دل انسان نسبت به کرم و عنایت خدا به آدمی نیست ؟!

از هنگامی که بشر نطفه ای در سلب پدر بود،تا به امروز که غرق در انواع

۱- ۱) -بحار الأنوار:۶۲/۳،باب ۴،الخبر المشتهر بتوحید المفضّل و۳۷۷/۵۷،باب ۴۱،حدیث ۹۸.

نعمت های غیر قابل شمارش است،دایم مورد احسان بوده و این احسان حتمی و حسی است که دلیل و راهنمای انسان به سوی«امید»است.و این که با وجود چنین خدای کریم و رحیمی که در همهٔ امور به خصوص در مسئله قبول توبه و عذر و این که تنها حضرت اوست که از باب لطف و کرمش تمام کمبودها را جبران می کند باید به جنابش امید داشت و از یأس و نومیدی که طبق آیات سوره یوسف (۱)کفر محض است،پرهیز کرد.

البته تذکر یک نکتهٔ بسیار مهمّ در اینجا ضروری است و آن این است که کسی باید به حضرت حق امید ببندد که فرمان او را اجرا کرده و می کند و برای آینده و آخرتش بذر عمل بکارد و در برابر گناهان انجام گرفته به سلاح توبه مسلح شود، وگرنه از نظر قرآن و سنّت،امید انسان به مزد و بخشش پروردگار،بدون عمل و منهای جبران گناه،امید بیجایی است.

کشاورزی که زمین در اختیار دارد و در فصل پاییز،زمین را از سنگ و خار و خاشاک پاک نکرده و آن را شخم نزده و فعالیتهای لازم را انجام نداده و هیچ گونه بذری در آن نکاشته است،اگر امید برچیدن محصول از آن زمین داشته باشد،این امید از کمال جهل و بی خردی است.چنین امیدی به خدا نه این که از نظر اسلام امید نیست؛بلکه امنیّت از مکر اللّه است که از گناهان کبیره و علّت عذاب در روز قیامت است.

انسان زمانی که ساز و برگِ جنگِ با دشمن درونی و بیرونی را مهیّا کرده و به میدان درآمده باشد باید،امید به پیروزی داشته و یقین کند که حق تعالی او را یاری می دهد.

۱- ۱) -یوسف (۱۲):۸۷.

انسان وقتی که تمام واجبات حق را ادا نموده و از گناهان پرهیز کرده باشد،باید، امید به لطف و محبّت حق داشته و به انتظار مزد و اجر و ثواب سرشار،باشد.

انسان وقتی که نسبت به هر گناهی توبه مخصوص آن گناه را انجام داده باشد، باید،امید به بخشش و مغفرت و قبول عذر داشته باشد.

اگر امید بعد از عمل و یا توبه نباشد،امید نیست و بدون زحمت و اجرای دستورهای دوست و کناره گیری از محرّمات،نباید امید داشت.چنان که آیات قرآن و روایات و اخبار به طور صریح بیانگر این واقعیّت است که در بخشهای بعد ذکر خواهیم کرد.

آری،با تماشای الطاف حق،یقین به لطف و عنایت دوست به دست می آید یقین نیز عامل ایجاد امید است که روزی انسان مستحق هیچ لطفی نبود و از خداوند طلبی نداشت و طفل بیچاره و ناتوان،یا انسان تهیدست و ضعیفی بود؛امّا این همه محبّت و لطف در حق او شد.آری،امروز که به دستور خدا این همه خود را در رنج عبادت و اطاعت قرار می دهد و برای ارتکاب یک گناه این همه بیداری شب کشیده و ناله و انابه دارد.چگونه امید به مزد عمل و بخشش و مغفرت گناه نداشته باشد ؟!

روزی که عمل و توبه از او نمی خواست،این همه او را در احسان و نعمت غرق کرد،امروز که از او مزد،ثواب،بهشت و دور شدن از عذاب جهنّم را با عمل و توبه طلب می کند،چگونه در برابر فرمان بری مزد ندهد و در مقابل توبه،آدمی را غرق در رحمت و مغفرت نکند ؟! پس امید همراه عمل صحیح است.چنانچه به موسی خطاب می کند:

ما أَقَلَّ حَیاءً مَنْ یَطْمَعُ فی جَنَّتی بِغَیْرِ عَمَلٍ یا مُوسیٰ کَیْفَ أَجْوَدُ بِرَحْمَتی عَلیٰ مَنْ

يَبْخَلُ بِطاعَتی (۱).

چه کم حیاست کسی که بدون عمل طمع در بهشت دارد.ای موسی ! چگونه رحمتم را با کسی که در اطاعت من بخل ورزیده معامله کنم.

خدا و گنه کاران پشیمان

اشاره

راستی چه قدر عجیب است و چه لطف و کرامتی است،کسی که همه عمر را به کفر و روگردانی از حق گذرانده و لحظه ای یاد خدا نبوده و عملی برابر با خواسته الهی از او سر نزده،به محض برخورد با هدایت و قبول ایمان،تمام گذشتهٔ او به احترام این ارتباط آمرزیده شده و مورد عنایت حق قرار می گیرد.به طوری که اگر در حال ایمان آوردن بمیرد اهل بهشت است ؟! آه راستی چگوه به چنین خدایی نباید امید بست ؟

در آثار اسلامی آمده است:

حضرت ابراهیم علیه السلام آتش پرستی را به مهمانی دعوت کرد.هنگام خوردن غذا به او فرمود:اگر مسلمان شوی در غذا مهمان من خواهی بود.آن مردِ گبر از جا برخاست و از خانهٔ ابراهیم بیرون رفت.خطاب رسید:ابراهیم ! غذایش ندادی مگر به شرط تغییر مذهبش امّا من هفتاد سال است او را با کفرش روزی می دهم.

ابراهیم به دنبال او رفت و وی را به خانه آورد و برایش سفره طعام حاضر کرد،گبر به ابراهیم گفت:چرا از شرط خود پیشمان شدی ؟ ابراهیم داستان حضرت حق را برای او گفت.آتش پرست فریاد برآورد:این گونه خداوند مهربان با من معامله

۱- ۱) -روح البیان:۹۶/۲.

می کند ؟ ابراهیم ! اسلام را به من تعلیم کن،سپس قبل از خوردن غذا به خاطر آن لطف و عنایت حق مسلمان شد (۱).

عارف بزرگ مرحوم نراقی در کتاب ارزشمند«طاقدیس»سلوک حق را نسبت به یکی از گنهکاران در زمان موسی چنین بیان می کند:

دید موسی کافری اندر رهی ***پیره گبری کافری و گمرهی

گفت ای موسی از این ره تا کجا*** می روی و با که داری مدعا

گفت موسی می روم تا کوه طور*** می روم تا لُجه ی ی دریای نور

می روم تا راز گویم با خدا*** عذر خواهم از گناهان شما

گفت ای موسی توانی یک پیام*** با خدای خود ز من گویی تمام

گفت موسی هان پیامت چیست او ***گفت از من با خدای خود بگو

که فلان گوید که چندین گیر و دار *** هست من را از خدایی تو عار

گر تو روزی می دهی هرگز مده *** من نخواهم روزی ات منت منه

زین سخن آمد دل موسی بجوش *** گفت با خود تا چه گوید حق خموش

شد روان تا طور با حق راز گفت*** راز با یزدان بی انباز گفت

اندر آن خلوت به جز او کس ندید***با خدا بس رازها گفت و شنید

چون که فارغ شد در آن خلوت ز راز *** خواست تا گردد به سوی شهر باز

شرمش آمد از پیام آن عنود *** دم زند از آنچه از او بشنیده بود

گفت حق گو آن پیام بنده ام*** گفت موسی من از آن شرمنده ام

شرم دارم تا بگویم این پیام *** چون تو دانایی همه دانی تمام

گو از من رو بر آن تندخو *** پس ز من او را سلامی باز گو

١- ١) -محجّه البيضاء:٢۶٧/٧.

پس بگو گفتت خدای دل خراش*** گر ترا عار است ز ما عار باش

ما نداریم از تو عار و ننگ نیز *** نیست ما را با تو خشم و جنگ نیز

گر نمی خواهی تو ما را گو مخواه*** ما ترا خواهیم با صد عز و جاه

روزی ات را گر نخواهی من دهم *** روزی ات از سفره فضل و کرم

گر نداری منت روزی ز من*** من ترا روزی رسانم بی منن

فیض من عام است فضل من عمیم*** لطف من بی انتها جودم قدیم

خلق طفلانند و باشد فیض او *** دایه ای بس مهربان و نیک خو

چون که موسی بازگشت از کوه طور*** طور نی بل قلزم ذخار نور

گفت کافر با کلیم اندر ایاب*** گو پیامم را اگر داری جواب

گفت موسی آنچه حق فرموده بود*** زنگ کفر از خاطر کافر زدود

جان او آیینه پر زنگ بود*** آن جوابش صیقل خوش رنگ بود

بود گمراهی ز راه افتاده بس*** آن جوابش بود آواز جرس

سر به زیر افکند و لختی شرمگین*** آستین بر چشم و چشمش بر زمین

سر بر آورد آنگهی با چشم تر *** با لب خشک و درون پر شرر

گفت با موسی که جانم سوختی*** آتش اندر جان من افروختی

من چه گفتم ای که روی من سیاه*** وا حیاه ای خدا واخجلتاه

موسیا ایمان بر من عرضه کن*** کودکم من بر دهانم نه سُخُن

موسیا ایمان مرا بر یاد ده*** ای خدا پس جان من بر باد ده

موسی او را یک سخن تعلیم کرد*** آن بگفت و جان به حق تسلیم کرد

ای صفایی هان و هان تا چند صبر*** یاد گیر ایمان خود زان پیر گبر

گرچه گفتار تو ایمان پرور است***هم سخن هایت همه نغزتر است

ریزد از نطقت مسلمانی همه***هست گفتار تو سلمانی همه

لیک زاعمال تو دارد عار وننگ***کافر بتخانه ترسای فرنگ

اثر شوم خودپسندی

مردی در بنی اسرائیل چهل سال کارش دزدی بود.روزی عیسی با عابدی از عبّاد بنی اسرائیل که از یاران و ملازمان بود بر او گذشت در حالی که عابد پشت سر عیسی در حرکت بود،دزد پیش خود گفت:این پیامبر خداست و در کنار او یکی از حواریین است،اگر من هم با آنان حرکت کنم نفر سوم آنها خواهم شد،پس به دنبال آنان به راه افتاد،می خواست به دوست عیسی نزدیک شود؛امّا سخت خودش را خوار شمرد و گفت:من کجا و او کجا.آن حواری با مشاهدهٔ آن مرد با خود گفت:شخصیّتی مثل من نباید با او در حرکت باشد پس او را عقب انداخت و خود در کنار عیسی قرار گرفت.مرد دزد در حرکتش تنها شد،خداوند به عیسی وحی کرد:به هر دو نفر اینان بگو اعمال خود را از سر بگیرند،امّا حواری به خاطر عجبی که کرد،اعمالش حبط شد و اما دیگری را به خاطر خوار شمردن نفسش بخشیدم.عیسی این واقعه را به هر دو گفت و دزد را با خود همراه کرد.او نیز با جبران گذشتهٔ خود،از اصحاب و یاران عیسی شد (1).

ص:۲۴۶

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۶۶/۷.

توبه مرد شراب خوار

مردی که در شراب خواری افراط داشت،روزی دوستان شراب خوار را دعوت کرد و برای عیش و نوش بیشتر،چهار درهم به غلام خود داد و گفت:با این مبلغ مقداری میوه بخر.غلام در حال عبور به درب خانهٔ«منصور بن عمار»رسید.

منصور برای نیازمندی مستحق،پول طلب می کرد و می گفت:هرکس به این فقیر چهار درهم بدهد،برایش چهار برنامه از خدا می طلبم،غلام هر چهار درهم را به آن مستحق داد.منصور به غلام گفت:چه می خواهی ؟ گفت:اربابی دارم، علاقه مندم از دست او رها شوم.دیگر این که خداوند مالی روزی من کند تا با او زندگی خود را اداره کنم.سوم این که خداوند ارباب معصیت کار مرا ببخشد.چهارم پروردگار بزرگ من و ارباب من و تو و این قوم را مورد رحمت خود قرار دهد.

منصور هر چهار برنامه را از خدای مهربان درخواست کرد وقتی غلام به منزل اربابش بازگشت،ارباب به او گفت:چرا دیر آمدی ؟ داستان را گفت،مولایش پرسید:به چه دعا می کردی ؟ گفت:اوّل آزادی خود را خواستم،ارباب گفت:در راه خدا آزادی.گفت:دوّم برای خود مالی خواستم تا با آن زندگی خود را اداره کنم،ارباب گفت:چهار هزار درهم از مال من برای تو.گفت:سوّم خواستم خدا از سر تقصیرات تو بگذرد و توفیق توبه به تو عنایت کند،ارباب گفت:توبه کردم.

چهارم:خواستم من و تو و منصور بن عمار و مردم را بیامرزد،مولایش گفت:آه که من مستحق این برنامه چهارم نیستم.چون شب رسید و به بستر خواب رفت در خواب شنید گوینده ای می گوید:ای مرد ! آنچه وظیفهٔ تو بود انجام دادی،آیا در وجود من که خدای مهربان هستم می بینی آنچه مربوط به خدایی من است انجام

ص:۲۴۷

ندهم ؟ من تو را و غلامت،منصور بن عمّار و مردم را بخشیدم (۱).

نباش کفن دزد

«معمّر»از«زُهیر»روایت کند:

روزی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که می گریست به محضر آن جناب آمد،شدّت گریه او به حدّی بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از او سؤال کرد چرا گریه می کنی ؟ عرض کرد:جوانی بر در ایستاده و چنان گریه می کند که مرا نیز به گریه درآورده است.فرمود:او را به نزد من آورید.رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود:چرا گریه می کنی ؟ گفت:از گناه خود و خشم الهی می ترسم،فرمود:موحّدی یا مشرك ؟ عرض کرد:موحّد،فرمود:گریه مکن که خداوند تو را می آمرزد،اگر چه گناهانت همانند هفت آسمان و هفت زمین باشد ؟!

عرض کرد:گناهم از آن عظیم تر است.رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:گناه عظیم را خدای کریم بیامرزد،سپس فرمود:مگر گناهت چیست ؟ عرض کرد:از آن شرمنده ام؛زیرا از عرش عظیم تر و از کرسی سنگین تر است ؟! فرمود:گناه تو بزرگتر است یا خدا ؟ عرضه داشت:خدا،فرمود:ای جوان ! خدای عظیم گناه بزرگ را می آمرزد،این چه گناهی است که تو را به نومیدی کشانده است ؟ گفت:نبّاش بودم و هفت سال گور مردگان را می شکافتم و کفن آنان را می ربودم،روزی دختری از انصار مُرد،من گورش را شکافته و کفنش را باز کردم سپس شهوت به من غلبه کرد و بر آن گناه بزرگ واداشت،پس از انجام گناه گویی ندایی شنیدم که می گفت:ای

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۳۶۷/۷.

جوان ! وای بر تو،از حساب روز قیامت اندیشه نکردی که مرا برهنه گذاشتی و این رسوایی به من نمودی ؟ پیش خدا و رسول اسلام صلی الله علیه و آله چه خواهی گفت ؟ چون نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله این موضوع را شنید فرمود:این فاسق را بیرون کنید که کسی به دوزخ نزدیکتر از او نیست.آن جوان از مسجد بیرون آمد و روی به بیابان نهاد و روز و شب زاری کرد.یک روز عرضه داشت:الهی به حق پیامبران برگزیده ات توبهٔ مرا بپذیر و از من درگذر.اگر توبه من قبول است آن را به رسولت خبر ده و الّا آتشی در من انداز تا نابود شوم.جبرئیل نازل شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:خدای متعال می فرماید:من توبهٔ آن جوان را قبول کردم و از جمیع گناهان او گذشتم.او را بطلب و آتش سینه او را خاموش کن و مرهم مغفرت بر جراحتش بگذار (۱).

گنهکار امیدوار

روایت است:

در ایام«مالک بن دینار»مردی بود که تمام عمر خود را در خرابات به سر برده و روی به خیر نیاورد و اندیشهٔ نیکی بر او نگذشت.نیکان روزگار از او حذر کردند، تا وقتی که فرشتهٔ مرگ دست مطالبه به دامن عمرش دراز کرد.او چون دریافت وقت مرگ فرا رسیده نظر در جراید اعمال خود کرد،نقطهٔ امیدی در آن ندید.به جویبار عمر نگریست شاخی که دست امید بر آن توان زد نیافت،آهی از عمق جان کشید و به سوی ربّ الارباب روی کرد و گفت:

«یا مَنْ لَهُ الدُّنْیا وَ الآخِرَةُ ارْحَمْ مَنْ لَیسَ لَهُ الدُّنْیا وَ الآخِرَةُ» (۲).

این را گفت و جان داد.

اهل شهر به مرگ او شادی کردند و بر جنازهٔ او به شادی گذشتند،او را به بیرون

۱- ۱) -منهج الصادقین:۱۰۹/۸.

۲- ۲) -ای آنکه دنیا و آخرت از آن اوست رحم کن بر کسی که دنیا و آخرت از آن او نیست.

شهر برده به مزبله انداختند و خاك و خاشاك بر جنازه اش ريختند.

مالك بن دينار را در خواب گفتند:فلانی درگذشته و به مزبله اش افكنده اند، برخيز او را از آنجا بردار غسل بده و در مقبرهٔ نيكان دفن كن.گفت:پروردگارا ! او در ميان خلق به بدكاری معروف بود؛مگر چه چيز به درگاه كبريای تو آورده كه سزای چنين كرامتی شده است ؟

جواب آمد:چون به حالت جان دادن رسيد كه نامهٔ عمل خود را نظر كرد و چون همه را خطا ديد،مُفلسانه به درگاه ما ناليد و عاجزانه به بارگاه ما نظر كرد،چون دست بر دامن فضل ما زد،بر دردمندی او رحم كرديم و چنان او را بخشيدم كه انگار گناهی نداشته بود،از عذاب نجاتش داديم و به نعمت های پايدارش رسانديم،كدام درد زده به درگاه ما ناليد كه او را شفا نداديم ؟ و كدام غمگين از ما خلاصی طلبيد كه خلعت شادكامی بر او نپوشانديم؟! (۱)

توبۀ«وحشی»

در«مجمع البيان» (۲)در ذيل آيۀ:

[إِنَّ اللّهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ] (۳)

مسلماً خدا اين كه به او شرك ورزيده شود نمی آمرزد،و غير آن را برای هر كس كه بخواهد می آمرزد.و هر كه به خدا شرك بياورد،مسلماً گناه بزرگی را مرتكب شده است.

۱- ۱) -منهج الصادقين:۱۰۰/۸.

۲- ۲) -ترجمۀ تفسير مجمع البيان:۱۷۷/۵.

۳- ۳) -نساء (۴):۴۸.

آمده است:

وحشی و یارانش پس از به شهادت رساندن«حمزه»عموی پیامبر به مکّه فرار کردند،سرانجام از عمل خود پشیمان شدند،نامه ای به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نوشتند که ما بر کرده خود پشیمانیم و علاقه مندیم به آیین اسلام رو کنیم؛ولی یکی از آیات قرآن مانع ماست آنجا که می فرماید:

[وَ الَّذِينَ لاٰ يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ لاٰ يَزْنُونَ] (۱).

و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرستند،و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است،جز به حق نمی کشند،و زنا نمی کنند.

چون ما مرتکب گناهِ شرک و قتل و زنا شده ایم،امید به رحمت نداریم.

در جواب نامهٔ وحشی این آیه نازل شد:

[إِلاّٰ مَنْ تٰابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صٰالِحاً فَأُوْلٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّئٰاتِهِمْ حَسَنٰاتٍ] (۲).

مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصی را مأمور کرد تا به مکّه رفته و این آیه را برای وحشی و یارانش بخواند.پس از آن که از آیهٔ مورد نظر با خبر شدند گفتند:این شرطی شدید و تکلیفی دشوار است،ما می ترسیم از عمل کننده های این آیه نشویم.

حق تعالی این آیه را فرستاد:

ص:۲۵۱

۱- ۱) -فرقان (۲۵):۶۸.

۲- ۲) -فرقان (۲۵):۷۰.

[إِنَّ اللّهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ] (۱).

مسلماً خدا این که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد،و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد گفتند:می ترسیم از گروه [لِمَنْ يَشٰاءُ] (برای کسی که بخواهد) نباشیم.

در این هنگام این آیه نازل شد:

[قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] (۲).

بگو:ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید،یقیناً خدا همهٔ گناهان را می آمرزد؛زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

حکایت سه مرد گنهکار در قرآن

در ذیل آیهٔ شریفه:

[وَ عَلَى الثَّلاٰثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّى إِذٰا ضٰاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمٰا رَحُبَتْ وَ ضٰاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لاٰ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّٰ إِلَيْهِ ثُمَّ تٰابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّٰابُ الرَّحِيمُ] (۳).

و [نیز رحمتش] شامل حال آن سه نفری [بود] که [با بهانه تراشیِ واهی از شرکت در جنگ] بازمانده بودند [و همه مسلمانان به دستور پیامبر با آنان

۱- ۱) -نساء (۴):۴۸.

۲- ۲) -زمر (۳۹):۵۳.

۳- ۳) -توبه (۹):۱۱۸.

قطع رابطه کردند] تا جایی که زمین با همه وسعت و فراخی اش بر آنان تنگ شد و [از شدت غصه،اندوه و عذاب وجدان] دل هایشان هم در تنگی و مضیقه قرار گرفت،و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست؛پس خدا به رحمتش بر آنان توجه کرد تا توبه کنند؛زیرا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.

در شأن نزول این آیه داستان سه نفر متخلّف از جهاد را می خوانیم که از عمل بسیار بد خود سخت پشیمان شدند و خدای مهربان پس از توبه و انابه،از کردار زشت آنان درگذشت.

آن سه نفر از مردم مدینه و از طایفه انصار به نامهای:کعب بن مالک،فزاره بن ربیع و هلال بن امیّه بودند.

داستان آنان با کمی اختلاف که در بعضی از تفاسیر دیده می شود بدین قرار است:

جنگی به نام«تبوک»برای مسلمانان پیش آمد.در آن جنگ به مسلمانان خیلی سخت گذشت و به فرمودۀ قرآن در آیۀ ۱۱۹ سورۀ توبه برای مسلمانان ساعت عسرت و هنگامۀ سختی بود،جابر بن عبد اللّه می گوید:

ما در این جنگ گرفتار سه نوع سختی شدیم،سختی زاد و توشه،کمبود آب، گرسنگی و تشنگی چهارپایان و پیاده ماندن مردم.رهبر اسلام به فرمان خداوند از مردم برای شرکت در آن جهاد مقدّس دعوت کرد.منافقان و در مدینه و اطراف آن مشغول تبلیغات سوء شدند و برای سست کردن ارادۀ مسلمانان از شرکت در جنگ،به فعالیّت پرداختند و گفتند:این چه بساطی است که هر ماه و هر هفته باید به جهاد رفت و مال و جان به هدر داد،این چه آیینی است که ما را از زندگی

بازداشته و راحتی را از ما سلب کرده است.تبلیغات آنان در عدّه ای از مردم اثر گذاشت و ایشان بدون عذر شرعی از شرکت در آن جهاد مقدّس خودداری کردند.

و اگر پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله با تبلیغات غلط آنان و خودداری آن سه چهرهٔ مشهور مبارزه نمی کرد در آینده،سنّت ناپسندی گذاشته می شد و هر کسی به کمترین بهانه ای از شرکت در جنگ فرار می کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بازگشت از جهاد،مورد استقبال مردمی که از شرکت در جهاد معذور بودند قرار گرفت.آن سه نفر هم که به بهانهٔ جمع کردن میوه و انجام کارهای عقب افتاده،در واقع به خاطر سستی و تنبلی در جهاد شرکت نداشتند به استقبال آمدند.رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور اکید دادند که احدی از مسلمانان حق معاشرت و رفت و آمد با آنان را ندارد ؟!

تمام مردم مدینه علیه آنان بسیج شدند.فروشندگان به آنان جنس نفروختند، معاشران از معاشرت با آنان پرهیز کردند،دوستان نسبت به آنان آهنگ جدایی زدند،زن و فرزند نیز از ایشان روی گرداندند.حتّی زنان آنان به مسجد آمدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند:چنانچه خداوند به ما اجازه معاشرت با آنان را نمی دهد،ما را طلاق بگویید.پیامبر صلی الله علیه و آله رضایت به جدایی ندادند،ولی فرمودند:

ترک معاشرت را نسبت به آنان ادامه دهید.

راستی زمین با همهٔ وسعتش بر آنان تنگ شد و از این بی توجّهی جانشان به لب آمد.

آری،آنان گناهی بزرگ مرتکب شده بودند،گناه تخلّف از فرمان حق و خودداری از شرکت در جهاد با کفر.

چون وضع را بدین صورت دیدند،از شهر و دیار دست کشیده و رهسپار بیابان شدند.چهل شبانه روز گریستند و در آن مدّت همسرانشان به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله

ص:۲۵۴

وسائل لازم را برای آنان می بردند.پس از آن همه گریه و زاری و عذر آوردن به پیشگاه حق،خبری از عفو و مغفرت نشنیدند.«کعب»دو رفیق خود را صدا زد و گفت:علّت عدم پذیرش توبهٔ ما دوستی ما با یکدیگر است حال که همه از ما بریده اند بیایید ما هم از یکدیگر کناره گرفته و هریک به بدبختی و روسیاهی خود در پیشگاه حق بنالیم.بدین گونه عمل کردند.

سرانجام خدای مهربان آیهٔ ۱۱۸ سورهٔ توبه را نازل نمود پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله مردم را مأمور بازگرداندن آنان کرد و خود،در جلوی مسجد به انتظار آنان قرار گرفت.مردم با احترام ایشان را وارد مدینه کردند،چون چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به«کعب»افتاد او را در آغوش محبّت گرفت و فرمود:ای کعب ! در تمام مدّت عمرت ساعتی به ارزش و قیمتِ ساعت قبولی توبه ات وجود ندارد.

امید در قرآن

فَلَوْ لاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ] (۱).

و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود،قطعاً از زیانکاران بودید.

[وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ] (۲).

و خدا به بندگان مهربان است.

[وَ اللّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّهِ وَ الْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ] (۳).

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند،و آیاتش را برای

۱- ۱) -بقره (۲):۶۴.

۲- ۲) -بقره (۲):۲۰۷.

۳- ۳) -بقره (۲):۲۲۱.

مردم بیان می فرماید تا متذکّر شوند.

[وَ لَقَدْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ] (۱).

و یقیناً خدا از آنان در گذشت؛زیرا خدا بسیار آمرزنده و بردبار است.

[فَأُولٰئِكَ عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ كٰانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُوراً] (۲).

پس اینانند که امید است خدا از آنان درگذرد و خدا همواره گذشت کننده و بسیار آمرزنده است.

[فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وٰاسِعَةٍ] (۳).

بگو:پروردگارمان صاحب رحمتی گسترده است.

[قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ] (۴).

به کسانی که کافرند بگو:اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا،و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجد الحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

[إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ] (۵).

خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

[قُلْ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ

۱- ۱) -آل عمران (۳):۱۵۵.

۲- ۲) -نساء (۴):۹۹.

۳- ۳) -انعام (۶):۱۴۷.

۴- ۴) -انفال (۸):۳۸.

۵- ۵) -توبه (۹):۱۲۰.

يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ] (۱).

بگو:ای بندگان من که [با ارتکاب گناه] بر خود زیاده روی کردید ! از رحمت خدا نومید نشوید،یقیناً خدا همهٔ گناهان را می آمرزد؛زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است؛

امید در روایات

عَنْ جُنْدَبِ الغِفاری أَنَّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قالَ:إِنَّ رَجُلاً قالَ یَوْماً وَ اللّهِ لا یَغْفِرِ اللّهُ لِفُلانٍ،قالَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ:مَنْ ذَا الَّذی تَأَلّی علی أَنْ لا أَغْفُوَ لِفُلانٍ ؟ فَإِنّی قَدْ غَفَرْتُ لِفُلانٍ وَ أَحْبَطْتُ عَمَلَ الْمُتَأَلّی بِقَوْلِهِ لا یَغْفِرَ اللّهُ بِفُلانٍ (۲).

ابو ذر غفاری از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:مردی یک روز گفت:به خدا قسم خدا فلانی را نمی بخشد،خداوند فرمود:چه کسی قسم خورد که من فلانی را نمی بخشم ؟ حتماً او را آمرزیدم و عمل آن قسم خورده را به خاطر آن کلمه بی جایی که گفته بود حبط کردم.

«شیخ مفید»به اسنادش از ابو جعفر طایی واعظ و او از وهب بن مُنَبِّه نقل می کند:

قَرأتُ فی زَبُورِ داوُد أَسْطُراً مِنْها ما حَفِظْتُ وَ مِنْها ما نَسَیْتُ،فَما حَفِظْتُ قَوْلُهُ یا داوُدُ ! اسْمَعْ مِنِّی ما اقُولُ مَنْ اتانی وَ هُوَ یُحِبُّنی ادْخَلْتُهُ الْجَنَّهَ یا داوُدُ ! اسْمَعْ مِنّی ما اقُولُ وَ الْحَقُّ مَنْ أتانِي وَ هُوَ مُسْتَحْی مِنْ الْمَعاصِی الَّتی عَصانی بِها غَفَرْتُها لَهُ

۱- ۱) -زمر (۳۹):۵۳.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۴/۶،باب ۱۹،حدیث ۳؛الأمالی،شیخ طوسی:۵۸،المجلس الثانی.

وَ انْسَیْتُهَا حَافِظِیْهِ یَا داوُدُ اسْمَعْ مِنّی مَا اقُولُ،وَ الْحَقُّ اقُولُ مَنْ آتَانی بِحَسَنَهٍ وَاحِدَهٍ ادْخَلْتُهُ الْجَنَّهَ قال دَاوُدُ:یَا رَبِّ وَ مَا هَذهِ الْحَسَنَهُ ؟ قَالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ عَبْدٍ مُسْلِمٍ فَقَالَ دَاوُدُ:الِهی بِذَالِکَ لَا یَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَکَ انْ یَنْقَطِعَ رَجَاءَ مِنْکَ.

جملاتی در زبور داود خواندم،قسمتی از آن را از یاد بردم و جملاتی از آن را به یاد دارم،آنچه به یاد دارم این است:هرکس به من وارد شود در حالی که علاقه مند به من است او را به بهشت می برم،ای داود ! کلامم را بشنو که حق است کسی که بر من وارد شود و از گناهانی که کرده خجالت زده است او را ببخشم و گناهانش را از یاد محافظانش ببرم.ای داود ! از من بشنو که قول من حق است،هرکس با یک خوبی بر من وارد گردد،او را به بهشت می برم،داود گفت:این خوبی و حسنه چیست ؟ فرمود:گره ای از کار بنده مسلمانی گشوده باشد،داود گفت:پروردگار من به همین عنایات تو است که هرکس تو را شناخت سزاوار نیست امیدش از تو قطع گردد !! (۱)

عَنْ أَبی بَصیرٍ قالَ:سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ علیه السلام یَقُولُ:إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الجَنَّهِ الجَنَّهَ بِأَعْمالِهِمْ فَأَیْنَ عُتَقاءُ اللّهِ مِنَ النّار.

ابی بصیر می گوید:از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:زمانی که اهل بهشت به خاطر اعمالشان وارد بهشت شوند،پس آزادشدگان خدا از آتش جهنّم کجایند ؟

إِنَّ اللّهَ أَوْحیٰ إِلیٰ نَبِیِّهِ علیه السلام إِنّی أَجْعَلُ حِسابَ أُمَّتِکَ إِلَیْکَ فَقالَ:لا یا رَبِّ أَنْتَ أَرْحَمُ بِهِمْ مِنّی فَقالَ:إِذَنْ لا أُخْزیکَ فِیهِم (۲).

ص:۲۵۸

۱- ۱) -وسائل الشیعه:۶۲/۱۶،باب ۸۳-وجوب الندم علی الذنوب،حدیث ۲۱۷۹۸؛الأمالی،شیخ طوسی:۱۰۶،المجلس الرابع.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۲۵۹/۷.

خداونـد به پیـامبر صـلی الله علیه و آله خطـاب فرمود:در قیامت حساب امّت را به تو واگـذار می کنم،عرضه داشت:الهی تو به آنان مهربانتری از من.خطاب رسید:من تو را در میان آنان سرشکسته نمی کنم.(کنایه از این که از آنان دستگیری می کنم).

عَنْ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبـائِهِ علیهم السـلام قـالَ:قـالَ رَسُولُ اللّهِ صـلی الله علیه و آله قـالَ اللّهُ:إنّی لَأَسْـتَحْیی مِنْ عَبْـدی وَ أَمَـتی یَشیبانِ فی الإسْلامِ ثُمَّ أُعَذِّبُهُما (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله از خداوند نقل می کند که خداوند فرمود:من از بنده ام چه مرد چه زن که در اسلام پیر شده اند حیا می کنم به عذاب گرفتارشان کنم.

دَخَـلَ صـلی الله علیه و آله عَلیٰ رَجُـلٍ وَ هُوَ فی النَّزْعِ فَقـالَ:کَیْفَ تَجِـدُکَ ؟ قالَ:أَجِـدُنی أَخافُ ذُنُوبی وَ أَرْجُو رَحْمهَ رَبّی فَقال صلی الله علیه و آله مَا اجْتَمَعا فی قَلْبِ عَبْدٍ فی هذا الْمَوْطِنِ إلّا أَعْطاهُ اللّهُ ما رَجا وَ آمَنَهُ مِمّا یَخافُ (۲).

رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به مردی وارد شد که در حال جان دادن بود،فرمود:تو را چگونه ببینم ؟ عرضه داشت:در ترس از گناهـانم و امیـد بـه رحمـت پروردگـارم، حضـرت فرمـود:در ایـن هنگـامه این دو در دل مؤمن قرار نمی گیرد مگر این که خداوند به سبب این دو واقعیّت با بنده اش عمل می کند،به آنچه امید دارد می رسد و از آنچه می ترسد به او ایمنی می دهد.

قالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِرَجُلٍ أَخْرَجَهُ الْخَوْفُ إِلَی الْقُنُوطِ لِکِثْرَهِ ذُنُوبِهِ:یا هذا یَأْسُکَ مِنْ

۱- ۱) -نوادر راوندی:۷؛بحار الأنوار:۷/۶،باب ۱۹،حدیث ۱۴.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۲۵۳/۷.

رَحْمَهِ اللّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذُنوبِکَ (۱).

امیر مؤمنان به مردی که زیادی گناهش او را به ناامیدی کشیده بود فرمود:

ناامیدی تو از رحمت الهی از گناهانت بزرگتر است.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:إِنَّ آدَمَ علیه السلام قالَ:یا رَبِّ سَلَّطْتَ عَلَیَّ الشَّیْطانَ وَ أَجَرَیْتَهُ مِنّی مَجْرَی الدَّم فَاجْعَلْ لی شَیْئاً فَقالَ:یا آدَمُ جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ هَمَّ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ بِسَیِّئَهٍ لَمْ تُکْتَبْ عَلَیْهِ فَإِنْ عَمِلَها کُتِبَتْ عَلَیْهِ سَیِّئَهٌ،وَ مَنْ هَمَّ مِنْهُمْ بِحَسَنَهٍ فَإِنْ لَمْ یَعْمَلْهَا کُتِبَتْ لَهُ حَسَنَهٌ وَ إِنْ هُوَ عَمِلَهَا کُتِبَتْ لَهُ عَشَراً قالَ:یا رَبِّ زِدْنی قالَ:

جَعَلْتُ لَکَ أَنَّ مَنْ عَمِلَ مِنْهُمْ سَیِّئَهً ثُمَّ اسْتَغْفَرَ غَفَرْتُ لَهُ قالَ:یا رَبِّ زِدْنی قالَ:

جَعَلْتُ لَهُمُ التَّوْبَهَ وَ بَسَطْتُ إِلَیْهِمْ التَّوْبَهَ حَتّی تَبْلُغَ النَّفَسُ هذِهِ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:آدم به حضرت حق عرضه داشت:شیطان بر من تسلّط دارد و چون خونی که در بدن من روان است به من راه دارد،برنامه ای برای من قرار بده،پروردگار فرمود:عنایت من به شما آدمیان این است که هرگاه گناهی را نیّت کنید من در نامه شما نمی نویسم،اگر به آن نیّت عمل کردید نوشته می شود و هرکدام از شما اراده کار خیری کردید می نویسم اگرچه عمل نکنید و در صورت عمل ده برابر می نویسم،عرضه داشت:عنایت بیشتری به من بفرما،خطاب رسید:چنانچه پس از گناه توبه کنید من توبۀ شما را قبول می کنم و از کرده های بد شما گذشت می نمایم،عرض کرد:عنایت بیشتری نیازمندم،خطاب رسید:برای شما توبه را قرار دادم و برنامه توبه بر شما آن

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۵۳/۷.

۲ - ۲) -الکافی:۴۴۰/۲،باب فیما اعطی اللّه عز و جل آدم،حدیث ۱،وسائل الشیعه:۸۶/۱۶، باب ۹۳-باب صحه التوبه؛بحار الأنوار:۱۸/۶ باب ۲۰،حدیث ۱.

چنان گسترده کردم که تا هنگام خروج روح از بدن توبه را می پذیرم.

عَنْ أَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مَرَّ عیسَی بنُ مَرْیَمَ علیه السلام عَلی قَوْمٍ یَبْکُونَ فَقالَ:عَلیٰ ما یَبکی هؤُلاءِ فَقیلَ یَبْکُونَ عَلی ذُنُوبِهِمْ قالَ فَلْیَدْعُوها یُغْفَرْ لَهُمْ (۱).

امام صادق علیه السلام می فرماید:عیسی بن مریم علیه السلام بر گروهی گذشت که گریه می کردند فرمود:اینان برای چه می گریند،به آن حضرت گفته شد برای گناهانشان،فرمود:دعا کنند تا خدا آنان را بیامرزد.

قالَ صلی الله علیه و آله:إِنَّ رَجُلًا یَدْخُلُ النّارَ فَیَمْکُثُ فیها أَلْفَ سَنَهٍ یُنادی یا حَنّانُ فَیَقُولُ اللّهُ تعالی جِبْرئیلَ:اِذْهَبْ فَأْتِنی بِعَبْدی قالَ فَیَجیءُ بِهِ فَیُوقِفُهُ عَلی رَبِّهِ فَیَقُولُ اللّهُ:

کَیْفَ وَجَدْتَ مَکانَکَ،فَقالَ:شَرُّ مَکانٍ قالَ:فَیَقُولُ رُدُّوهُ إِلیٰ مَکانِهِ،قالَ فَیَمْشی وَ یَلْتَفِتُ إِلی وَرائِهِ فَیَقُولُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلیٰ أَیِّ شَیءٍ تَلْتَفِتُ فَیَقُولُ:لَقَدْ رَجَوْتُ أَنْ لا تُعیدَنی إِلَیْها بَعْدَ إِذْ أَخْرَجْتَنی مِنْها فَیَقُولُ اللّهُ تَعالی إِذْهَبُوا بِهِ إِلَی الجَنَّهِ (۲).

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:مردی به جهنّم می رود و دو هزار سال در آنجا فریاد می کند:یا حنّان یا منّان،پروردگار به جبرئیل می فرماید:برو بنده مرا از جهنّم بیاور.او را می آورد.خطاب می رسد:جایت را چگونه دیدی ؟ عرضه می دارد:بدترین جایگاه،خطاب می رسد:او را به همان جا ببرید،در حالی که او را می برند به عقب نظر می کند،خطاب می رسد:دنبال چه هستی ؟ عرضه می دارد:امید به این داشتم که مرا دوباره به جهنّم نبری،فرمان می رسد:

او را به بهشت هدایت کنید !!».

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۴۹۵،المجلس الخامس و السبعون؛بحار الأنوار:۲۰/۶،باب ۲۰،حدیث ۷.

۲- ۲) -محجّه البیضاء:۲۵۴/۷.

لمّا قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:لَوْ تَعْلَمُونَ ما أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلیلاً وَ لَبَكَیْتُمْ كَثیراً وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعُداتِ تَلْدِمُونَ صُدُورَكُمْ وَ تَجْأَرُونَ إِلَى رَبِّكُمْ فَهَبَطَ جِبْریلُ فَقالَ:إِنَّ رَبَّكَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ:لِمَ تَقْنُطُ عِبادی فَخَرَجَ فَرِحاً وَ بَشَّرَهُمْ (۱).

زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود:اگر بدانید آنچه را من می دانم کم می خندید و زیاد گریه می کنید و هر آینه به روی خاکها و تپه ها رفته و از شدّت ناراحتی به سینه خود چنگ زده و لطمه می زنید و با کمال ذلّت به خدای خود استغاثه می برید،ناگهان جبرئیل نازل شد و عرضه داشت:خداوند می فرماید:چرا بندگان مرا ناامید می کنی ؟!! پیامبر صلی الله علیه و آله از مسجد در حالی که خوشحال بود خارج شد و اصحاب خود را به رحمت الهی و عنایت حضرت باری بشارت داد.

عَنْ ابی جَعْفرٍ علیه السلام قالَ:وَجَدْنا فی كِتابِ عَلیٍّ علیه السلام انَّ رَسُولَ اللّهِ قالَ وَ هُوَ عَلی مِنْبَرِهِ:وَ الَّذی لا الهَ الّا هُوَ ما اعْطِیَ مُؤمِنٌ قَطُّ خَیْرَ الدُّنْیا و الآخِرَهِ الّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللّهِ وَ رَجائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلْقِهِ و الْكَفَّ عَنْ اغْتِیابِ الْمُؤمِنینَ،و الَّذی لا إلَهَ إلّا هُوَ لا یُعَذِّبُ اللّهَ مُؤْمِناً بَعْدَ التَّوْبَهِ و الاسْتِغْفارِ إلاّ بِسُوءِ ظَنِّهِ باللّهِ وَ تَقْصیرِهِ مِنْ رَجائِهِ وَ سُوءِ خُلْقِهِ و اغْتِیابِهِ لِلْمُؤمِنینَ،وَ الَّذی لا إلَهَ إلّا هُوَ لا یَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤمِنٍ بِاللّهِ إلّا كانَ اللّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤمِنِ؛لأَنَّ اللّهَ كَریمٌ بِیَدِهِ الْخَیْراتُ یَسْتَحی أنْ یَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤمِنُ قَدْ أحْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ یُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجاءَهُ فَأَحْسِنُوا بِاللّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إلَیْهِ (۲).

امام باقر علیه السلام می فرماید:در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول اللّه صلی الله علیه و آله در منبر

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۵۴/۷.

۲- ۲) -الکافی:۷۱/۲،باب حسن الظن باللّه عز و جل،حدیث ۱.

فرمود:قسم به آن که غیر از او خدایی نیست هرگز خیر دنیا و آخرت نصیب مؤمنی نمی شود،مگر به گمان نیک و امید به فضل خدا و نیکی اخلاقش و خودداری از غیبت مؤمنان و قسم به خدایی که غیر از او خدایی نیست مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند؛مگر به گمان بدی که به حق و کوتاهی داشتنش از امید به رحمت حق و سوء خلق و غیبتش از مؤمنان به خدایی که غیر از او خدایی نیست.گمان عبد به خدا هرگاه گمان نیک باشد خداوند با او برابر گمانش معامله می کند؛زیرا خدا کریم است و نیکی ها به دست اوست، حیا می کند که عبد به او حسن ظن بورزد و او با بنده اش برخلاف ظنّ و امیدش معامله نماید.گمان نیک به خدا ببرید و به حضرت او رغبت کنید.

فی الْحَدیثِ أَنَّ أَعْرابِیّاً قالَ:یا رَسُولَ اللّهِ مَنْ یَلی حِسابَ الْخَلْقِ ؟ فَقالَ:اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالَی قالَ:هُوَ بِنَفْسِهِ ؟ قالَ:نَعَمْ فَتَبَسَّمَ الأَعْرابِیُّ فَقال رَسُولُ اللّهُ صلی الله علیه و آله:

مِمَّ ضَحِکْتَ یا أَعْرابِیُّ ؟ فَقالَ:إِنَّ الْکَریمَ إِذا قَدَرَ عَفا،وَ إِذا حاسَبَ سامَحَ فَقالَ النَبِیُّ صلی الله علیه و آله صَدَقَ الأَعْرابِیُّ أَلا لا کَریمَ أَکْرَمُ مِنَ اللّهِ تَعالی هُوَ أَکْرَمُ الأَکْرَمینَ ثُمَّ قالَ:فَقَّهَ الأَعْرابِیُّ (۱).

عربی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:فردا حساب مردم با کیست ؟ فرمود:با خدای تبارک و تعالی،عرضه داشت:با خود اوست ؟ فرمود:آری،عرب خندید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:برای چه خندیدی ؟ عرض کرد:کریم به هنگام قدرت، گذشت می کند و زمان حساب سهل انگاری می نماید.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اعرابی راست گفت،بدانید کریمی کریم تر از خدا نیست و اوست بخشنده ترین بخشندگان،سپس فرمود:اعرابی به نهایت فهم رسید.

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۲۶۲/۷.

این روایات نمونه ای از روایات زیادی است که سلوک حق را با بندگان خود نشان می دهد که به حکم

«الاسلام یجبّ ما قبله» (۱)،از گناهان هفتاد ساله کافری که ایمان آورده درمی گذرد،چنان که در قرآن می فرماید:

[قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ] (۲).

به کسانی که کافرند بگو:اگر از کفر خود بازایستند [و به اسلام روی آورند] گناهان [ی چون جنگ با پیامبر و بازداشتن مردم از راه خدا،و منع کردن مؤمنان از ورود به مسجد الحرام] از آنان بخشیده خواهد شد.

هم چنین به محض این که ساحران زمان فرعون گفتند:[آمنا] از تمام گذشته های آنان درگذشت و اصحاب کهف را با وجود سابقۀ کفر و شقاوت به محض این که به حقیقت توحید دست یافتند قبول کرد و به آنان کرامت و عزّت عطا فرمود.

و این گونه آیات و روایات محکم و متین است که انسان را به خداوند عزیز امیدوار می کند.آیاتی که در آن شکّی نیست و انسان از آن آیات که وحی الهی است،یقین حتمی داشته و امیدش بر پایه یقین استوار می گردد.این است که امام صادق علیه السلام می فرماید:و الرجاء فرع الیقین.

براستی که این جمله،جملۀ استواری است.

این همه فضل و عنایت خدا را،انسان به خود و موجودات می بیند و رفتار خدا را با بندگان خود می نگرد و این همه آیات و روایاتی که نشانگر عنایت حق به بندگان

۱- ۱) -اسلام بر اعمال قبل از اسلام غلبه می کند،مستدرک الوسائل:۴۴۸/۷،حدیث ۸۶۲۵؛بحار الأنوار:۳۱۶/۸۱،باب ۱۸.
۲- ۲) -انفال (۸):۳۸.

است نظر می کنـد؛چگونه به یقین نرسـد و چرا یقین پیدا نکند که او هم اگر به پیشـگاه رحمت و عنایت الهی پناه ببرد پناهش می دهند و در دریای رحمت بی نهایت و فضل بی پایان غرقش می کنند.

[وَ الْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفَهِ]

محبّت و معرفت

این یک واقعیّت است که شناخت و معرفت به هر چیزی،ریشۀ میل یا تنفّر انسان به آن چیز است.

در صورتی که انسان چیزی را بیابد که در واقع برای او منفعت دارد،به آن میل و عشق پیدا می کند و برای جلب آن و به دست آوردنش،یا شکل گیری از آن،یا کسب رضایتش نهایت فعالیت را می نماید.

انسان به مواد غذایی،لباس،پوشاک،خانه و به تمام اشیاء مورد نیاز خود علاقه دارد،چرا که به حقیقت یافته است که این اشیاء برای حیات او منفعت دارد و در مقابل،از امور بسیاری سخت متنفّر است،چرا که به این حقیقت دست یافته است که آنها برای زندگی او ضرر دارند.

آنجا که از اشیاء منفعتی دیده باشد درصدد به دست آوردن آنهاست و در جایی که اشیایی را مضر دیده است،در راه دور کردن آنها از خط زندگی خویش است.

شناخت حضرت حق

شما به قرآن مجید و آثار اسلامی مراجعه کنید و از طریق آن آثار،خدا را بیابید که آن وجود مقدّس منبع تمام صفات کمال است.صفاتی کمالی که نامحدود

ص:۲۶۶

است.و دریابید که همه چیزها به دست اوست و توجّه کنید که حضرتش مبدأ وجود است و به هر چیزی هرچه را که لیاقت داشت عنایت نمود و به انسان بیش از لیاقت و استحقاقش توجّه فرمود.

شما از راه قرآن و آثار اهل بیت علیهم السلام عنایتش را به نیکوکاران؛کرم و لطف و محبّتش را به بدکارانِ توبه کار و رحمت و کرامتش را نسبت به دوستان در قیامت بنگرید.

شما آیاتی که وضع نیکوکاران را در بهشت نشان می دهد ملاحظه کنید؛روایات باب توبه و عفو و شفاعت را بنگرید؛محبّت های بی دریغش را در همین دنیا به موجودات زنده و به خصوص انسان تماشا کنید؛قوانین عالی اش را در قرآن مجید، برای تأمین سعادت انسان ببینید؛به بخش رسالت رسولان و امامت امامان علیهم السلام و حکمت حکیمان و عرفان عارفان اندیشه کنید؛ببینید که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را رحمه للعالمین می خواند و به نیکوکار وعدهٔ اجر غیر ممنون می دهد و مزد بی حساب و بهشت عالی در برابر اعمال محدود و کم عنایت می کند.و به گنهکاران می گوید:هرچه هستی و هرکه هستی بازگرد و گذشته را جبران کن،من از تمام گناهانت چشم می پوشم تا بیش از پیش با او آشنا شده و قهراً پس از این معرفت و آشنایی به دنیای عشق و محبّت،به خدای خود راه پیدا کند و محبّتی برتر از محبّت ها و عشقی والاتر از همه عشق ها برایش حاصل شود.

انسان با این معرفت،هر عشقی را دنبالهٔ عشق خود قرار می دهد و خدای متعال به خاطر او از همه چیز گذشت می کند و انسان به هنگام فرا رسیدن فرمان او،با کمال محبّت از او فرمان می برد و از آنچه نهی کرده،با کمال علاقه پرهیز می کند و با زبان حال می گوید:

ص:۲۶۷

ای ز دردت خستگان را بوی درمان آمده***یاد تو مر عاشقان را مونس جان آمده

صد هزاران عاشق سرگشته بینم پر امید***بر سر کوی غمت الله گویان آمده

سینه ها بینم ز سوز هجر تو بریان شده ***دیده ها بینم ز درد عشق گریان آمده

پیر انصار از شراب شوق خورده جرعه ای ***همجو مجنو ن گرد عالم مست و حیران آمده

خواجه عبد اللّه انصاری می گوید:

ای عزیز ! هر که عزیمت عاشقی دارد گو دل از جان بردارد.هر که قصد حرم دارد گو بادیه فرو گذارد.عاشق را دلی باید بی غش و سینه از شور،آتش.

عشق آتشی سوزان و بحری بیکران است.همه جان و قصّهٔ بی پایان است.عقل و ادراک از فهم آن حیران است.دل در،یافت وی ناتوان.نهان کنندهٔ آشکار است و آشکار کنندهٔ نهان.روح روح است و فتوح فتوح.اگر خاموش باشد دلش چاک کند و از غیر خود پاک کند و اگر بخروشد وی را زیر و بر کند.و شهر را خبر کند.هم آتش است هم آب.هم ظلمت است هم آفتاب.عشق درد است لیکن به درد آورد.

چنان که علّت حیات است،سبب ممات است هرچند مایه راحت است پیرایه آفت است.

دل عاشق خانهٔ شیر است،کسی درآید که از جان سیر است.از ماجرای درد عشق،حکایت خطاست و از محنت محبّت اظهار شکایت نارواست.بر هرکه پرتوی از عشق تافت سعادت دنیا و آخرت یافت. مقصود دل و مراد جانی عشق است***سرمایه عمر جاودانی عشق است

ص:۲۶۸

آن عشق بود کزو بقا یافته خضر***یعنی که حیات جاودانی عشق است (۱)

بی تردید عشق منهای معرفت به معشوق،معنی ندارد و این عشق بدون آگاهی به معشوق حاصل نگردد.البتّه این شناخت از راه دقّت در آیات و آثار اسلامی میسّر است.اینک به قسمتی از آثار اسلامی در راه شناخت حضرت حق توجّه کنید:

صفات حق در ادعیه

دعای جوشن کبیر

یا سَیِّدَ السّاداتِ،یا مُجیبَ الدَّعَواتِ،یا رافِعَ الدَّرَجاتِ،یا وَلِیَّ الْحَسَناتِ،یا غافِرَ الْخَطیئاتِ،یا مُعْطِیَ الْمَسْئَلاتِ،یا قابِلَ التَّوْباتِ،یا سامِعَ الأَصْواتِ،یا عالِمَ الْخَفِیّاتِ،یا دافِعَ الْبَلِیّاتِ.

ای آقای آقایان ! ای پاسخ دهندهٔ خواسته ها ! ای بالا برندهٔ درجات ! ای صاحب اصلی نیکی ها ! ای آمرزنده اشتباهات ! ای عطاکنندهٔ خواسته ها ! ای پذیرندهٔ توبه ها ! ای شنوندهٔ صداها ! ای آگاه بر پنهانی ها ! ای رد کننده بلاها.

یا خَیْرَ الْغافِرینَ،یا خَیْرَ الْفاتِحینَ،یا خَیْرَ النّاصِرینَ،یا خَیْرَ الْحاکِمینَ،یا خَیْرَ الرّازِقینَ،یا خَیْرَ الْوارِثینَ،یا خَیْرَ الْحامِدینَ،یا خَیْرَ الذّاکرینَ،یا خَیْرَ المُنْزِلینَ، یا خَیْرَ الْمُحْسِنینَ.

ای بهترین آمرزندگان ! ای بهترین گره گشایان ! ای بهترین یاری کنندگان ! ای بهترین حکم کنندگان ! ای بهترین روزی بخشان ! ای بهترین وارثان ! ای بهترین ستایندگان ! ای بهترین یادکنندگان ! ای بهترین فرو فرستادگان ! ای بهترین نیکوکاران !

۱- ۱) -مخاطبات،خواجه عبد اللّه انصاری.

يـا غـافِرَ الْخَطايـا،يـا كـاشِفَ الْبَلايـا،يـا مُنْتَهَى الرَّجايـا،يـا مُجْزِلَ الْعَطايـا،يا واهِبَ الْهَـدايا،يا رازِقَ البَرايا،يا قاضـىَ المُنايا،يا سامِعَ الشَّكايا،يا باعِثَ البَرايا،يا مُطْلِقَ الْاُسارى.

اى در گذرنـدهٔ از اشـتباهات ! اى برطرف كننـدهٔ بلاها ! اى نهايت اميـدها ! اى بخشـندهٔ عطاها ! اى عنايت كنندهٔ هديه ها ! اى برآورندهٔ آرزوهاى قلبى ! اى شنوندهٔ شكايت ها ! اى برانگيزنده مردمان ! اى آزاد كننده اسيران !

يا عُـدَّتى عِنْـدَ شِـدَّتى،يا رَجائى عِنْـدَ مُصـيبَتى،يا مُونِسـى عِنْـدَ وَحْشَتى،يا صاحِبى عِنْـدَ غُرْبَتى،يا وَلِيّى عِنْـدَ نِعْمَتى،يا غِياثى عِنْدَ كُرْبَتى،يا دَليلى عِنْدَ حِيرَتى،يا غِنائى عِنْدَ افْتِقارى،يا مَلْجَأى عِنْدَ اضْطِرارى،يا مُعينى عِنْدَ مَفْزَعى.

اى توشه ام در رنج و سـختى ! اى اميدم به هنگام مصـيبت ! اى مونسم به وقت ترس ! اى رفيقم به هنگام غربت ! اى سرپرسـتم در نعمت و خوشـى ! اى فريـادرسم زمـان غمزدگى ! اى راهنمـايم به وقت سـرگردانى ! اى سـرمايه ام زمـان نـدارى ! اى تكيه گاهم گاه اضطرار ! اى پشتيبانم در وقت پريشانى.

يـا دَليـلَ الْمُتَحَيِّرينَ،يا غِياثَ الْمُسْـتَغيثينَ،يا صَـريخَ الْمُسْتَصْـرِخينَ،يا جارَ الْمُسْـتَجيرينَ،يا أَمانَ الْخائِفينَ،يا عَوْنَ الْمُؤْمِنينَ،يا راحِمَ الْمَساكينَ،يا مَلْجَأَ الْعاصِينَ،يا غافِرَ الْمُذْنِبينَ،يا مُجيبَ دَعْوَهِ الْمُضْطَرّينَ.

اى راهنماى سـرگردانان ! اى فريادرس فرياد كننـدگان ! اى دادرس دادرس طلبان ! اى پناه پناه جويان ! اى امان ترسويان ! اى پشتيبان مؤمنان ! اى رحم كنندهٔ بر افتادگان ! اى پناهگاه عاصيان ! اى آمرزندهٔ گنهكاران ! اى اجابت كنندهٔ خواستهٔ بيچارگان !

يا مَنْ إِلَيْهِ يَرْغَبُ الزّاهِدُونَ،يا مَنْ إِلَيْهِ يَلْجَأُ الْمُتَحَيِّرونَ،يا مَنْ بِهِ يَسْتَأْنِسُ

ص:۲۷۰

الْمُريدُونَ،یا مَنْ بِهِ یَفْتَخِرُ الْمُحِبُّونَ،یا مَنْ فی عَفْوِهِ یَطْمَعُ الخاطِئُونَ،یا مَنْ إِلَیْهِ یَسْکَنُ الْموقِنُونَ،یا مَنْ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ.

ای آن که زاهـدان به سویش گریزنـد ! ای آن که سـرگردانان به او پناه برنـد ! ای آن که بازآیندگان به سوی او پناه برند ! ای آن که پارسایان بدو میل کنند ! ای آن که سـرگردانان به او پناهنده شوند ! ای آن که خواستاران به او انس گیرند ! ای آن که عاشـقان به او فخر کننـد ! ای آن که اشـتباه کاران در عفوش طمع ورزند ! ای آن که یقین داران به او آرامش یابند.ای آن که تکیه کنندگان به او تکیه کنند.

یا حَبیبَ الباکِینَ،یا سَیِّدَ الْمُتَوَکِّلینَ،یا هادِیَ المُضِلِّینَ،یا وَلِیَّ الْمُؤْمِنینَ،یا أَنیسَ الذّاکِرینَ،یا مَفْزَعَ الْمَلْهُوفینَ،یا مُنْجِیَ الصّادِقینَ،یا أَقْدَرَ القادِرینَ،یا أَعْلَمَ العالِمینَ،یا الهَ الْخَلْقِ اجْمَعین (۱).

ای محبوب گریه کنندگان ! ای آقای تکیه کنندگان ! ای رهنمای گمراهان ! ای سرپرست مؤمنان ! ای همدم یادکنندگان ! ای پناه دلسوختگان ! ای نجات بخش راستان ! ای تواناترین توانایان ! ای داناترین دانایان ای معبود تمام آفریده ها.

دعای کمیل

اَللّهُمَّ مَوْلاـیَ کَمْ مِنْ قَبیـحٍ سَتَرْتَهُ وَ کَمْ مِنْ فادِحٍ مِنَ الْبَلاءِ أَقَلْتَهُ وَ کَمْ مِنْ عِثاءٍ وَقَیْتَهُ وَ کَمْ مِنْ مَکْرُوهٍ دَفَعْتَهُ وَ کَمْ مِنْ ثَناءٍ جَمیلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ.

پروردگارم ! سـرورم ! چه کارهای زشتی که از من پوشانـدی که اگر قسـمتی از آن بر مردم روشن می شـد،تا پایان عمر برایم آبرو نمی ماند و چه بسیار بارهای

۱- ۱) -دعای جوشن کبیر،مفاتیح الجنان.

سنگینی از بلاـ که از دوشم برداشـتی و از چه لغزش هـایی مرا مصون داشتی و چه برنـامه هـای نـاخوش آینـدی که از من دور کردی و چه تعریـف هـای جمیلی که لاـیقش نبـودم ولی از من در بین مردم پخش کردی و جـامعه مرا از آن دیـدگاه نظر می کند که این چنین مورد محبّت هستم.

یا مَنْ اسْمُهُ دَواءٌ وَ ذِکْرُهُ شِفاءٌ وَ طاعَتُهُ غِنی.

ای آن که نامش دوا و یادش شفا و فرمان بردنش ثروت است.

یا سابِغَ النِّعَمِ،یا دافِعَ النِّقَمْ ،ِیا نُورَ الْمُسْتَوْحِشینَ فی الظُّلَمِ،یا عالِماً لا یُعَلَّمُ، صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بی ما أَنْتَ أَهْلُه.

ای سرشار دهندهٔ نعمت ها ! ای برطرف کنندهٔ انتقامها ! ای چراغ وحشت زدگانِ در تاریکی ها ! ای دانای بی تعلیم ! بر محمّد و آلش درود فرست و با من آن چنان که تو اهل آنی معامله کن.

یا وَلِیَ الْمُؤْمِنینَ،یا غایَهَ آمالِ الْعارِفینَ،یا غِیاثَ الْمُسْتَغیثینَ،یا حَبیبَ قُلُوبِ الصّادِقینَ و یَا إِلهَ الْعالَمینَ.

ای سرپرست مؤمنان ! ای نهایت آرزوی عارفان ! ای فریادرس بیچارگان ! ای محبوب دل های راستان ! ای معبود جهانیان !

دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام

لا تُحْمَدُ یا سَیِّدی إِلّا بِتَوْفیقٍ مِنْکَ یَقْتَضی حَمْداً لا تُشْکَرُ عَلیٰ أَصْغَرِ مِنَّهٍ إِلّا اسْتَوْجَبْتَ بِها شُکْراً فَمَتیٰ تُحْصیٰ نَعْماءُکَ یا إِلهی وَ تُجازیٰ آلاءُکَ یا مَوْلایَ وَ تُکافَئُ صَنایِعُکَ یا سَیِّدی وَ مِنْ نِعَمِکَ تَحْمَدُ الحامِدُونَ وَ مِنْ شُکْرِکَ تَشْکُرُ الشّاکِرُونَ وَ أَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلذُّنوبِ فی عَفْوِکَ وَ النّاشِرُ عَلَی الْخاطِئینَ جَناحَ

ص:۲۷۲

سِتْرِکَ وَ أَنْتَ الْکاشِفُ لِلضُّرِّ بِیَدِکَ فَکَمْ مِنْ سَیِّئَهٍ أَخْفاها حِلْمُکَ حَتّی دَخِلَتْ وَ حَسَنَهٍ ضاعَفَها فَضْلُکَ حَتّی عَظُمَتْ عَلَیْها مُجازاتُکَ.

ستایش تو ای آقای من برایم ممکن نیست،مگر این که خودت قدرت ستایش کردن به من عنایت کنی،قدرتی که برای آن هم ستایش دیگری لازم است و سپاس نشوی بر کوچکترین منّتی که بر من داری؛مگر این که برای آن سپاس مستحقّ سپاس دیگری،ای معبود من کجا نعمتهایت قابل شمارش است و چگونه ممکن است به عطایت پاداش داده شود ؟ و به چه صورت در قدرت کسی است که ساخته هایت را اجر کافی دهد به برکت نعمت هایت ستایش کنندگان تو را ستایش گویند و بر سپاس پذیری تو بر تو سپاس گویند،هرکسی که بر گناهانش بر عفو تو تکیه دارد بال و پر گناه پوشیت بر خطاکاران گسترده شده،با دست قدرتت بد حالیها برطرف گشتند،چه گناهانی که بردباریت آن را پنهان نموده تا از بین رفت چه اعمال خوبی که به فضل و عنایتت چند برابر کردی تا پاداش دادنت بر آن بزرگ و عظیم باشد.

یا مَعْروفَ الْعارِفینَ،یا مَعْبُودَ الْعابِدینَ،یا مَشْکُورَ الشّاکِرینَ،یا جَلیسَ الذّاکِرینَ،یا مَحْمودَ مَنْ حَمِدَهُ،یا مَوْجُودَ مَنْ طلَبَهُ،یا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَّدَهُ،یا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ،یا غَوْثَ مَنْ أَرادَهُ،یا مَقْصُودَ مَنْ أَنابَ إِلَیْهِ.

ای شناخته شده نزد ارباب شناخت ! ای مورد پرستش پرستندگان ! ای سپاس شده سپاس گزاران ! ای همنشین یادکنندگان ! ای ستودهٔ آن کس که تو را به حق ستود ! ای محبوب دوستداران ! ای فریادرس کسی که تو را اراده کرد.ای هدف آن که به سویت بازگشت.

ما به همین بسنده می کنیم چرا که اگر بخواهیم نام آیات،روایات و دعاها را نقل

کنیم خود کتاب مستقلّی می طلبد.

آیا با توجّه به این معانی بلند و با دقّت در این مضامین عالی که نمایشگر گوشه ای از صفات آن جناب است،ممکن است دل با تمام وجودش خریدار عشق او نگردد ؟ آن کدام دل است که پس از یافتن این واقعیّت،غرق در عشق او نگردد ؟ به فرمودهٔ قرآن این دل،دلی است چون سنگ یا سخت تر از سنگ،آنان که دلی در گروه عشق او داشتند و جان و سر از پی آن عشق روانه کردند،پس از این معرفت به آن گوهر ارزنده دست یافتند.بدون این معرفت،آن هم معرفتی که پایه اش قرآن و ریشه اش آثار محمّد و آل محمّد علیهم السلام است،آیا تحصیل این عشق ممکن است ؟ آری،آنان که این چنین عاشق شدند با کلید معرفت درب بسته شدهٔ محبّت و عشق به او را به روی خود گشودند.

عاشقان حضرت دوست این چنین مویه می کنند:

دلی کو با تو شد همراه و همبر***چگونه مهر بندد جای دیگر

دلی کورا تو هم جانی و هم هوش***از آن دل چون شود یادت فراموش

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند***فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هردو جهانش بخشی***دیوانه تو هردو جهان را چه کند

ما را سر و سودای کس دیگر نیست***در عشق تو پروای کس دیگر نیست

جز تو دگری جای نگیرد در دل***دل جای تو شد جای کس دیگر نیست

یا رب ز شراب عشق سرمستم کن***وز عشق خودت نیست کن و هستم کن(۱)

و نیز زمزمه می کنند:

روضه روح من رضای تو باد قبله گاه در سرای تو باد

۱- ۱- باباطاهر عریان

سرمهٔ دیده جهان بینم***تا بود گرد خاک پای تو باد

گر همه رأی تو فنای من است***کار من بر مراد رأی تو باد

شد دلم ذره وار در هوست***دلم این ذره در هوای تو باد(۱)

همچنین ناله برمی آورند که:

کردیم عاقبت وطن اندر دیار عشق***خوردیم آب بیخودی از جویبار عشق

مستان عشق را به صبوحی چه حاجت است ؟***زیرا که دردسر نرساند خمار عشق

سی سال لاف مهر زدم تا سحرگهی***واشد دلم چو گل ز نسیم بهار عشق

فارغ شود ز دردسر عقل فلسفی***یک جرعه گر کشد ز می خوشگوار عشق

در دامن مراد نبینی گل وصال***بی ترک خواب راحت و بی نیش خار عشق

هر کس که یافت آگهی از سر عاشقی***وحدت صفت کند سر و جان را نثار عشق(۲)

این جهان و آن جهان و هرچه هست***عشقان را روی معشوق است و بس

گر نباشد قبله عالم مرا***قبله من کوی معشوق است و بس(۳)

۱- ۱- خواجه عبدالله انصاری

۲- ۲- وحدت کرمانشاهی

۳- ۳- مناجات،خواجه عبدالله انصاری

اکسیژن

۱-اکسیژن مثال و نمونهٔ کاملی است از آثار معجزه آسای نظام عالم خلقت.

هوای زمین مرکّب است از اکسیژن،نیتروژن،آرگون،نئون،زنون،کریپتون و مقداری بخار آب و معادل سه قسمت از ده هزار قسمتِ اسید کربنیک.

از وجود همین گازهای گرانبها است که رنگ های قرمز و آبی و سبز،بر روی صفحه های اعلان،در و دیوار به چشم می آید و از برکت وجود گاز آرگون است که اشعهٔ نورانی الکتریسیته دنیا را روشن ساخته و تمدّن بشری را به این پایه از پیشرفت رسانده است.

هفتاد و هشت قسمت از هوا؛از نیتروژن و بیست و یک قسمت آن از اکسیژن است.فشارهای محیط بر سطح کرهٔ زمین به مقدار تقریباً یک کیلو و نیم در هر اینچ مربع است.بقیّهٔ موجودی گاز اکسیژن،به صورت ذخیره در قشر زمین جمع شده است که آبهای عالم را هم همان گاز تشکیل می دهد.

اکسیژن ریشهٔ حیات تمام جانداران زمین است که جز از هوای محیط زمین،از هیچ منبع دیگری نمی توان آن را به دست آورد.

باید دید چه شده است که این عنصر حیاتی با همهٔ خواص شیمیایی و ترکیب و اختلاط آن با سایر مواد،مصون مانده است و فقط به همان مقداری که برای ادامهٔ حیات موجودات جاندار لازم است که به صورت خالص در هوای محیط،باقی مانده است ؟

هرگاه مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای ۲۱ درصد،۵۰ درصد می بود کلیه مواد سوختنی این عالم به حالت احتراق درمی آمد.به عنوان مثال اگر جرقهٔ برقی با

درختی برخورد می کرد،جنگلی را دچار حریق می کرد و آن را دچار انفجار می ساخت.

و هرگاه مقدار آن به ده درصد کاهش می یافت گرچه هر جانداری خود را با آن تطبیق می نمود؛ولی به طور قطع از بسیاری عناصری که امروزه اساس زندگی ما را تشکیل می دهد،مثل آتش،اثری دیده نمی شد.

و خلاصه اگر اکسیژن آزاد،چنانچه اشاره کردیم که فقط مقدار بسیار کوچک و ناچیزی از مواد متشکّلهٔ زمین را تشکیل می دهد،با تأخیر و فاصله جذب گردد، یا به طور کلّی معدوم شود،آن وقت حیات ظاهری و حیوانی جانداران از روی زمین رخت بر خواهد بست.

تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که میان اکسیژن و اسید کربونیک برقرار است،از مهمترین علت های دوام و استمرار حیات حیوانی و نباتی به شمار می آید.این اعجاز خدای متعال است که توجّه متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است.اهمیّت حیاتی اسید کربونیک و آثار،فواید،خواص و ویژگی هایش هنوز در نظر بسیاری از اندیشمندان کشف نشده است.

اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به راحتی امکان پذیر است.به عنوان مثال وقتی بر درختی آتشی افروخته شود،چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و هیدروژن است،بر اثر حرارت تجزیهٔ شیمیایی می شود و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک می دهد.هیدروژنِ آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته.تشکیل بخار می دهد.دودی که بر اثر آتش پدید می آید همان کربن خالص و ترکیب نشده است.

انسان هنگام تنفّس،مقداری اکسیژن فرو می برد و خون،آن را در تمام

قسمت های بدن توزیع می کند.اکسیژن،غذا را در سلولهای مختلف آهسته با حرارتی ضعیف می سوزاند و اسید کربونیک و بخار آبِ پدید آمدۀ از آن،خارج می شود.به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته می شود:فلانی مثل تنوره آتش می کشد،حقیقت درستی اظهار شده است؛چون گاز اسید کربونیکی که بر اثر احتراق غذا در سلول ها ایجاد می شود،داخل ریه می گردد و با تنفّس بعدی از بدن خارج شده و به هوای محیط برمی گردد.

امام صادق علیه السلام در ضمن شناساندن خدای متعال از طریق آثار خداوندی به مفضّل می فرماید:

کیست که شُش ها را چنان آفریده که بدون هیچ درنگ،پیوسته هوای خارج را بگیرد و به تمام نقاط بدن برساند ؟ ریه اگر اندکی از حرکت باز ایستد و هوای پاک و صاف خارج را به بدن نرساند آدمی تلف می گردد،آیا ممکن است این اموری که هریک مصلحتی بزرگ و حکمتی سترگ دارد خود به خود و بدون هیچ خالقی حکیم به این نظم و ترتیب صحیح،موجود شود ؟

بدین ترتیب کلیّه جانوران اکسیژن استنشاق می کنند و اسید کربونیک بیرون می دهند.

از خواصّ دیگر اکسیژن که آن را برای حیات ضروری می سازد آن است که فعل و انفعالاتی،در سایر عناصر موجود در خون به وجود می آورد.

از طرف دیگر به طوری که می دانیم زندگی نباتات بسته به همان مقدار کم اسید کربونیکی است که در هوا موجود است و نباتات با آن تنفّس می کنند.برگ نباتات در حکم ریه انسانی است که در زیر حرارت آفتاب اسید کربونیک را به عنصر کربن و اکسیژن تجزیه می کند و اکسیژن را در هوا رها می سازد و کربن در تنۀ نباتات باقی می ماند و با هیدروژنی که از ریشه به ساقه و شاخه ها می رسد ترکیب می گردد و بر

اثر همین ترکیبات شیمیایی حیرت آور است که طبیعت قند و«سلولز»و هزاران مواد آلی دیگر و میوه ها و گل ها را به وجود می آورد.

از عجایب قرآن مجید در ۱۴ قرن قبل اشاره به این موضوعات است که علم پس از میلیون ها سال به دست آورده است.

قرآن در سورهٔ یس اشاره دارد:

[وَ آیَهٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَهُ أَحْیَیْناها وَ أَخْرَجْنا مِنْها حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ* وَ جَعَلْنا فِیها جَنّاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فِیها مِنَ الْعُیُونِ* لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ ما عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلا یَشْکُرُونَ] (۱).

و این زمین مرده برای آنان نشانه ای [آشکار بر این که ما مردگان را در قیامت زنده می کنیم] می باشد که آن را زنده کردیم و از آن دانه بیرون می آوریم که از آن می خورند،*و در آن بوستان هایی از درختان خرما و انگور قرار دادیم، و در آن از چشمه های گوناگون روان ساختیم،*تا از میوهٔ آن و آنچه دست هایشان به عمل می آورد [مانند شیره،کشمش،شربت و...] بخورند، آیا سپاس گزاری نمی کنند ؟

خرما و انواع انگور را به فعالیّت درختان در زمین به وسیلهٔ ریشه که دو نوع مواد قندی و سلولز عالی است نسبت می دهد !!

نباتات خودشان تغذیه می کنند و مقادیر زیادی غذا برای حیوانات روی زمین تدارک می نمایند.

نباتات اکسیژنی را که ما تنفّس می کنیم و بدون آن حتّی پنج دقیقه هم نمی توانیم زیست نماییم به ما می رسانند.به همین جهت نوع بشر باید در این زمینه خیلی

۱- ۱) -یس (۳۶):۳۳-۳۵.

شکر گزار باشد.

بنا به شرحی که گذشت همه نباتات و جنگل ها و بوته ها و خزه ها و به طور کلّی تمام روییدنی ها،ساختمان اصلی وجودشان ترکیبی از آب و کربن است.

حیوانات کربن دفع می کنند و نباتات اکسیژن و از این رو هرگاه این دو عملِ موجودات متوقّف می ماند آن وقت یا حیوانات همه اکسیژن ها را مصرف می کردند و یا نباتات کلیّه کربن ها را و چون این تقسیم به هم می خورد نسل هر دو به سرعت رو به انقراض و زوال می رفت.

اخیراً کشف شده است که اسید کربونیک به مقدار اندک جزءِ ضروریّات حیات حیوانی است،هم چنان که اکسیژن لازمهٔ زندگی نباتات است.

گاز هیدروژن نیز با آن که تنفس نمی شود؛اما از لوازم ضروری حیات است؛چرا که بدون هیدروژن آب وجود خارجی پیدا نمی کند و به طوری که همه می دانیم قسمت اعظم مواد وجودی نباتات و جانداران را آب تشکیل می دهد.

قرآن کریم به این واقعیّت چنین اشاره می کند:

[أَ وَ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَ فَلا يُؤْمِنُونَ] (۱).

آیا کافران ندانسته اند که آسمان ها و زمین به هم بسته و پیوسته بودند و ما آن دو را شکافته و از هم باز کردیم و هر چیز زنده ای را از آب آفریدیم ؟ پس آیا ایمان نمی آورند ؟

اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک و کربن چه به تنهایی و چه در حال ترکیب و اختلاط با یکدیگر،از ارکان اوّلیهٔ حیات جانداران به شمار می روند و اساساً مبنای

ص:۲۸۰

۱- ۱) -انبیاء (۲۱):۳۰.

زندگانی در زمین بر آنها استوار است.

از میان میلیونها احتمال،حتی یک احتمال هم نمی رود که همهٔ این گازها در آن واحد در سیّاره ای جمع شوند و مقدار و کیفیّت آنها هم به طوری متعادل باشد که برای حیات کافی به نظر برسد.

از طریق علمی توضیحی دربارهٔ این راز طبیعت نمی توان داد و اگر هم بخواهیم بگوییم همهٔ این نظم و ترتیبات تصادفی است،برخلاف منطق ریاضی که بر دو دو تا چهارتا است-به این معنی که هر نظمی ناظمی دارد و هر حرکتی محرکی - استدلال کرده ایم (۱).

این گوشه ای از اسرار و منافع یک جزء از اجزای غیر قابل شمارش جهان یعنی اکسیژن است ؟ آیا وقتی با این دید به عنایت و محبّت و لطف و مهربانی به انسان نظر شود و از این طریق هم راه معرفت طی شود حاصل عشق به آن وجود مقدّس نمی گردد ؟! و راستی چه عالی است کلام امام صادق علیه السلام دربارهٔ عارفان و عشق آنان که می فرماید:وَ الْحُبُّ فَرْعُ الْمَعْرِفهِ

قوّهٔ هاضمه

۲-تا به حال صدها و هزارها کتاب دربارهٔ هاضمه و کیفیّت کار دستگاه گوارش نگاشته شده است؛ولی هر سال کشفیّات جدیدی در این زمینه منتشر می شود که گویی با موجود جدیدی رو به رو می شویم که در گذشته هرگز او را تجربه نکرده ایم.

موضوع همیشه تازگی دارد و توجّه انسان را به خود جلب می کند.

اگر ما جهاز هاضمه را به یک آزمایشگاه شیمیایی تشبیه کنیم و مواد غذایی را که

۱- ۱) -راز آفرینش انسان:۳۷-۴۴.

به درون آن می رود،مواد خام این آزمایشگاه بدانیم،آن وقت حیرت می کنیم که عمل هضم ما تا آن اندازه کامل است که هر چیز خوردنی را در دستگاه هاضمه هضم می شود و به تحلیل می رود مگر خود معده که دست نخورده باقی می ماند.

ما معمولاً ـ مقداری غذای متنوّع به صورت مواد خام به این آزمایشگاه می ریزیم و اصلاً به فکر آن نیستیم که این دستگاه چگونه می چرخد و فعل و انفعالات شیمیایی در جهاز هاضمه با این مواد خام چه معامله ای می کند.ما کباب،گوشت، گل کلم،بقولات،ماهی سرخ کرده،نان و سبزیجات را خورده و همه را با چند لیوان آب فرو برده و مخلوط می کنیم،گاهی نیز به عنوان دارو مواد گوگردی و عصاره های حیاتی را بلع می کنیم،آن وقت معده ما از میان همه این مواد و اغذیه،آنچه را که مفید تشخیص بدهد انتخاب و آن را با مواد شیمیایی که خود تولید کرده است خمیر و آسیاب نموده و سپس فضولات آن را دفع می نماید و بقیّه را به پروتئین تبدیل کرده و به مصرف تغذیهٔ سلولهای بدن می رساند.

دستگاه گوارش از بین اغذیه،آهک و گوگرد و یُدْ و آهن و مادهٔ دیگری را که مفید و لازم تشخیص بدهد جدا می کند و مراقبت کامل به عمل می آورد تا ذرّات اصلی و مفید آن از بین نرود و به مصرف تهیّه هورمونها برسد و مواد حیاتی لازم،همیشه به مقدار کافی در دسترس باشد که در صورت نیاز به کار گرفته شود.

معده چربی و مواد ضروری دیگر را ذخیره می کند،تا در صورت عدم دسترسی به غذا،بدن از گرسنگی تلف نشود.همهٔ این اعمال انجام می شود بدون آن که خود انسان کوچکترین توجّهی به آن داشته باشد،یا راجع به آن فکر کند.

ما همه این مواد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی و نیاز معده،به درون این آزمایشگاه می ریزیم و تنها توجّه ما این است که به وسیلهٔ خوردن رفع گرسنگی

کنیم؛امّا از فعالیت و سوخت و ساز معده بی خبریم و نمی دانیم که،پس از غذا به معده می رسد دوباره فعالیت از سر گرفته می شود و مواد خام پخته و آماده برای تغذیهٔ سلول ها می شود.

باید دانست که تعداد سلول های بدن انسان به چند میلیارد می رسد،یعنی مقدار آن بیش از مجموع نوع بشر در روی کرهٔ زمین است.مواد غذایی باید مرتّب به سلولها برسد و هر سلولی از اعضای مختلف بدن مثل استخوان،گوشت،ناخن، مو،چشم،دندان و امثال آن،همان غذایی را جذب می کند که به کار پرورش و زندگانی آن می خورد.

بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی،تجزیه و ترکیب و تهیه می شود، بیش از موادی است که آزمایشگاههای ساخت بشر می تواند تهیه کند !! شبکهٔ ارتباطات و طریقهٔ حمل و رساندن این مواد به سلول ها به قدری جامع و مرتّب است که تا به حال هیچ سیستم حمل و نقلی نتوانسته است چنین نظم و انضباطی را به نمایش بگذارد.

این آزمایشگاه عجیب،از هنگام طفولیّت انسان،تا حدود سن پنجاه سالگی مرتکب هیچ اشتباه فاحشی نمی شود.در حالی که به وسیلهٔ مواد و مصالحی که به این آزمایشگاه می رسد،متجاوز از یک میلیون نوع ذرّات مختلف تهیه می شود و غالب این مواد نیز از نوع سموم کشنده است.

وقتی مجاری توزیع و طریق حمل و نقل مواد غذایی بدن،بر اثر طول مدت استعمال،فرسوده و ناهموار شود،قدرت و توانایی بدن رو به کاهش می رود و سنّ پیری و کهولت فرا می رسد.

هر سلولی که مواد غذایی را جذب می کند،به وسیلهٔ احتراق داخلی آن را می سوزاند و برای بدن حرارت ایجاد می کند،امّا به طوری که همه می دانیم احتراق

بـدون«گیرانـه»صورت نمی گیرد و اوّل بایـد آتش روشـن شـود بـه همیـن جهـت طـبیعت بـدن،بـه وســیلهٔ پـاره ای ترکیبـات شیمیایی،احتراق تولید می کند که مواد غذایی را در سلولها می سوزاند و اکسیژن و هیدروژن و اسید کربونیک آن را تجزیه می نمایـد و بـدین وسیله گرمـای بـدن را تـأمین می کنـد و چنان که در مورد آتش معمولی دیـده می شود بخار آب و اسید کربونیک از آن جدا می شود.

اسید کربونیک خون را به ریه ها می رساند و بر اثر دفع آن تنفّس که اساس زندگی انسان است ایجاد می شود.بدن انسان در هر روز معادل یک کیلو اسید کربونیک تولید می کند و با طرز معجزه آسایی آن را دفع می کند.

در موقع هجوم میکروب امراض این آزمایشگاه عجیب،لشکری مجهّز و آماده دارد که با آن به مبارزه برمی خیزد و بیشتر،آن را منکوب می نماید و انسان را از مرگ یا بیماری های خطرناک نجات می دهد.

همه این قضایا بـا ترتیب و نظم کامـل انجـام می گیرد و چنان که مشـهود است ترتیب و نظم همیشه برخلاف تصادف و اتّفاق است (۱).

در اینجاست که حضرت سیدالشهداء رهبر آزادگان حضرت حسین علیه السلام در بیابان عرفات در دعای معروفش فریاد برمی آورد:

عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ.

کور باد چشمی که تو را نمی بیند.

به هر روی این هم راز دیگری از گوشهٔ بسیار کوچک و ناچیز و پنهان،از اسرار و شگفتی های آفرینش توجّه به این حقیقت و سایر حقایقی که سرچشمهٔ همهٔ آنها برای برپایی حیات انسان و قرار گرفتن در راه توحید خداست که هرگز دل متوجّهی

۱- ۱) -راز آفرینش انسان:۱۴۲-۱۴۸.

نمی توانـد خالی از عشق به او بمانـد.چگونه انسان پس از یافتن حقیقت و این که هر خیری از او و تأمین کننده اش اوست،می تواند خالی از عشق او بماند ؟

آری،معرفت عارفان که در رأس آنان انبیا و امامان علیهم السـلام بودنـد،تمام موجودیّت آنان را نسـبت به حضـرتش تبـدیل به عشق کرده بود و حرارت این عشق آنان را به کامل ترین عبادت و قبول هر نوع رنج و مصـیبت واداشـته است. هرکه کند روی طلب سوی او

گفت به مجنون صنمی در دمشق

معرفت،حقیقتی است که در قرآن مجید و روایات اسلامی تحت عنوان علم، فقه،عرفان،بصیرت از آن یاد شده است.آیین الهی قدر هرکس را در دنیا و آخرت برابر با معرفت او به حقایق می داند.

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

سَمِعتُ جَدّی رَسول اللّه یقولُ:المَعْرُوفُ بِقَدرِ المَعْرِفَهِ (۱).

ص:۲۸۵

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۹۶/۴۴،باب ۲۶ مکارم اخلاقه.

و در قرآن کریم آمده است:

دانشـمندان به درجاتی از دیگران برترند و اهمیّت هر دانشـی بستگی به موضوع آن دارد و چه موضوعی برتر و بالاتر از توحید است ؟ و آنان که در این وادی کسب معرفت کرده اند عاشـقان واقعی اند،و در پرتو این عشق به والاترین مقام انسانیّت رسیده و وجود آنان برای جهان و انسان بهترین منبع برکت شده است.

محبّت در قرآن

اشاره

همان گونه که گذشت محبّت و عشق محصول معرفت و آگاهی به حقایق است.

اینک به ذکر آیات و روایات مربوط به محبّت می پردازیم:

[وَ لٰكِنَّ اللّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمٰانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيٰانَ أُولٰئِكَ هُمُ الرّٰاشِدُونَ] (۱).

ولی خـدا ایمـان را محبـوب شـما قرار داد و آن را در دل هایتـان بیـاراست،و کفر و بـدکاری و نافرمـانی را ناخوشاینـد شـما ساخت،اینان [که دارای این ویژگی ها هستند] هدایت یافته اند.

ایمـان خـط ارتبـاط بین انسان و اللّه است.خـدای متعال در این آیه به این معنی اشاره می کنـد که وقتی به شـما توفیق شـناخت حقایق عنایت شود آن حقایق محبوب شما خواهد شد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ] (۲).

ص:۲۸۶

۱- ۱) -حجرات (۴۹):۷.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۳۱.

بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد،و گناهانتان را بیامرزد و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

ادّعای خدا دوستی بدون شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از آن حضرت که مبلّغ فرهنگ الهی است،بی مورد است.قرآن مجید بارها از مردم دعوت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسند،پیامبری که پرونده قبل از بعثتش روشن است و از ابتدای ابلاغ نبوّت دلایل و براهین واضحی داشت و خدای متعال تمام نشانه های نبوت را با او قرار داده بود تا برای هیچ کس عذری باقی نماند.آنان که براهین و دلایل و حجج او را دیدند و برای آنان معلوم شد که تنها عامل سعادت دنیا و آخرت آنان، پذیرش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود،به او علاقه مند شدند.

علامت آن علاقه و عشق،اطاعت از قرآن و سنّت او بود که از همین راه پاک باخته خدا شدند و در راه محبوب از همه چیز خود گذشتند و در تاریخ بشر از بهترین بندگان شایستهٔ حق شدند.

سلمان،ابو ذر،مقداد،عمّار،یاسر،سمیّه،بلال و چهره هایی از این قبیل، همانان بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله را به حقیقت شناختند و دل در گرو عشق او دادند.آنان از طریق تعلیمات آن حضرت،خدا را شناختند و در صف مقدم عاشقان حق قرار گرفتند.آری،عشق به خدا محصول معرفت به پیامبر صلی الله علیه و آله و دین خداست که بدون این معرفت،ادّعای عشق به خدا پندار و خیالی بیش نیست.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لاَئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ] (۱).

۱- ۱) -مائده (۵):۵۴.

ای اهل ایمان ! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی رساند] خدا به زودی گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد،و آنان هم خدا را دوست دارند؛در برابر مؤمنانْ فروتن اند،و در برابر کافرانْ سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می کنند،و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نمی ترسند.این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

راستی بدون شناخت راه اللّه چگونه انسان به چنین صفاتی که در این آیهٔ شریفه آمده است،آراسته گردد ؟ انسان تا معرفت به صراط مستقیم پیدا نکند،از راهی غیر از فکر،اندیشه و معرفت و شناخت،عشق پیدا نکرده و به مراتب عارفان دست پیدا نمی کند.این راه خداست که انسان پس از مطالعه و دقّت در آن،می یابد که تنها راه نجات است.بنابراین چگونه انسان بعد از یافتن راه نجات،به آن عشق پیدا نکند و به لوازم آن دل نبدد ؟

راه نجات،راه خداست و سرانجام به او پایان می پذیرد،پیمودن این راه، محبّت به اوست و محبّت به او مهمترین راه رسیدن به عشق است.عشقی که از درجات عرفان و مرتبهٔ عارفان است بنابراین هر چه شناخت و معرفت بیشتر،عشق شعله ورتر و آتشین تر خواهد بود.این است که آیهٔ شریفه می فرماید:[وَ يُحِبُّونَهُ] انسان هایی که به شدّت به خدای متعال عشق می ورزند.همین عشق عامل حرکت آنان به سوی اوست و مرکب این راه همان برنامه هایی است که در آیه ذکر شده است.اینان فراق بین خود و محبوب را با انجام شایسته ترین اعمال که دستور خود حق است،به وصل تبدیل می کنند.

[وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ] (۱).

ولی آنان که ایمان آورده اند،محبّت و عشقشان به خدا بیشتر و قوی تر است.

ایمان آورندگان چرا نهایت عشق را به خدا نداشته باشند ؟ مگر جز حضرت حق کسی می تواند چنین صفاتی داشته باشد:

خالق،باری،مصوّر،اول،آخر،ظاهر،باطن،رازق،بدیع،مقدّر،مدبّر،
حکیم،مطهّر،منوّر،میسّر،مبشّر،منذر،مقدّم،مؤخّر،عاصم،قائم،دائم،
راحم،سالم،حاکم،عالم،قاسم،قابض،باسط،غنیّ،وفیّ،علیّ،مَلیّ،حفیّ،
رضیّ،زکیّ،بدیّ،قویّ،ولیّ،احد،واحد،شاهد،ماجد،حامد،راشد، باعث،وارث،ضارّ،نافع،مانع،دافع،رافع،صانع،سامع،جامع،شافع،
واسع،موسع،جلیل،جمیل،وکیل،کفیل،دلیل،قبیل،مدیل،منیل،مقیل،
محیل،غافر،ساتر،قادر،قاهر،فاطر،جابر،ذاکر،ناظر،ناصر،عفوّ،غفور،
صبور،شکور،رؤوف،عطوف،مسئول،ودود،سبّوح،قدّوس،ناطق،صادق،
فالق،فارق،فاتق،راتق،سابق،سامق،سمیع،رفیع،منیع،کبیر،قدیر،خبیر، مجیر (۲).

مگر انسان با شناخت این صفات به این معنی نمی رسد که همه چیز انسان اوست و غیر او چیزی نیست،در این صورت چرا انسان کمال عشق را به فرمودۀ آیۀ شریفه،مخصوص به حقّ نگرداند.

این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت:آنان که از طریق معرفت عاشق حقّند، خداوند هم عاشق آنان است و در حقیقت این عشق طرفینی است،عشق عبد به حق و عشق حق به عبد،خدای بزرگ در قرآن مجید در ده مورد به بندگان عزیزش،

۱- ۱) -بقره (۲):۱۶۵.

۲- ۲) -دعای جوشن کبیر.

آنان که در عشق و عمل می سوزند،اعلام محبّت و عشق کرده است.

گوشه ای از محبّت حق در قرآن

اینک تنها به ذکر موارد محبّت حق به عبد اشاره می کنیم و شرح هر کدام را به تناسب ذکر خواهیم نمود.

[إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ التَّوّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (۱).

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند،و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همهٔ آلودگی ها] پاکیزه می کنند.دوست دارد.

در اینجا باید توجه داشت که منظور از طهارت در آیهٔ شریفه طهارتی است که به دستور خدای متعال به دست می آید،نه این که هرکس که خود را شستشو دهد مورد محبّت خدا قرار گیرد.

[فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ] (۲).

و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ] (۳).

بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد.

در این آیه اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله علّت محبّت حق به عبد است.

ص:۲۹۰

۱- ۱) -بقره (۲):۲۲۲.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۱۵۹.

۳- ۳) -آل عمران (۳):۳۱.

[بَلیٰ مَنْ أَوْفیٰ بِعَهْدِهِ وَ اتَّقیٰ فَإِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ] (۱).

آری،هر که به پیمان خود [در تعهـد به اجرای احکام دین] وفا کرد،و [در همـهٔ امور زندگی] تقوا پیشه ساخت،[بداند که] یقیناً خدا تقوا پیشگان را دوست دارد.

[اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرّٰاءِ وَ الضَّرّٰاءِ وَ الْکٰاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعٰافِینَ عَنِ النّٰاسِ وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ] (۲).

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کننـد،و خشم خود را فرو می برنـد، و از [خطاهایِ] مردم در می گذرنـد و خـدا نیکوکاران را دوست دارد.

[وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ] (۳).

و اگر میانشان داوری کردی به عدالت داوری کن؛زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.

[وَ کَأَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قٰاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَمٰا وَهَنُوا لِمٰا أَصٰابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَ مٰا ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَکٰانُوا وَ اللّٰهُ یُحِبُّ الصّٰابِرِینَ] (۴).

چه بسا پیامبرانی که انبوهی دانشـمندانِ الهی مسـلک [و کاملان در دینِ] به همراه او با دشمنان جنگیدند،پس در برابر آسیب هایی که در راه خدا به آنان رسید،سستی نکردند و ناتوان نشدند و [در برابر دشمن] سر تسلیم و فروتنی فرود نیاوردند و خدا شکیبایان را دوست دارد.

۱- (۱) -آل عمران (۳):۷۶.

۲- (۲) -آل عمران (۳):۱۳۴.

۳- (۳) -مائده (۵):۴۲.

۴- (۴) -آل عمران (۳):۱۴۶.

[یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ] (۱).

ای اهل ایمان ! هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی رساند] خدا به زودی گروهی را می آورد که آنان را دوست دارد،و آنان هم خدا را دوست دارند.

[إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیٰانٌ مَرْصُوصٌ] (۲).

خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند.

محبّت در روایات

اشاره

عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ عَشَقَ وَ عَفَّ وَ کَتَمَ وَ ماتَ،ماتَ شَهیداً (۳).

از رسول خدا صلی الله علیه و آله است:هرکس عاشق شد و خودداری از گناه پیشه کرد و عشق خود را از نااهلان پنهان داشت و مرد،شهید از دنیا رفته.

قالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلی الله علیه و آله:أَ لا اُنَبِّئُکُمْ بِخیارکم قالُوا:بَلیٰ یا رَسُولَ اللّٰهِ قالَ:أَحاسِنُکُمْ أَخْلاقاً الْمُوَطَّئُونَ أَکْنافاً الَّذینَ یَأْلِفُونَ وَ یُؤْلَفُونَ (۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:شما را خبر بدهم محبوب ترین شما نزد خدا و نزدیک ترین شما به من کیست ؟ عرض کردند:آری،فرمود: نیکوخلق ترین شما آن کس که

۱- ۱) -مائده (۵):۵۴.

۲- ۲) -صف (۶۱):۴.

۳- ۳) -عبهر العاشقین:۸.

۴- ۴) -بحار الأنوار:۳۹۶/۶۸،باب ۹۲-حسن الخلق،حدیث ۷۶.

دیگران در کنار او از کرامت و سهل بودنش بهره مندند و آنان که با دیگران می جوشند و دیگران نیز با آنان می جوشند.

وَ قالَ صلی الله علیه و آله:لَمّا غَرَسَ اللّهُ جَنَّهَ الْفِرْدُوسِ غَرَسَ أَشْجارَها بِیَدِهِ وَ فَجَّرَ أَنْهارَها ثُمَّ قالَ لَها تَحْسُنی بِحُسْنی فَوَ عِزّتی وَ جَلالی لا یُجاوِرُنی فیکَ بَخِیْلٌ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:زمانی که خدا بهشت را آفرید و به دست قدرتش درختان آن را نشاند و نهرهایش را جوشانید به آن خطاب کرد:به زیبایی من زیبا شو،به عزّت و جلالم در تو بخیل را جای نمی دهم ! !

راستی چه بخلی بالاتر از این است که انسان از انعکاس عشق حق به خانه دل که خانه خود اوست جلوگیری کند.و از آراستن خود به صفات الهی خودداری کند و از تابش انوار ملکوت در نفس پیشگیری کند و در مدّت عمر همانند حیوانات همّتی جز شکم و شهوت نداشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دعای خود عرضه می داشت:

أَسْأَلُکَ بِحُبِّکَ وَ حُبِّ مَنْ یُحِبُّکَ وَ حُبِّ عَمَلٍ تُقَرِّبُنی إِلیٰ حُبِّکَ (۲).

پروردگارا ! عشق خود و عشق کسی که عاشق توست و عشق عملی که مرا به عشق تو می رساند نصیبم کن.

سخنی در باب عشق

یکی از بزرگان در توضیح و تفسیر معنای عشق می فرماید:

۱- ۱) -عبهر العاشقین:۳۱.

۲- ۲) -عبهر العاشقین:۳۲.

اقسام عشق

عشق را در یک تقسیم بندی می توان به پنج قسم تقسیم نمود:

۱-عشق الهی: آخرین و برترین مقام و مرتبه هاست که تنها اهل مشاهده و توحید و حقیقت بدان دست می یابند.

۲-عشق عقلی: مقامی است که نصیب اهل معرفت می شود و مربوط به عالم مکاشفه و ملکوت است.

۳-عشق روحانی: ویژهٔ بندگان خاص و برگزیده حضرت حق است که از لطافت و ظرافت بالایی برخوردار است.

۴-عشق بهیمی: از ویژگی های پیروان رذایل و شهوات نفسانی است.

۵-عشق طبیعی: عموم مردم در آن شریکند و حتّی عقب افتاده ترین مردم در دوردست ترین زمان ها و مکان ها از آن دم می زنند.

برای هر کدام از این پنج قسم توضیحی است که بدان اشاره می کنیم:

عشق بهیمی (حیوانی) از زشتی های خُلق است.شُرب خمر،فساد،زَمر (۱)،فسق و ارتکاب معاصی،جز به تأثیر هوا نیست و این همه از خواسته ها و تحریک های نفس امّاره است که بدان فتد تا مهیّج شهوات مذمومه شود،تا به حدّی برسد که ضعف حیوانی که عین شهوت فطری است در اصل خویش،بعد از صحبت محبوب و الفت آنی که یک دم است از علاقهٔ حُرقت آتش شهوت نفس اماره برهند.این در جهان عقول و نزد اهل شریعت،چون بر خلاف احکام و امر الهی است مذموم می باشد.

۱- ۱) -زَمر-آواز مزمور سرود یا ترانه.

عشق طبیعی از لطافت عناصر اربعه است که از یک سو تحریک کنندۀ نفس ناطقه و از سوی دیگر نفس امّاره است و هم چنین تحت تأثیر نفس کل و نیز نفس فریبنده است.اگر عقلیّات و روحانیّات غلبه کنند محمود است وگرنه که کشش و میل طبع جسمانی است و در نظر عشّاق مذموم است و چون عقل و علم در آن راه ندارد نتیجه ای جز آتش و دوزخ ندارد.اینجا بدین آتش بسوزند که شهوت حیوانی است و آنجا بدان آتش بسوزند که آتش جسمانی است.

عشق روحانی آن است که آن خواصّ النّاس را باشد.جواهر صورت و معانیشان صفای روح مقدّس یافته و تهذیب از جهان عقل دیده،صورتشان همرنگ دل باشد،هرچه از مستحسنات ببینند در عشق آن به غایت استغراق برسند،مادام که به آتش مجاهدت خبث طبع انسانی محترق شده باشد و آتش شهوات از صرصر (۱)انفاس خمود (۲)یافته باشد،این عشق به عشق اهل معرفت پیوندد،چون نردبان پایه ملکوت باشد،لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق.

اما عشق عقلی از سیر عقل کلّ در جوار نفس ناطقه در عالم ملکوت پدید آید از لوایح مشاهده جبروت،این بدایت عشق الهی است،امّا عشق الهی ذروۀ علیاست در حدّ قصوی است و آن را بدایات است،انبساط و نهایات جز از مشاهده جلالی و جمالی برنخیزد !

تذکّر این نکته نیز ضروری است که انسان به انواع محبّتها آراسته است.و این محبّتها ناشی از فطرت و طبیعت و حقیقت انسانی است و مدار زندگی انسان بر آنها استوار است.مانند محبّت به خود،به پدر و مادر،به اقوام،به فرزندان،به دوستان،به خانه،به کسب و کار و به دنیا.باید توجّه داشت که قرآن مجید

۱- ۱) -صَرْصَرَ الشیء:آن چیز را هم جمع کرد و کناره های پراکندۀ آن را گرد آورد.

۲- ۲) -خَمُود:جایی که آتش را در آن زیر خاک می کنند تا خاموش شود.

و روایات،سخت پافشاری دارند که انواع محبّتها باید با ارتباط با تربیت اسلامی، تابع محبّت و عشق به خدا باشد،تا انسان هم چنان به راه رشد و کمال و رسیدن به اصل مقصود در حرکت باشد.چنانچه محبّتها در درون انسان قدرتی بیش از محبّت به خدا کسب کنند،بدون شک انسان در خطر عظیم قرار گرفته و دچار هلاکت ابدی خواهد شد،چنانچه قرآن در آیاتی به این تصریح کرده:

[قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ] (۱).

بگو:اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید،نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند،پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

[لاَ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللّهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۲).

ص:۲۹۶

۱- ۱) -توبه (۹):۲۴.

۲- ۲) -مجادله (۵۸):۲۲.

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند،نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند،دوستی برقرار کنند،گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند.اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده،و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته،و آنان را به بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است درمی آورد،در آنجا جاودانه اند،خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند.اینان حزب خدا هستند،آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

آری،بنا به فرمودۀ قرآن،باید محبّت خدا را اصل و محور و سایر محبّتها را سایه و تابع آن قرار داد.به همین مناسبت باب بسیار مهمّی در معتبرترین کتب شیعه تحت عنوان «حبّ فی اللّه و بغض فی اللّه» آمده که روایاتش از اصیل ترین آثار اسلامی و بهترین راهنمای انسان به سوی محبّتهای صحیح است.

اینک به نمونه ای از آن روایات توجّه کنید:

ادامۀ روایات محبّت

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مَنْ أَحَبَّ لِلّهِ وَ أَبْغَضَ لِلّهِ وَ أَعْطیٰ لِلّهِ فَهُوَ مِمَّنْ کَمُلَ إیمانُه (۱).

کسی که برای خدا و در راه خدا عشق بورزد و برای خدا و در راه خدا دشمنی کند و به خاطر خدا ببخشد ایمانش کامل است.

ص:۲۹۷

۱- ۱) -الکافی:۱۲۴/۲،باب الحب فی اللّه،حدیث ۲؛مجموعه ورّام،۱۹۱/۲.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مِنْ أَوْثَقِ عُرَی الإیمانِ أَنْ تُحِبَّ فی اللّهِ وَ تُبْغِضَ فی اللّهِ وَ تُعْطی فی اللّهِ وَ تَمْنَعَ فی اللّهِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:از محکم ترین دست آویزهای ایمان،دوستی و دشمنی برای خداست و بخشش و منع در راه اوست.

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فی اللّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الإیمانِ،أَلا وَ مَنْ أَحَبَّ فی اللّهِ وَ أَبْغَضَ فی اللّهِ وَ أَعْطی فی اللّهِ وَ مَنَعَ فی اللّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِیاءِ اللّهِ (۲).

امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:دوستی مؤمن با مؤمن از بزرگترین شعبه های ایمان است،همانا هرکس برای خدا دوستی و دشمنی کند و برای خدا ببخشد و دریغ کند از برگزیدگان خداست.

عَنْ أَبی بَصیرٍ،عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:سَمِعْتُهُ یَقُولُ:إِنَّ الْمُتَحابّینَ فی اللّهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ عَلی مَنابِرَ مِنْ نُورٍ،قَدْ أَضاءَ نُورُ وُجُوهِهِمْ وَ نُورُ أَجْسادِهِمْ وَ نُورُ مَنابِرِهِمْ کُلَّ شَیْءٍ حَتّی یُعْرَفُوا بِهِ فَیُقالَ هؤلاءِ الْمُتَحابُّونَ فی اللّهِ (۳).

ابو بصیر می گوید:از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:کسانی که برای خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند،روز قیامت بر بلندی هایی از نور می باشند،نور چهره و تن و بلندی هایی که بر آن ایستاده اند همه چیز را روشن می کند،به طوری که به وسیلهٔ آن نور شناخته شوند و در حق آنان می گویند،

۱- ۱) -الکافی:۱۲۵/۲،باب الحب فی اللّه،حدیث ۲،الأمالی،شیخ صدوق،۵۷۸،المجلس الخامس و الثمانون،حدیث ۱۳.

۲- ۲) -الکافی:۱۲۵/۲،باب الحب فی اللّه،حدیث ۳؛وسائل الشیعه:۱۶۶/۱۶،باب ۱۵-باب وجوب الحب فی اللّه،حدیث ۲۱۲۵۱.

۳- ۳) -وسائل الشیعه:۱۶۶/۱۶،باب ۱۵،حدیث ۱۳۹۵۱؛بحار الأنوار:۱۹۵/۷،باب ۸-احوال المتقین،حدیث ۶۴.

اینان کسانی هستند که در راه خدا دوستی کردند.

عَنْ فُضَیْلِ بْنِ یَسارٍ قالَ:سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الْحُبِّ وَ الْبُغْضِ،أَمِنَ الإیمانِ هُوَ ؟ فَقالَ:وَ هَلْ الإِیمانُ إلّا الحُبُّ وَ الْبُغْضُ:«ثُمَّ تَلا هذِهِ الآیَهَ ؟ [حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ فأذن مؤذن بینهم أن لعنت الله علی الظالمین وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ] (۱)(۲).

فضیل بن یسار می گوید:از امام صادق علیه السلام پرسیدم حب و بغض مربوط به ایمان است ؟ حضرت پاسخ داد:آیا ایمان غیر از محبّت و تنفّر است ؟ سپس این آیه را خواند:خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل شما بیاراست و کفر و نافرمانی و عصیان را ناپسند شما کرد،آنانند هدایت یافتگان.

عَنَ أَبی عَبْدِ اللّهِ قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله لِأَصْحابِهِ أَیُّ عُرَی الإِیمانِ أَوْثَقُ ؟ فَقالُوا اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصَّلاهُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الزَّکاهُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الصِّیامُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الحَجُّ وَ الْعُمْرَهُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ الجِهادُ،فَقالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله کُلُّ ما قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَیْسَ بِهِ وَ لکِنْ أَوْثَقُ عُرَی الإِیمانِ الحُبُّ فی اللّهِ وَ الْبُغْضُ فی اللّهِ وَ تَوالی أَوْلِیاءِ اللّهِ وَ التَبَرّی مِنْ أَعْداءِ اللّهِ (۳).

امام صادق علیه السلام می فرماید:رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود:کدام یک از دستاویزهای ایمان محکم تر است،گفتند:خدا و رسولش داناترند،بعضی گفتند:نماز،گروهی گفتند:زکات،عدّه ای گفتند:روزه،قومی گفتند:حج و عمره و دسته ای گفتند جهاد.رسول اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:برای هریک از اینها

۱- ۱) -حجرات (۴۹):۷.

۲- ۲) - الکافی:۱۲۵/۲،باب الحب فی اللّه،حدیث ۵.

۳- ۳) -الاختصاص:۳۶۵،باب صفه النار؛تحف العقول:۵۵.

که گفتید فضیلتی است؛ولی پاسخ پرسش من نیست.محکم ترین دستاویزهای ایمان دوستی برای خدا و دشمنی به خاطر اوست و پیروی از اولیای خدا و بیزاری از دشمنان الهی است.

عَنْ عَلیّ بن الحُسَیْنِ علیهما السلام قالَ:إذا جَمَعَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الأَوَّلینَ وَ الآخِرینَ قامَ مُنادٍ فَنادی یُسْمِعُ النّاسَ فَیَقُولُ:أَیْنَ الْمُتَحابُّونَ فی اللّهِ قالَ:فَیَقُومُ عُنُقٌ مِنَ النّاسِ فَیُقالُ لَهُمْ:إذْهَبُوا إلَی الجَنَّهِ بِغَیْرِ حِسابٍ،قالَ:فَتَلَقّاهُمُ الْمَلائِکَهُ فَیَقُولُونَ إلی أَیْنَ ؟ فَیَقُولُونَ نَحْنُ الْمُتَحابُّونَ فی اللّهِ قالَ:فَیَقُولُونَ وَ أَیُّ شَیْءٍ کانَتْ أَعْمالُکُمْ قالُوا:کُنّا نُحِبُّ فِی اللّهِ وَ نُبْغِضُ فی اللّهِ قالَ:فَیَقُولُونَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ (۱).

امام سجاد علیه السلام فرمود:چون خدای عزّ و جلّ اوّلین و آخرین را در محشر گرد آورد،ندا کننده ای که صدایش را همه بشنوند فریاد می زند:آنان که برای خدا دوستی کردند کجایند؛گروهی از مردم برخیزند،به آنها گفته شود بدون حساب وارد بهشت شوید.فرشتگان در برخورد با آنها می گویند:کجا می روید ؟ جواب می دهند به بهشت بدون حساب،می پرسند:مگر شما دارای چه عملی هستید ؟ می گویند:برای خدا دوستی کردیم و به خاطر او دشمنی ورزیدیم،فرشتگان می گویند چه نیکوست پاداش اهل عمل.

عَنْ جابِرِ الْجُعْفی،عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:إذَا أَرَدْتُ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فیکَ خَیْراً فَانْظُرْ إلی قَلْبِکَ فَإنْ کانَ یُحِبُّ أَهْلَ طاعَهِ اللّهِ وَ یُبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَفیکَ خَیْرٌ،وَ اللّهُ یُحِبُّکَ،وَ إنْ کانَ یُبْغِضُ أَهْلَ طاعَهِ اللّهِ وَ یُحِبُّ أَهْلَ مَعْصِیَتِهِ فَلَیْسَ فیکَ خَیْرٌ وَ اللّهُ

۱- ۱) -الکافی:۱۲۶/۲؛وسائل الشیعه:۱۶۷/۱۶،باب ۱۵-باب وجوب الحب فی اللّه،حدیث ۲۱۲۵۴.

يُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ (۱).

جابر جعفی (که از بزرگان اصحاب و یاران حضرت باقر و صادق علیهما السلام است) از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:هرگاه خواستی ببینی که اهل خیر هستی یا نه،به دلت نظر کن،اگر اهل طاعت را دوست داری و از آلودگان به گناه متنفری خوبی و خدا دوستدار توست و اگر از اهل طاعت متنفری و علاقه مند به اهل گناهی در تو خیری نیست و خدا دشمن توست و مرد با هرکه مورد علاقه اوست محشور می شود.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قَدْ یَکُونُ حُبٌّ فی اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ حُبٌّ فی الدُّنْیا فَما کانَ فی اللّهِ وَ رَسُولِهِ فَثَوابُهُ عَلَی اللّهِ،وَ ما کانَ فی الدُّنْیا فَلَیْسَ بِشَیْءٍ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:گاهی دوستی برای خدا و رسول است و گاهی برای دنیا، محبّتی که به خاطر خدا و رسول اوست پاداشش بر خداست و آنچه برای دنیا است اجر و مزدی ندارد.

۱- ۱) -مشکاه الأنوار:۱۲۱،الفصل الخامس فی المحبه و الشوق؛علل الشرایع:۱۱۷/۱،باب ۹۶-باب عله الطبائع و الشهوات.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۱۶۸/۱۶،باب ۱۵-باب وجوب الحب فی اللّه،حدیث ۲۱۲۵۶؛الکافی:۱۲۷/۲،باب الحب فی اللّه،حدیث ۱۳.

[فَدَلیلُ الْخَوفِ الْهَرَبُ]

دلیل خوف

امام علیه السلام به نتیجه عملی هریک از خوف،امید و عشق اشاره می کنند و ابتدا نتیجه و ثمرهٔ خوف را بیان می دارند و می فرمایند:

دلیل این که خوف در دل عارف پدید می آید«گریز»است در اینجا باید دید منظور حضرت از گریز چیست ؟

انسان باید بداند که در زندگی با دو واقعیّت روبه روست:

۱-مجموعهٔ مسائل و برنامه هایی که به نفع اوست،گرچه دارای نفع ظاهری نباشند.

۲-مجموعهٔ برنامه هایی که به زیان اوست گرچه در ظاهر سود و منفعت باشد.

بی تردید هیچ خردمندی خواهان زیان نیست و اهل خرد از هر زیانی سخت گریزانند و این مسئله ثابت شده است که جز خدا و آنچه مربوط به اوست نه این که هیچ چیز دیگر برای انسان نفعی ندارد،بلکه زیانبار است،به همین خاطر عارفان براساس معیارهای قرآنی زندگی می کنند و در بازار دنیا جز با خدای بزرگ با کسی معامله ندارند؛زیرا می دانند خداوند مهربان تنها خریدار انسان است و از آدمی فقط ایمان و عمل صالح می خرد و در برابر آن مزد بی نهایت کرامت می کند و غیر خدا تمام هستی انسان را در راه شکم و شهوت خود می برد و در برابر این معامله

چیزی به انسان نمی دهـد؛زیرا چیزی ندارد که به انسان بدهد.غیر خدا آدمی را به فقر مادی و معنوی می کشد و دنیا و آخرت انسـان را به باد می دهـد و وسـیلهٔ هلاکت ابـدی آدمی را فراهم می نمایـد بنابراین عارف از غیر حق،رسالت انبیا،امامت امامان علیهم السـلام،حکمت حکیمـان،عرفـان عارفـان واقعی،اخلاـق حسـنه و اعمال پسـندیده،سـخت گریزان و به شـدّت در ترس و وحشت است.

کسـی که از امور زیـان بـار و خسـران آورِ غیر قابل جبران گریزان نباشـد،بایـد بدانـد که هنوز ترس از مقام خـدا و وحشت از عقاب فردا،در دل او جای نگرفته است گرچه خود را عارف بداند به وادی عرفان اسلامی قدم نگذاشته است.

راستی مگر رشد و کمال،بصـیرت و بینایی و یافتن و رسیدن به اصل معرفت با ادّعای بدون عمل و دعوای بدون سرمایه امکان پذیر است ؟!

از چه چیز باید گریخت

اشاره

به طور کلّی از آیات و روایات و آثار اسلامی استفاده می شود:

انسان باید از دو چیز و هرچه وابسته به آن دو چیز است سخت گریزان باشد:

۱-از همنشـینی با گناهکار و فاسدی که امید بازگشت و توبه به او نمی رود از آنجا که نشـست و برخاست با این افراد مانع راه رشد و کمال انسانی است،باید تا سر حدّ ریشه کن شدن ارتباط،با او به مبارزه برخاست.

۲-آنچه از دیدگاه قرآن و اخبار به عنوان گناه و امر حرام معرّفی شده است.

در اینجا به بخشی از آیات و روایاتی که مربوط به این دو واقعیّت است اشاره می کنیم:

ص:۳۰۳

آیهٔ اوّل:هوسرانان

وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ ذَکِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا کَسَبَتْ لَیْسَ لَهَا مِن دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَ لا شَفِیعٌ وَ إِن تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لاَ یُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَئِکَ الَّذِینَ أُبْسِلُوا بِمَا کَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِن حَمِیمٍ وَ عَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْفُرُونَ] (۱).

و کسانی که دینشان را بازی و سرگرمی گرفتند،و زندگی دنیا آنان را فریفت، واگذار و [مردم را] با قرآن اندرز ده؛که مبادا کسی [در روز قیامت] به [کیفر] آنچه [از گناهان] مرتکب شده [از رحمت و ثواب] محروم ماند [و به هلاکت سپرده شود] و او را جز خدا سرپرست و یاور و شفیعی نباشد و اگر [برای رهایی اش از عذاب] هر گونه عوض و فدیه ای بدهد از او پذیرفته نشود.آنانند که به سبب آنچه [از اعمال زشت] مرتکب شده اند [از رحمت و ثواب] محروم مانده [و به هلاکت سپرده شده]اند.و به خاطر آن که همواره [به آیات الهی] کفر می ورزیدند برای آنان نوشابه ای از آب جوشان و عذابی دردناک است.

آری،بنابر دستوری که خداوند در این آیه به پیامبرش داده است مردم مؤمن و عارفان باللّه،باید با این گونه مردم که دین خدا را به مسخره گرفته اند قطع رابطه کنند و از این بی خردانِ بی خبر،بگریزند و با آنان هیچ گونه معاشرتی نداشته باشند و به هنگام مبارزه-بنا به دستور قرآن در هر عصری-تا ریشه کن شدن آنان به جهاد برخاسته و راه الهی را از لوث وجود اینان پاک کنند.

۱- ۱) -انعام (۶):۷۰.

مسلم گروهی هایی که به عنوان قطب و درویش و فقیر الی اللّه،اعلام موجودیّت می کنند-که تشکیل دهندگان سلطنت و شاهنشاهی و دربارهای کثیف و عمودهای حکومت های خائنانه بوده و هستند و حتّی در قالب اقطاب و به گفتهٔ خودشان فقرا،مقاصد شوم و پلید خود را عملی می کنند-مورد تایید اسلام نبوده و فریب خوردگان در مسیر ضلالت و گمراهی به سر می برند.

اینان قطب برنامه های شیطانی بوده و ذره ای از عرفان اسلامی را نچشیده بلکه گرگانی در لباس میش و به فرمودهٔ پروردگار عالم در حدیث قدسی «قطّاع طریق» بندگان حق بودند.

عارف واقعی و سر حلقهٔ عارفان حقیقی و قطب عرفان و هدایت،وجود مقدّس مولی الموحّدین،امام العارفین،امیر المؤمنین علیه السلام است که قسمتی از تمام عمرش را با قلدران و گردنکشان و سازندگان دربار و پایه گذاران شاهی و سلطنت و زورمداران و مانعان راه خدا،با سرسختی هرچه تمام تر مبارزه و جان شیرین خود را در این راه که راه خدا بود،در محراب عبادت نثار کرد و چه وقیحند آنان که آلوده به گناه و یار گناهکارند،آن گاه خود را عارف و درویش و وابسته به مولا می دانند !!

آیهٔ دوم:تفرقه اندازان

إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّما أَمْرُهُمْ إِلَی اللّٰهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا کٰانُوا یَفْعَلُونَ] (۱).

مسلماً کسانی که دینشان را بخش بخش کردند،و گروه گروه شدند،تو را هیچ پیوندی با آنان نیست،کار آنان فقط با خداست،سپس به اعمالی که همواره

۱- ۱) -انعام (۶):۱۵۹.

انجام می دادند،آگاهشان می کند.

در این آیه تعلیم می دهـد که عـارف به راه از چنین پلیـدانی بایـد گریزان باشـد و از همکاری با آنان سـخت بپرهیزد که اینان نابود کنندهٔ دنیا و آخرت آنانند.

آیهٔ سوم:مسخره کنندگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوا وَ لَعِباً مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللّهَ إِن كُنتُم مُؤْمِنِينَ] (۱).

ای مؤمنـان ! کسـانی که دین شـما را مسـخره و بازیچه گرفته انـد،چه از اهل کتاب و چه از کافران،سرپرسـتان و دوسـتان خود مگیرید و اگر مؤمن هستید از خدا پروا کنید.

ملّت اسـلام بعـد از پنـج قرن تجربه،بایـد به این نتیجه رسـیده باشـد که از یهود و نصاری و کفّار و به تعبیر روشن تر از غرب و شرق جز زیان چیزی عایـدش نشده و نمی شود؛بنابراین امروز،روز دوستی و ارتباط با آنان نیست،بلکه روز مبارزه و ریشه کن کردن وجود پلید آنان از سر راه بشریّت است.

آیهٔ چهارم:ظاهرفریبان

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَواضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَ إِن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئاً

۱- ۱) -مائده (۵):۵۷.

أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ] (۱).

ای پیامبر ! کسانی که در کفر می شتابند تو را غمگین نسازند،چه آنان که به زبانشان گفتند:ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده،و چه آنان که یهودی اند که به شدت شنوندهٔ دروغند [با آن که می دانند دروغ است] و به شدت گوش به فرمان گروهی دیگرند که [از روی حسد و کبر] نزد تو نیامده اند.[آن گروهی که] کلمات [خدا] را پس از استواری در جایگاه هایش تحریف می کنند،[و معنای حقیقی اش را تغییر می دهند و به مقلّدان و مطیعان بی سواد خود] می گویند:اگر [از طرف پیامبر اسلام] احکام [و فرمان هایی مطابق میل ما] به شما ابلاغ کردند بپذیرید،و اگر آن را [مطابق میل ما] ابلاغ نکردند [از آن] بپرهیزید.و کسانی که خدا عذاب [و رسوایی و ذلت]شان را بخواهد،تو هرگز نمی توانی چیزی از عذاب خدا را از آنان برطرف کنی.اینانند کسانی که خدا نخواسته دل هایشان را [از آلودگی] پاک کند؛برای آنان در دنیا خواری و رسوایی،و در آخرت عذابی بزرگ است.

در این آیه دوری گزیدن از منافقان و جاسوسان پلید و متکبّران آلوده و هرکس با راه خدا و پیامبر مخالفت داشته و موجودیّتش به زیان امت اسلامی است،خواسته شده است.

ارتباط با اینان،انسان را دچار خسارت دنیا و عذاب آخرت خواهد کرد و کسی که ترس و بیم از خسارت در دنیا و عذاب در آخرت دارد،از چنین پلیدانی گریزان و با ایشان کاملاً بی ارتباط است.

۱- ۱) -مائده (۵):۴۱.

آیهٔ پنجم:پیمان شکنان سُست عهد

وَ إِن نَکَثُوا أَیْمَانَهُم مِن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لاَ أَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُونَ] (۱).

و اگر پیمان هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زبان به طعنه و عیب جویی گشودند،در این صورت با پیشوایان کفر بجنگید که آنان را [نسبت به پیمان هایشان] هیچ تعهدی نیست،باشد که [از طعنه زدن و پیمان شکنی] بازایستند.

آیهٔ ششم:کفر پدر و مادر

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاَ تَتَّخِذُوا آبَاءَکُمْ وَ إِخْوَانَکُمْ أَوْلِیَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإِیمَانِ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِنکُمْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ] (۲).

ای اهل ایمان ! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند،آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند،هم اینانند که ستمکارند.

آیهٔ هفتم:منکران معاد

قَاتِلُوا الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاَ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لاَ یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاَ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ

۱- ۱) -توبه (۹):۱۲.

۲- ۲) -توبه (۹):۲۳.

عَن يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ] (۱).

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند،و آنچه را خدا و پیامبرش حرام کرده اند،حرام نمی شمارند،و دین حق را نمی پذیرند، بجنگید تا با دست خود در حالی که [نسبت به احکام دولت اسلامی] متواضع و فروتن اند،جزیه بپردازند.

راستی این آیه با چه موضع محکمی تکلیف ملّت اسلام را در برابر یهودی ها و نصرانی ها به خصوص جانیان اروپا و آمریکا و اسرائیل معلوم می کند این ملّت اسلام است که باید با تمام قدرت با تکیه بر اللّه تکلیف خود را،بنابر فرمودهٔ خدا در این آیه،با دشمنان خدا معلوم کند.و خدا لعنت کند آن خائنانی که تحت عنوان سردمداران ممالک اسلامی علیه اسلام و مردم مسلمان با این آدمخواران سازش کردند،اگر اینان ایمان به خدا و حساب قیامت داشتند،نه این که با آنان دوستی نمی کردند؛بلکه در برابر آنان از اسلام و ملّت مظلوم اسلام دفاع می کردند.

آیهٔ هشتم:منافقان دو رو

الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ* وَعَدَ اللّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ] (۲).

۱- ۱) -توبه (۹):۲۹.

۲- ۲) -توبه (۹):۶۷-۶۸.

مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند،به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و از انفاق در راه خدا امساک می ورزند،خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را [از لطف و رحمت خود] محروم کرد؛یقیناً منافقانند که فاسق اند.*خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه اند،همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.

از این نمونه آیات،در قرآن مجید فراوان است که استفاده می شود:

عارف موظف است در درجهٔ اوّل چهره های ناپاکی که در قرآن معرفی شده اند بشناسد و به وظیفه الهی خود عمل کند.اگر وظیفه اش گریز از آنهاست بگریزد که این گریختن بر مبنای ترس از خدا است و اگر مسئولیّتش کارزار با آنان است،در راه جهاد قدم بگذارد و شرّ آنان را از راه خدا بردارد و توجّه کند که امام صادق علیه السلام دربارهٔ واقعیّت و نتیجه خوف عارفان فرموده:وَ دَلیلُ الخَوْفِ الهَرَبُ،دلیل و نشانهٔ این که دل عارف را ترس از خدا احاطه کرده دوری او از اهل معاصی و آلودگان به کفر و فسق و نفاق و عهدشکنی،و نیز دوری از معاصی شخصی و آنچه خدا از آن نهی فرموده است،می باشد.

پرهیز از معاصی در روایات

اشاره

گریز عارف از گناهان،یکی از اصولی ترین برنامه های زندگی اوست،برای عارف مصیبتی بزرگ تر از آلوده شدن به گناه نیست و تنفّر قلبی و عملی عارف از گناه تنفّری شدید است.

یکی از مهمترین پایه های اسلام اجتناب و دوری از گناه است.آن قدر که اسلام بر دوری از گناه پافشاری دارد اصرار بر عبادت ندارد.

اگر در آیین عزیز الهی دقت کنیم،می بینیم که بزرگترین عبادت و پر ارزش ترین خط بندگی،دوری جستن از معاصی است.

در روایات،تقوا و خودداری از گناه به عنوان افضل عبادات و پر پاداش ترین بندگی ها به حساب آمده است.

عارف به اثر وضعی گناه در دنیا و عقوبت سخت آن در آخرت واقف است و براساس این آگاهی کسب خوف کرده و خوف در وجود او،بهترین عامل و شدیدترین علّت برای گریز از گناه است.

به روایاتی در این باب توجه کنید:

آثار شوم گناه

اشاره

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ:إِنَّ الْعَبْدَ یَسْأَلُ اللّهَ الْحاجَهَ فَیَکُونُ مِنْ شَأْنِهِ قَضاءُها إِلی أَجَلٍ قَریبٍ أَوْ إِلی وَقْتٍ بَطیءٍ فَیُذْنِبُ الْعَبْدُ ذَنْباً فَیَقُولُ اللّهُ تَبارَکَ وَ تَعالی:لِلْمَلَکِ لا تقض حاجَتَهُ وَ أَحْرِمْهُ إِیّاها فَإِنَّهُ تَعَرَّضَ لِسُخْطی وَ اسْتَوْجَبَ الْحِرْمانَ مِنّی (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود:بنده از خدا حاجتی می خواهد که اقتضا دارد دیر یا زود برآورده شود سپس آن بنده دچار گناهی می شود و خدای تبارک و تعالی به فرشته مأمور برآوردن حاجت می فرماید:حاجتش را اجابت مکن و او را از آن محروم دار؛زیرا خود را در معرض خشم من قرار داد و سزاوار محرومیّت شد.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:إِنَّ الرَّجُلَ یُذْنِبُ الذَّنْبَ فَیُحْرَمُ صَلاهَ اللَّیْلِ وَ إِنَّ الْعَمَلَ

۱- ۱) -الکافی:۲۷۱/۲،باب الذنوب،حدیث ۱۴.

السَّیِّئَ أَسْرَعُ فی صاحِبِهِ مِنَ السِّکّینَ فی اللّحْمِ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:انسان گناه می کند،از نماز شب با آن همه خصوصیّت و آثار دنیایی و آخرتی محروم می گردد و به حق که اثر گناه در گنه کار از اثر کارد در گوشت سریعتر است.

قالَ أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام:لا وَجَعَ أَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ،وَ لا خَوْفَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ،وَ کَفی بِما سَلَفَ تَفَکُّراً وَ کَفی بِالْمَوْتِ واعِظاً (۲).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:دردی برای قلوب،دردناکتر از گناهان نیست و ترسی سخت تر از ترس برای مرگ نیست و گذشته برای عبرت گرفتن کافی است و مرگ برای اندرز دادن بس است.

عَن أَبی الْحَسَنِ علیه السلام:إِنَّ لِلّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَهٍ مُنادِیاً یُنادی:مَهْلاً مَهْلاً عِبادَ اللّهِ عَنْ مَعاصی اللّهِ،فَلَوْ لا بَهائِمُ رُتَّعٌ،وَ صِبْیَهٌ رُضَّعٌ،وَ شُیُوخٌ رُکَّعٌ لَصُبَّ عَلَیْکُمُ الْعَذابُ صَبّاً،تُرَضُّونَ بِهِ رَضّاً (۳).

حضرت رضا علیه السلام فرمود:خداوند یک منادی دارد،یک شب و روز فریاد می زند:ای بندگان خدا ! از حرکت به سوی نافرمانیها بایستید،بایستید که اگر چهارپایان چرنده و کودکان شیرخوار و پیران رکوع کننده نبودند،عذابی بر شما فرو می ریخت که نرم و کوبیده شوید.

عَنْ نُعْمانِ الرّازی قال:سَمِعْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ:مَنْ زَنی خَرَجَ مِنَ الْإِیمانِ

۱- ۱) -الکافی:۲۷۲/۲،باب الذنوب،حدیث ۱۶.

۲- ۲) -الکافی:۲۷۲/۲،باب الذنوب،حدیث ۲۸.

۳- ۳) -الکافی:۲۷۲/۲،باب الذنوب،حدیث ۳۱.

وَ مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ خَرَجَ مِنَ الْإِيمانِ،وَ مَنْ أَفْطَرَ يَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضانِ مُتَعَمِّداً خَرَجَ مِنَ الإِيمانِ (۱).

نعمان رازی می گوید:از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:کسی که زنا کند و آن کس که شراب بنوشد و شخصی که یک روز از ماه رمضان را عمداً بخورد از ایمان خارج شده است.

عَنْ عُبَيْدَهِ بنِ زُراره قالَ:سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنِ الْكَبائِرِ:فَقالَ هُنَّ فی كِتابِ عَلی سَبْعٌ:الْكُفْرُ بِاللّهِ،وَ قَتْلُ النَّفْسِ،وَ عُقُوقُ الْوالِدَيْنِ،وَ أَكْلُ الرِّبا بَعْدَ الْبَيِّنَهِ وَ أَكْلُ مالِ الْيَتيم ظُلماً،وَ الْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ،وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَهِ،قالَ:فَقُلْتُ:فَهذا أَكْبَرُ الْمَعاصی؛قالَ نَعَمْ قُلْتُ:فَأَكْلُ درهَم مِن مالِ الْيَتيم ظُلْماً أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلاهِ قالَ تَرْكُ الصَّلاهِ قُلْتُ:فَما عَدَدْتَ تَرْكَ الصَّلاهِ فی الْكَبائِرِ فَقالَ:أَیُّ شَیءٍ أَوَّلُ ما قُلْتُ لَكَ قالَ:قُلْتُ الْكُفْرُ قالَ:فَإِنَّ تارِكَ الصَّلاهِ كافِرٌ يَعْنی مِنْ غَيْرِ عِلَّهٍ (۲).

عبیده بن زراره می گوید:از حضرت صادق علیه السلام دربارۀ گناهان کبیره پرسیدم، فرمود:در کتاب علی علیه السلام هفت گناه از گناهان کبیره است:

۱-کفر به خدا،۲- آدم کشی،۳-عدم رعایت حقوق پدر و مادر،۴-خوردن ربا بعد از دانستن،۵-خوردن مال یتیم به ناحق،۶-فرار از جهاد،۷-ایمان بعد از اسلام.عرضه داشتم:اینها بزرگترین گناهانند ؟ فرمود:آری،گفتم:

گناه یک درهم خوردن مال یتیم به ناحق بزرگتر است یا ترک نماز،فرمود:

ترک نماز،عرضه داشتم:شما که ترک نماز را از کبائر نشمردی،فرمود:اوّلین چیزی که گفتم چه بود ؟ عرض کردم:کفر،فرمود:تارک نماز کافر است، البته بدون علّت و عذر.

۱- ۱) -الکافی:۲۷۸/۲،باب الکبائر،حدیث ۵.

۲- ۲) -الکافی:۲۷۸/۲،باب الکبائر،حدیث ۸.

علّامهٔ مجلسی رحمه الله معتقد است که جملهٔ «مِنْ غیر عِلَّهٍ» یا کلام مرحوم کلینی است یا یکی از روایت کنندگان.

گناهان کبیره از نظر بزرگان

مرحوم مجلسی رحمه الله از شیخ بهایی در تعریف گناهان کبیره این اقوال را ذکر می کند:

۱-هر گناهی که خداوند در قرآن مجید انسان را به خاطر آن به عذاب تهدید کرده است.

۲-هر معصیتی که شارع برایش حدّی معین کرده و در قرآن نسبت به آن تهدید آمده است.

۳-هر گناهی که ارتکاب آن دلالت بر بی اعتنایی به دین داشته باشد.

۴-هر گناهی که حرمتش به دلیل قطعی ثابت شده باشد.

۵-هر معصیتی که در کتاب و سنّت به شدّت مورد تهدید قرار گرفته باشد.

۶-ابن مسعود می گوید:

گناهان از اوّل سورهٔ نساء تا آیه شریفهٔ [إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ] (۱)کبیره است.

۷-هر گناهی کبیره است؛زیرا هر معصیتی مخالفت خداست و کوچك و بزرگی آنها نسبت به بالا و پایین است:مثلاً بوسیدن زن نامحرم نسبت به زنا صغیره و نسبت به نظر کردن به او کبیره است.

سپس علّامهٔ بزرگ، خدمت گزار بی نظیر مرحوم مجلسی رحمه الله می گوید:

گویا نظر کسی که همهٔ گناهان را کبیره دانسته این است که گناه را نباید کوچك

۱- (۱) -نساء (۴):۳۱.

و ناچیز شمرد؛چنانچه در اخبار بسیاری آمده است:

گناه را کوچک نشمارید؛زیرا نافرمانی شخص بزرگ،بزرگ است و مخالفت با پروردگار جلیل سنگین (۱).

ولی این موضوع منافات ندارد که برخی از گناهان نسبت به خود بزرگتر از برخی دیگر باشد و به صغائر و کبائر تقسیم گردد که اگر از کبائر کناره گیری شود صغائر آنها آمرزیده گردد و ارتکاب کبیره و اصرار بر صغیره با عدالت منافات دارد.

امّا در رابطه با شمارهٔ گناهان کبیره،برخی آنها را هفت عدد دانسته اند:

۱-شرک به خدا ۲- آدم کشی ۳-تهمت زنا زدن به زن پاکدامن ۴-خوردن مال یتیم ۵-زنا ۶-فرار از جنگ ۷-عقوق والدین.

و عدّه ای ۱۳ گناه دیگر را به آن اضافه کرده اند:

۱-لواط ۲-جادوگری ۳- رباخواری ۴-غیبت ۵-سوگند دروغ ۶-شهادت ناحق ۷-میخواری ۸-بی احترامی به کعبه ۹-دزدی ۱۰-پیمان شکنی ۱۱ - تعرّب (۲)بعد از هجرت ۱۲-نومیدی از رحمت خدا ۱۳-ایمنی از مکر پروردگار.

و بعضی دیگر از علما و بیداران راه حق،۱۴ گناه دیگر بر گناهان بالا افزوده اند:

۱-خوردن مردار ۲-خوردن خون ۳-خوردن گوشت خوک ۴-خوردن قربانی برای غیر خدا ۵-خوردن هر حرامی مانند رشوه تحت عنوان سُحْت ۶ - قماربازی ۷-کم فروشی ۸-کمک به ظالم ۹-حبس حق مردم بدون دست تنگی ۱۰-اسراف ۱۱-تبذیر ۱۲-خیانت ۱۳-اشتغال به کارهای بیهوده ۱۴-اصرار ورزیدن بر گناهان صغیره.

۱- ۱) -وسائل الشیعه:۳۱۳/۱۵،باب ۴۳،حدیث ۲۰۶/۵.

۲- ۲) -تَعَرَّب:اخلاق و رفتارش شبیه عربها شد (عربهای زمان جاهلیت).

علامهٔ مجلسی رحمه الله سپس می گوید:

برای هیچ یک از این اقوال و تعریف و شمارهٔ گناهان،دلیل مطمئنی نیست و شاید پنهان بودن کبیره یا عدد آن از طرف خدا مصلحتی باشد،چنان که در نهان بودن شب قدر و صلاه وُسْطی مصلحت است ! (۱)برخی از بیداران می گویند:

مصلحت پنهان بودن عدد کبیره یا خود کبیره در آن است که انسان در تمام لحظات از هر گناهی خودداری کند؛مبادا که آن گناه کبیره باشد و اتّفاقاً در همان وقت انسان مورد خشم و غضب حق و سخط حضرت حق قرار بگیرد و توبه برایش مشکل شود؛چون در روایات آمده است:

از هر گناهی بپرهیزید؛مبادا که هنگام ارتکاب گناهی ناگهان مورد سخط قرار گیرید و از هیچ عبادتی روی مگردانید که رحمت او در عبادات پنهان است و ممکن است عبادتی باشد که رحمت حق را به سوی شما جلب کند و شما نسبت به آن غافل باشید (۲).

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله:أَرْکانُ الْکُفْرِ أَرْبَعَهٌ:الرَّغْبَهُ وَ الرَّهْبَهُ وَ السَّخَطُ وَ الْغَضَبُ (۳).

امام صادق علیه السلام از رسول اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که پایه های کفر چهار چیز است:

۱-دلبستگی به دنیا و شهوات نفسانی،۲-ترس از دست رفتن دنیا و ترس از پرداخت جهاد و زکات،۳-ناخرسندی از فعل خدا نسبت به خود از تقسیم روزی و قضا و قدر،۴-خشم.

۱- ۱) -به پاورقی الکافی و کتاب مرآه العقول علامهٔ مجلسی رحمه الله مراجعه کنید.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۳۱۳/۱۵،باب ۴۳،حدیث ۲۰۶/۴.

۳- ۳) -الأمالی،شیخ صدوق:۴۱۹،المجلس الخامس و الستون،حدیث ۸.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِنَّ أَوَّلَ مَا عُصِیَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ سِتّ:حُبُّ الدُّنْیا،وَ حُبُّ الرِئاسَهِ،وَ حُبُّ الطَّعامِ،وَ حُبُّ النَّوْمِ،وَ حُبُّ الرَّاحَهِ،وَ حُبُّ النِّساءِ (۱).

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند:سرآغاز نافرمانی از خدا شش چیز است:دوستی دنیا،ریاست،خوراک،استراحت و دوستی بی مورد نسبت به زنان.

زشتی این شش برنامه در روایت،در صورت افراط و گرایش بیش از حدّ است، به عبارت دیگر،اسلام نه افراط را می پسندد و نه تفریط را؛بلکه اعتدال از مهمترین ویژگی های این دین الهی است که حتی در مورد عبادات نیز مورد سفارش قرار گرفته است.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ وَ قَسْوَهُ القَلْبِ وَ شِدَّهُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الدُّنْیا (الرِّزق) وَ الإِصْرارِ عَلَی الذَّنْبِ (۲).

امام صادق علیه السلام از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که از نشانه های بدبختی خشک چشمی و سخت دلی و حرص زیاد در طلب دنیا و اصرار به گناه است.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:ثَلاثٌ مَنْ کُنَّ فیهِ کانَ مُنافِقاً وَ إِنْ صامَ وَ صَلّی وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ:مَنْ إِذَا ائْتُمِنَ خانَ وَ إِذا حَدَّثَ کَذِبَ وَ إِذا وَعَدَ خَلَفَ، إِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قالَ فی کِتابِهِ:[انَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْخائِنینَ] (۳)

وَ قالَ:[أَنَّ لَعْنَهَ اللّهِ عَلَیْهِ انْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ] (۴)

و فی قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ [وَ اذْکُرْ فی الْکِتابِ

ص:۳۱۷

۱- ۱) -مجموعه ورّام:۲۰۵/۲؛الکافی:۲۸۹/۲،باب فی اصول الکفر،حدیث ۳.

۲- ۲) -الخصال:۲۴۳،اربع من علامات الشقاء،حدیث ۹۶؛تحف العقول:۴۷.

۳- ۳) -انفال (۸):۵۸.

۴- ۴) -نور (۲۴):۷.

اسْماعيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِيّاً] (۱).

امام صادق علیه السـلام از نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله نقل می کند که سه صفت است که در هرکه باشد منافق است اگرچه اهل نماز و روزه باشد و خود را مسلمان بداند:کسی که در امانت خیانت کند،در سخن گفتن دروغ بگوید و هرگاه وعده دهد خلف وعـده کند.خداونـد در کتـابش فرموده:خـدا خیانتکـاران را دوست نـدارد و لعنت خـدا بر او اگر از دروغگویان باشـد و فرموده اسماعیل را در کتاب یاد کن همانا او درست وعده و رسول و پیامبر بود.

آنچه ذکر شد نمونه ای است از ویژگی های عارفان خائفِ از مقام حق و بیم داران از عذاب فردا.

آن کس کـه برای شـناخت محرّمـات اقـدام نکنـد و آن کس کـه محرّمـات را می شـناسد و از آن پروا نمی کنـد امتیـازی از مسـلمانی ندارد و آن که از گنهکار و گناه پرهیز دارد و چون گوسپندی که از گرگ می گریزد از عاصیان عامد و گنهکاران معاند می گریزد عارفی است که خوف در دل او جایگزین شده است،فرار و گریزش از گناه و اهل گناه،دلیل بر خوف اوسـت این است معنای کلام حضرت صادق علیه السلام که فرمود:فَدَلیلُ الْخَوْفِ الْهَرَبُ.

ص:۳۱۸

۱- ۱) -مریم (۱۹):۵۴.الکافی:۲۹۰/۲،باب فی اصول الکفر و ارکانه،حدیث ۸.

[وَ دَليلُ الرَجاءِ الطَّلَبُ]

دلیل امید

همان طور که در جملهٔ قبل،امام صادق علیه السلام فرمودند:دلیل بر این که انسان دارای خوف است گریز اوست از هرچه که مولا از آن تنفّر دارد،در این جمله برای مسئله امید دلیل آورده و می فرماید:

هرکسی،نمی تواند ادّعا کند دارندهٔ امید است،امید سرمایهٔ کمی نیست،امید واقعیّت بزرگی است،امید یکی از مهمترین علل رشد و حرکت انسان است.دلیل بودن امید در دل امیدوار حالت طلب اوست.طلب کردن آنچه مولا به آن علاقه دارد.مولا همهٔ نیکان عالم را که در قرآن ستوده دوست دارد و علائمی برای پاکان بیان می دارد،تا پاکان به وسیلهٔ آن نشانه ها در هر دوره ای برای هر طلب حقیقتی، قابل شناخت باشد.پس باید به دنبال پاکان و نیکان برخاست و ارتباط با آنان را در رأس طلب ها و خواسته ها قرار داد و این خواسته را به سرعت و با شدّت جامهٔ عمل پوشاند.مگر نه این است که قرآن مجید به عنوان امر،از انسان می خواهد تنها با صادقان عالم نشست و برخاست کند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّٰادِقِينَ] (۱).

ص:۳۱۹

۱- ۱) -توبه (۹):۱۱۹.

ای کسانی که ایمان آورده اید ! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند].

حضرت حق طلب آمرزش و مغفرت را دوست دارد،پس باید یکی از خواسته های مهم انسان طلب بخشش و عفو باشد،تحقّق بخشیدن به این خواسته،فقط در سایه بازگشت و توبه میسّر است.

خداوند متعال تمام عبادات و روشهای صحیح بندگی را دوست دارد،پس باید برای به دست آوردن بندگی اقدام کرد و کاسه ای از شراب طهور و حیات بخشِ عبودیّت را سر کشید.

وجود مقدسش به تمام برنامه های خیر که در قرآن و روایات معرّفی شده اند، عشق می ورزد؛پس باید به طلب کلیّهٔ برنامه های خیر برخاست و برای انجام خیرات خود را به آب و آتش زد.

انسانی که به این امور بی تفاوت است یا که این برنامه ها جزء خواسته های او نیست،نمی تواند ادّعای امید کند.امید مخصوص کسانی است که در مزرعهٔ دنیا به پاشیدن بذر نیکی و عبادت اقدام کرده اند و به هر کار خیری آراسته شده اند و به امید برداشت محصول در هر دو دنیا،زندگی می کنند.

این امید پس از آن همه طلب و خواسته،امید صحیحی است و بلکه اصل امید است و طلب و خواسته واقعی زاییدهٔ این امید است.

قرآن می فرماید:

[فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً] (۱).

پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد،پس باید

۱- ۱) -کهف (۱۸):۱۱۰.

کاری شایسته انجام دهد. بیا تا دست از این عالم بداریم

معرفی چهره های پاک در قرآن

اشاره

در اینجا به معرّفی چهره های پاکی که لازم است انسان در تمام طول عمر با آنان همراه باشد،می پردازیم؛زیرا همراهی با آنان پر منفعت ترین تأثیر را در همهٔ حیات آدمی دارد.پس از آن به معرّفی پاره ای از برنامه هایی که باید انسان در طلب آنها باشد تا آن برنامه ها را به دست آورد،خواهیم پرداخت.

آیهٔ اول:چهره های پاک در قرآن

لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْیَومِ الآخِرِ وَ الْمَلاَئِکَهِ وَ الْکِتَابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَىٰ وَ الْیَتَامَىٰ وَ الْمَسَاکِینَ وَ ابْنَ الْسَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَفِی الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلاَهَ وَ آتَی الزَّکَاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولٰئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوْا وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ] (۱).

نیکی این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید،بلکه نیکی [واقعی و کامل که شایسته است در همهٔ امور شما ملاک و میزان قرار گیرد، منش و رفتار و حرکات] کسانی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند،و مال و ثروتشان را با آن که

۱- ۲) -بقره (۲):۱۷۷.

دوست دارنـد به خویشان و یتیمان و درماندگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان می دهند،و نماز را [با همـهٔ شـرایطش] بر پـای می دارنـد،و زکـات می پردازنـد،و چون پیمـان بندنـد وفـاداران به پیمان خویشـند،و در تنگـدستی و تهیـدستی و رنـج و بیمـاری و هنگـام جنگ شـکیبایند؛ اینانـد که [در دین داری و پیروی از حق] راست گفتنـد،و اینانـد که پرهیزکارند.

در این آیه دقت کنیـد،خـدای بزرگ برای معرّفی و شـناساندن نیکـان روزگار پانزده خصـیصه و ویژگی بیان می دارد،چنانچه این موارد عالی در وجود کسـی پیـدا و به این واقعیّت ها آراسـته شـد،انسان باید در طلب دوستی با او جدیّت کند و خود را با چنین منبع لطفی پیوند زده و از درخت پر ثمر وجود او همان سود را ببرد که خود او برده است،آری،امیدوار،به چه چیزی امید دارد،اگر امید به مواد مادی عالم است و طلب تنها در آن مسـیر است که این امید را همهٔ حیوانات و کلیّه جانوران دارند.انسان بایـد غیر از امیدهای مادّی به بهترین امیدهای معنوی هم وصل گردد و از پس آن بهترین خواسـته را پیدا کرده و سـپس به آن خواسته ها جامهٔ عمل بپوشاند.این میسّر نیست مگر با چنگ زدن به دامن اولیا و اتّصال به ذیل عنایت پاکان و نیکان.

آیهٔ دوّم:پرهیزکاران

وَ الَّذِی جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ*لَهُم مَا یَشَاؤُنَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلِکَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِینَ*لِیُکَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی عَمِلُوا وَ یَجْزِیَهُمْ

ص:۳۲۲

أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِی کَانُوا یَعْمَلُونَ] (۱).

و آن که سخن راست و درست آورد و کسانی که آن را باور کردند،ایناننـد که پرهیزکاراننـد.*برای آنان نزد پروردگارشان آنچه بخواهنـد فراهم است؛این است پاداش نیکوکاران؛*تا خدا [به رحمتش] زشت ترین اعمالی که انجام دادند از آنان محو کند،و آنان را بر پایهٔ بهترین عملی که همواره انجام می دادند پاداش دهد.

منظور از راستی در این آیهٔ شریفه تمام واقعیت های الهی و ایمان به آن و اجرای آن است و به حقیقت اینان صاحبان ارزشـند و معاشـرت با آنان و دنبال کردن راهشان علّت سـعادت دو جهان برای انسان است،کسـی که امید به سعادت دارد باید به طلب اینان و راهشان برخیزد.

آیهٔ سوم:مؤمنان

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ] (۲).

مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند،آن گاه [در حقّانیّت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کرده اند؛اینان [در گفتار و کردار] اهل صدق و راستی اند.

ص:۳۲۳

۱- ۱) -زمر (۳۹):۳۳-۳۵.

۲- ۲) -حجرات (۴۹):۱۵.

آیهٔ چهارم:ذاکران و صابران

إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْقَانِتِینَ وَ الْقَانِتَاتِ وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقَاتِ وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِرَاتِ وَ الْخَاشِعِینَ وَ الْخَاشِعَاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِمَاتِ وَ الْحَافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَافِظَاتِ وَ الذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً] (۱).

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان،و مردان و زنان عبادت پیشه،و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا،و مردان و زنان فروتن،و مردان و زنان صدقه دهنده،و مردان و زنان روزه دار،و مردان و زنان حفظ کنندهٔ خود از پلیدی های جنسی،و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند،آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است.

البتّه باید توجّه داشت که تمام این حقایق در وجود یک آشنای با خدا،اعم از مرد و زن،جمع است،این طور نیست که مرد و زنی یکی از این صفات را داشته باشند و آن گاه برای آنان آمرزش و اجر بزرگ باشد.اصولاً مؤمن همهٔ این خصوصیّات را داراست؛زیرا این واقعیت ها از توابع ایمان واقعی است و هرکجا ایمان باشد این حقایق هم هست.پس چه نیکوست که انسان در طلب آنان که آراسته به این برنامه ها هستند برآید و البتّه امید واقعی سازندهٔ این طلب و خواسته، در وجود انسان است.

آیهٔ پنجم:مردان الهی

رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَ لا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلاَةِ وَ إِیتَاءِ الزَّکَاةِ

۱- ۱) -احزاب (۳۳):۳۵.

يَخافُونَ يَوْماً تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الأَبْصَارُ] (۱).

مردانی که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی دارد،[و] پیوسته از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و رو می شود،می ترسند.

این بیم و ترس همان است که در فصل های گذشته به تفصیل،توضیح داده شد، بیمی که علّت خودداری انسان از هر گناهی است.

آیهٔ ششم:اوصاف مؤمنان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ*الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ*وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ*وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاهِ فَاعِلُونَ*وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ*إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ*فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ*وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ*وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ*أُولٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۲).

بی تردید مؤمنان رستگار شدند.*آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند.*و آنان که از [هر گفتار و کردارِ] بیهوده و بی فایده روی گردانند،*و آنان که پرداخت کنندهٔ زکات اند،*و آنان که نگه دارندهٔ دامنشان [از شهوت های حرام] اند،*مگر در [کام جویی از]

۱- ۱) -نور (۲۴):۳۷.

۲- ۲) -مؤمنون (۲۳):۱-۱۱.

همسران یا کنیزانشان که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.*پس کسانی [که در بهره گیری جنسی،راهی] غیر از این جویند،تجاوزکار [از حدود حق] هستند.*و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند،*و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند.*ایناننـد که وارثان اند،*وارثانی که [از روی شایستگی] بهشت فردوس را به میراث می برند [و]در آن جاودانه اند.

آیهٔ هفتم:صابران

إِنَّ الإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ*إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ] (۱).

[که] بی تردید انسان در زیان کاری بزرگی است؛*مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند.

آیهٔ هشتم:مجاهدان

لٰکِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولٰئِکَ لَهُمُ الْخَیْرَاتُ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۲).

ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند با اموال و جان هایشان جهاد کردند، ایناننـد که همهٔ خیرات [دنیا و آخرت] برای آنان است و ایناننـد که رستگارند.

۱- ۱) -عصر (۱۰۳):۲-۳.

۲- ۲) -توبه (۹):۸۸.

آیهٔ نهم:رستگاران

التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ] (۱).

[آن مؤمنان،همان] توبه کنندگان،عبادت کنندگان،سپاس گزاران، روزه داران،رکوع کنندگان،سجده کنندگان،فرمان دهندگان به معروف و بازدارندگان از منکر و پاسداران حدود و مقرّرات خدایند و مؤمنان را [به رحمت و رضوان خدا] مژده ده.

آیهٔ دهم:مهاجران

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُم فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ] (۲).

و آنان که پس از ستم دیدنشان برای به دست آوردن خشنودی خدا هجرت کردند،یقیناً آنان را در این دنیا در جایگاه و مکانی نیکو جای دهیم،و قطعاً پاداش آخرت بهتر و برتر است،اگر می دانستند [که دارای چه کمیّت و کیفیتی است].

آیهٔ یازدهم:ناصحان

وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَولِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاَهَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاهَ وَ يُطِيعُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ

۱- ۱) -توبه (۹):۱۱۲.

۲- ۲) -نحل (۱۶):۴۱.

سَيَرْحَمُهُمْ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ] (۱).

مردان و زنان با ایمان دوست و یار یکدیگرند؛همواره به کارهای نیک و شایسته فرمان می دهند و از کارهای زشت و ناپسند بازمی دارند،و نماز را برپا می کنند،و زکات می پردازند،و از خدا و پیامبرش اطاعت می نمایند؛ یقیناً خدا آنان را مورد رحمت قرار می دهد؛زیرا خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

آیۀ دوازدهم:پروا پیشه گان

وَ مَن يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ] (۲).

و کسانی که مؤمن بیایند در حالی که کارهای شایسته انجام داده اند،برای آنان برترین درجات است.

آیۀ سیزدهم:بندگان حضرت حق

وَ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاَماً*وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِيَاماً*وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً*إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقَاماً*وَ الَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَاماً* وَ الَّذِينَ لاَ يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهاً آخَرَ وَ لاَ يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً*يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً*إِلَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ

۱- ۱) -توبه (۹):۷۱.

۲- ۲) -طه (۲۰):۷۵.

سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً*وَ مَن تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَاباً*وَ الَّذِینَ لاَ یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَاماً*وَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمّاً وَ عُمْیَاناً* وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَّاتِنَا قُرَّهَ أَعْیُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً] (۱).

و بنـدگان رحمان کسانی انـد که روی زمین با آرامش و فروتنی راه می روند، و هنگامی که نادانان آنان را طرف خطاب قرار می دهنـد [در پاسـخشان] سـخنانی مسالمت آمیز می گویند،*و آنان که شب را برای پروردگارشان با سـجده و قیام به صـبح می رساننـد،*و آنـان کـه می گوینـد:پروردگـارا ! عـذاب [دوزخ] را از مـا بگردان که مسـلماً عـذاب آن پایـدار و همیشـگی است.*قطعاً دوزخ بـد قرارگـاه و بـد اقـامت گاهی است.*و آنان که وقتی انفاق می کننـد،نه از حـدّ معمول [و متعارف] می گذرنـد و نه تنگ می گیرنـد،و [انفاقشان] همواره میان این دو در حـدّ اعتدال است.*و آنان که معبود دیگری را با خدا نمی پرسـتند،و کسـی را که خدا خونش را حرام کرده است،جز به حق نمی کشند،و زنا نمی کنند و کسی که این اعمال را مرتکب شود به کیفر سـختی برسد.*روز قیامت عذابش دو چندان شود،و در آن با خواری و سرشکستگی جاودانه ماند.*مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کار شایسـته انجام دهند که خدا بدی هایشان را به خوبی ها تبدیل می کند و خدا بسـیار آمرزنده و مهربان است.*و هر که توبه کند و کار شایسـته انجام دهد قطعاً به صورتی پسندیده و نیکو به سوی خدا باز می گردد.*و آنان که در مجلس غنا

۱- ۱) -فرقان (۲۵):۶۳-۷۴.

و دروغ پردازی و امور باطل حاضر نمی شوند،و هنگامی که بر گفتار و کردار لغو می گذرند،با بزرگواری و متانت می گذرند،*و آنان که وقتی به آیات پروردگارشان پندشان دهند،در برابر آن با حالت کری و کوری نمی افتند، [بلکه با گوش شنوا و چشم بصیرت به آن دل می دهند]*و آنان که می گویند:

پروردگارا ! ما را از سوی همسران و فرزندانمان خوشدلی و خوشحالی بخش، و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده.

چنین بندگانی که اوصافشان ذکر شد،پاداش پایداریشان را در راه بندگی خدا، غرفه های جنّت و حفره های بهشتی می یابند که در آنجا با تحیّت و سلام در شادمانی،یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت که جایگاه بسیار نیکو و مقامی بلند است؛تا ابد جاوید و متنعّم خواهند بود.

یک بار دیگر در تمام آیاتی که در این فصل گذشت به خصوص آیات سورهٔ فرقان دقّت کنید و ببینید چه نوع مردمی قابل دوستی و معاشرت هستند و انسان خواسته و طلب خود را باید در چه مسیری قرار دهد ؟

در حقیقت باید گفت:آنان که دارای سرمایهٔ امیدند-امید به حیات پاک و آخرت آباد و امید برای بدست آوردن مایه های انسانی و امید به بقای حق، و خشنودی الهی و سعادت دنیا و آخرت-بهترین حالت طلب را دارند و یک رشته طلب آنان متوجّه یافتن عاشقان خداست،تا با یاری آنان و از برکت معاشرت با آن وفاداران،به مقام قرب خدا و مقام رضایت و خشنودی او برسند.

رشد و کمال در روایات

اشاره

در این سلسله روایات،به مسائل بسیار مهم الهی و انسانی اشاره شده است،

مسائلی که از پیامبر و امامان علیهم السلام که سرحلقۀ عارفان اند،نقل شده است.مسائلی که اگر انسان امید به سعادت دنیا و آخرت داشته باشد،در طلب آنها برآمده و تمام جدیّت را در آراسته شدن به آن مسائل خواهد کرد.

کسی که بگوید:من امید به نجات و سلامت حیات دار و خیر دنیا و آخرت دارم؛ولی در طلب این حقایق که سازندۀ سلامت و سعادت انسان است برنیاید، امید نداشته و در ادّعای خود صادق نیست.مگر نه این است که امام صادق علیه السلام می فرمایند:وَ دَلیلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ.

۱-عزّت در غربت

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ أَمیر المُؤْمِنینَ علیه السلام مَنْ أَرادَ عِزّاً بِلا عَشیرَةٍ وَ هَیْبَةً مِنْ غَیْرِ سُلْطانٍ،وَ غِنًی مِنْ غَیْرِ مالٍ،وَ طاعَةً مِنْ غَیْرِ بَذْلٍ وَ فَلْیَتَحَوّلْ مِنْ ذُلّ مَعْصِیَهِ اللّهِ إلیٰ عِزّ طاعَتِهِ فَإِنَّهُ یَجِدُ ذلِکَ کُلَّهُ (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت می کند:کسی که بدون قوم و خویش عزّت می خواهد،کسی که بدون قدرت هیبت می طلبد و آن کس که ثروت بدون مال اراده دارد،و آدمی که بدون بذل و بخشش می خواهد فرمانش را ببرند،تنها راهش خروج از پستی معصیت خدا و ورود به طاعت خداست،یقیناً به همۀ مرادهای خود می رسد.

بی تردید عمل به این روایت و طلب این واقعیّت؛یعنی ترک هر گناه و اجرای هر فرمان خدا،برای رسیدن به کمال کافی است،آری،امیدوار،به تمام آن واقعیت هایی که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید،تنها در طلب ترک گناه و اجرای فرمان حق میسّر است.

ص:۳۳۱

۱- ۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۵۲۴،المجلس الثامن عشر،حدیث ۱۱۶۱-۶۸.

۲-معاملۀ با خدا

قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام:کانَتِ الفُقَهاءُ وَ الْحُکَماءُ إذا کاتَبُوا بَعْضُهُمْ بَعْضاً کَتَبُوا بِثلاثٍ لَیْسَ مَعَهُنَّ رابِعَهً مَنْ کانَتِ الآخِرَهُ هَمَّهُ کَفاهُ اللّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْیا،وَ مَنْ أَصْلَحَ سَریرَتَهُ أَصْلَحَ اللّهُ عَلانِیَتَهُ،وَ مَنْ أَصْلَحَ فیمابَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اصْلَحَ اللّهُ لَهُ فیما بینَهُ وَ بَیْنَ النّاسِ (۱).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:تیزبینان و حکما زمانی که به یکدیگر چیزی می نوشتند،سه برنامه می نوشتند و هیچ گاه چهارمی نداشت،می نوشتند:کسی که همّتش آخرت است خداوند برنامه های دنیای او را کفایت می کند و کسی که درونش را اصلاح کند خداوند توفیق اصلاح بیرونش را به او مرحمت می کند و آن که بین خود و خدا را اصلاح کند،خداوند بین او و مردم را اصلاح می نماید.

۳-صفات شیعیان

عَنْ خُثَیْمَهِ الجُعْفی:قالَ:دَخَلْتُ عَلَی الصّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ أَنَا أُریدُ الشُّخوصَ فَقالَ:أَبْلِغْ مَوالینا السَّلامَ وَ أَوْصِهِمْ بِتَقْوَی اللّهِ وَ أَنْ یَعُودَ غَنِیُّهُمْ فَقیرَهُمْ،وَ قَوِیُّهُمْ ضَعیفَهُمْ وَ أَنْ یَعُودَ صَحیحُهُمْ مَریضَهُمْ وَ أَنْ یَشْهَدَ حَیُّهُمْ جِنازَهَ مَیِّتِهِمْ وَ أَنْ یَتَلاقُوا فی بُیُوتِهِمْ،وَ أَنَّ لِقاءَ بَعْضِهِمْ بَعْضاً حَیاهٌ لِأَمْرِنا رَحِمَ اللّهُ عَبْداً أَحْیا أَمْرَنا یا خُثَیْمَهَ إِنّا لا نُغْنی عَنْکُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئاً إِلّا بِالْعَمَلِ،إِنَّ وَلایَتَنا لا تَنالُ إِلّا بِالْوَرَعِ،وَ إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَهً یَوْمَ القِیامَهِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً ثُمَّ

ص:۳۳۲

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۳۴،المجلس التاسع،حدیث ۶.

خالَفَهُ إِلیٰ غَیْرِه (۱).

خثیمهٔ جعفی می گوید:به محضر حضرت صادق علیه السلام مشرّف شدم در حالی که قصد رفتن از مدینه و خداحافظی داشتم،امام فرمود:دوستان ما را سلام برسان و آنان را به خویشتن داری از گناه سفارش کن و این که دارای آنان از فقیرشان دستگیری کند و قدرت دار آنان از ضعیفشان حمایت داشته باشد و سالم آنان مریضشان را ببیند و زنده آنان مردگانشان را تشییع جنازه کنند و یکدیگر را در خانه هاشان دیدن نمایند؛زیرا این دیدار باعث حیات فرهنگ ماست،خداوند مورد رحم قرار دهد آن بنده ای که به زنده کردن امر ما اقدام نماید.ای خثیمه ما بجز با عمل صالح شما در پیشگاه حق برای شما کاری نمی توانیم انجام دهیم،به ولایت ما نمی رسد مگر به ورع، حسرت خورترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند؛ولی خودش در اجرای آن نسبت به مردم تخلف کند.

۴-شرط دوستی با اهل بیت علیهم السلام

عَنْ خَلّاد أَبی عَلی قالَ:قالَ لَنا جَعْفَرُ بن مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ هُوَ یُوصینا:إِتَّقُوا اللّهَ وَ أَحْسِنُوا الرُّکُوعَ وَ السُّجودَ وَ کُونُوا أَطْوَعَ عِبادِ اللّهِ فَإِنَّکُمْ لَنْ تَنالُوا وَلایَتِنا إِلّا بِالْوَرَعِ وَ لَنْ تَنالُوا ما عِنْدَ اللّهِ تَعالی إِلّا بِالْعَمَلِ،وَ إِنَّ أَشَدَّ النّاسِ حَسْرَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ لَمن وَصَفَ عَدْلاً وَ خالَفَهُ إلی غَیْرِهِ (۲).

خلّاد ابی علی می گوید:امام صادق علیه السلام به ما گفت و سفارش هم می کرد:

ص:۳۳۳

۱- ۱) -بشاره المصطفی:۱۳۲؛بحار الأنوار:۱۸۷/۶۸،باب ۶۴-الاجتهاد و الحث علی العمل،حدیث ۴۸.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۸۷/۶۸،باب ۶۴-الاجتهاد و الحث علی العمل،حدیث ۵۰.

پرهیزگار باشید و رکوع و سجود را نیکو به جا آورید و مطیع ترین مردم نسبت به فرمانهای الهی باشید؛زیرا جز با پاکدامنی و پارسایی به ولایت ما نمی رسید، و از خداوند رضایت و بهشت جز از طریق عمل،دریافت نمی کنید، پرحسرت ترین مردم در قیامت کسی است که از عدل تعریف کند ولی در عمل مخالف عدالت رفتار کند.

۵-حقیقت ایمان

قالَ أَبُو رزین الْعَقیلی:یا رَسُولَ اللّهِ مَا الإیمانُ ؟ قالَ:أَنْ تَکُونَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَیْکَ مِمّا سِواهُما (۱).

ابو رزین عقیلی می گوید:از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم ایمان چیست ؟ فرمود:خدا و رسول پیش تو از هر چیز محبوبتر باشند.

اگر کسی بخواهد خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دلش از هر چیز محبوبتر باشد،باید در طلب معرفت برخیزد،چون معرفت طلب کرد،از آن،عشق و محبّت حاصل می شود و از پرتو عشق به درجات کمال خواهد رسید.

۶-نشانه های ایمان

قیلَ انَّ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مرّ بِقَوْم فَقالَ لَهُمْ ما أَنْتُمْ ؟ فَقالُوا:مُؤْمِنُونَ فَقالَ:مَا عَلامَةُ إِیمانِکُمْ قالُوا:نَصْبِرُ عَلیَ الْبَلاءِ وَ نَشْکُرُ عِنْدَ الرَّخاءِ وَ نَرْضی بِمَواقِعِ الْقَضا فَقالَ مُؤْمِنُونَ وَ رَبِّ الْکَعْبِهِ (۲).

۱- ۱) -مجموعه ورّام:۲۲۳/۱،بیان الحب للّه و للرسول صلی الله علیه و آله.

۲- ۲) -مجموعه ورّام:۲۲۹/۱ بیان الحب للّه و للرسول صلی الله علیه و آله.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گروهی از اصحابش سؤال کرد:کیستید ؟ گفتند:مردمی مؤمن،فرمود:علامت ایمان شما چیست ؟ گفتند:صبر به هنگام بلاء،شکر به وقت خوشی،رضا به هنگام قضای الهی،فرمود:به پروردگار کعبه قسم ! مؤمنید.

۷-موانع لذّت مناجات

فی أَخْبارِ داودَ علیه السلام ما لِأَوْلِیائی وَ الهَمُّ بِالدُّنْیا إِنَّ الهَمَّ یُذْهِبُ حَلاوَةَ مُناجاتی مِنْ قُلُوبِهِمْ،یا داودُ إِنَّ مُحَبَّتی مِنْ أَوْلِیائی أَن یَکُونُوا رُوحانِیّینَ لا یَغْتَمُّونَ (۱).

ای داود ! اولیایِ من و غصّه دنیا برای چه ؟ غصّه دنیا شیرینی مناجاتم را از دل آنان می برد،ای داود ! عشق من به اولیائم به خاطر این است که آنان اهل معنی هستند و غصّه برنامه های ظاهری در آنان راه ندارد.

۸-یاد خدا

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مِنْ أَشَدِّ ما فَرَضَ اللّهُ عَلَی خَلْقِهِ ذِکْرُ اللّهِ کَثیراً ثُمَّ قالَ:

لا أَعْنی سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ للّهِ وَ لا إِلهَ إِلّاَ اللّهَ وَ اللّهُ أَکْبَرُ وَ إِنْ کانَ مِنْهُ وَ لکِنْ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَ ما أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ کانَ طاعَةً عَمِلَ بِها وَ إِنْ کانَ مَعْصِیَةً تَرَکَها (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:از برنامه هایی که سخت به خلق خدا واجب شده زیاد یاد او کردن است،سپس فرمود:منظورم زیاد گفتن سبحان اللّه،و الحمد للّه، و لا اله الّا اللّهُ وَ اللّه اکبر نیست گرچه آن هم یاد خداست ولی یاد او در برابر

ص:۳۳۵

۱- ۱) -مسکن الفؤاد:۸۵،الباب الثالث فی الرضا؛بحار الأنوار:۱۲۵/۷۹،باب ۱۸،حدیث ۲۶.

۲- ۲) -الکافی:۸۰/۱،باب اجتناب المحارم،حدیث ۴؛عده الداعی:۳۰۲،فصل فی خواص.

حلال و حرام است،اگر موردی در بندگی است عمل کند اگر موردی در معصیت است از آن بپرهیزد.

۹-پرهیزکاران،پارسایان و ثروتمندان مسلمان

عَنِ الصَّادِقِ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:اِعْمَلْ بَفَرائِضِ اللّهِ تَكُنْ مِنْ أَتْقَی النّاسِ،وَ ارْضِ بِقِسْمِ اللّهِ تَكُنْ مِنْ أَغْنَی النّاسِ،وَ كَفَّ عَنْ مَحارِمِ اللّهِ تَكُنْ أَوْرَعَ النّاسِ،وَ أَحْسِنْ مُجاوَرَهِ مَنْ يُجاوِرُكَ تَكُنْ مُؤْمِناً وَ أَحْسِنُ مُصاحَبَهِ مَنْ صاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِماً (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانشان علیهم السلام از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:به واجبات الهی عمل کن تا پرهیزکارترین مردم باشی،به دادهٔ خدا و قسمت حق راضی باش ثروتمندترین مردمی،از آنچه حرام شد بپرهیز پارساترین خلقی،به همسایه نیکی کن مؤمن باش،با دوستت به خوبی رفاقت کن تا مسلمان باشی.

۱۰-درخت دین

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:قالَ حَبیبی جِبْرئیلُ إنَّ مَثَلَ هذَا الدّینِ كَمَثَلِ شَجَرَهٍ ثابِتَهٍ الإیمانُ أَصْلُها،وَ الصَّلاهُ عُروقُها،وَ الزَّكاهُ ماؤُها،وَ الصَّوْمُ سَعَفُها،وَ حُسْنُ الْخُلْقِ وَرَقُها،وَ الكَفُّ عَنِ الْمَحارِمِ ثَمَرُها،فَلا تَكْمُلْ شَجَرَهٌ إِلّا بِالثَّمَرِ كَذلِكَ الإِيمانُ لا يَكْمُلْ إِلّا بِالْكَفّ عَنِ الْمَحارِمِ (۲).

۱- ۱) -الکافی:۸۲/۲،باب اداء الفرائض،حدیث ۴؛الأمالی،شیخ صدوق:۲۰۱،المجلس السادس و الثلاثون،حدیث ۱۳ و ۱.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۱۰۹/۶،الفصل الثالث فی نوادر العلل،حدیث ۲؛علل الشرایع:۲۴۹/۱،باب ۱۸۲-باب علل الشرایع و اصول الاسلام،حدیث ۵.

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:دوستم جبرئیل گفت:مَثَل دین مانند درخت ثابت است،ایمان ریشه آن،نماز رگهای آن،زکات آب آن،روزه شاخه آن،نیک خلقی برگ آن،خودداری از گناه میوه آن و درخت بدون میوه درخت نیست، هم چنین ایمان،بدون خودداری از گناه ایمان نیست.

۱۱-شروع و ختم هر روز با نیکی

قالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:افْتَحُوا نهارَکُمْ بِخَیْرٍ،وَ امْلُوا عَلیٰ حَفَظَتِکُمْ فی أَوَّلِهِ وَ فی آخِرِهِ خَیْراً یُغْفَرْ لَکُمْ ما بَیْنَ ذلِکَ إِنْ شاءَ اللّهُ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود:روز خود را با کار نیک شروع کنید و در اوّل و آخر روز برای حافظان اعمالتان،نیکی املا کنید،تا بنویسند،اگر خدا بخواهد ما بین آن را بر شما خواهد بخشید.

۱۲-شش خصلت ماندگار

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:سِتٌّ خِصالٍ یَنْتَفِعُ بِهَا الْمُؤْمِنُ بَعْدَ مَوْتِهِ،وَلَدٌ صالِحٌ یَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مُصْحَفٌ یُقْرَءُ مِنْهُ،وَ قَلِیبٌ یَحْفُرُهُ،وَ غَرْسٌ یَغْرُسُهُ،وَ صَدَقَهُ ماءٍ یَجْریه،وَ سُنَّهٌ حَسَنَهٌ یُؤْخَذُ بِها بَعْدَهُ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود:مؤمن از شش برنامه ای که از او به جا مانده بعد از مرگش بهره می برد:فرزند شایسته ای که برای او استغفار کند،کتاب هدایتگری از او باقی بماند،چاه آبی که حفر کرده،درختی که کاشته،آبی که جاری نموده و برنامه نیکی که مردم آن را به اجرا بگیرند و از آن متابعت کنند.

۱- ۱) -الکافی:۱۴۲/۲.

۲- ۲) -الخصال:۳۲۳/۱،ستّ خصال ینتفع بها المؤمن،حدیث ۹.

۱۳-اسلام کامل

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السلام:أَرْبَعٌ مَنْ کُنَّ فِیهِ کَمُلَ إِسْلامُهُ،وَ أُعینَ عَلیٰ إِیمانِهِ،وَ مُحِصَتْ ذُنوبُهُ وَ لَقیَ رَبُّهُ وَ هُوَ عَنْهُ راضٍ وَ لَوْ کانَ فیما بَیْنَ قَرَنِهِ إِلَی قَدَمَیْهِ ذُنُوبٌ حَطَّها اللّهُ عَنْهُ،وَ هِیَ الْوَفا بِما یَجْعَلُ للّهِ عَلیٰ نَفْسِهِ،وَ صِدْقُ اللّسانِ مَعَ النّاسِ، وَ الْحَیاءُ مِمّا یَقْبَحُ عِنْدَ اللّهِ وَ عِنْدَ النّاسِ،وَ حُسْنُ الْخُلْقِ مَعَ الأَهْلِ وَ النّاسِ (۱).

امام باقر علیه السلام فرمود:چهار چیز در هرکس باشد اسلامش کامل است و بر ایمانش کمک شود و گناهش پاک شود و خدا را در حالی که از عبدش راضی است ملاقات کند و اگر از فرق تا قدمش دارای گناه باشد خدا همهٔ آن را خواهد ریخت:وفا به تمام برنامه هایی که به عنوان بندگی،خداوند برایش مقرّر فرموده است،راستی در زبان با تمام مردم و حیا از آنچه که نزد خدا و مردم قبیح است و خوش اخلاقی با اهل و عیال و مردم.

۱۴-از مرگ چه باک

عَنْ أَبی مُحَمَّدٍ الْعَسْکَریّ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قیلَ لأَمیرِ الْمُؤْمِنین علیه السلام مَا الإِسْتِعْدادُ لِلْمَوْتِ:قالَ:أَداءُ الفَرائِضِ،وَ اجْتِنابُ الْمَحارِمِ وَ الْإِشْتِمالُ عَلَی المَکارِمِ ثُمَّ لا یُبالی أَوَقَعَ عَلَی الْمَوْتِ،أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ وَ اللّهِ ما یُبالی ابْنُ أَبی طالِبٍ أَوَقَعَ عَلَی الْمَوْتِ أَمْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَیْهِ (۲).

امام عسکری علیه السلام از پدرانش نقل می کند:به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند:راه آماده

۱- ۱) -الأمالی،شیخ طوسی:۱۸۹،المجلس السابع،حدیث ۳۱۹.

۲ - ۲) -عیون أخبار الرضا:۲۹۷/۱، باب ۲۸-فیما جاء عن الامام علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث ۵۵؛الأمالی،شیخ صدوق:۱۱۰،المجلس الثالث و العشرون،حدیث ۸.

شدن برای مرگ چیست ؟ فرمود:ادای واجبات،دوری از محرمات،آراسته شدن به مکارم،بعد از این باکی نیست که انسان به کام مرگ درافتد،یا مرگ او را بگیرد،به خدا قسم پسر ابی طالب باکی ندارد که در کام مرگ افتد،یا مرگ بر او قرار بگیرد.

۱۵-بازجویی از خود

قالَ بَعْضُ الأَئِمَّهِ:حاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبُوا وَ زِنُوا أَعْمالَكُمْ بِميزانِ الْحَياءِ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا (۱).

از بعض امامان علیهم السلام نقل شده:قبل از این که به حسابتان برسند،به حساب خود برسید و قبل از این که کردارتان را وزن کنند،در ترازوی حیا وزن کنید.

۱۶-حفظ از آلودگی

قالَ أَبُو جَعْفَر علیه السلام:إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبادَهِ عِفَّهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ (۲).

امام باقر علیه السلام فرمود:برترین عبادت نگاه داشتن شکم و شهوت است.

۱۷-بالاترین کوشش

عَنْ أَبی بَصیرٍ قالَ:قالَ رَجُلٌ لِأَبی جَعْفَرٍ علیه السلام:إِنّی ضَعیفُ الْعَمَلِ قَلیلُ الصِّیامِ وَ لکِنّی أَرْجُ أَنْ لا آكُلُ إِلّا حَلالاً قالَ:فَقالَ لَهُ و أَیُّ الإِجْتِهادِ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ (۳).

ص:۳۳۹

---

۱ - ۱) -بحار الأنوار:۲۶۵/۶۷، باب ۷۶-الاستعداد للموت،حدیث ۸،به نقل از مصباح الشریعه:۸۵الباب الثامن و الثلاثون فی الحساب.

۲- ۲) -الکافی:۷۹/۲،باب العفه،حدیث ۲.

۳- ۳) -همان،حدیث ۴؛وسائل الشیعه:۲۵۰/۱۵،باب ۲۲-وجوب العفه،حدیث ۲۰۴۱۸.

ابو بصیر می گوید:مردی به امام باقر علیه السلام گفت:من در عمل ضعیفم و روزه هم کم دارم،اما امیدم به این است که جز حلال نخورم،امام فرمود:کدام کوشش بالاتر از حفظ شکم و شهوت از حرام است ؟.

۱۸-بهشت در مقابل چهار برنامه

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمّتی أَرْبَعَ خِصالٍ فَلَهُ الْجَنَّه:مرنَ الدُّخُولِ فی الدُّنْیا،وَ اتِّباعُ الْهَوی،وَ شَهْوَهُ الْبَطْنِ،وَ شَهْوَهُ الْفَرْجِ (۱).

امام صادق علیه السلام می گوید:پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:از امّتم هرکس از چهار برنامه سالم بماند دارای بهشت است.اسیر دنیا شدن،پیروی از هوای نفس،شهوت شکم،شهوت عورت.

۱۹-حفظ زبان

عَنِ الْباقِرِ،عَنْ آبائِهِ علیهم السلام عَنْ أَمیرِ الْمُؤْمِنینَ علیه السلام قالَ:لا حافِظَ أَحْفَظُ مِنَ الْصَمْتِ (۲).

امام باقر علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل می کند:نگهبانی برای انسان بالاتر از سکوت نیست (۳).

۱- ۱) -الخصال:۲۲۳/۱،حدیث ۵۴.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۲۷۵/۶۸،باب ۷۸-۱ سکوت و الکلام،حدیث ۳.

۳- ۳) -می دانید که برابر با آیات قرآن و روایات،امر به معروف و نهی از منکر واجب است و راهنمایی مردم و گفتار خیر با آنان لازم.این سکوت رعایت است از خودداری از مجموع کلمات و سخنان و گفته هایی که قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان حرام کرده اند.

۲۰-تقوای زبان

عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِنَّ عَلی لِسانِ کُلِّ قائِلٍ رَقیباً، فَلْیَتَّقِ اللّهَ الْعَبْدُ،وَ لْیَنْظُرْ ما یَقُولُ (۱).

امام صادق علیه السلام از پدرانش از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:برای زبان هرکسی محافظی قرار داده شده،عبد باید نسبت به زبانش دارای تقوا باشد و در گفتارش فکر کند.

۲۱-نشانه های خردمندان

فی وَصایا أَبی ذَرّ قالَ:قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:عَلَی الْعاقِلِ أَنْ یَکُونَ بَصیراً بِزَمانِهِ مُقْبِلًا عَلی شَأْنِهِ،حافِظاً لِلِسانِهِ،فَإِنَّ مَنْ حَسِبَ کَلامَهُ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ کَلامُهُ إِلّا فیما یُعْنیه (۲).

در سفارش های ابی ذر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:سزاوار شخص خردمند این است که بینای به زمان بوده و روی آور به برنامه هایی باشد که برایش آبرو دارد و نگهدار زبانش باشد،بدون تردید کسی که گفتارش را از عملش حساب کند کم می گوید مگر آنچه برایش خیر داشته باشد.

۲۲-عوامل نجات

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:ثَلاثٌ مُنْجِیاتٌ تَکُفُّ لِسانَکَ،وَ تَبْکی عَلَی خَطِیئَتِکَ،وَ تُلْزَمُ

۱- ۱) -قرب الاسناد:۳۲،الجزء الاول.

۲- ۲) -الخصال:۵۲۳/۲،حدیث ۱۳.

بَیْتِکَ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:سه چیز عامل نجات است:حفظ زبان از هرچه حرام شده،گریه بر گناه و نشستن در خانه اگر کار خیر و عمل خداپسندانه ای در بیرون نداشته باشی.

۲۲-مقام سکوت

إِنَّ آدَمَ علیه السلام لَمَّا کَثُرَ وَلَدُهُ وَ وَلَدُ وَلَدِهِ کانُوا یُحَدِّثُونَ عِنْدَهُ وَ هُوَ ساکِتٌ،فَقالُوا یا أَبَهْ ما لَکَ لا تَتَکَلَّمُ فَقالَ:یا بَنِیَّ إِنَّ اللّهَ جَلَّ جَلالُه لَمّا أَخْرَجَنی مِنْ جِوارِهِ عَهَد إِلَیَّ وَ قالَ:أَقِلّ کَلامَکَ تَرْجِعُ إِلی جِواری (۲).

زمانی که فرزندان آدم و فرزندان فرزندانش زیاد شدند در کنار او با هم سخن می گفتند ولی آدم ساکت بود،به او گفتند؛پدر چرا سخن نمی گویی،پاسخ داد:

فرزندانم زمانی که خداوند بزرگ مرا از جوار رحمتش اخراج کرد با من قرارداد بست در زندگی دنیا سخن کم بگو تا به جوارم بازگردی.

۲۳-ضمانت بهشت

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:تَقَبَّلُوا لی سِتّ خِصالٍ أَتَقَبَّلُ لَکُمْ بِالْجَنَّهِ،إِذا حَدَّثْتُمْ فَلا تَکْذِبُوا،وَ إِذا وَعَدْتُمْ فَلا تُخْلِفُوا،وَ إِذا أتُمِنْتُمْ وَ لا تَخُونُوا وَ غُضُّوا أَبْصارَکُمْ

۱- ۱) -الخصال:۸۵/۱،حدیث ۱۳؛مشکاه الأنوار:۱۴۸،الفصل الحادی عشر فی الخصال المعدوده.

۲ - ۲) -قصص الانبیاء،قطب راوندی:۴۵، فصل ۴-فی اخباره،حدیث ۱۸؛بحار الأنوار:۱۸۰/۱۱، باب ۳-ارتکاب ترک الاولی،حدیث ۳۱.

وَ احْفَظُوا فُروجَكَمْ وَ كَفُّوا أَيْدِيَكَمْ وَ أَلْسِنَتَكَمْ (۱).

رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:شش برنامه را از من بپذيريد تا بهشت را برای شما ضمانت کنم:به هنگام سخن گویی دروغ مگوييد،به وقت رسيدن وفای به عهد خلف وعده ننماييد،در زمانی که امين قرار گرفتيد خيانت نداشته باشيد،ديده از حرام بپوشانيد،شهوت خود را حفظ کنيد و دست و زبان از آزار مردم نگاه داريد.

۲۴-بيدار باش

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام قالَ:کانَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ عليه السلام يَقُولُ:نَبِّهْ بِالتَّفَكُّرِ قَلْبَكَ،وَ جافِ عَنِ اللَّيْلِ جَنْبَكَ،وَ اتَّقِ اللّهَ رَبَّكَ (۲).

امام صادق عليه السلام فرمود:امير مؤمنان عليه السلام بارها می فرمود:دلت را با انديشه از خواب غفلت بيدار کن،برای عبادت در تاريکی شب از رختخواب جدا شو و خدا را بترس.

۲۵-عبادت ابو ذر

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ عليه السلام:کانَ أَكْثَرَ عِبادَةِ أَبی ذَرّ رحمه الله التَّفَكُّرُ وَ الْاِعْتِبارُ (۳).

۱- ۱) -الخصال:۳۲۱/۱،حديث ۵؛بحار الأنوار:۳۷۲/۶۶،باب ۳۸-جوامع المكارم،حديث ۱۶.

۲ - ۲) -الكافی:۵۴/۲،باب التفكر،حديث ۱؛الأمالی،شيخ مفيد:۵۴،حديث ۱؛الأمالی،شيخ مفيد:۲۰۸،المجلس الثالث و العشرون،حديث ۴۲.

۳- ۳) -الخصال:۴۲/۱،حديث ۳۳؛وسائل الشيعه:۱۹۷/۱۵،باب ۵-استحباب التفكر،حديث ۲۰۲۶۴.

امام صادق علیه السلام فرمود:بیشترین عبادت ابو ذر،اندیشه و پند گرفتن بود.

۲۶-برنامه ریزی

قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله:عَلَی الْعاقِلِ أَنْ یَکُونَ لَهُ ثَلاثُ ساعاتٍ:ساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ،وَ ساعَةٌ یُحاسِبُ فیها نَفْسَهُ،وَ ساعَةٌ یَتَفَکَّرُ فیما صَنَعَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَیْهِ وَ سَاعَةً یَخْلُوا فیها بِحَظِّ نَفْسِهِ مِنَ الْحَلالِ (۱).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:بر عاقل و خردمند است که ساعاتش را بر سه قسمت تقسیم کند:ساعتی برای مناجات با حق و ساعتی برای محاسبه خویش و ساعتی اندیشه در مخلوق الهی و ساعتی که در آن سود نفسش را از حلال بنگرد (۲).

۲۷-جهنم ؟ هرگز

عَنِ الصّادِقِ جَعْفَرِ بنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قالَ:مَنْ مَلِکَ نَفْسَهُ إِذا رَغِبَ وَ اذا رَهِبَ وَ إِذَا اشْتَهی وَ إِذا غَضِبَ وَ إِذا رَضِیَ،حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:کسی که به هنگام میل و به وقت ترس و زمان اشتها و وقت غضب و رضا خویشتن دار باشد،خداوند جسد او را به آتش جهنّم حرام می کند.

۱- ۱) -الخصال:۵۲۳/۲،حدیث ۱۳؛معانی الأخبار:۳۳۲،حدیث ۱؛بحار الأنوار:۷۱/۱۲،باب ۳،حدیث ۱۴.

۲- ۲) -در پاورقی بحار الأنوار آمده که این ساعت آخر،کمک ساعات دیگر است و مستقلاً قسم چهارمی نیست.

۳- ۳) -من لا یحضره الفقیه:۴۰۰/۲۴،حدیث ۵۸۶۰؛الأمالی،شیخ صدوق:۳۲۹،المجلس الثالث و الخمسون،حدیث ۷.

۲۸-دو سفارش مهم

قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ علیه السلام لِنُوفٍ:یا نُوفُ صِلْ رَحِمَکَ یَزیدُ اللّهُ فی عُمْرِکَ،وَ حَسِّنْ خُلْقَکَ یُخَفِّفُ اللّهُ حِسابَکَ (۱).

امام امیر مؤمنان علیه السلام به نوف فرمود:صله رحم کن تا خداوند به عمرت بیفزاید،و خوش خلقی کن،تا حسابت را خداوند سبک کند.

۲۹-خیر دنیا و آخرت

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:أَ لا أَدُلُّکُمْ عَلی خَیْرِ أَخْلاقِ الدُّنْیا وَ الآخِرَهِ ؟ تَصِلُ مَنْ قَطَعَکَ، وَ تُعْطی مَنْ حَرَمَکَ،وَ تَعْفُو مَنْ ظَلَمَکَ (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:شما را به خیر اخلاق دنیا و آخرت راهنمایی کنم ؟ وصل کردن با کسی که با تو قطع رابطه کرده،بخشش به کسی که تو را محروم کرده،گذشت از کسی که به تو ظلم کرده.

در زمینهٔ معارف،واقعیت ها،حسنات اخلاقی و آنچه انسان را متخلّق به اخلاق خدا و انبیا می کند،آن قدر روایت زیاد است که اگر در این نوشتار بیاید از چند جلد بیشتر می شود و ان شاء اللّه در ضمن مباحث آینده،به تناسب هر بحثی،به روایات لازمه اشاره خواهد شد.

با توجه به آیات و روایات گذشته،روشن شد که انسان باید به چه کسانی و چه مسائلی طلب و میل داشته باشد و اگر این طلب و میل به واقعیت ها در انسان

۱- ۱) -الأمالی،شیخ صدوق:۲۰۹،المجلس السابع و الثلاثون،حدیث ۹؛بحار الأنوار:۳۷۳/۶۸،باب ۹۲،حدیث ۲۰.

۲- ۲) -الکافی:۱۰۷/۲،باب العفو،حدیث ۲؛تحف العقول:۶.

باشـد،بـدون شکّ آدمی آراسـته به آن حقایق خواهـد شد.این طلب دلالت بر امید انسان به سـعادت دنیا و آخرت دارد و بنابر فرمودهٔ امام صادق علیه السلام در متن روایت مورد بحث:وَ دَلیلُ الرَّجاءِ الطَّلَبُ.

[وَ دَليلُ الحُبِّ إيثارُ الْمَحْبُوبِ عَلىٰ ما سِواهُ]

دلیل عشق و محبّت

اشاره

در بخشهای گذشته دانستید که امام صادق علیه السلام فرمودند محبّت به خدا و آنچه وابسته به حضرت اوست،فرع معرفت انسان نسبت به خداست و هرچه معرفت و آگاهی آدمی به وجود مقدّس او بیشتر باشد،عشق به او بیشتر خواهد بود.

چنان که برای خوف و رجا در کلام امام علیه السلام دلیلی ذکر شده است-که فرمودند:

دلیل خوف،فرار از شیاطین جنی و انسی و گناهان و دلیل امید،طلب اتّصال با اولیا و عاشقان خدا و طلب کلیّه برنامه هایی است که خدا برای انسان می پسندد - برای محبّت و عشق نیز دلیل باید اقامه شود و به ادّعا ثابت نمی گردد و هرکسی نمی تواند بگوید من محبّ اویم.

تقدم محبوب بر ما سوی

دلیل محبّت در کلام امام علیه السلام انتخاب محبوب بر ماسوای او و مقدم داشتن او بر هر چیزی است.او را خواستن و هر چیزی را برای او و به خاطر او خواستن است، وگرنه اگر کسی بگوید:خدا محبوب من است،ولی غیر او را بر او مقدّم بدارد جز پندار و خیالی در سر نداشته و ندارد.

چنانچه قرآن مجید به این معنا اشاره دارد:

[قُلْ إِنْ كٰانَ آبٰاؤُكُمْ وَ أَبْنٰاؤُكُمْ وَ إِخْوٰانُكَمْ وَ أَزْوٰاجُكَمْ وَ عَشِيرَتُكَمْ وَ أَمْوٰالٌ اقْتَرَفْتُمُوهٰا وَ تِجٰارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسٰادَهٰا وَ مَسٰاكِنُ تَرْضَوْنَهٰا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهٰادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرِهِ وَ اللّٰهُ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ] (۱).

بگو:اگر پدرانتان و فرزندانتان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانتان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آنها دل خوش کرده اید،نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند،پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.

آری،معرفت،این معنی را نشان می دهد که در همه جا و در همه وقت تنها یار انسان و حافظ و نگهدار و خالق و رازق و دستگیر آدمی خداست و هرچه غیر اوست وسیله است و او تنها هدف عالم است.روی این حساب اگر به وسائل علاقه دارد به خاطر اوست،اگر به دنیا و آنچه در اوست دلبستگی دارد به خاطر اوست،اگر به انسانها محبّت دارد به خاطر اوست و محبّتِ آتشین و عشقِ عالیش متوجّه اوست و هرچه او را به او نزدیک کند به خاطر او دوست دارد و از هرچه او را از محبوب حقیقی جدا نماید متنفر است.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبهٔ متّقین دربارهٔ این پاکبازان می فرماید:

عَظُمَ الْخالِقُ فی أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ ما دونَهُ فی أَعْيُنِهِمْ (۲).

خدا در جانشان بزرگ است و ما دون او در چشمشان کوچک.

۱- ۱) -توبه (۹):۲۴.

۲- ۲) -نهج البلاغه:خطبهٔ ۱۸۴.

آنان در سرّ سویدای دل و جان،جز او راه ندادند؛چرا که دل حرم اوست و در حرم او غیر او راه ندارد.

حضرت امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

اَلْقَلْبُ حرمُ اللّه فَلا تُسْكِنْ فِی حرمِ اللّهِ غَیْرَ اللّهِ (۱).

قلب حرم خداست؛پس در حرم خدا غیر خدا را راه نده.

عارف بزرگ مرحوم الهی قمشه ای که این واقعیّت ها را چشیده بود،در ترجمه این جمله می گوید: چو آنان را جلال شاه ذو المجد

و به قول فیض آن عارف بزرگ: دل می کنمت فدا و جان هم

صاحب کتاب ارزشمند«منازل السائرین»در باب محبّت و محبّ و محبوب می گوید:

«الْمحَبَّهُ تَعَلُّقُ الْقَلْبِ بَیْنَ الْهِمَّهِ وَ الْأُنْسِ فی الْبَذْلِ وَ الْمَنْعِ عَلَی الْأَفْرادِ» ۱.

و شارح بزرگوار آن«کمال الدین عبد الرزاق کاشانی»توضیح می دهد که:

تعلّق قلب به محبوب سرچشمه اش همت عالی انسان است و همت عالی آن همّتی است که از ما سوی بریده و تنها به او متّصل شده است و انس نیز حاصل از تجلّی محبوب پرآیینه وجود انسان و بذل و منع هم از مقتضیات تجلی آن وجود مقدس بر دل پاک است.

بدون شک تجلّی اقتضا می کند فنای در محبوب را و این که وجود انسان یک پارچه فدای محبوب گردد و انس اقتضا می کند که دل و جان از انس گرفتن به غیر او و لذّت بردن از ماسوای او منع گردد.بنابراین عشق و محبّت به محبوب اقتضا می کند وصال را و وصال میسّر نمی شود مگر به بذل روح،انس به جمال هم اقتضا می کند قلب از التفات به غیر او ممنوع شود؛پس محبّان وقتی در محبّت خود صادقند که قلب شان تعلّق به محبوب داشته و این تعلّق نتیجهٔ همت باشد و از پس این تعلّق غرقه عالم انس و منع گردند.

اوّل میوهٔ عشق و محبّت به محبوب،فنای خاطر محبّ از تعلّق به غیر است و محبّت واقعی و عشق صادقانه آن است که درون را از تعلّق به دیگران پاک کرده و جز عشق او و شؤون حضرتش چیزی در ذات وجود نماند.

پس از آن چون سیل محبّت محبوب به سرزمین وجود جاری گردد،کاری از انسان جز کاری که محبوب می خواهد سر نزند و این فنای افعال است و سپس این سیل و تجلّی کاری می کند که آدمی اخلاقی جز اخلاق اللّه نداشته باشد و این فنای

۱- ۱) -شرح منازل السائرين:۱۶۸،نقل به معنی.

صفات است و آن گاه به جایی می رسد که از خود نیز فراموش می شود و یادی جز یاد حضرتش و فعل و صفتی جز فعل و صفت محبوبش نمی ماند،آن فنای ذات است.

اینجاست که محبوب،بر همه چیز مقدّم شده و ایثار محبوب بر غیر او صدق پیدا کرده است.محبّت بدون تردید همان محبّتی است که او از انسان خواسته،این است معنای:وَ دَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلیٰ ما سِواهُ. خوشا آن دل که مأوای تو باشد

آری،عاشق واقعی و محبّ حقیقی،پس از شناخت حضرت او،قدرتی برایش نمی ماند تا ماسوای او را بر او مقدّم کند.

عاشق موجودی است یکتا بین،یکتاگو،یکتاخواه و در یک کلام جز او چیزی نمی بیند تا آن را بر او مقدّم بدارد.

قرآن مجید دربارۀ مردم مؤمن و تعلّق خاطر آنان به خدا در آیات گوناگونی سخن

می گوید و به خصوص به این معنی اشاره دارد که مؤمن واقعی چیزی را بر او مقدّم نمی دارد،گرچه نزدیکترین فرد او باشد،در سورهٔ مبارکه«مجادله»چنین می خوانیم:

[لاٰ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمٰانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِکَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند،نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند،دوستی برقرار کنند،گرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند.اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده،و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته،و آنان را به بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است درمی آورد،در آنجا جاودانه اند،خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند.اینان حزب خدا هستند،آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند.

و این محبّت و عشق واقعیّتی است که آثارش در تمام وجود انسان آشکار گشته و قدرت پنهان کردن آن را ندارد،آثار آن بر چهره و تمام حالات آنان و کلیهٔ حرکات اعضایشان و آه نَفَس شان و اشک چشمشان و گفتار زبانشان و رنگ رویشان و لاغری اندامشان و آب شدن بدنشان،سوز دلشان و ناچیزی استخوانشان و نازکی

ص:۳۵۲

۱- ۱) -مجادله (۵۸):۲۲.

پوستشان و یاد محبوبشان پیداست !آیا اینان با چنین آثاری،می توانند غیر را بر یار ترجیح دهند ؟!

نمونه هایی از تاریخ

رسول خدا صلی الله علیه و آله«مصعب بن عمیر»را دیدند در حالی که پوست دباغی نشده گوسفندی را به کمر بسته می آید،فرمودند:

به این مرد نظر کنید که خداوند قلبش را به نور خود منوّر کرده است.من در مکّه دیدم که در دامن پدر و مادرش از بهترین غذاها و نوشیدنی ها بهره مند بود؛اما عشق خدا و رسول او را به چنین حال انداخت (۱).

مصعب جوانی بود که با تمام وجود عاشق خدا و رسول شده بود،لحظه ای از عمل به خواسته های محبوب آسودگی نداشت،قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد و به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ فرهنگ الهی پرداخت،مدینه را آماده پذیرش اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرد.

او در راه خدا سخت ترین حوادث را تحمّل کرد،رنج هر مصیبتی را به خود خرید و عاقبت در جنگ احد در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرف شهادت نایل گشت،این است مصداق و نمونهٔ فرمایش امام صادق علیه السلام که فرمود:

دَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلیٰ ما سِواهُ.

عیسی بن مریم به سه نفر گذشت،لاغر اندام و رنگ پدیده،فرمود:

این چه وضعی است ؟ گفتند:از ترس آتش جهنم،گفت:بر خدا حق است که خائف را امان دهد.

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۵/۸.

سپس بر سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر اوّل بود،پرسید:

شما را چه شده است ؟ گفتند:اشتیاق به بهشت ما را به این وضع کشانده است،گفت:بر خدا حق است که آنچه را شما به آن امید دارید به شما عنایت کند.

سپس به سه نفر دیگر گذشت که لاغری و رنگ پریدگی آنان بیش از سه نفر دوم بود،پرسید:

شما را چه شده که به این گونه تغییر بدن و رنگ مبتلا شده اید ؟ گفتند:عشق خدا،گفت:شما بندگان مقرّبید،شما بندگان مقرّبید (۱).

هرم بن حیّان می گفت:مؤمن وقتی خدا را شناخت عاشق او می شود و چون عاشق شد به سوی او حرکت می کند و هنگامی که لذّت حرکت را یافت به دیدهٔ شهوت به دنیا نمی نگرد و به آخرت به چشم رغبت نظر نمی نماید،جسدش در دنیاست ولی روحش در آخرت است.

یحیی بن معاذ می گفت:مثقال خردلی محبّت پیش خدا محبوبتر است از هفتاد سال عبادت بدون عشق.

علائم عاشقان حقیقی

از بعضی از گذشتگان نقل شده:

خداوند عزیز به بعضی از پیامبران وحی کرد:برای من در میان بندگانم بندگانی است که عاشق من هستند و من عاشق آنهایم و مشتاق منند و من مشتاق آنانم،یاد منند و من یاد آنهایم و نظر به من دارند و من به آنان نظر دارم،اگر راه آنان را بپیمایی

۱- ۱) -شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:۱۵۶/۱۰؛ذکر الخوف و ما ورد فیه؛مجموعه ورّام:۲۲۴/۱؛محجه البیضاء:۶/۸.

تو را دوست خواهم داشت و اگر از طریق آنان روی بگردانی تو را هلاک خواهم کرد.

گفت:خداوندا ! آیا آنان را علائمی هست ؟ خداوند فرمود:در روز مساجد و منازلی که دوستان من در آنند برای عبادت من رعایت می کنند،چنانچه چوپان مهربان گوسپندان را رعایت می کند و مشتاقانه به سوی غروب آفتاب و وقت مغرب حرکت می کنند،چنانچه پرندگان در آن وقت به سوی لانه هاشان پرواز می کنند.

زمانی که تاریکی شب آنان را گرفت و خیمه سیاهی همه جا را پوشانده و دیگران برای استراحت رختخواب پهن کردند و پرده ها را افکندند و هر دوستی با دوستش خلوت کرد،آنان در برابر من می ایستند و زمین را با چهرهٔ خود در پیشگاه عظمت من فرش می کنند و با دعایی که خود به آنان تعلیم کرده ام با من مناجات می کنند و مرا در برابر نعمت هایی که به آنان داده ام می ستایند،کارشان در شب ناله و گریه و آه و شکوه از فراق من است،گاهی در قیام و گاهی در تشهّد،گاهی در رکوع و گاهی در سجودند،خریدار آنچه را به خاطر من تحمل می کنند،هستم و شکوه آنان را از عشقی که به من دارند می شنوم.اول چیزی که به آنان عنایت می کنم سه چیز است:

۱-نورم را در دلشان قرار می دهم تا هم چنان که من از آنان خبر دارم آنان در پرتو آن نور از من باخبر شوند.

۲-اگر تمام آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از آنان باشد آن چنان در نظرشان کوچک می کنم که به خاطر تماشای آنها از من غافل نشوند.

۳-به آنان روی می آورم و به هنگامی که به آنان روی آوردم آیا کسی می تواند

بفهمد من به آنان چه می خواهم عنایت کنم (۱)؟ !

اگر عبد با چنان زحماتی که در راه بندگی او و عشق به جلال و جمال معبود واقعی تحمّل می کند،دلش جایگاه تجلّی او گردد،آیا پس از آن می تواند غیر او را بر او ترجیح دهد ؟ آیا امکان ترجیح غیر او هرچه باشد بر او امکان دارد ؟! اینجاست که انسان به واقعیّت سخن امام صادق علیه السلام می رسد که وقتی چنین عشقی دل را مشغول کند،معشوق آن دل و محبوب آن عشق بر همه چیز بدون اختیار ترجیح داده خواهد شد.

به قول عارف عاشق،فیض کاشانی: دل و جان منزل جانانه کردم

در این روایت دقت کنید:

وَ فی أَخْبارِ داودَ:قُلْ لِعبادی الْمُتوجِّهینَ إِلَیَّ بِمَحَبَّتی ما ضرَّکُمْ إِذ احتَجَبْتُمْ عَنْ خَلْقی إذا رَفَعتِ الْحِجابُ فیما بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ حَتّی تَنْظُرُوا إِلَیَّ بِعُیُونِ قُلُوبِکُمْ،ما ضرَّکُمْ ما زُوِیَتْ عَنْکُمْ مِنَ الدُّنْیا إِذا بَسَطْتُ دینی لَکُمْ وَ ما ضَرَّکُمْ مَسْخَطَهُ الْخَلْقِ إِذَ الْتَمَسْتُمْ رِضایَ (۲) !

ص:۳۵۶

۱- ۱) -محجّه البیضاء:۵۸/۸.

۲- ۲) -جامع السعادات:۱۲۲/۳.

در اخبار داود آمده است:خدا به او فرمود:به آنان که روی به عشق من دارند بگو:با برداشته شدن حجاب بین من و شما و این که می توانید مرا با چشم دل ببینید جدایی خلق از شما به شما ضرری نمی رساند و با سایه انداختن دینم بر سر شما،روی گردانی دنیا برایتان ضرر ندارد و در صورت طلب خشنودی من خشم خلق در حق شما کاری نمی تواند بکند.

عاشقان خدا،خلق را هرکه باشد اگر در راه محبوب نباشد و دنیا را هرچه باشد اگر در مسیر معشوق نباشد و خشنودی خلق را اگر در راه رضای او نباشد؛هرگز بر خدا ترجیح نداده و می داند که از دست دادن هرکدام به خاطر او چیزی از انسان کم نمی کند؛بلکه به خاطر معاملهٔ با خدا،بهترین سرمایه که رضایت اوست برای انسان فراهم می گردد.

تا اینجا سخن از عشق انسان به خدا بود،اما آنجا که سخن از عشق خدا به عبد است نیز دارای مسائلی است که قسمتی از آن را می خوانید.

عشق حق به عبد

قرآن کریم انسانی را که به پاک کردن خود از گناهان و شستشوی باطن از آلودگیها اقدام کند محبوب خدا برشمرده است:

[إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوّٰابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ] (۱).

یقیناً خدا کسانی را که بسیار توبه می کنند،و کسانی را که خود را [با پذیرش انواع پاکی ها از همهٔ آلودگی ها] پاکیزه می کنند.دوست دارد.

[فِيهِ رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ] (۲).

۱- ۱) -بقره (۲):۲۲۲.

۲- ۲) -توبه (۹):۱۰۸.

در آن مردانی هستند که خواهان پاکیزگی [و طهارت جسم و جان] هستند و خدا پاکیزگان را دوست دارد.

و آنان که به دروغ ادّعای محبّت خـدا می کننـد و خیال می کننـد خـدا هم آنان را دوست دارد،معذّب بودن آنان را ردّ بر آن ادّعا دانسته و می فرماید:

[قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ] (۱).

پس چرا خدا شما را به گناهانتان عذاب می کند ؟

اگر شما محبوب خدایید چرا به خاطر گناهانتان به جهنّم عذاب وجدان دچار می شوید این گرفتاری شما به عذاب دلیل بر این است که خـدا شـما را دوست نـدارد،علامت محبّت حق به عبـد،توبه عبـد است و از شـرایط محبّت حق به عبـد غفران اوسـت چنانچه فرموده:

[قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ] (۲).

بگو:اگر خدا را دوست دارید،پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد،و گناهانتان را بیامرزد.

شما که می گویید:عاشق خداییم از برنامه های الهی که به وسیلهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده پیروی کنید؛تا خدا شما را دوست داشته و گناهانتان را ببخشد.توبه یکی از مهمترین فرمان های حق است که عاشق خدا برای اجرای آن قیام کرده و به وسیلهٔ آن تمام نواقص خود را رفع و آلودگی های خویش را پاک می کند.و از این طریق است که محبوب حق می شود.

۱- ۱) -مائده (۵):۱۸.

۲- ۲) -آل عمران (۳):۳۱.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:أَنَّ اللّهَ یُعْطی الْمٰالَ الْبِرُّ وَ الْفٰاجِرُ وَ لا یُعْطی الإیمانَ إلّا مَنْ احَبَّ (۱).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود:خداوند دنیا را به هرکه دوست دارد و دوست ندارد عطا می کند.ولی ایمان و عشق را فقط به کسی که علاقه دارد عنایت می کند.

البته در این زمینه باید توجّه داشت که سعی و ظرفیّت و شایستگی عبد شرط است،در صورت کوشش و یافتن ظرفیت و شایستگی،عنایت الهی متوجّه انسان می گردد و خداوند عبد را به نور ایمان منوّر می کند.این نور دلیل بر محبّت خدا به عبد است.

قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله:إِذا أَحَبَّ اللّهُ تَعالی عَبْداً ابْتَلاهُ فَإِنْ أَحَبَّهُ الْحُبَّ الْبالِغِ اقْتَناهُ،فَقٰالُوا:وَ مٰا مَعْنٰا اقْتَناهُ،قالَ:لا یَتْرُکْ لَهُ مالاً وَ لا وَلَداً (۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هنگامی که خدا به بنده اش محبّت ورزد او را مبتلا می کند و هنگامی که عشق حق به عبد به درجه نهایی برسد او را به دست خواهد گرفت،عرضه داشتند:یعنی چه ؟ فرمود:برایش اهل و مالی باقی نخواهد گذاشت.(کنایه از این که وضع عبد به جایی می رسد که ذکر و فکری و عمل و اخلاقی و حرکت و سکونی جز او نخواهد داشت و هرچه در اختیار اوست فدای محبوب می کند).

و به قول فیض بزرگوار،آن فقیه ربّانی:

گرفتم ملک جان الحمد للّه***گذشتم از جهان الحمد للّه

ص:۳۵۹

۱- ۱) -المحاسن:۲۱۷/۱،باب ۹-الدین،حدیث ۱۱۲؛بحار الأنوار:۲۰۴/۶۵،باب ۲۲،حدیث ۹.

۲- ۲) -ارشاد القلوب:۲۶/۱،الباب الرابع فی ترک الدنیا.

چه جا و چه جهان چه ملک و چه ملک *** شدم تا جان جان الحمد لله

مکان را در نور دیدم به همّت *** شدم تا لا مکان الحمد لله

برون کردم سر از عالم نهادم *** قدم بر آسمان الحمد لله

زمهر فانیان دل بر گرفتم *** شدم از باقیان الحمد لله

زمحکومان بریدم رو نهادم *** سوی آن حکمران الحمد لله

زچاه طبع یوسفوار رفتم *** به سوی مصر جان الحمد لله

زخوف عقل یونسوار جستم *** به صحرای عیان الحمد لله

زبود فیض و نابودش برستم *** نه این ماند و نه آن الحمد لله

قالَ النَّبیُّ صلی الله علیه و آله:إذا أَحَبَّ اللّهُ عَبْداً ابْتَلاهُ فَإِنْ صَبَرَ اجْتَباهُ وَ إِنْ رَضِیَ اصْطَفاهُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:هرگاه خدا بنده ای را دوست داشته باشد،او را دچار آزمایش می کند،اگر در برابر آزمایش های ربّانی استقامت ورزد او را به عنوان بنده اختیار می کند و چون راضی به برنامه های الهی شد،او را مخصوص خود می گرداند.

سیرهٔ اولیای الهی علیهم السلام

اشاره

در این قسمت باید ابتدا از انبیای الهی و امامان علیهم السلام بزرگوار یاد کرد که در تمام مدت عمر به چیزی جز خدا فکر نکردند و هیچ چیز را بر وجود مقدّس او ترجیح ندادند.

داستان انبیای خدا را در قرآن مجید بخوانید به آیاتی که زندگی ابراهیم،

۱- ۱) -بحار الأنوار:۱۴۲/۷۹،باب ۱۸،حدیث ۲۶؛مستدرک الوسائل:۴۲۷/۲،باب ۶۴،حدیث ۲۳۶۸-۳۱.

موسی،یوسف،ایوب و سایر پیامبران علیهم السلام را بازگو می کند دقت کنید و ببینید که آن بزرگواران جز خدا هدفی و محبوب و معشوقی نداشتند.بذل مال،ایثار جان و گذشت کردن از آنچه در اختیار آنان بود؛برای خدا ایمان،عمل و اخلاق آنان را تشکیل می داد.

حضرت ابراهیم در این زمینه مکرّر امتحان شد،سایر پیامبران در این مرحله بارها به شداید و گرفتاری های سخت دچار شدند؛ولی غیر او را نخواستند و جز او ندیدند و به غیر او فکر نکردند و سخنی جز سخن او را نشنیدند.

زندگی امامان شیعه علیهم السلام در اکثر کتب اسلامی بازگو شده است.آن بزرگواران نیز همانند انبیای الهی از همه چیز خود در راه اللّه گذشتند و غیر او را ترجیح ندادند.

خداوند بزرگ در قرآن مجید از آنان به عنوان ایثارگران یاد کرده است.داستان عجیب و واقعۀ حیرت انگیز حضرت امام حسین علیه السلام را همه می دانند،آن بزرگوار در راه خدا از همه چیز گذشت در حالی که دشمن حاضر بود تحت هر شرائطی با حضرت سازش کند؛ولی آن انسان آزاده،تنها با خدا معامله کرد و در این معامله از همه چیز خود دست شست و حاضر نشد دنیا و آنچه در آن است را بر یک لحظه ترجیح دهد.

در این زمینه عارف بزرگ الهی قمشه ای چه نیکو سروده است:

از بر زین چون شه عشق آفرین***کرد زمین مفخر عرش برین

با تن صد چاک و دل سوزناک***ناله همی کرد به یزدان پاک

گفت الاها ملکا داورا ***پادشها ذوالکرما یاورا

در رهت ای شاهد زیبای من***شمع صفت سوخت سراپای من

عشق شده جان و تنم فی هواک*** نیست شده در نظرم ما سواک

جز تو جهان را عدم انگاشتم***غیر تو چشم از همه برداشتم

ص:۳۶۱

عشق تو شد عقل من و هوش من***گشته همه خلق فراموش من

مهر تو ای شاهد زیبای جان***آمده در پیکر من جای جان

وادی سینای تو شد سینه ام***پرتو عکس تو شد آیینه ام

ایستادگی اصحاب اخدود تا پای جان

خدای متعال در قرآن مجید،از«اصحاب اخدود»یاد کرده است.از نظر قرآن کریم اینان جرمی جز ایمان به خدا نداشتند.

داستان آنان بنا به نقل تفاسیر چنین است:

مردی وارد شهر«صنعا»پایتخت یمن شد و به سوی کاخ حکومتی«ذونواس» حرکت کرد،دربان کاخ از ورودش جلوگیری نمود و گفت:در این گرمای سوزان به چه علت به درب این خانه آمده ای ؟ گفت:خطر بزرگی پیش آمده است باید ذونواس را از این خطر آگاه کنم.

دربان گفت:پادشاه الآن از پذیرفتن تو معذور است،فعلاً قتلی را پشت سر گذاشته و از اضطراب شهر«صنعا»کاسته و مسئله یهودیّت را به مانند زمان تبّع رسانده و اکنون آماده است،تا در جنگی که در شرق و غرب روی می دهد شرکت کند،او قصد دارد یهودیّت را دین عمومی نموده و حکم تورات را در زمین حاکم کند.

در هر صورت پادشاه نزدیک غروب آماده ملاقات است،مسافر گفت:خبر من با برنامۀ شاه فاصله زیادی ندارد و مربوط به همین دین است.دربان گفت:لحظه ای صبر کن تا شاه وارد باغ شود.پس از آن که ذونواس بیرون آمد دربان به او گفت:

مردی از«نجران»واقع در کشور حجاز برای ملاقات با شما آمده است و می خواهد خبر از دین جدیدی بدهد که خطر بزرگی برای یهودیّت است.

ذونواس گفت:دین جدید ! کدام دین ؟ او را پیش من آورید،مرد آمد و پس از احترام گفت:ای پادشاه ! من برای درخواست کمک نزد تو نیامده ام؛بلکه برای حادثهٔ بزرگی که در«نجران»پیش آمده است به حضورت رسیده ام.

ذونواس گفت:منظورت چیست ؟ گفت:مدّتی است در نجران دین جدیدی پیدا شده و به نام عیسی مسیح بشارت می دهد،بت پرستان نجران آسایش فکر خود را در این مسلک یافته و دسته دسته به این دین می گروند.آنچه مهم است این است که عدّه ای از یهودیان از دین خود دست کشیده و داخل دینی می گردند که بت پرستان با کمال اشتیاق به آن روی می آورند؛اگر پادشاه یهودیّت را حفظ نکند به زودی آثار آن از نجران معدوم می گردد.

ذونواس گفت:این دین چگونه به«نجران»راه یافت ؟ گفت:در میان عدّه ای که به«نجران»آمده بودند دو نفر وارد شدند،یک مرد رومی به نام«فیمیون» و دیگری مردی به نام«صالح»یکی از بت پرستانی که درخت خرما می پرستید فیمیون را خرید،او را شخص بزرگواری یافت،می دید در کار خستگی ندارد و هیچ گونه شکایتی از سنگینی کار نمی کند،تمام روز را کار کرده و شب را به اتاقی برای عبادت پناه می برد.یک روز او را در حال نماز دید،از اتاقش بدون چراغ نوری مشاهده کرد،از کارش تعجّب کرد،از او پرسید:آیا غیر از آن درخت خرما را عبادت می کنی ؟ فیمیون گفت:من خدایی را پرستش می کنم که مالک عالم و اداره کنندهٔ آن است،همان خدایی که مسیح به وجودش راهنمایی کرده و قدرتش را به ما نمایانده است.این درخت مالک نفع و ضرر نیست؛بلکه خودش را نمی تواند حفظ کند و ضرری را از خود دور نماید.اگر من بخواهم می توانم از خداوند تقاضا کنم بادی بفرستد و آن را خشک نماید،یا آتشی فرستاده آن را بسوزاند.

ارباب گفت:آیا می توانی چنین کاری را انجام دهی ؟ گفت:آری،اگر انجام دهم

ص:۳۶۳

به آیین حق می گروی ؟ گفت:بلی،فیمیون نماز خوانـد و از خـدا خواست تا دعایش را مستجاب کند؛بادی بر درخت وزید و درخت خشک شد.در این هنگام ارباب فیمیون به حق ایمان آورد،این مسئله در نجران منتشر شد و بسیاری از مردم آیین مسیح را پذیرفتند.سپس آن مرد مطالب دیگری دربارهٔ فیمیون گفت در حدّی که غضب و خشم ذونواس به جوش آمد و با لشکری انبوه به سوی نجران حرکت کرد، شهر را محاصره کرد بزرگـان و صاحبان رأی را جمع نمود و گفت:قبل از این که دست به کشتار شما بزنم به شما مهلت می دهم که یا یهودیت را قبول کنید و یا اعدام و شکنجه در انتظار شماست.

مردمی کـه حق را یـافته بودنـد،مردمی کـه لـذّت حـق پرسـتی را چشـیده بودنـد، مردمی کـه از معرفـت الهی برخـوردار شـده بودند.مردمی که می دانستند در این دنیا جز وجود او چیزی اصالت ندارد،در پاسخ آن ستمگر گفتند:این دین جدید با جان ما درهم آمیخته و به تـار و پود وجود مـا راه یـافته است،مـا از آن دست برنمی داریم چه به مـا مهلت دهی،چه ما را به کام مرگ دراندازی.

ما با خـدای خود معامله کرده ایم و هرگز او را به هیـچ چیز ترجیح نمی دهیم.دنیا محلّی است زودگذر و سـهم ما از آن بسـیار اندک است و ما همه چیز خود را که خداست با این سهم اندک عوض نمی کنیم.

ذونواس که پافشاری مؤمنان را به این دین ملاحظه کرد،دسـتور داد خنـدقی حفر کننـد و آتشـی سـهمگین برافروزند،از پیرمرد زمین گیر و پیره زن قـد خمیـده،از جوان رشـید و طفل شـیرخوار از خرد و کلان،چشم نپوشـید و همه را در کام آتش افکند و آنان نیز از حقّ دست برنداشته،کشته شدن را بر ننگ دنیا ترجیح دادند و جان

خود را نثار معشوق حقیقی کردنـد (۱).و به فرمودۀ امام صادق علیه السـلام از آنان شدنـد که ایثار محبوب بر ما سوا کردنـد:وَ دَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلیٰ ما سِواهُ.

و به قول عارف بزرگوار فیض کاشانی:

خوشا آنکو انابت با خدا کرد***بحق پیوست و ترک ماسوا کرد

خوشا آنکو دلش شد از جهان سرد***گذشت از هر هوس ترک هوا کرد

خوشا آن کس که دامن چید از اغیار***بیار واحد فرد اکتفا کرد

خوشا آن کس که فانی گشت از خود***ز تشریف بقای حق قبا کرد

خوش آن کو در بلا ثابت قدم ماند***بجان و دل بعهد او وفا کرد

خوش آن کو لذت دارالفنا را***فدای لذت دارالبقا کرد

خوش آن دانا که هر دانش که اندوخت***یکایک را عمل بر مقتضا کرد

خوشا آن کو بحدس صایب عقل***مهم و نامهم از هم جدا کرد

خوشا آن کو به تنهائی گرفت انس***چو (فیض) ایام بگذشته قضا کرد

سخا چیست ؟

زنی عارفه و آگاه،از جماعتی پرسید:به نظر شما سخا چیست ؟ گفتند:

بخشیدن مال.گفت:این کار اهل دنیاست،سخای خواص کدام است ؟ گفتند:

بذل طاقت در طاعت،گفت:به امید ثواب،گفتند:آری،گفت:این معامله یک برده است با وجود آیۀ:

[مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا] (۲).

۱- ۱) -تفسیر القمی:۴۱۳/۲،ذیل تفسیر آیات سورۀ بروج.

۲- ۲) -انعام (۶):۱۶۰.

هر کس کار نیک بیاورد،پاداشش ده برابر آن است.

سخا کجاست ؟

گفتند:عقیدهٔ تو چیست ؟ گفت:به نظر من سخا یعنی معاملهٔ با خدا نه برای بهشت نه جهنم،نه برای ثواب نه خوف از عقاب.

ترجیح خدا بر همه چیز

در تفسیر«روح البیان»آمده است:

در زمان های دور ستمگری قصر با شکوهی بنا کرد،آن گاه از باب تکبّر و غرور فرمان داد کسی به آن قصر نزدیک نشود و گفت:مجازات تخلّف از این فرمان قتل است.

او تصوّر می کرد،جز آشنایان،هر کس به آن قصر نزدیک شود،قصد سویی دارد،از این رو آن فرمان ظالمانه را صادر کرده بود.

یکی از مردان الهی با زحمت زیاد به او راه یافت و او را نصیحت کرده از عقوبت آن همه ظلم ترساند،ولی نصایح آن سالک راه در او اثری نکرد،آن مرد از آن شهر که در آن،آن همه ظلم می دید و توان جلوگیری از آن را نداشت هجرت کرد و در منطقه ای خارج از آن محدوده از نی و چوب اتاقی برای عبادت و خدمت بنا کرد.

روزی آن ستمگر با یارانش در قصر بود،فرشتهٔ مرگ به صورت جوانی در برابر دیدگان آنان ظاهر شد و دور قصر می گشت و به آنان چشم می دوخت،بعضی از نزدیکان گفتند:ما جوانی را در حال گردش به دور کاخ می بینیم،ستمگر جلوی پنجره آمد و او را دید گفت:این راهگذر دیوانه و حتماً غریب است،یکی برود و او را از زندگی راحت کند.

یک نفر از آنان برای اجرای فرمانِ شاه حرکت کرد،به محض حمله،قبض روح شد و مُرد.به آن ستمگر گفتند:ندیم کشته شد،سخت برافروخته شد،فرمان داد یکی برود و او را بکشد،دوّمی هم قبض روح شد.

ستمگر سخت عصبانی شد و خودش رفت،فریاد زد:کیستی که علاوه بر نزدیک شدن به قصر من دو نفر از یاران ما را کشتی ؟ گفت:مگر مرا نمی شناسی، گفت:نه،گفت:من فرشتهٔ مرگم.

سلطان از شنیدن نام او بر خود لرزید و شمشیر از کفش افتاد،خواست فرار کند فرشتهٔ مرگ گفت:کجا می روی ؟ من مأمور گرفتن جان توام،گفت:به من مهلت بده،برای وصیت و خداحافظی نزد اهل و عیالم بروم،ملك الموت گفت:چرا کارهای نیکو را در زمانی که مهلت داشتی انجام ندادی ؟ این را گفت و جان آن ظالم را گرفت.

از آنجا نزد آن مرد خدا رفت و گفت:بشارت که من عزرائیل هستم شر آن ستمگر را از سر مردم بریدم ! آن گاه خواست برگردد خطاب رسید:ای ملك الموت ! عمر بندهٔ صالح من سر آمده است،او را نیز قبض روح کن.ملك الموت گفت:هم اکنون من مأمور قبض روح تو شدم،گفت:مرا مهلت می دهی تا به شهر رفته با زن و فرزندانم عهدی تازه کنم و با آنان خداحافظی نمایم ؟ خطاب رسید:به او مهلت بده،فرمود:مهلت داری،قدم اول را که برداشت لحظه ای در فکر رفت و از رفتن پشیمان شد،گفت:ای ملك الموت ! من می ترسم با دیدن زن و بچه تغییری در من حاصل شود و به خاطر آن تغییر از عنایت حق محروم شوم،من نمی خواهم ملاقات با زن و فرزند را به لقای او ترجیح دهم؛مرا قبض روح کن که خدا برای زن و فرزند من از من بهتر است !

او صاحب خانه را خواست

هم چنین در آن تفسیر آمده است:

یکی از اولیای خدا برای انجام فریضهٔ حج عازم سفر شد طفل ده یا دوازده ساله اش گفت:کجا می روی ؟ گفت:بیت اللّه،طفل در عالم کودکی تصوّر کرد

ص:۳۶۷

هر کس بیت را ببیند صاحب آن را نیز خواهد دید،روی شوق و عشق به پدر گفت:

چرا مرا با خود نمی بری ؟ پدر گفت:زمان حجّ تو نرسیده است.طفل به شدت گریست و با اصرار از پدر خواست تا او را همراه خود ببرد.

سرانجام پدر پذیرفت و او را با خود همراه کرد.چون به میقات رسیدند مُحْرم شدند و سپس به سوی کعبه حرکت کردند،هنگام ورود به مسجد الحرام طفل،نالۀ جانسوزی کرد و جان داد،پدر به سوگ او نشست و فریاد می زد:آه کودکم کجا رفت،ناگهان از گوشۀ خانه خدا ندایی شنید که گفت:تو خانه خواستی خانه را یافتی او صاحب خانه خواست صاحب خانه را یافت.

به قول سالک راهِ دوست فیض کاشانی:

دوای درد ما را یار داند***بلی احوال دل دلدار داند

ز چشمش پرس احوال دل آری***غم بیمار را بیمار داند

و گر از چشم او خواهی ز دل پرس***که حال مست را هشیار داند

دوای درد عاشق درد باشد***که مرد عشق درمان عار داند

طبیب عاشقان هم عشق باشد***که رنج خستگان غمخوار داند

نوای راز ما بلبل شناسد***که حال زار را هم زار داند

نه هر دل عشق را در خورد باشد***نه هر کس شیوۀ این کار داند

ز خود بگذشتۀ چون فیض باید***که جز جانبازی اینجا عار داند

گرسنگی شقیق بلخی

نوشته اند:

«شقیق بلخی»سه روز بی غذا ماند،پس از سه روز در حالی که از زیادی عبادت و گرسنگی،ضعف گرفته بود،دست به درگاه حق برداشت و عرضه داشت:

«اطْعَمَنِی» خدایا ! گرسنه ام غذایم بده.

پس از فراغت از دعا شخصی را دید که به طرف او می آید،به شقیق سلام کرد و گفت:همراه من بیا،شقیق حرکت کرد و به خانه ای رسید.در آن خانه ظروفی از طعام های رنگارنگ و کارگرانی مشغول پذیرایی را دید چون از غذا خوردن فارغ شد و قصد رفتن کرد صاحب خانه پرسید:کجا ؟ گفت:مسجد،گفت:ممکن است نامت را بگویی ؟ گفت:شقیق،ناگهان فریاد زد:این خانه خانهٔ توست و اینان کارگران تواند،من خدمتکار و بندهٔ پدرت بودم،از طرف پدرت تجارت رفتم، چون برگشتم مرده بود،تو را نمی یافتم تا آنچه هست به تو بدهم،اکنون که تو را یافتم مال خود و غلامانت را برگیر.

شقیق گفت:اگر اینان غلامان منند همه در راه خدا آزادند و اگر مال از من است، بردارید و بین خود تقسیم کنید تا هریک از نداری درآیید،من نیازی به آنچه در زندگی ام زیاد است ندارم،نیاز من به بی نیاز است.

فقط خدا

ذکر حقیقی است که هرکس به آن آراسته گردد،جز به او نیندیشد و جز به خاطر او کاری نکند و اخلاقی جز اخلاق او نداشته باشد.

ابو عبد اللّه راضی گفت:

پیش«ولید سقّا»رفتم و می خواستم که در فقیر از او سؤال کنم،سربرآورد و گفت:فقیر به کسی گفته می شود که هرگز جز حق در خاطره او نیامده و در قیامت از عهدهٔ آن برآید (۱).

۱- ۱) -نفحات الاُنس:۳۷.

آیا به غیر حق چیزی انتخاب کنم

در تفسیر قسمتی از آیات سورهٔ«یس» (۱)آمده است:

چون حبیب نجّار خبر رنج و مشقّت رسولان خدا را از دست مردم«انطاکیه» شنید به شتاب،از منزل خود که در نقطه ای دور دست از شهر قرار داشت،به سوی مردم آمد،این انسان فداکار از مؤمنان واقعی بود.وی از درآمد کسب و کار خود قسمتی را برای اهل و عیال و قسمتی را نیز برای دادرسی تهیدستان خرج می کرد.

هنگامی که با مردم روبرو شد فریاد زد:ای مردم ! از رسولان الهی و انسان های پاکی که در برابر این همه زحمت و رنج،کمترین پاداشی از شما طلب نمی کنند پیروی کنید.چگونه مرا به خدایان دروغین دعوت می کنید ؟ چرا باید من خدای آفرینندهٔ خود را نپرستم؛در صورتی که بازگشت شما به سوی اوست ؟ آیا من به جای خدای آفریننده،خدایی را برگزینم که اگر خدای واقعی بخواهد به من ضربه ای بزند،(مرا در قیامت،عذاب دهد یا در دنیا دچار گرفتاری کند) شفاعت آن خدایان ضرری را از من دفع نکرده و نمی توانند نجاتم دهند ؟ در این صورت آیا من از زیانکاران نخواهم بود ؟ ای رسولان الهی ! گواه باشید؛به خدای فرستندهٔ شما ایمان آوردم.

امّا با این که می دانست پیروی از رسولان و دفاع از آنان مشقت زیادی به دنبال دارد،در عین حال خدا و اهداف الهی را مقدم داشت و در میدان مبارزه قدم گذاشت و محبوب خود را بر زن و فرزند و مال و جان و همه هستی خود مقدّم داشت.سرانجام بر اثر حمله مردم که با سنگ و آلات قتاله به او هجوم بردند کشته شد،سپس جنازه او را به دیوار شهر برای تماشای مردم آویختند،خدای بزرگ در

۱- ۱) -«وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»؛(از دورترین نقطهٔ شهر مردی شتابان آمد گفت:ای قوم من از این فرستادگان [خدا] پیروی کنید)،یس (۳۶):۲۰.

سورهٔ مبارکهٔ«یس»از او تجلیل کرده و آن چهرهٔ پاک را یکی از ستارگان درخشان بهشت معرفی کرده است.آری،این گونه مردمان که در راه حق از همه چیز گذشتند در ادّعای محبّت راستگوترین مردم بودند و چنان بودند که محبوب را بر همه ما سوا ترجیح دادند.و به فرمودهٔ امام صادق علیه السلام:وَ دَلیلُ الحُبّ إیثارُ الْمَحْبُوبِ عَلیٰ ما سِواهُ.

اثر معجزه آسای ادب

حرّ بن یزید در روز عاشورا بر سر دو راه قرار گرفته بود:یکی سپهسالاری، ثروت اندوزی،زن و فرزند،مقام و منزلت مادّی و دیگر جان باختن و از هستی گذشتن؛امّا آن انسان عاقل پس از اندکی تأمّل حق تعالی را در پرتو امامت حضرت سیّدالشهدا علیه السلام بر ما سوا ترجیح داده و با خدای عزّ و جلّ معامله کرد.

در این زمینه در کتاب«نقد و تحلیل و تفسیر مثنوی» (۱)می خوانیم:

انسانی که دارای ادب درونی است،هرچند که مرتکب تبهکاری شود،هرچند که خود را گاهی ببازد؛ولی سرانجام آن ادب روحی او را از سقوط نجات خواهد داد.

در داستان حرّ بن یزید ریاحی می خوانیم:

این مرد به عنوان مبارزه و دستگیری حسین بن علی علیهما السلام و سپردن آن به دست خونخوار تاریخ بشری یعنی«ابن زیاد»بیرون آمد و در برابر حسین علیه السلام قرار گرفت.

آن چنان که دو دشمن خونی رو در روی یکدیگر می ایستند،بر سر راهش ایستاد.

هنگام نماز حسین علیه السلام فرمود:تو برو یک طرف و با لشکرت نماز بخوان تا ما نیز نماز خود را بخوانیم حرّ گفت:شما جلو بایست تا نمازمان را به امامت تو بخوانیم.

حر بن یزید آن روز نماز را پشت سر حسین بن علی علیهما السلام خواند،سپس هنگامی که

۱- ۱) -نقد و تحلیل و تفسیر مثنوی:۹۷/۱.

امام علیه السلام قصد حرکت داشت حرّ بن یزید مخالفت کرد و حسین علیه السلام با جمله تندی (مادر به عزایت گریه کند) حرّ را مخاطب قرار داد.

حرّ بن یزید بدون کوچکترین جسارتی گفت:شما می توانید به من این جمله را بگویید؛ولی من با نظر به شخصیت شما نمی توانم چنین جمله را بگویم ؟

این ادب روحی و این شخصیت عالی حرّ بن یزید باعث شد که در روز خونین دشت نینوا سرانجام حقیقت را تشخیص داده و از پایین ترین درجه به بالا-ترین درجه ترقی کرده و جانب حسین علیه السلام که جانب حق و حقیقت و اللّه است را گرفته و جان خود را در راه او نثار نماید (۱).

اختیار محبوب در سخت ترین شرایط

«محمّد بن ابی عمیر»یکی از برجسته ترین افرادی است که تاریخ نمونه او را کمتر به یاد دارد.کتب رجالی از او مسائل مهمّی نقل کرده اند که در اینجا به ترجمه مقالهٔ «رجال الکشی» دربارهٔ او اکتفا می کنیم:

علی بن الحسن می گوید:

ابن ابی عمیر به خاطر جانب داری از حق گرفتار و به حبس محکوم و از نابسامانی وضع زندان و شکنجه دچار بلاهای زیادی شد.

آنچه داشت به حکم خلیفه ستمگر مصادره شد،از میان اموال او کتاب های گرانبهایی که در حدیث تألیف کرده بود نیز به غارت رفت.او نزدیک به چهل جلد از نوشته هایش را از حفظ داشت که از بازگوشده های آن کتب،تحت عنوان«نوادر» یاد می شود.

فضل بن شاذان که خود از کم نظیرترین عاشقان بود می گوید:از محمّد بن ابی

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۱۳/۴۴،باب ۳۷،حدیث ۱.

عمیر نزد حاکم وقت شکایت شد که او نام تمام شیعیان را در عراق می داند،او را گرفتند و گفتند از تشکیلات شیعه پرده بردار،امتناع کرد،عریانش کردند و او را بین دو درخت آویختند و صد ضربه تازیانه زدند،فضل می گوید:ابن ابی عمیر گفت:

وقتی مرا می زدند و تازیانه ها را یکی پس از دیگری فرود می آوردند درد شدیدی مرا گرفت،کم مانده بود که اسرار شیعه را فاش کنم؛امّا ناگهان ندای«محمّد بن یونس بن عبد الرحمن»را شنیدم که گفت:ای محمّد بن ابی عمیر ! به یاد ایستادن در برابر محضر الهی باش.از این ندا قوّت گرفتم و بر آنچه بر من رفت استقامت کردم و از این بابت خدای بزرگ را شکر می کنم.فضل بن شاذان می گوید:بر اثر آن گرفتاری بیش از صد هزار درهم به او زیان وارد شد.

هم چنین فضل بن شاذان می گوید:وارد عراق شدم،کسی را دیدم شخصی را مورد عتاب قرار داده و می گوید:تو مرد صاحب عیالی و کسب و درآمد تو برای آنان از راه نوشتن است،می ترسم که طول سجده هایت به دیدگانت ضربه وارد کند !!

چون او سخن خود را تکرار و بر آن اصرار ورزید گفت:چقدر با من حرف می زنی وای بر تو،اگر بنا بود با سجدهٔ طولانی چشم کسی از بین برود؛باید تاکنون چشم ابن ابی عمیر از بین رفته باشد !!

چه گمان داری دربارهٔ کسی که بعد از نماز صبح سجده شکر می کند و تا هنگام زوال آفتاب سر برنمی دارد.

آری،اینان از بی نظیرترین افرادی بودند که محبوبی به جز خدا نداشتند و هر محبّتی را برای او می خواستند و هیچ گاه با همه پیشامدها و سختی ها چیزی را بر حضرت او ترجیح نمی دادند (۱).

۱- ۱) -رجال الکشی:۵۸۴ و ۵۹۱.

آسیه و معبود واقعی

ملّا فتح اللّه کاشانی در تفسیر خود (۱)چنین می گوید:

آسیه به جهت خلوص ایمان رستگار شد و وصلت او با فرعون به او ضرری نرسانید و نقصی در قرب و منزلت او در نزد حضرت حق پیدا نشد.

نقل است:وقتی که ساحران سحر خود را نمایش دادند و موسی علیه السلام عصایش را انداخت و اژدها شد و سحر ساحران را باطل کرد آسیه ایمان آورد.و مدّتی ایمان خود را از فرعون پنهان می داشت،چون فرعون بر آن مطلّع شد،به او گفت:از دین موسی علیه السلام برگرد،امّا برنگشت بنابراین فرعون امر کرد تا او را چار میخ کرده در آفتاب بینداختند...آن گاه فرعون دستور داد:تا سنگی آوردند تا بر سینه وی نهند، آسیه چون آن سنگ را دید؛نجات از فرعون و دخول در جنّت را از خدای متعال درخواست کرد:

[إِذْ قٰالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّهِ وَ نَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ] (۲).

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت:

پروردگارا ! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

خدای بزرگ دعای وی را مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت.پیش از آن که سنگ بر او واقع شود خانه وی به وی نمود که از یک درّ سپید بود،وی خوشحال شد بعد از آن روح وی قبض کرد و آن سنگ بر جسد بیجان آمد و عذاب

۱- ۱) - تفسیر ملّا فتح اللّه کاشانی:۳۴۶/۹ ذیل آیهٔ ۱۱ سورهٔ تحریم.

۲- ۲) -تحریم (۶۶):۱۱.

فرعون را نچشید (۱).

راستی این گونه ایمانها در میان این گونه بشرها از عجایب است،انسانی که مقام دوم مادی و ریاستی مملکتی است،زنی که به انواع زیور و آرایش دنیا آراسته است،فردی که همه گونه وسائل عیش و نوش مادی برایش فراهم است؛پس از درک حقیقت و یافتن محبوب واقعی،او را بر هر چیزی ترجیح دهد و به آن چه وابسته و تعلّق قلبی دارد در راه او از آن بگذرد و انواع رنج ها و مشقت ها را تحمل کرده و حتّی جان شیرین خود را در شیرین ترین دوران زندگی یعنی جوانی نثار محبوب خود کند.

ص:۳۷۵

---

۱ – ۱) -داستان حضرت«آسیه»که افتخار کنیزی حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه زهرا علیها السلام را در قیامت دارد،این گونه نیز نقل شده است: زنی در دربار فرعون به عنوان آرایشگر دختر فرعون خدمت می کرد.روزی هنگام آرایشِ دختر فرعون شانه از دستش رها شد و روی زمین افتاد.او هنگامی که خواست شانه را بردارد نام خدا را بر زبان جاری کرد.دختر فرعون پرسید:مگر خدایی جز پدرم است ؟ زن آرایشگر گفت:آری،خدای من مالک تمام جهان و خالق آن است؛حتّی پدر تو.دختر فرعون ماجرا را برای پدرش بازگو کرد به دنبال این خبر،فرعون دستور داد تا زن آرایشگر را گرفتند و او را با میخ به زمین دوخته و زیر ضربات تازیانه گرفتند.هر چه فرعون می گفت:بگو من خدای توام،زن آرایشگر مقاومت می کرد. فرعون دستور داد:تا دو فرزند این زن موحّد عاشق را در کوره ای از آتش بیاندازند ولی او هم چنان بر عقیدهٔ خود استوار و پا برجا بود.در این هنگام«آسیه»همسر فرعون جلو آمد و او را به باد توبیخ گرفت. فرعون گفت:آخر این زن خدایی مرا قبول ندارد،آسیه گفت:خوب من نیز قبول ندارم.تو خدا نیستی و مخلوق خدایی.در اینجا بود که فرعون دستور داد:آسیه را نیز با میخ به زمین دوختند و سرانجام با شکنجهٔ فراوانی به شهادت رساندند.

اعتماد و توکل بر حق

در روزگار عیسی بن مریم علیه السلام،زنی بود صالحه و عابده،چون وقت نماز فرا می رسید،هر کاری که داشت رها و به نماز و طاعت مشغول می شد.

روزی هنگام پختن نان،مؤذّن بانگ اذان داد،او نان پختن را رها کرد و به نماز مشغول شد؛چون به نماز ایستاد،شیطان در وی وسوسه کرد«تا تو از نماز فارغ شوی نان ها همه سوخته می شود»زن به دل جواب داد:اگر همه نان ها بسوزد بهتر است که روز قیامت تنم به آتش دوزخ بسوزد.

دیگر بار شیطان وسوسه کرد:پسرت در تنور افتاد و سوخته شد،زن در دل جواب داد:اگر خدای تعالی قضا کرده است که من نماز کنم و پسرم به آتش دنیا بسوزد من به قضای خدای تعالی راضی هستم و از نماز فارغ نمی شوم که اللّه تعالی فرزند را از آتش نگاه دارد.

شوهر زن از در خانه درآمد،زن را دید که به نماز ایستاده است.در تنور دید همه نان ها به جای خویش ناسوخته و فرزند را دید در آتش بازی همی کرد و یک تار موی وی به زیان نیامده بود و آتش بر وی بوستان گشته،به قدرت خدای عزّ و جلّ.

چون زن از نماز فارغ گشت،شوهر دست وی بگرفت و نزدیک تنور آورد و در تنور نگریست،فرزند را دید به سلامت و نان به سلامت هیچ بریان ناشده،عجب ماند و شکر باری تعالی کرد و زن سجده شکر کرد خدای را عز و جلّ،شوهر فرزند را برداشت و به نزدیک عیسی علیه السلام برد و حال قصّه با وی نگفت.عیسی گفت:برو از این زن بپرس تا چه معاملت کرده است و چه سرّ دارد از خدای ؟ چه اگر این کرامت آن مردان بودی او را وحی آمدی و جبرئیل وحی آوردی او را.

شوهر پیش زن آمد و از معاملت وی پرسید،این زن جواب داد و گفت:کار

ص:۳۷۶

آخرت پیش داشتم و کار دنیا باز پس داشتم و دیگر تا من عاقلم هرگز بی طهارت ننشستم الّا در حال زنان و دیگر اگر هزار کار در دست داشتم چون بانگ نماز بشنیدم همهٔ کارها به جای رها کردم و به نماز مشغول گشتم و دیگر هرکه با ما جفا کرد و دشنام داد،کین و عداوت وی در دل نداشتم و او را جواب ندادم و کار خویش با خدای خویش افکندم و قضای خدای را تعالی راضی شدم و فرمان خدای را تعظیم داشتم و بر خلق وی رحمت کردم وسائل را هرگز بازنگردانیدم اگر اندک و اگر بسیار بودی بدادمی و دیگر نماز شب و نماز چاشت رها نکردمی،عیسی علیه السلام گفت:اگر این زن مرد بودی پیغامبر گشتی (۱).

مسئله نسوختن طفل در تنور آتش مسئله ای است که دو بار قرآن مجید بر آن شهادت داده است،یکی ابراهیم علیه السلام در زمان نمرود و دیگر موسی علیه السلام در دوران کودکی در عصر فرعون و البته هرکس با تمام وجود تسلیم حق گردد،خداوند هر مشکلی را برایش سهل و هر چیزی را به فرمان او قرار خواهد داد.چنانچه فرموده اند:اَلْعَبُودِیَّهُ جُوْهَرَهٌ کُنْهُهُ الرُّبُوبِیَّهُ

بندگی حقیقتی است که در ذات آن مالکیت بر هر چیز نهفته است.

در این زمینه حکایات بی شماری از انبیا و اولیا نقل شده است که آیات قرآن مجید هم آن حکایات را تصدیق می کند.از جمله یکی از بزرگان گوید:

وقتی در بادیه می رفتم از کاروان بازماندم و راه گم کردم،در بادیه می گشتم چند روز برآمد،امید از خود برداشتم،ناگاه یکی پی دیدم که در آن وقت در روم بود از پی می رفتم تا رسیدم به پشته ای از ریگ.بر آن پشته رفتم محرابی دیدم در او آدمی دیدم نشسته،شادمانه شدم که آدمی دیدم،آنجا نشستم و زمانی ببودم آفتاب فرو شد.

۱- ۱) -منتخب رونق المجالس؛بستان العارفین؛تحفه المریدین:۲۴۳.

وقت نماز شام درآمد،جوانی دیدم می آمد نیکو روی جامه های نیکو پوشیده و بر این بالا برآمد و پای بر زمین زد،چشمه آب روان گشت از آن ریگ،این جوان مرد بدان آب طهارت کرد و پاره ای آب بخورد،بدان محراب باز رفت من نیز برخاستم فراز شدم از آن آب بخوردم،همه تشنگی از من بشد و هم گرسنگی و هم ماندگی از من زایل شد،پس آب دست بکردم و بایستادم و نماز کردن گرفتم چون جوان،از نماز فارغ شدم قصد رفتن کرد،من دست بر وی زدم،گفتم:از بهر خدای تعالی مرا راه بنمای که من راه گم کرده ام،گفت:بیا از پس بر اثر وی برفتم هنوز گامی چند نرفته بودم که بانگ اشتر شنیدم و روشنایی مشعله ای دیدم،روی از پس کرد و مرا گفت:کاروان اینک ! گفتم:به خدای که بر نگویی که تو کیستی ؟ گفت:من زین العابدین ام... (۱).

و امام علی علیه السلام فرمود:

وَ اللّهِ ما قَلَعْتُ بابَ خَیْبَر وَ قَذَفْتُ بِهِ أَرْبَعینَ ذَرْعاً تُحِسَّ بِهِ أَعْضائی بِقُوَّهٍ جَسَدِیَّهٍ وَ لا حَرَکَهٍ غَذائیهٍ وَ لکِنّی أُیِّدْتُ بِقُوَّهٍ مَلَکُوتِیَّهٍ وَ نَفْسٍ بِنُورِ رَبِّها مُضیئَهٍ (۲).

به خدا قسم درب خیبر را بواسطهٔ اعضاو قدرت جسمی و غذایی که خوردم نکندم و پرتاب نکردم بلکه به قدرت ملکوتی و با نور الهی کمک شدم.

۱- ۱) -تحفه المریدین:۲۴۵.

۲- ۲) -بشاره المصطفی:۱۹۱،روضه الواعظین:۱۲۷/۱؛الأمالی،شیخ صدوق:۵۱۳،المجلس السابع و السبعون،حدیث ۱۰.

[فَاِذا تَحَقَّقَ الْعِلمُ فی الصَّدْرِ خافَ]

زمانی که دانش انسان به خداوند بزرگ و مقام حضرت او و به جریمه هایی که در دنیا و آخرت برای جرم ها معیّن فرموده و به عاقبت خود که چه خواهد شد،در دل آدمی تحقّق پیدا کرد و هم چون ریشه درخت در قلب انسان ثابت گشت حالت ترس در دل او جای خواهد کرد.از آنجا که این حالت که ریشه اش دانش انسان به واقعیّت ها است،ثابت خواهد شد،انواع خوف ممدوح که در گذشته در شش قسمت بیان شد برای آدمی حاصل می شود.

۱-خوف از پیش آمدن حوادث ناگوار برای مردم بر اثر بی توجّهی آنان به مسائل تربیتی و اعلام خطر به آنان و درصدد پیشگیری برآمدن از آن حوادث برای نجات خلق.

۲-خوف از سوء عاقبت و فعالیت در جهتی که عمر آدمی به حسن عاقبت خاتمه یابد.

۳-خوف از مقام خدا و در نتیجه پاک ماندن از گناه.

۴-خوف از عذاب گناه انجام گرفته که بهترین علت برای توبه و بازگشت است.

۵-خوف از نقصان در عبادت یا قلّت آن در برابر عظمت حق و در نتیجه کوشش بیشتر برای عبادت بیشتر.

۶-خوف از کوچکی خود در برابر عظمت بی انتهای حضرت حق و در نتیجه، فعالیت کردن برای اتصال به حضرت او و از طریق عبادات کامل جهت جبران کوچکی خویش.

ص:۳۷۹

[وَ إِذا صَحّ الخَوفُ هَرَبَ]

چون ترس به واقعیّت در دل جای گیرد و ترس صحیح باشد به دنبال آن مسئله گریز می آید،گریز از جاهلان،گریز از بدکارانی که توقع خوبی در آنان نمی رود،گریز از گناه و معصیت و هرچه که نزد مولا پسندیده نیست.

ص:۳۸۰

[وَ إِذا هَرَبَ نَجا]

عوامل نجات

زمانی که به خاطر خوف،انسان از تمام برنامه های خسارت بار بگریزد از شقاوت و بدبختی،از خزی دنیا و عذاب آخرت،از ریخته شدن آبرو در دو جهان نجات پیدا کرده و به فوز عظیم و رستگاری رسیده است.

امام باقر علیه السلام در روایتی می فرماید:

آنچه انسان را نجات می دهد سه چیز است:ترس از خدا در آشکار و پنهان، میانه روی در زندگی به هنگام غنا و فقر،به عدالت سخن گفتن هنگام رضا و خشم (۱).

رسول اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

سه چیز آدمی را نجات می دهد:حفظ زبان،گریه بر گناه،در صورت سود نداشتن نشستن در خانه.و امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:آنچه مایهٔ نجات است عبارت است از:خوراندن به مردم،افشای سلام،نماز شب به آن هنگامی که مردم در خوابند (۲).

هم چنین رهبر بزرگ اسلام در ضمن وصایایش به امیر مؤمنان علیه السلام علل گرفتاری

۱- ۱) -الخصال:۸۴/۱،حدیث ۱۱؛وسائل الشیعه:۱۰۵/۱،باب ۲۳،حدیث ۲۵۴.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۱۰۵/۱،باب ۲۳،حدیث ۲۵۴.

و خوشبختی و نجات را چنین بیان می کند:

یـا علی ! تو را از سه خصـلت بزرگ که گنـاه است نهی می کنم:حسـد،حرص، دروغ که البته انسـانی که دارای ترس از مقـام خداست دائم از این سه خصلت و مشابه آن در حال گریز است.

یا علی ! بزرگترین اعمال سه چیز است:انصاف دادن به مردم،مواسات با برادر در راه خدا و یار حق در هر حال.

یا علی ! خوشحالی مؤمن در دنیا به سه چیز است ملاقات با برادران،افطار از روزه،عبادت در آخر شب.

یا علی ! سه چیز در هرکس نباشـد برای اعمال نیکش پایـداری نخواهد بود، و رعی که او را از معاصـی حفظ کند،اخلاقی که بتواند با آن با مردم زندگی کند، بردباری و حالی که بتواند جهل جاهل را با آن از خود دور نماید.

یا علی ! سه چیز از حقایق ایمان است:انفاق به وقت تنگدستی،انصاف دادن به مردم و بخشـش علم به کسـی که برای فراگیری آن آمده.

یا علی ! سه چیز از مکارم اخلاق است،بخشـش به کسـی که تو را محروم کرده، صله رحم با خویشی که با تو قطع رابطه کرده و گذشت از کسی که به تو ظلم کرده (۱).

آری،انسان اگر از حرص،حسد،کذب و سایر صـفات رذیله بگریزد و به واقعیّت هایی که نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله به علی علیه السـلام سـفارش کرده آراسـته شود نجات پیدا کرده است.کسی که به حقیقت،نجاتِ از شر دنیا و آخرت را می طلبد باید از کلیه عوامل شر در گریز باشد،کتب آسمانی و انبیا و ائمه علیهم السلام از آنچه انسان باید بگریزد

۱- ۱) -من لا یحضره الفقیه:۳۵۶/۴،باب النوادر،حدیث ۵۷۶۲.

تا نجات بیابد پرده برداشته و آدمی را بگریز از عوامل شر تشویق نموده و علل بدبختی و شقاوت را برای انسان بیان کرده اند.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام عَنْ أَبیهِ قالَ:لا یُؤمِنُ رَجُلٌ فیهِ الشُّحُّ وَ الْحَسَدُ وَ الْجُبْنُ لا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ جُباناً وَ لا حریصاً و لا شحیحاً (۱).

امام صادق علیه السلام از قول پدرش فرمود:کسی که بخل و حسد و ترس دارد ایمان ندارد،مؤمن ترسو و حریص و بخیل نیست.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

سه نفر بدون حساب به دوزخ می روند حاکم ستمکار،بازرگان دروغگو و پیر زناکار (۲).

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُبْغِضُ الغَنِیَّ الظَّلُومَ،وَ الشَّیْخَ الْفاجِرِ وَ الصَّعْلُوکَ الْمُختالَ ثُمَّ قالَ،أَ تَدْری ما الصَّعْلُوکَ الْمُخْتالِ ؟ قالَ:فَقُلْنا القَلِیلَ الْمالِ،قالَ:لا،هُوَ الَّذی لا یَتَقَرَّبُ إلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِشَیْءٍ مِنْ مالِهِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند سه کس را دشمن می دارد،پول دار ستمکار، پیرمرد نابکار و درویش متکبر،سپس فرمود:می دانی درویش متکبّر کیست ؟ گفتم:شخص کم بضاعت،فرمود:نه،کسی است که مالش را در راه قرب حق صرف نکند.

عَنَ أَبی الْحَسَنِ علیه السلام قالَ:لَعَنَ رَسُولُ اللّهِ ثَلاثَةً الآکِلُ زادَهُ وَحْدَهُ،وَ الرَّاکِبُ

۱- ۱) -الخصال:۸۲/۱،حدیث ۸؛وسائل الشیعه:۴۰/۹،باب ۵،حدیث ۱۱۴۷۳.

۲- ۲) -وسائل الشیعه:۴۰/۹،باب ۵،حدیث ۱۱۴۷۳.

۳- ۳) -مستدرک الوسائل:۳۷۴/۱۱،باب ۴۹،حدیث ۷۵۶۷-۱۶.

فی الفَلاهِ وَحْدَهُ،وَ النَّائِمُ فی بَیْتٍ وَحْدَهُ (۱).

امـام کـاظم علیه السـلام فرمود:پیامبر صـلی الله علیه و آله سه نفر را لعنت کرده است:مسافری که توشه خود را تنها بخورد و از همسفرهایش دریغ ورزد،کسی که در بیابان تنها مسافرت کند و هرکس در خانه تنها بخوابد.

کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَقُولُ:العامِلُ بِالظُّلْمِ وَ الْمُعینُ عَلَیْهِ وَ الرّاضی بِهِ شُرَکاءٌ ثَلاثَهٌ (۲).

آن که ستم می کند و آن که در آن ستم کمک می دهد و آن که ستم را می پسندد هر سه شریکند (در این گناه).

عَنْ أَبی جَعْفَرٍ علیه السـلام قـالَ:الظُّلْمُ ثَلاثَهٌ:ظُلْمٌ یَغْفِرُهُ اللّه عَزَّ وَ جَلَّ وَ ظُلْمٌ لا یَغْفِرُهُ اللّهُ وَ ظُلْمٌ لا یَدَعُهُ فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذی لا یَغْفِرُهُ اللّهُ فَالشِّرْکُ بِاللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذی یَغْفِرُهُ اللّهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فیما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الظُّلْمُ الَّذی لا یَدَعُهُ اللّه عزّ و جلّ فَالمُدایَنَهُ بَیْنَ العِبادِ (۳).

امام باقر علیه السلام فرمود:ستم سه گونه است:ستمی که خدای عز و جل می آمرزد و ستمی که نمی آمرزد و ستمی که از نظر نمی اندازد،اما ستمی که نمی آمرزد شرک به خداست و ستمی که می آمرزد ستمی است که شخصی دربارهٔ خودش کرده و ستمی که از نظر نمی اندازد حقوقی است که بندگان به یک دیگر پیدا می کنند.

آری،وقتی خوف در قلب انسان خوف صحیح و واقعیّت داری بود،انسان از هر گناهی از قبیل آنچه در روایات بالا ذکر شد فرار می کند و چون فرار کرد به طور حتم

ص:۳۸۴

۱- ۱) -المحاسن:۳۹۸/۲،باب ۵،حدیث ۷۶.

۲- ۲) -الخصال:۱۰۷/۱.

۳- ۳) -بحار الأنوار:۳۱۱/۷۲،باب ۷۹،حدیث ۱۵.

و بدون شک نجات پیدا می کند.

[وَ إِذا أَشْرَقَ نُورُ الیَقینِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ]

نور یقین

چون نور یقین در دل تابید،به تماشای عنایتی نایل می شود که قبل از یقین از آن عنایات بی بهره بود،این چه یقینی است که سود آن بیشتر مشمول الطاف الهی شدن است.این چه یقینی است که حصول آن در قلب و تابش آن در دل باعث می گردد که فاصله بین انسان و خدا کم شود و در نتیجه به مقام قرب رسیده و آنچه را قبل از آن نمی دید می بیند البته برای یافتن این یقین باید به کتاب خدا و روایات که منعکس کنندهٔ اصول عرفان واقعی هستند مراجعه کرد.

مراتب یقین

قبل از هر چیز باید دانست که از نظر عارفان،یقین دارای سه مرتبه است:

۱-علم الیقین.

۲-عین الیقین.

۳-حقّ الیقین.

علم الیقین به معنای تصوّر و تصدیق موضوع به صورتی است که در واقع چنان است و البته حصول این یقین جز به کمک دانش و علم و استدلال و منطق میسّر نیست.

عین الیقین به معنای دیدن و مشاهده کردن واقعیّت است و این مرتبه درجه ای

از مرتبه قبل بالاتر است،چون بین چیزی را به چشم دیدن و باور کردن تا شنیدن و قبول کردن خیلی فرق است.

حق الیقین به معنای متّحد شدن وجود با واقعیّت است؛به نحوی که هیچ گونه راه شک و تردیدی به آن برای انسان نماند و واقعیّت خارجی یا موجودیّت انسان یکی گردد،به قول بابا طاهر عریان: بود درد مو و درمانم از دوست

حق الیقین به معنای فنای در حق و بقای به اوست،علماً و شهوداً و حالاً و مراد از لقای حق در آیات قرآن همین مرتبه است (۱)،مرتبه ای که کار دلیل و برهان کار دیده نیست،بلکه نتیجه حرکت الهی قلب است،قلبی که خانه اوست و عرصه تجلّی نور او و چون دیدهٔ قلب که از آن تعبیر به بصیرت می شود،به نور یقین روشن گردد انسان مستحقّ عنایات خاصّه و الطاف رحمانیه می گردد و می شنود آنچه را قبل از این یقین نمی شنید و می بیند آنچه را نمی دید و می یابد،آنچه را نمی یافت.

«منازل السائرین»که یکی از بهترین کتب عرفانی است در باب یقین چنین می گوید:

و یقین را سه درجه است:

اوّل علم الیقین و آن قبول چیزی است که از حق ظاهر شده و به ما رسیده و قبول چیزی است که مربوط به حق است و از ما غایب است و استقامت بر چیزی است که قائم به حق است».

در شرح مطلب فوق می فرماید:«علم الیقین قبول برنامه هایی است که از طریق انبیا از قبیل ایمان و اسلام و احکام و معجزات که همه دلالت دارند از جانب حقّند

ص:۳۸۶

۱- ۲) -مراحل السالکین:۲۱.

به ما رسیده و نیز قبول آخرت و احوال روز قیامت و بهشت و جهنّم و هرچه که متعلّق به فرد است می باشد.

و نیز ایستادگی و پابرجایی بر اموری است که بندگان به آن هدایت می شوند و یقین آنان تقویت می گردد.

درجه دوّم عین الیقین است و آن بی نیازی انسان از یافتن واقعیّت به کمک استدلال است و بی نیازی انسان از خبر،به وسیلهٔ دیدن است و پاره شدن حجاب علم به مشاهده واقعیّت است.

سپس در شرح می فرماید:

عین الیقین شهود اشیاء به کشف است،به همان طور که اشیاء هستند و این گونه مشاهده با کمک فطرت پاک و قلب سلیم است و در صورت پاک شدن عالم جان از غبار گناه و کدورت شک و تردید میسّر است.منظور از حجاب علم هم معلوم است که گاهی انسان،صورتی مطالب با واقع در ذهن خود تصوّر می کند و در حالی که شیء غایب از او است؛ولی در صورت حضور شیء در برابر انسان و انعکاس آن شیء برابر در قلب این عین الیقین است.

درجهٔ سوم حق الیقین است و آن تلألؤ نور صبح کشف است،سپس راحت شدن از سنگینی تعیّن بر دوش جان سپس فنا در حق الیقین.

آن گاه در شرح این مطلب می فرماید:حق الیقین به تحقّق به حقیقت علم حق است با فنا از بود خود و علم خود،به این معنی که تجلّی نور حقیقت است بر ظلمت منیّت انسان،به طوری که انسان بر اثر آن تجلّی از میان برخیزد،چون از میان برخاست و خودی برجای نماند از سنگینی بار یقین رها می شود؛زیرا قبل از آن تجلّی موجودی بود آراسته به صفت یقین،ولی اکنون وجودی نمانده که حامل صفت یقین باشد و متحمّل حقیقی که یقین بر او بار کرده،بلکه به جایی رسیده که دست حق و گوش حق و چشم حق و علم حق و راه حق و قدم حق شده و او نیست

ص:۳۸۷

که به سیرش ادامه می دهد،بلکه او را در مسیر می برند و از خود حرکتی ندارد، حرکتش می دهند،آن گاه فنا در حق الیقین که دیگر از او عین و اثری نمی بینی (۱).

همه حق است و بس،همه فنا است و بس،همه تعلّق و ربط است و بس و به فرمودۀ امیر المؤمنین علیه السلام در مناجات مسجد کوفه:

مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمَوْلی وَ أَنَا الْعَبْدُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ إِلّا الْمَوْلی،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْمالِکُ وَ أَنَا الْمَمْلُوکُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَمْلُوکَ إِلّا الْمالِکُ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَزیزُ وَ أَنَا الذَّلیلُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الذَّلیلَ إِلّا الْعَزیزُ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْخالِقُ وَ أَنَا الْمَخْلُوقُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَخْلُوقَ إِلّا الْخالِقُ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْعَظیمُ وَ أَنَا الْحَقیرُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْحَقیرَ إِلّا الْعَظیمُ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْقَوِیُّ وَ أَنَا الضَّعیفُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعیفَ إِلّا الْقَوِیُّ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الغَنِیُّ وَ أَنَا الْفَقیرُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقیرَ إِلّا الغَنِیّ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنَا السَّائِلُ وَ أَنْتَ الْمُعْطی وَ هَلْ یَرْحَمُ السَّائِلَ إِلّا الْمُعْطی،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْحَیُّ وَ أَنَا المَیِّتُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْمَیِّتَ إِلّا الْحَیُّ،مَوْلایَ یا مَوْلایَ أَنْتَ الْباقی وَ أَنَا الْفانی وَ هَلْ یَرْحَمُ الفانِیَ إِلّا الْباقی (۲).

آری،به آنجا می رسد که شخصیتی مانند امیر مؤمنان علیه السلام که از نظر سرمایه

۱- ۱) -منازل السائرین:۱۲۲.

۲- ۲) -مولایم ای مولای من ! تو مولایی و من بنده ام،آیا رحم می کند به بنده جز مولا ؟ مولایم ای مولای من ! تو عزیزی و من خوار،آیا رحم می کند به خوار جز عزیز ؟ مولایم ای مولای من ! تو خالقی و من مخلوق،آیا رحم می کند به مخلوق جز خالق ؟ مولایم ای مولای من ! تو با عظمتی و من ناچیز،آیا رحم می کند به ناچیز جز باعظمت ؟ مولایم ای مولای من ! تو نیرومندی و من ناتوان،آیا رحم می کند به ناتوان جز نیرومند ؟ مولایم ای مولای من ! تو بی نیازی و من نیازمند،آیا رحم می کند به نیازمند جز بی نیاز ؟ مولایم ای مولای من ! تو عطابخشی و من سائل،آیا رحم می کند به سائل جز عطابخش ؟ مولایم ای مولای من ! تو زنده ای و من مرده،آیا رحم می کند به مرده جز زنده ؟ مولایم ای مولای من ! تو باقی هستی و من فانی،آیا رحم می کند به فانی جز باقی است ؟

ایمانی و عملی و اخلاقی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام ادوار خلقت بی نظیر است، چنان فانی در او می شود که خود را ذلیل،فقیر،ضعیف،میّت و فانی می داند و این پرثمرترین حالتی است که انسان نسبت به حق پیدا می کند و این مرحله حق الیقین است.

البته با تدبّر در آیات قرآن و روایات معلوم می شود که انسان از طریق علم الیقین به مرتبه عین الیقین و از عین الیقین به مرحله حق الیقین می رسد.در علم الیقین فعالیّت مغزی و عقلی دخالت دارد و در عین الیقین فعالیت قلب و در حق الیقین جذبهٔ الهی و عنایت خداوندی که همان کشش معشوق به عاشق است می باشد. اگر از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد (۱)

قرآن و مسئله یقین

وَ کَذٰلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ] (۲).

و این گونه فرمانروایی و مالکیّت و ربوبیّت خود را بر آسمان ها و زمین به ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

حضرت ابراهیم علیه السلام دریافت که ربی در عالم و مالك و کارگردانی در هستی به جز حضرت او نیست.او یافت که نظام جهان متّکی به اراده اوست و کلمه کُنْ که فعل وجود مقدس آن جناب است در این عرصهٔ هستی حاکم است،در چنین دریافتی به هیچ وجه شك و تردید راه ندارد و از این راه انسان مراتب یقین را طی کرده تا به مقام تسلیم و رضا و فنا فی اللّه و بقاء باللّه می رسد این آیه نمایانگر یقین

ص:۳۸۹

۱- ۱) -حافظ.

۲- ۲) -انعام (۶):۷۵.

ابراهیم علیه السلام به حضرت اوست.

[وَ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ] (۱).

و به آخرت ایشان یقین دارند.

یعنی در برپایی،آن جای که براساس عدل الهی و نظام متقن حرکت در اجزای هستی است،کمترین شک و ریبی ندارند.

[وَ فِی الْأَرْضِ آیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ] (۲).

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی [بر توحید،ربوبیت و قدرت خدا] ست.

آری،اندیشمندان و متفکّران به هنگامی که در آثار الهی در پهنۀ زمین،در خشکی ها و دریاها فکر می کنند و به این نتیجه می رسند که بدون خالقی عادل، عالمی حکیم،امکان پیدایش و فعالیت ذرّه ای وجود ندارد.

اندیشمندان از تفکّر در صُنْع الهی چنین نتیجه می گیرند که زمین انبار موادی برای موجودات زنده است،موادی که قدرت،انسانها و ماشین های حساب،از شمارش آن عاجز است؛چه رسد به تحقیق در تمام شؤون هر ذرّه ای از ذرّات این مواد بی حساب.

مسئلۀ جوّ زمین که دربارۀ آن هزاران کتاب نگاشته شده است،معادن زمین که دربارۀ آن میلیونها جزوه و کتاب منتشر شده است،خشکی ها،تپه ها،کوهها، چشمه ها،رودخانه ها،صحراها،جزیره ها،دریاچه ها،دریاها،اقیانوسها و عجایبی که در اقیانوسها وجود دارد و...همه این آثار،حرکت دهندۀ انسان به سوی یقین اند و به سوی مراتب یقین تا جایی که از انسان ها افرادی بزرگ

۱- ۱) -بقره (۲):۴.

۲- ۲) -ذاریات (۵۱):۲۰.

و بی نهایت بزرگ چون انبیا و ائمه علیهم السلام و صلحا و عارفان و اولیا به وجود آیند.

روایات و مسئله یقین

عَنْ جابِرٍ قالَ لی أَبُو عَبْدِ اللّهِ علیه السلام:یا أَخا جُعْفٍ إِنَّ الإیمانَ أَفْضَلُ مِنَ الْإِسْلامَ وَ إِنَّ الْیَقینَ أَفْضَلُ مِنَ الإِیمانِ،وَ ما مِنْ شَیْءٍ أَعَزَّ مِنَ الْیَقینَ (۱).

«جابر جعفی می گوید:حضرت صادق علیه السلام به من گفت:ای برادر جعفی ایمان از اسلام برتر است،و یقین از ایمان بالاتر است،و چیزی گرانبهاتر از یقین نیست.

مجلسی بزرگ رحمه الله در توضیح این روایت می فرماید:

یقین در وجود هرکه تجلی کند،از او معصیت صادر نمی شود،امّا در ایمان این طور نیست،به خصوص که ایمان اکثر مردم تقلیدی و ظنی است و با کمترین وسوسه نفس یا شیطان از بین می رود.نمی بینید وقتی طبیب می گوید:فلان غذا برای فلان مرض ضرر دارد،یا باعث فزونی مرض یا دیر خوب شدن است و مردم قول طبیب را سخت عمل می کنند؛امّا با این همه آیات خدا و اخباری که از انبیا و ائمه علیهم السلام دربارۀ خطرات و آثار شوم معاصی رسیده تصریح شده است که گناهان باعث هلاکت و عذاب شدید است،مردم کمتر توجه می کنند و این نیست مگر از ضعف ایمان و نبود یقین.

عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قالَ:سَمِعْتُهُ یَقُولُ:الإیمانُ فَوْقَ الإِسْلامِ بِدَرَجَهٍ،وَ التَّقْوی فَوْقَ الإیمانِ بِدَرَجَهٍ،وَ الْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجَه،وَ ما قُسِّمَ فی النّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقینِ (۲).

۱- ۱) -الکافی:۵۱/۲،باب فضل الایمان،حدیث ۱.

۲- ۲) -الکافی:۵۱/۲،باب فضل الایمان،حدیث ۲.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود:ایمان درجه ای از اسلام بالاتر است و تقوا درجه ای برتر از ایمان است و یقین به درجه ای فوق تقواست و چیزی در میان مردم کمتر از یقین تقسیم نشده.

آری،یقین پس از عبور از تمام مراحل اسلام و ایمان و تقوا به دست می آید.

کسی که این مراحل عالی را به دست آورد و به عرصه یقین قدم بگذارد البته شاهد عنایات مهمی از خدای بزرگ خواهد شد.

عَنْ یُونُس قالَ:سَأَلْتُ أَبی الْحَسَنِ الرِّضا علیه السلام عَنِ الإیمانِ وَ الْإِسْلام فَقالَ:قالَ أَبُو جَعْفرٍ علیه السلام:إِنّما هُوَ الْإِسْلامُ،وَ الإِیمانُ فَوْقَهُ بِدَرَجهٍ،وَ التَّقْوی فَوْقَ الْإِیمانِ بِدَرَجهٍ وَ الْیَقینُ فَوْقَ التَّقْوی بِدَرَجهٍ،وَ لَمْ یُقَسِّمْ بَیْنَ النّاسِ شَیْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْیَقینِ قالَ:قُلْتُ:فَأَیُّ شَیْءٍ الْیَقینُ قالَ:التَّوَکُّلُ عَلَی اللّهِ،وَ التَّسْلیمُ للّهِ،وَ الرِّضا بِقَضاءِ اللّهِ،وَ التَّفْویضُ إِلَی اللّهِ قُلْتُ:فَما تَفْسیرُ ذلِکَ،قالَ هکذا قالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام (۱).

یونس می گوید:از حضرت رضا علیه السلام دربارهٔ ایمان و اسلام پرسیدم،فرمود:

امام باقر علیه السلام فرموده:اسلام است و ایمان به درجه ای فوق آن و تقوا فوق ایمان و یقین بالاتر از تقواست و چیزی کمتر از یقین بین مردم قسمت نشده است، عرضه داشتم:یقین چیست ؟ فرمود:تکیه بر خدا،تسلیم به خدا،رضایت به قضای الهی،واگذاردن برنامه به او،عرض کردم تفسیر اینها چیست ؟ فرمود:

این طور امام باقر علیه السلام فرمود.

در این روایت مهم دقّت کنید،چگونه ممکن است کسی که در همه حال تکیه بر خدا دارد و در همهٔ شؤون تسلیم حضرت اوست و به تمام داده های خداوند راضی

۱- ۱) -الکافی:۵۱/۲،باب فضل الایمان،حدیث ۵؛بحار الأنوار:۱۳۸/۶۷،باب ۵۲،حدیث ۴.

است و امورش را به حق واگـذار کرده و به مرتبه یقین رسـیده (که این چهـار علامت نشان می دهـد که به حق الیقین رسـیده) گناه از او سـر بزند ؟ آنان که به چنین مرتبه ای از یقین دست می یابند همانان اند که حضـرت صادق علیه السـلام دربارهٔ آنان می فرماید:وَ إِذا أَشْرَقَ نُورُ الیَقینِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ.

عَنْ أَبی عَبْدِ اللّهِ علیه السلام قالَ:مِنْ صِحَّهِ یَقینِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لا یُرْضِی النّاسَ بِسَخَطِ اللّهِ،وَ لا یَلُومَهُمْ عَلی ما لَمْ یُؤْتِهِ اللّهُ،فَإِنَّ الرِّزْقَ لا یَسُوقُهُ حِرْصُ حَریصٍ وَ لا یَرُدُّهُ کِراهِیَّهُ کارِهٍ،وَ لَوْ أَنَّ أَحِدَکُمْ فَرَّ مِنْ رِزْقِهِ کَما یَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لَاَدْرَکَهُ رِزْقُهُ،کَما یُدْرِکُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قالَ:إِنَّ اللّهَ بِعَدْلِهِ وَ قِسْطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَ الرّاحَهَ فی الْیَقینِ وَ الرِّضا وَ جَعَلَ الْهَمَّ وَ الْحُزْنَ فی الشَّکِّ وَ السَّخَطِ (۱).

امام صادق علیه السـلام فرمود:یقین در وجود مرد مسـلمان علاماتی دارد و آن این است که دارنـده یقین به خاطر دنیا و شؤون آن خشـنودی مردم را بـا سـخط خـدا معـامله نمی کنـد و مردم را بـه آنچـه خداونـد از مـال دنیـا به آنـان نـداده سـرزنش نمی نمایـد؛زیرا یقیـن دارد کـه خداونـد بیش از آنچـه در دسـت اوسـت روزی او نکرده اسـت.رزق چیزی نیست که عامـل جلبش حرص حریص باشـد،یـا عوامـل ردّش نگرانی شـخص نگران باشـد،اگر یک نفر از شـما از رزق چنانچه از مرگ فرار می کند بگریزد بدانـد که روزی او به او می رسـد چنان که مرگ به او می رسـد سـپس فرمود:خداوند به عدل و دادش،آرامش قلب و راحت بدن را در یقین و رضا قرار داده و غم و غصّه را در شکّ و تردید و ناخشنودی از داده اش قرار داده.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص:۳۹۳

۱- ۱) -الکافی:۵۷/۲،باب فضل الیقین،حدیث ۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بامداد را با مردم گزارد و به جوانی در مسجد نگاه کرد که چرت می زد و سر به زیر داشت،رنگش زرد شده بود و تنش لاغر و دیده هایش به گودی نشسته بود.

به او فرمود:چگونه صبح کردی ؟ گفت:یا رسول اللّه در حال یقین.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از گفته او در شگفت شد و فرمود:برای هر یقینی حقیقت و علامتی است،حقیقت یقین تو چیست ؟ جواب داد:یقین من آن است که مرا در غم فرو برده و شبم را به بی خوابی کشیده و روز گرمم را به تحمّل تشنگی واداشته، جانم از دنیا و آنچه در اوست به تنگ آمده و روی گردان شده تا جایی که می بینم عرش خداوندم برای حساب برپاست و همه مردم بر آن محشورند و من در میان آنانم،گویا می نگرم به اهل بهشت که در نعمت اند و با یکدیگر در تعارف و به پشتی ها تکیه زده اند و گویا می نگرم دوزخیان را که زیر شکنجهایند و فریاد می کنند ! خیال می کنی من الآن لغزه آتش دوزخ را می شنوم که در گوشم می گردد و می چرخد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود:این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن کرده.سپس فرمود:ای جوان ! آنچه داری از آن با شدت نگهداری کن.

سپس جوان گفت:یا رسول اللّه ! دعا کن که به همراه تو شربت شهادت بنوشم، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا کرد،چیزی نگذشت که در یکی از جنگ ها پس از نه تن شهید شد و او نفر دهم بود.

مجلسی رحمه الله در ذیل این روایت می گوید:

در قلب انسان پرده هایی ست تاریک و تیره که نمی گذارند نور حقیقت در آن بتابد و با خموشی و بی خوابی و گرسنگی و مراقبت دائم این پرده ها دریده شود و حقیقت تجلی می کند.

سپس علامه می فرماید:

در حدیث نبوی به برخی از این پرده ها اشاره شده است که فرمود:اگر شیاطین گرد دل آدمیزاد نگردند به ملکوت آسمان چشم اندازند.

البته برای از بین بردن این پرده ها و غبار کدورتها،بهترین راه اجرای فرامین حق و دوری از هر گناه صغیره و کبیره است و اگر انسان بتواند چهل روز وجودش را از غیر حق پاک کند،این نور تجلی خواهد کرد و چشمه های حکمت از قلب بر زبان جاری خواهد شد،چنانچه در روایتی به همین معنا اشاره شده:

من أَخْلَصَ للّهِ أَرْبَعینَ صَباحاً ظَهَرَتْ مِنْ قَلْبِهِ عَلیٰ لِسانِهِ یَنابیعُ الْحِکْمَهَ (۱).

هر کس چهل روز را مخلصانه برای خدا صبح کند چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش آشکار می شود.

و چون آن نور درآید انسان موفق به مشاهده الطاف خاصّه ربّانی خواهد شد و به فرمودۀ حضرت صادق علیه السلام:وَ إِذا أَشْرَقَ نُورُ الیَقینِ فی الْقَلْبِ شاهَدَ الفَضْلَ وَ إِذا تَمَکَّنَ مِنْهُ چون یقین در قلب انسان جای گرفت،امید به عنایات الهی و ثواب جزیل خداوندی و از همه مهمتر امید رسیدن به مطلوب و معشوق حقیقی و رسیدن به مقام قرب پروردگار پدیدار خواهد گشت.

۱- ۱) -بحار الأنوار:۳۲۶/۵۳؛جامع الأخبار:۹۴.

[وَ إِذا وَجَدَ حَلاوَةَ الرَّجاءِ طَلَبَ]

لذّت امید

چون شیرینی و لذّت امید را یافت،آتش طلب به تمام معنی در دل او شعله ور شود و به طلب مطلوب خود که قرب الهی است با تمام جدّیّت برخواهد خواست و آن آتش به سعی او در این زمینه،قوّت خواهد گرفت و لحظه ای از فعالیّت برای رسیدن به او غافل نخواهد شد که گفته اند: وعده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیزتر گردد

ص:۳۹۶

[وَ إِذا وُفِّقَ لِلْطَّلَبِ وَجَدَ]

توفیق الهی

چون توفیق طلب مطلوب را یافت و به خاطر طلب به کوشش برخاست و به وسیلهٔ ریاضت های شرعی و مجاهدت های نفسانی و آراسته شدن به حسنات و پاک گشتن از رذایل،از قیود شیطانی و هواجس نفسانی و پایبندی مادّی رهایی یافت،معشوق را می یابد و فانی در او می گردد و موجودیّت او تبدیل به یک موجودیّت الهی صرف می گردد.

این مقام همان مرحلهٔ یافتن است که در این زمینه گفته اند: «مَنْ طَلَبَ شَیْئاً وَ جَدَّ وَجَدَ وَ مَنْ قَرَعَ باباً وَ لَجَّ وَلَجَ» آن کس که به طلب چیزی برآید و بر آن اصرار و جدیّت کند آن را خواهد یافت و آن کس که دری بکوبد و سرسختی نشان دهد داخل شود.

ص:۳۹۷

[وَ إِذا تَجَلّیٰ ضِیاءُ الْمَعْرِفَهِ فی الفُؤٰادِ هاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ]

هنگامی که عارف حجاب های ظلمانی را بر اثر دستورهای الهی از آینهٔ دل و نفس زدود،وقتی که نیّتی برای عارف جز خدا نماند،زمانی که برای عارف همّتی به جز رسیدن به مقام قرب باقی نبود،نور معرفت تابیدن می گیرد؛معرفت به این که در مملکت وجود جز او دیاری نیست و چون نور معرفت در دل تجلّی کند نسیم عشق بوزد،آن عشقی که اصل اصول است و سرمایه ای جز آن نیست عشق به خدا،عشق به اوامر و نواهی او،عشق به رسالت انبیا و امامت امامان علیهم السلام.

عشق به عمل صالح،عشق به اخلاق حسنه و عشق به حرکت به سوی او و قبول تحمل هر مصیبتی در راه رسیدن به مقام قربش.

ص:۳۹۸

[وَ إِذا هَاجَ ریحُ الْمَحَبَّهِ اسْتأْنَسَ (فی) ظِلالِ الْمَحْبُوبِ]

چون نسیم محبّت به آن کیفیّت که در بالا گفته شد بوزد،هیچ وحشتی از هیچ چیزی برای انسان نخواهد ماند،از برکت آن نسیم الهیه در سایهٔ محبوب واقعی قرار می گیرد و با معشوق خود مأنوس شده و همنشین با دوست واقعی و مطلوب حقیقی می گردد.و چون انس به محبوب آمد،از چیز دیگری لذّت نخواهد برد و هیچ عاملی قدرت برگرداندن او را از این راه ندارد. موحد چو در پای ریزی زرش

به خاطر این انس و لذت بردن از آن که نتیجه عشق واقعی است،امام در جمله بعد می فرماید:

[وَ آثَرَ الْمَحبُوبَ عَلیٰ ما سِواهُ]

و این وقت است که محبوب را بر آنچه غیر اوست او ترجیح داده و در زندگی خود او را بر هر چیزی مقدم می دارد.اراده او و خواسته او و همت او به طور کامل اراده و خواسته معشوق خواهد شد و اگر همهٔ دنیا از او برگردند،او به محبوبش انس بیشتر و عشق شدیدتر پیدا خواهد کرد.

[وَ باشَرَ أَوامِرَهُ وَ اجْتَنَبَ نَواهِیَهُ]

چون به محبوب برسد،در حقیقت از اختیار ناس و نفس درآمده و در اختیار مولا-قرار گرفته،امری جز امر و نهی او نمی ماند؛زیرا بریده از نفس و خلق چگونه محکوم نفس و خلق است ؟ و متّصل به او چگونه بریده از امر و نهی است ؟ در آنجا برایش یقینی است که اجرای اوامر و نواهی مولا-باعث اتصال بیشتر است،از این جهت است که بر شدت عبادت افزوده می گردد و امر و نهی متوجّه او نخواهد شد؛ مگر این که آن را به اجرا بگذارد.

ص:۴۰۰

[وَ إِذا اسْتَقامَ عَلى بَساطِ الأنْسِ بِالْمَحْبُوبِ مَعَ أَداءِ أَوامِرِهِ وَ اجْتِنابِ نَواهِيهِ وَصَلَ إِلَى رُوحِ الْمُناجاه]

انس الهی

چون عارف،متمکّن بر بساط انس با محبوب حقیقی شد و اوامر و نواهی او را به اجرا گذاشت روح مناجات را یافته و به جایی می رسد که،ترک عبادت آن هم نه تنها واجبات بلکه سنّتها برایش از قبیل جدا شدن ماهی از آب است و از این کلام استفاده می شود که کسالت و کاهلی در عبادت نشانهٔ دوری از جناب اوست و میل و رغبت به آن دلیل قرب و علامت توجّه به جلال و جمال اوست.

از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که در وقت رسیدن اوقات نماز به بلال می فرمود:

أَرِحنَا يَا بَلال (1)،

ما را راحت کن

یعنی:اذان بگو تا ما به عبادت حق که راحت و لذّت ما در آن است مشغول شویم.

حفظ اوامر و نواهی حق بالاترین ادب انسان به مولاست و بساط انس با او به وسیلهٔ دستورهایش برای آدمی حاصل می گردد.

۱- ۱) - بحار الأنوار:۱۹۳/۷۹،باب ۱.

با ادب به مقام انس می توان رسید و عنایت انس آن است که دل به دوست شاد باشد و شاد بودن دل به دوست آن است که جز دوست او را به کار نیاید.

و اگر به اندازهٔ هر دو عالم نعمت پیش او آرند،او را شادی نشاید،زیادت شادی به چیزی جز دوست،نشان نقصان محبّت است.

و اگر هر دو عالم بلا پیش او آرند از جا نرود،از بهر آن که چیزی از جا رفتن در وقت دعوی محبت دلیل فراغت سر است از محبت.

و معنی وحشت از غیر گرفتن،آن است کز بهر خویش،با دوست،هیچ انبساط نماند،نه تقاضای نفع و نه تقاضای دفع ضرر بلکه«مقام تسلیم».

و با دوست چنان خوش گردد که اگر عطا منع کند نگوید:چرا کردی و اگر بلا برگمارد نگوید چرا گماشتی.

و چون حق سبحانه و تعالی خواهد،دل دوستی را با خویش به انس آرد یا مادام نیکی خویش بر او متواتر دارد،یا بلای غیر خویش به او باز نماید؛تا از غیر او گریزان باشد.

و هر وقت که انس با حق شدت گیرد،وحشت از خلق فزونی یابد و علامت انس آن است که صاحب او را وحشت پدید آید از دنیا و از خلق،مگر با اولیای خدای که انس گرفتن با اولیا،انس است با خدای و هرکه با خلق انس گرفت بر بساط فرعونیان ساکن شد،خدای را باش و اگر نه خود مباش،انس آن است که از ما سوی اللّه وحشت در تو پدید آید.

و حجاب میان بنده و خدا،آسمان و زمین و عرش و کرسی نیست خیال و اوهام و منیّت تو حجاب است.از میان برگیر و به خدای بشتاب.باید که اگر در خلوت باشی خدای را ببینی و اگر با خلق باشی خدای را ببینی و هرچه جز حق بود نزدیک تو باطل بوده و تغیّر عالم سر تو را نجنباند و بلای حق مهر تو را کم نکند.

هیبت حسنش چو بر بودت زخویش***پرده حشمت براندازد زپیش

هرکه غیرست از میان بیرون شود*** پس امید از بیم مرد افزون شود

مجلس بخشایش آمد این بساط*** عشقبازان را مقام انبساط

مایه سودا از این بازار خاست*** پس کلیم اللّه حق دیدار خواست

چون نسیم این چمن پیدا شود*** بلبل جان در قفس شیدا شود

سالک از اول چو بشناسد مقام*** انس او با طاعت و ذکرت مدام

آن که صاحب حال باشد نام او*** با صفات حق بود آرام او

آن که او را انس با ذات خداست*** بحر تمکین است و غواص بقاست

ص:۴۰۳

[وَ مِثالُ هذِهِ الأُصُولِ الثَّلاثَهِ كَالْحَرَمِ وَ الْمَسْجِدِ وَ الْكَعْبَهِ فَمَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ امِنَ مِنَ الْخَلْقِ،وَ مَنْ دَخَلَ الْمَسْجِدِ امِنَتْ جَوارِحُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَها فى الْمَعْصِيَهِ،وَ مَنْ دَخَلَ الْكَعْبَهَ امِنَ قَلْبُهُ مِنْ أَنْ يَشْغَلَهُ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللّهِ]

مثال خوف و رجا و محبّت همانند حرم و مسجد و کعبه است.کسی که وارد منطقه حرم می شود از آزار خلق در امان است؛زیرا وارد در حریم،بسیاری از برنامه های عادی بر او حرام و ممنوع است چه رسد به برنامه ها تحریم شده، چنان که وارد شده به حرم از دیگران در امان است،وارد شده به منطقه خوف از عذاب دنیا و آخرت در امان است،چرا ؟ برای این که خائف از مقام خدا قائم به امر و نهی الهی است و اجرای دستورهای خداوند بهترین منطقه امن از خزی دنیا و عذاب آخرت است.

کسی که وارد مسجد الحرام شود،در حقیقت وارد مرکز معشوق و منطقهٔ محبوب شده است،قرآن دربارهٔ وارد به مسجد می گوید:[وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً] مهمان دوست و وارد به حضور مولا مگر کاری غیر از خواسته مولا انجام می دهد، مگر ممکن است جوارح او آلوده به معصیت شود،آنجا که علّتی و سببی برای گناه یافت نمی شود،آنجا فقط جای توجه به محبوب و انجام خواسته های اوست.و به همین خاطر مجری برنامهٔ دوست به حضرت او حُسن ظنّ پیدا کرده و قلبش از امید

ص:۴۰۴

به رحمت و عنایت او آکنـده می شود و خـدا هم برابر با روایات گذشـته با بنده اش برابر با حسن ظنّ عبد و خوفی که از مقام مولا دارد،عمل می کند.

و کسـی که وارد خـانه شود،جز این که مشـغول به صـاحب خانه باشـد کاری از او ساخته نیست،هم چنین قرار گرفته در منطقهٔ محبّت،عشـقی به جز عشق مولا و محبّتی جز محبّت به دوست احساس نمی کند و محبّت هرگز از یاد او نرفته و پس از رسیدن به این محبّت،هیچ محبّتی را نمی تواند مقدّم بر آن بدارد.این است که فقط او را می خواهد و هرچه را هم بخواهد برای او می خواهد.

ص:۴۰۵

[فَانْظُرْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ،فَإِنْ كانَتْ حَالَتُکَ حالَةً تَرْضاها لِحُلُولِ الْموتِ فَاشْکَرِ اللّهَ عَلیٰ تَوْفيقِهِ وَ عِصْمَتِهِ]

راستی خوب فکر کن،در خویش دقت نما،به نفس اندیشه بنما،اگر حال تو نسبت به مردم چنین است که مرگ برای تو خوشایند است پس خدا را به این حال و بر این که تو را توفیق اجرای واجبات و ترک محرّمات داده و تو را از خطا و گناه و افتادن در چاه هلاکت حفظ فرموده شکر کن که چنین حالی نسبت به مرگ نتیجهٔ عمل صالح و اخلاق حسنه و دوری جستن از گناه است.چنانچه حال اولیا نسبت به مرگ چنین بوده است.مگر نشنیدی امام عارفان پس از ضربت ابن ملجم مرادی گفت:

فزتُ وَ ربّ الکعبه (۱)، یا علی اکبر به حضرت حسین علیهما السلام عرضه داشت:

لا نُبالِی

بِالْمَوْتِ (۲)، کسی باید از مرگ بترسد که به فکر مولا و در اندیشه عقبی نبوده و نباشد.چنانچه از ابو ذر پرسیدند:چرا چنین است که بعضی از مرگ و مردن می ترسند و از حلول آن خائف و هراسانند و بعضی آرزو دارند مرگ برسد و بدان راضی اند ؟ پاسخ داد:آنان که از مرگ می ترسند کسانی هستند که دنیای خود را معمور و آخرتشان را خراب کرده اند و معلوم است که انتقال از آبادی به خرابی موجب ترس است و آنان که از موت راضی اند آخرت ایشان معمور است و دنیا پیش آنان

۱- ۱) -بحار الأنوار:۲/۴۱،باب ۹۹،حدیث ۴؛اعلام الوری:۸۶،باب ۴.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۳۶۷/۴۴،باب ۳۷؛اللهوف:۷۰.

بی ارزش و خرابه ای بیش نیست البته انتقال از خرابی به آبادی موجب رضایت است:

الدُّنیَا سِجنُ المُؤمِنِ وَ جَنَّهُ الکَافِرِ (۱).

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

۱- ۱) -الکافی:۲۵۰/۲،حدیث ۶.

[وَ إِنْ تَكَنْ الأُخْرىٰ فَانْتَقِلْ عَنْها بِصِحَّهِ العَزیمَهِ وَ أَنْدَمْ عَلىٰ ما سَلَفَ مِنْ عُمْرِكَ فی الْغَفْلَهِ]

اما اگر حال تو نسبت به مرگ حال اکراه و تنفّر است با عزمی درست از این حال به آن حال الهی سفر کن؛زیرا کراهت از مرگ نشانهٔ قساوت قلب است.بر گذشتهٔ خود که نسبت به خالق و خلق در غفلت بود و به سبب آن غفلت دچار حق اللّه و حق الناس شدی پشیمان شو و در تدارک حق الناس و حق اللّه برآی که در دنبالهٔ حق اللّه و حق الناس مشکلات و گرفتاری اخروی فراوان است.

[وَ اسْتَعِنْ بِاللّهِ عَلىٰ تَطْهِيرِ الظّاهِرِ مِنَ الذَّنُوبِ،وَ تَنْظِيفِ الْباطِنِ مِنَ الْعُيُوبِ]

از خداونـد مهربان برای پاک شـدن اعضایت از گناه کمک بخواه و برای طهارت باطنت از همـۀ عیوب مدد بجوی و بدان که در قرآن و روایات وارد شده که بهشت جای پاکان است.

در قرآن آمده است:

[اَلطَّيِّباتُ لِلطَّيِّبِينَ] (۱).

زنان پاک برای مردان پاک.

و در روایتی آمده است:

و الجنّه لا يدخلها إلّا الطيّب (۲).

داخل بهشت نمی شوند مگر پاکان.

ص:۴۰۹

۱- ۱) - نور (۲۴):۲۶.

۲- ۲) -بحار الأنوار:۳۱۷/۷۰،باب ۱۳۷ الذنوب و آثارها.

[وَ اقْطَعْ زِیادَهَ الْغَفْلَهِ مِنْ قَلْبِکَ]

و زیادی غفلت را از قلب خود قطع کن و هرگز از یاد مرگ و ذکر خدا غافل مباش.قید زیاده در متن روایت اشاره به آن است که بعضی از غفلت ها از لوازم حالات بشری است و احتراز از آنها ممکن نیست،پس غفلتی که امام امر به قطع آن می کند زاید بر غفلت طبیعی است.

[وَ اطْفِ نارَ الشَّهْوَهِ مِنْ نَفْسِکَ]

و آتش شهوت را از نفس خاموش کن و با نفس به همان مقدار معامله کن که خداوند مهربان اجازه داده،نه به آن مقداری که خود نفس از تو می طلبد که اگر خواهش های نفسانی میدان پیدا کنند بزرگترین ضربه را بر انسان می زنند؛چنانچه نبیّ اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

أَعْدیٰ عَدُوّک نَفْسُکَ الَّتی بَیْنَ جَنْبَیْکَ (۱).

دشمن ترین دشمنانت همان نفس توست که بین دو پهلویت قرار گرفته.

خداوند مهربان به همه ما توفیق آراسته شدن به آنچه که در این روایت ذ شده مرحمت فرماید و ما را در مسیر الهی شدن و خلیفه اللّه شدن قرار بدهد.

ص:۴۱۰

۱- ۱) -بحار الأنوار:۶۴/۶۷،باب ۴۵،حدیث ۱؛مجموعه ورّام:۵۹/۱؛عوالی اللآلی:۱۱۸/۴،حدیث ۱۸۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹